بتصحیح مسکین مولوی فضل خالق [illegible]

مسلک المتقین

در مطبع نامی منشی نولکشور بطبع مشهور [illegible] جهان شد

M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE448

بسم الله الرحمن الرحیم

له

حمد بی حد ثنای بی اعداد / بخدایی که نور ایمان داد
نافرست و رحیم و رحمن ست / پاک از عیب شرک و نقصان ست
آن خدایی که تافت از یک مهر / شرق و غرب زمین و هفت سپهر
ذات پاکی که خود به حکمت پاک / قبضهٔ خاک را دهد ادراک
گر نگارد ز قطرهٔ آبی / میکند گوهران نایابی
لا یموتی که از حکومت وی / نیست از حی شود ز نیست حی
پادشاه ازل که تیر قضا / کرد یکسان به جمله شاه و گدا
شمع را گرچه کرد در آتش جمع / گر ببازد ز قطرهٔ آبی شمع
گرچه کرد او در آب و آتش فرق / که برآرد ز آب آتش برق
او بهر جسم داد شکل دگر / باعث عمر هستی اکل دگر
بلکه یک جنس آدمی در کون / نیست در یک مزاج در یک لون
این چه صنع ست این چه تقدیر ست / عقل کوته ازین تصاویر ست

له حمداً للذات اقدس [illegible]

[illegible]

آن توانا که کرد ماه و سال
آسمان و زمین بدین منوال

گشت در آن نفس که آدم جسم
کرد دانا بے اسم چندین قسم

تا دمے که حبیب خود از فرش
برد جبرئیل ز شب درآ تا عرش

آمد آن کان علم و حلم و شرم
خوابگاهش هنوز بودے گرم

آن حکیم ازل که حکم بلا
داد ادریس را مکان اعلا

کرد روی زمین ز طوفان غسل
تا نگه دارد پاک آن شیخ رسل

آن قدیرے که باد و نیز کرد
پاک ها و هیچ ضرر کرد

دید اقوام لوط را در قبح
زبر و زیر کرد در یک صبح

تو چه سازی به ملک دنیا فخر
شد به یک صیحه نیست جابوا الصخر

آتشے را که پادشاه جلیل
کرد یک لحظه بوستان خلیل

صادق الوعد را ز ذبح فدا
کرد آنگه باو بدا وعدا

داد از بعد پاک خالق طاق
بعجوزے بشارت اسحاق

آن عزیزے که دیده یعقوب
کرد چندین هزار ماه شعوب

مراد از یوسف ۱۲

تافت از عرصه عرب یک مهر
گشت شاه جمیع ملک سپهر

اشاره به محمد مصطفی صلعم ۱۲

کرد بر صدق ماه رخسارش
شاه بدحال لطف گفتارش

اهل مدین نشد باوفوا الکیل
سوختند او ز آتشین تحلیل

کرد او فرق نیل اندر کون
راه موسی و غارق فرعون

او بداود داد کان و نار
میده صنعت لبوس ای یار

انس و جن و وحوش و طیر و باد
تحت فرمان یک نگین بنهاد

اسم سلیمان ۱۲

خواهد این ناصری و منصوری
می نهد در جبلت موری

حکم او شد به پانی باده
کرد سلطانی و رسل شاده

[illegible]

لا اله الا الله محمد رسول الله ۱۲

خود و در رنج و صبر با ایوب | با وجود یاد کرد بنده خوب
او به فرزند بی پدر شد کفیل | داد پیغام رهبری و فضل
ذکریا را بفرق و بد اره | هم شنودی ز شوق یک ذره
کرد تا زاده با یکے لقبے | سید و صالح و حصور و نبی
عبارت از یحیے
والدش در چهل ولد صد ثبت | کرد در قدرت خدائے نسبت
ببطن ماهی مقام ذوالنون کرد | بعد چل روز زنده بیرون کرد
اینچنین از نهنگ نفس امان | دارد ایمان بنده اچه گمان
باز اصحاب کهف ساز و کلب | تو مکن رحمت حق از خود سلب
رحمتش را نه حد پایان هست | زانکه فی فضل انبیا ان هست
رحمت او ست صد هزار شکر | شکر حق صد هزار مرتبه شکر
بعنایات خود مسلمان کرد | جنس دیگر نه کرد انسان کرد
داد ما را ز لطف خویش مقام | در میان ولایت اسلام
هم شنیدیم در کتب دیدیم | زین سبب راه راست بگزیدیم
شکر دیگر ز صد هزاران بیش | کرد از امت حبیب خویش
پیروی اختیار کارش کرد | دوستدار چهار یارش کرد
در دل ما رقم نزد وهاب | بغض یک کس ز آل و از اصحاب
شکر دیگر بذات سبحانے | داد ما را طریق نعمانے
مصطفی گفته در شب معراج | یعنی نعمان بامت است سراج
شکر دیگر و صد هزار و فور | کرد ما را ز اهل بدعت دور
از اصول فروع کل مهام | کرد ما را ز اهل سنت نام
نعمت جسم و او نعمت جان | در تراکب خاصیت چندان

نعمان امام اعظم نعمان بن ثابت بن طاوس ابن هرمز ابن نوشیروان عادل محمد ابن حسن ابن عبدالله ابن طاوس ابن هرمز ابن نوشیروان عادل ابو یوسف ابن منصور ابن عبدالله بن محمد بن علی ابن عباس شافعی ابن ثابت بن [illegible]

زین همه که داد او دانائی
بهر ذات حضرتش شناسائی

وانچه از بهر ما هویدا کرد
در جهان کس نماند جویا کرد

از کجا این فهم بیان سازیم
نیست ممکن بیان آن سازیم

شکر بگذر ز قصه علما
که بیرون بگیرد از قصه ما

لطف خود را بر آن شامل کرد
هست با کاملی مکمل کرد

داد ما را طریق مرضیه
یعنی مسلک نقشبندیه

نعت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم

صلوات خدای بیساقت
بر رسولی که بود والا خلقت

نام پاکش محمد عربی
رهنمایند بزرگ نبی

صلوات خدای گیتی دار
باد در هر نفس هزار هزار

بر رسولی که افضل البشر است
مهربان تر ز مادر و پدر است

صلوات حق اغلب و اکثر
بعدد های ریگ و برگ و شجر

بعدد قطره های ابر بهار
باد بر روح سید مختار

رتبه او که قاب قوسین است
ذات پاکش گزین کونین است

کرد ایزد تمام خلق خلیل
اوست مقصود و عالمست طفیل

شد دلیل همین سخن لولاک
پیشوای همه سعادتناک

وصفش گو بیان کند یک یک
کی تواند ز وصف او اندک

واصف اوست واحد القهار
نیست در امکان و چند و چرا

صلوات خدای جزو و کل
باد بر جمله انبیا و رسل

همه بودند کان علم و نور
دامن شان ز گرد عصیان دور

باد بر چهار یار رسول
آل و اصحاب و دوستدار رسول

[illegible]
و اجتمع الجن
من الجن والانس والملائکه
یصلون علیه
یوم الاربعاء
[illegible]
شیخ اورا [illegible]

رشته چهار شمع طراز
در بیان عقیده آید باز

مناجات

ای خدا ای احد کریم صمد
خالق آسمان بغیر عمد
ای کفیل بروزی هر جنس
وی مکلم عطا کننده انس
ای که آمرزنده خطا نسیان
ای شفابخش علت عصیان
ای نگهدارنده ز هیچ زیان
وارهان ما ز نقص ایمان
ای نماینده فروع و اصل
وی خطابخش بنده بهر فضل
ای ترحم کننده [illegible]
رحمتت را نه انتهاست نه حد
ملک تا پایه گیرد از جهان
قصد ایمان اگر کند شیطان
[illegible] امید
تو امانش ده ز چنگل آن دیو
حامی حال بنده تو باشی
چیست [illegible] لاشی
[illegible] فنا شود [illegible]
منزل ماست گور ما [illegible]
جسم ما جان چه جدا آید
دو فرشته بوی سوال آید
گر کنند [illegible] آن بیاید
سینه ما [illegible] گردد [illegible]
گر نباشی تو دستگیر آنجا
وای بر حال [illegible]
روز باشد که آسمان [illegible]
شود از نهیب قیامت [illegible]
پاره پاره شود [illegible]
که جهان زمین شود چون [illegible]
این زمین گرد آسمان [illegible]
وای بر حال [illegible]
خلق عالم شود [illegible]
شود [illegible] جمله [illegible]
در حساب و کتاب روز سوال
[illegible] زبانها لال
[illegible] گفتن [illegible]
از [illegible]

بیان الفرق بین [illegible]
[illegible]

خشمها آید از جوان و پیر / آید آندم ندا ای گیر اگیر
ملکان عذاب آماده / وای بر جان آدمی زاده
چون بگیرد جحیم غریدن / پرده های عیوب دریدن
آن جحیم از شب تاریک / زهر او چکے ز مو باریک
هم بشمشیر تیز بران تر / غیر ازان راه نیست راه دگر
که ببیند آنجا سوکلان پاینه / نشوند شش کشنده وطاوه
گر تو آسان نسازی آن مشکل / وای بر جان بنده غافل
از همه سخت و از همه دشوار / ترس و شرمی ز واحد القهار
گرچه هستم بجرم عصیان غرق / تو مکن روز فرق موجب حرق
یا الهی گشای دیده ما / به پرستی تو بر عقیده ما
اهل حق را بلطف یارم کن / لوح تحقیق در کنارم کن
چشم در حضرت نبی گردان / دور کن از سلوک نامردان
دل پاکن ز اهل بدعت سرد / گرچه دعوی قطب غوثی کرد
کاسه ام را مده ز شه اطمع / نه مکن دره ها مرا سب طمع
از طعام قناعتم کن سیر / ره بس منت بپای همت نیز
دور گردان ز خود فروشی کبر / بمناهی قریب کن نه بشبه
از امور شریعت اکرم / سگی مارا مکن زیاده و کم
قامتم را لباس تقوی ده / هر چه ظاهر از آن اقوی ده

در بیان توحید و صفات باری تعالی

شکر ایزد که ما مسلمانیم / جز شریعت دگر نمیدانیم
در معنی که عاقلان سفتند / در عقاید نوشتن این گفتند

بصفاتی کما ثبت داریم سر موئی خلاف کی داریم
گرچه عمری بمعصیت بردیم شکر ایمان بسلامت آوردیم
احدیست و صمد بغیر عدد لم یزل لم یلد و لم یولد
بیشریک نقصانی زوالی نه [illegible] گمانی نه
عرض و جوهر و حادث و اشکال شبه و ضد و جهت از او تعال
مثل مخلوق جسم فی جان نه هرچه در عقل کس رسد آن نه
همه مخلوق اوست او تنها خود بی جهت بی مکان بی مانند
لایزالی که بی مکان باشد نیست چیزی جدا از آن باشد
بلکه در علم استوا آن شی هست بیشک خدا کل شی
ابتدایش نه انتهایش نه همه تن بنا نیست جایش نه
ذات تنها بود و تنها باشد تخم ایمان همیشه او باشد
علم وحدانیت بود این لب ره نبرد بکنه او هیچ کس
زین سبب گفت مصطفی ای مرد فکر در ذات او نباید کرد
فکر باید ولی بقدرتهاش مصطفی هرچه گفت بر آن باش

در بیان صفات ثبوتیه

بصفاتی که داده اند خبر علم قدرت حیات سمع و بصر
هم کلام ارادت تکوین [illegible] بود علی التعیین
هست این هشت ثبوت سلبی او یعنی از عیب شرک پاکست او
علم یعنی یکی صفات خداست او بعلم قدیم خود داناست
اول و آخر و ظهور و بطون نیست چیزی نه علم او بیرون
خلق چندین هزار ظلمت و نور نیست از علم او دمی مستور

نبود بی علم او فکر و خیال
هرچه در پرده است از دست محال

بس بود علم محیط صفت او
کس نداند ز شیب او یکی مو

تکلمات را که خود کند ادا
مثل تعلیم علم الاسما

هست قادر بکل شیء صفات
هست قائم همه صفات بذات

خواه شر هست خواه نیکو هست
همه در تحت قدرت او هست

عاجزی و بیکسی کبیر و صغیر
نیست یک ذره کار بی تقدیر

کردن او هست چاره عیب است
چونکه او از صفات خلق بری است

هم حیاتست از صفات خداست
زندگی هست او بپاست

حی قیوم بی زوال بود
لا یموت است و لا یزال بود

زنده گشتن همه جهان موجود
هرچه در خلق باشد آن موجود

نیست محتاج هیچ چیز خدا
حاجت ما همین ز دوست روا

زندگی دادن و میراندن
همه از اوست خواندن راندن

آنچه در دانش امید بین است
دیده بر کند او چه هر کس است

بصیر و سمیع از صفات خداست
شنوا است یعنی هم بیناست

آنچه مخلوق آشکار و نهان
تحت و فوق و میان برون و نهان

نیست دور از شنیدن و دیدن
بطرفة العین ای برادر من

این صفتها بگوش و چشم نبسته
بلکه در قدرت قدیم وی است

در بیان رؤیت حق تعالی

مسئله

رؤیت حق که جائز است بعقل
بلکه واجب در آخرت بنقل

مؤمنانه همه بندگان خواهند
بی جهت بی مکان چنی باشند

آنکه تنها نه بودن خود را
حق به داند نمودن خود را

[illegible]

حق یراه اهل الجنة
فی الآخرة بلا
کیفیة ولا تشبیه
ولا محاذاة و [illegible]
[illegible]

یک صفت از صفات اوست کلام
گفتن او صفتی ز ذات بی کلام

این چو مخلوق ما حجت است ثابت
نیست خالق چو شیء ممکنات

ور کلام مفرد است اش با اثبات
حرف و صوت چون گرده اند اثبات

چونکه حرف و صوت ست حادث از او ما هم
و صفت حادث نیست در ذات او در

نیست مخلوق این کلام قدیم
هست مانند ذات صفتش قدیم

هر که مخلوق گوید و پیشش گذشت
نیست گر در وصف ماهر پیش حقیقت

لیک از ما لفظ و حفظ و نقش و نیش
سینه ما کتب ما و شان با هوش

در نفس کلام او چو سخن
در جسد کی او نباشد نطق

هست قول کثیر در این باب
این بود مختصر از قول صواب

من هم چو عاصی را چنین اعتقاد
بس بود این اش کلام ای یار

از صفاتش یکی ارادت و دید
بی ارادت نه آشکار و نهان

زو دل خارجی گسستن چو
نیست یک ذره بی اراده او

چون نشست کرده اند خبر
معنیش نیست از اراده دگر

بعض معنیش دیگر آورده
طلب اسمی این سخن کرده

ما هر چه گفت آن باید
غرض هم به دو معنی است شاید

فعل محتاج با اختیار تحقیق
لیکن تمکین بود بمعنی التحقیق

هست تمکین کی از شب [illegible]
اهل سنت که کرده اند اثبات

هم اخلاق فعل یا ارزاق
همه باشند امر خالق الخلاق

او بود خالق فعال عباد
بنده را اختیار جزئی داد

باشد این اختیار بنده بکسب
بطریق اجابت است بحسب

خلق افعال بنده از سبحان
بنده کاسب بود بکردن آن

بان الایمان [illegible]

[illegible]

خیر سازد و ثواب می یابد ور کند شر عقاب می یابد
عذر بی اختیاری بنده هست و بسیار قبیح و گنده
چونکه از بنده شده صادر نیست منفی ز حضرت قادر
هر که گوید معصیت را منفی است حکم کفر از ائمه ماضی است
چونکه احسان بود رضای خدا زانکه فرستاده است راهنما
خوبهائی که مختلف شده اند کاندرین باب جنگها زده اند
مثل با تمام را همین قدر است هیچ چیزی که جای پر خطر است
اینچنین رزق از حرام و حلال هست از حضرت خدای تعال
لیک در خوردن و گرفتن آن بنده را اختیار جزوی دان
قبل ازین شرح این بیان گردید که در افعال بندگان گردید
هر که شمرد حرام را چو حلال میشود کافر لعین فی الحال
ور شمارد حلال را چو حرام قایل او برآید از اسلام
یعنی در آن مجمل شود کافر اتفاق ائمه و اکثر
ور بود اختلاف مسئله آن جانب نفی را تو راجح دان
این همه فتواهای قاضی الحاجات [illegible]
جمعها کرده اند درین باب [illegible]
تا که فهمیم بعض این مقدار [illegible]
چونکه اصل عقیده این باشد [illegible]
این سخن بود در اصول عقاید بعد ازین گردد در عقاید یاد

در بیان ایمان

چیست ایمان بدل بود تحقیق بخدا و رسول را تصدیق

وصف ایمان کس ندانم گفت
نیست بی دین همان چه بالخفت
این سخن بود در فصول عماد
بعد از این کرده در جهتا نیم یاد
و آنچه آمد ز ابن متعال
داشتن استوار در هر حال
باشد اقرار بر زبان کردن
قلب را متفق بیان کردن
فرض تقدیر نطق یکبار است
هست سنت از آنچه تکرار است
لیک تصدیق قلب مؤمن بس
فرض باشد مدام بر هر کس
اصل ایمان بود عطای خدا
می دهد بنده را [illegible]
آنچه توفیق با هدایت اوست
نیست مخلوق بلکه آن حی [illegible]
آنچه در بنده هست خلق شمار
شکل تصدیق قلب با اقرار
هم نگردد زیاده کم ایمان
عمل هست زائد و نقصان
آنچه در آیت لیزدادوا است
از دیاد و یقین بسند است
لیک ز اعمال بندهای آدم
نه در ایمان شود زیاده و کم
ورنه ایمان زیاده و کم نیست
هر که این را نداند آدم نیست
بنده سازد ز فعل احسان
در حیاتش نیاد کرد دوران
هر کس او و اگر تغافل باد
مستحق عقاب میگردد
چونکه حق اشتیا رحیم هی داد
ذبح گردد در فعال جهاد
مؤمن آنکه کبیره کردار است
لیک در استوار اقرار است
ز اهلال اندشان نشمارد
نقص ایمان از آن نه پیدا آرد
لیک ایمان بنا درست کردن
شد نشان از ضلال شمردن
نیست اسلام و جدا ز ایمان
متفق هر دو را یکی میدان
صدق اقرار باشد ایمان نام
انقیاد و خضوع او اسلام

[illegible]

پس جدائی نگشت در معنی   گرچه لفظش جدا بود یعنی
پاره الفتیا دگر ده بند در   لیک از صدق قلب هر یک دو
گر نه اظهار حضرت وهاب   این بود وجه قالت الاعراب
کاندرین مبحث ست قول کثیر   در بدان غیبش بهر تفسیر
شکر واجب که ما با یمانیم   خویش را مومن محقق دانیم
چونکه در استوار هست اریم   شک با ایمان خود نمی آریم
همچنین اعتقاد زیر لحد   به پرستی بود خدای احد
شکر لله اگرچه ما همیم   اجل از غیر حق منیب ایم
انچه جان دارد از بزرگ و خرد   هیچ حی بی اجل نخواهد مرد
گرچه گردد بدست کس مقتول   بی اجل گفتن ست نامعقول
چونکه آید اجل بجان کس   نشود پیش ساعتی یا پس

در بیان ایمان آوردن بملائکه و کتابهای الله تعالی و صفات صحابه کبار

شکر لله که در همه اوقات   هست ایمان ما بذات و صفات
بملائک که عالم غیب اند   بندگان خدای لاریب اند
همه در طاعت خداوندند   فارغ از مال و جفت و فرزندند
مستغنی از اکل و شرب آب نهاد و دور   نه اناث ست وصفشان نه ذکور
نیست یک لحظه غافل از باری   گرچه باشند موکل کاری
بعض ازیشان بود ز بعض دگر   نزد حق عز و جل مقرب تر
بکتب آنکه غیر مخلوق ست   همه او کلام ایزد هست
صفت او که غیر ذی عوج ست   هر که مانند فهم کرد و کج ست
برسولان خدا فرستاده   خبر از امر و نهی او داده

[illegible]

قبل الدین در صفت بیان گردید
باز اینجا بیان آن گردید
آن رسولان بحکمهای کتاب
امتان را نموده راه ثواب
آن کتابی که از برای عوام
شد مهمات مسلمین او نام
بیشتر مردمان که عام ترند
زان کتاب خویش استفاده برند
در بیان مکمل ایمان
چونکه بر این مرتب است دران
چون رسولان که جمله شان پاک اند
همه از نسل آدم خاک اند
همه زخدای مرحوم اند
از کبیره صغیره معصوم اند
آنچه زایشان بنوع شد بحیات
همه زلات بود یا خطیات
همه کوشش کنان دین بودند
پاک از بخل و کبر و کین بودند
از خدا آنچه یافتند خبر
همه سهوی نساختند دگر
یافتند آن همه بنوع تمام
وحی الهام حضرت علام
همه بودند وحی اطلبی
لیک فرق است در رسول و نبی
شرط گردید در رسول کتاب
در نبی شرط نیست ای احباب
هم تخلف نبوده در الهام
یعنی با انبیا علیه السلام
هم نهشتند در رسول و دین
سهو و نسیان نبوده هست چنین
سهو و نسیان که در فروع جواز
شد و آن ساعتش معین باز
انبیا وقت وحی بشنیدن
وحی را نیز در رسانیدن
از سر سهو و زلت و نسیان
همه معصوم بوده اند چنان
بلکه تبلیغ یا کتاب رسول
کرده است آن نبی برای قبول
هر رسول خدا نبی است چنان
نه رسول است هر نبی ای جان
آن رسولان که اصلح و اکمل
بوده ایشان زیکدگر افضل

[illegible]

فضل شان و ثواب رتبه حال   نه ز روی نبوت ارسال
نرسد یک ولی بجای نبی   نرسد بل بخاک پای نبی
آن رسولان که آدمی هر یک   افضل اند از پیمبران و ملک
همچنین هست عامه انسان   افضل از عامه فرشته بدان
کاندرین جا عوام انسانی   گفت در کافی التقیا وافی
نه که هر آدمے نا انجام   بلکه کمتر اند از انعام
صفت انبیای خیر اندیش   زان نگفتند از ملائک بیش
هست ذات فرشتها ز غیب   غیب ایشان گفته شد بی ریب
افضل انبیای معصومین   حضرت مصطفی بود به یقین
اوست بیشک بشیر اصدق   شب معراج او بود بر حق
از حرم تا بمسجد اقصی   ثابت او بود و کلام خدا
هم ز اقصی الی السما آن نور   بخبر آن خبر بود مشهور
ز آسمان تا کجا که خواست اله   همه قائلیم بی اشتباه
فلک خلد عرش در یک شب   سیر او ز قدرت خدا چه عجب
بلکه در یک نفس برو چه گمان   چونکه در قدرت وی است نهان
بعنایات خالق الباری   بجسد بود و هم به بیداری

القاب چهار یار عظام

هست بر حق چهار یار او   زانکه بودند دوستدار او
یار اول که صادق صاف است   او ابوبکر ابن قحاف است
بعد پیغمبر آن بغیر گمان   اوست فاضلترین آدمیان
بعد او آنکه شمع اصحاب است   عمر عادل ابن خطاب است

[illegible]

رسول حق هست [illegible]
رسول [illegible] فرموده اند
و علما در کتب ذکر کرده اند [illegible]
[illegible] ۱۲ [illegible]
[illegible]
وقال الشیخ الامام [illegible]
[illegible]
قال قاضی خان [illegible] الکلام
[illegible] ۱۲

بعد او آنکه مجمع القرآن   ابن عفان ولی دین عثمان رض
بعد او آنکه کامل است و ولی   پسر عم مصطفے ست علی رض
چهار اند در خدا طلبی   خلفاے محمد عربی
آنکه بر جای مصطفے نشیند   کس از ینها خلاف چون بیند
بعد شان چون خلیفه کامل   نشدی هیچ عالم عادل
اجتماع مهاجر و انصار   همه اصحاب سید مختار
همه پاک اند و پاک مانند   هادی راه امت آنانند
مصطفے گفتا وضح و اعلن   هست هر یک ستاره روشن
نیست ما را خلاف هیچ یکے   چونکه نبود درین حدیث شکے
اختلافی که درمیان شان رفت   کی ازان اختلاف نقصان رفت
بود آن جهد شان یک معنی   مرتضے رض با معاویه رض یعنی
بود حق جانب علی رض بیشک   گشت مخطی در اجتهاد آن یک
آدمی زاده شود مخطے   گفت المجتهد قد یخطے
گر خطائی در اجتهاد رود   مستحق یکے ثواب شود
ور شود اجتهاد نیکو   یکے ز دو ثواب یابد او
سنت پیشه جماعت اریم   بغض یک کس بدل نمی آریم
هر که سازد یکی از ینها شتم   هست بر وی جهاد کردن حتم
خاصه آنکه سب شیخین است   کافرست و لعین و ازین ست
هست از صحب مصطفے ده کس   بدخول بهشت قطعی بس
ابوبکر رض صادق است و عمر رض   بعد عثمان رض و بعد او حیدر رض
عبد رحمن رض و طلحه رض است و زبیر رض   بو عبیده رض سعید رض سعد ای خیر

بدان که کفر سه نوع است یکی آنکه عقیده او کفر است و عقیده [illegible] کفر است یکی آنکه عقیده او کفر است ولیکن عقیده خود را نیکو میداند و یکی آنکه [illegible] نمیداند که کفر است و عقیده خود را نیکو میداند در صورت اول زن بر وی حرام شود و اعمال حبط شود و در صورت دوم زن حرام شود و اعمال [illegible] و در صورت سوم زن حرام نشود و اعمال [illegible] ۱۲ الصلوة [illegible] اهل السنت والجماعه

[illegible]

یار پنجم فاطمه حسن و حسین | شد بشارت ز سید کونین
غیر ازینها میان خود فرق رتبات | بنده این خود فزونترین کجاست
همه صحب نبی جنتی سعید | نکنی یادشان مگر بخیر
هیچ یک ز اهل ضلالت نیست | لیک بر ده بشارت قطعیست
شد خلافت پس از نبی سی سال | بحدیث نبی بوجه کمال
گشت سی سال هم بشش کم | ختم در وقت آن چهار اکرم
بود ششش حسن بابن ارشاد | بعد ششش ماه با معاویه داد
گرچه بودی معاویه در دار | از کبار صحابه مختار
گرچه بودی بسروری کامل | نشدی چون چهار دریا دل
گرچه هست نکرد این معقول | شاهد این سخن حدیث رسول

در بیان امامت و احکام آن

بحدود شد شریعت اسلام | شرط باشد بهر دیار امام
امر حق را نهی سازد فصل | نبود گرچه عامل بر اصل
ما اطاعت کنیم در اصل و فرع | حکم او باشد ار موافق شرع
گرچه او خود بفسق و عصیان هست | شرع فرمان کند بآنست
نیست شرط امام معصومی | شرط کرده است شیعه از شومی
بلکه در شرع شرط او آنست | رجل بالغ و مسلمانست
در پس او نماز میخوانیم | بحدیث نبی چنین دانیم
مسح بر موزه هم روا داریم | مثل اهل بدع نپنداریم

در بیان خارق عادات و اقسام او

چون کرامات اولیا حق ست | در بیان حقیقتش چه شق ست

[illegible]

[illegible] علما و متقیان می ترسند اگر سخن حق گویند ایشان تلف خواهند شد یا بعض از اعضای [illegible] شرعا درین صورت چون ایشان [illegible] مکره اند ناحق گفتن جایز باشد [illegible] والله اعلم [illegible]

خارق عادتست اهل این هم — این خوارق شدست چندین قسم
خارقی کز انبیا بنمود — بیقین فهم کن که معجزه بود
لیک قبل از نبوتست ارباس — دانه این مسئله تا همی ناس
از مسلمان صالح ظاهر — وان کرامت اگر شود ظاهر
باشد از مومن عوام جهان — تو کرامت مدان معونت دان
هست از اهل کفر استدراج — مثل فرعون و سامری و حلاج
خارق هر کی کرامت نیست — این کرامات اصطلاح کیست
ولی آنست بیشک و اشباه — باشد آن شخص عارف بالله
دائما باشد او مطیع امور — از معاصی عجیب همی دور
هم کند اجتناب از شبهات — از فرو رفت لذت شهوات
یعنی آن مرد دین اصل و فرع — مرد و نقطه مردان از شرع
بالکه از اختلاف مسئله نیز — سازد از ترس کبریا پرهیز
مرد بی شرع گر چه پرد بهوا — خورد آتش دگر رود دریا
فعل او را کرامت ار وانی — زن طلاقی و نا مسلمانی
شده یک چند گمرهان پیدا — همه بر نفس خویشتن شیدا
نام آنها بود مباحیه — خویشتن را کنند صوفیه
نفی فرمان شرع را مانند — خویشتن را حقیقتی خوانند
ماکل پیشه حرام کنند — جاهلان را بخویش رام کنند
بیتهای لطیف می خوانند — لیک معنی او غلط دانند
یعنی معنی موافق ره خویش — گفته اند از چه داند از کم بیش
باز آن گمرهان نا انجام — خویشتن را نهند عارف نام

ط ولو رأیته مخالف الهوا و یمشی علی الماء او یاکل النار و غیر ذلک لیس بالکرامات ما هو الا مکر

[illegible]

همچنان فرقه که پیوستند
خارج دین مصطفی هستند

بهر آنان که چو بجوشیدند
بحقیقت تمام کوشیدند

آن حقیقت حقیقت شرعی ست
هر که بی شرع ره رود شرعی ست

باز یکچند کج اندیشه
از لوندی کنند یک پیشه

نام خود را نهند دیوانه
فعل خود را کنند مستانه

کار ایشان خلاف قرآنی
باز وسواس جن شیطانی

گوید آنها بعشق پیوستیم
از تکالیف بندگی رستیم

قبل ازین جسم هم مجاهده است
طاعت ما کنون مشاهده است

هر که قائل باین سخن باشد
دشمن خاص ذو المنن باشد

چونکه این مذهب ملاحده است
این ملاحد بشرع عابده است

همچنان فرقهٔ مضل جهال
اعتقاد آورند از جهال

هر که با این عقیده دربند است
منکر آیت خداوند است

هر که منکر بقول پیغمبرست
بیگمان کافرست و ملعونست

هیچ یک از مقربان در
نبود ز انبیا مقرب تر

بخصوص آن گزیدهٔ دوسرا
خاتم انبیا رسول خدا

رفع تکلیف بندگی بی ظن
زو نشد تا محل جان دادن

وقت آخر که ماند از ما باز
گوش او را رسید بانگ نماز

گفت یا مرتضی مرا بردار
جانب مسجد جماعت آر

مرتضی کینجا دمی سر داشت
مصطفی را به پشت خود برداشت

پشت پای رسول معبودی
از ضعیفی بارض میسودی

همچنان محنت و مشقت درد
بجماعت ادای طاعت کرد

[illegible]

[illegible] غیر القاضی
[illegible] المفتی او العالم الذی
اشهد علیه لانه فی الاولیاء
[illegible] ذلک [illegible]
لا یقدم ذلک [illegible] الروایات
[illegible]
یجب الامر بالمعروف والنهی عن المنکر
[illegible] انهم [illegible]
[illegible]
[illegible] فی التهذیب [illegible]
[illegible] بالمعروف [illegible] المنکر [illegible]

بشود تا قربت شود ابد　　از طاعت زیاده تر تا بد
از رسول کریم خود دانند این　　اتباع شیخ را نکنند بیش
بشود تا قرب گر گنهکار شود　　هر یکی زیشان کی بیزار شود
حسناتی که میکنند ابرار　　سیئات مقربین بینند
یعنی از ترس حق ضیاع شوند هم　　طاعت خویشتن ریا فهمند
باز یکچند اهل بدعت ها　　شده مشهور در زمانه ما
خویشتن را بشیخ می نامند　　از برای کسب ز ارزشت
زیرکان را بحیلت اندازند　　فی دهشیم و شکست خوانند
ذکرشان رقص با نی کوبا با　　فکر ایشان از بند تیس
خواندن شان تغنی با مثال　　کردن ایشان زنا و عصیان
میکنند کارهای نا انجام　　می شود سنت مشایخ نام
هر یکی را زاهد است یا صوفی　　در نه بیند صفت کو صفی
اگر در نو بود تو چون وارکی　　بغیر قول ایشان نگرد آن آری
کارهائی که غیر مسنون است　　بلکه از غیر پیران است
از چنین فعل از چنین کردار　　بیکی مشایخ همه بود بیزار
باز این را لقب کنند ثواب　　با دو سه آنچنین ثواب و لعاب
شک نیست که پیشوای ما　　پیر و مولای رهنمای ما
دو را پیرو رسول خدا است　　با وجود همه بدعت و هوا
هست سنت جمیع فعالش　　با عشق قرب اوست ابدالش
از اصول فروع و قال و حال　　از جمیع علوم با لا مال
مرشد راشد بلا اشتباه　　اصلح الصالحین حبیب اله

ط قال شیخ الجنید البغدادی رحمه الله اذا رایت صوفیا یکرم [illegible] علامة الصوفی
یعنی [illegible]

گر بتحسین زبان شود همه مو   تا بروز جزا بگوید او
بعد از آن سنت نبی و حدیث آورد   من کجا وصف اصحاب کجا
اعتقادیست که فخر من است   در شریعت چراغ انجمن است
متکلم باشم ز اهل زبان فصیح   نگفته اند چنان من چون صحیح
هر وبالی که فاعل آن نیست   هر که زین ذات فاعل است حقیقت
او بدین بند و بند او بشکست   اولاً سازد اعتقاد درست
کس نداند عقیده او چیست   آن مسلمان بهیچ مذهب نیست
هم بجنب سلوک خویش بماند   هم عمل علم را موافق ساند
هم بکشف کس اعتباری نیست   اهل حق را بکشف کاری نیست
بلکه در کشف بیم بسیار است   چونکه در پشت وی خطر است
کشف اگر چه بود ز هر مرد   کشف را وزن شرع باید کرد
خواه باشد ز اهل خواه ز فرع   نبود کشف او موافق شرع
رد کن آن کشف خویش از نها   گر چه واقع شود همین صد باب
آنچنان کشف کشف شیطان است   عمل او ز روی نادان است
گر چه اندر مقام خویش رسی   نیست ایمن ز مکر دیو کسی
بلکه از آن همین آن درگاه   انبیا جمله جسته اند پناه
گر چه هستی مقرب اخیار   قصه آدم و حوا یاد آر
نشنیدی رسول عالیتاب   می بخواندی نماز با اصحاب
بود اندر قرائت آن شه فرد   رفت شیطان کلام القا کرد
یعنی مانند ساخته آواز   گفت انشا بخویش آن غماز
بود مجرای آن دروغ کلام   ارتجای شفاعت اصنام

این سخن را صحابه بشنیدند   از دهان رسول فهمیدند
حضرت مصطفی سجاه شاد   لیک یاران او براه افتاد
مصطفی که براستی بخواند   زین مقال صحابه حیران ماند
زان کلام رسول بودی پاک   بعض از سامعین نکرد ادراک
آخر آشفتی ز اشتباه قال   کرد آخر پس از نماز سوال
گفت آن قوم ای گزیده ما   سوره فجر است در شنیده ما
ورد ما را چه خواند چیست ادا   بجا وقت شما گفتش کار
مصطفی در رسول حیرانست   گفت آن صوت صوت شیطانست
چون شنیده اند رسول خدا   در عرق گم شدند تا پا
مصطفی را چنان بلای پیوست   در همه زندگی چنان ننشست
پیک حق با تسلی دل او   آمد از لا اله الا هو
گفت آن سوره نکوی مقبول   تو با صحاب خود مباش ملول
به همه انبیا که بر حق زیست   خود چو القا نکرده باشد نیست
بعد ازین قول حضرت شاعر   گشت اندر تسلی خاطر
اینکه گویند سهو شد برسول   این سخن باطل است نامعقول
او که در عصمت خدا باشد   آنچنان سهو چون روا باشد
چونکه از سهو در اصول دین   انبیا جمله اند معصومین
مصطفی که حبیب خالق بود   افصح و اکمل خلایق بود
حافظ او ز لطف حق خدای اوست   اینچنین سهو کی کند ای دوست
الغرض زان حکایت مذکور   هرچه باشی بخود شعور آور
کیست غارتگری دین تو   هست آن دیو در کمین تو

که با صحاب مصطفی آن دیو
در حضور رسول سازد ریو
نیست اعلامی اولیا را حد
لیک اغوای آن صحابه رسد
گرچه غوثی مباش با این ظن
بلکه شیطان نمیرود بر من
این سخن از عقیده باشد دور
هست جاهل باین سخن مغرور
بعضی از کار نهی می سازند
باز در پیش خلق مینازند
گرچه این را نوشته اند گناه
داد رخصت مرا رسول الله
نهی کردی اگرچه در زناده
مغنی را امر کرد با بنده
این سخن اقبح سخن باشد
قائل این چه سهل تن باشد
این سخن با رسول بهتان است
آنچه او دیده است شیطان است
گرچه در اهل صورت این کافر
نتوانند شدن چو پیغمبر
لیک از مدعاے او دید
خویشتن را رسول میگوید
گر محمد جنت زین فانی
هست حاضر کلام ربانی
ماند فرمان ایزد متعال
گر تعامل کند بخواب خیال
مصطفی گرچه رفت ازین ربع
یادگاری بماند با شرع
ماند حکم شریعت اسلام
گر تعامل کند بکشف خام
مجتهدین علیهم الرضوان
کرده زان وجه شرع را میزان
هر که دل با کشوف خود بندد
نفس شیطان بریش او خندد
هر که با شرع مستقیم بود
بیگمان محرم حریم بود
بعضی از صوفیان بدنامند
که زخامی بکفر انجامند
از عقیده دگر بفقر ضرور
گو همی قطعی شود با صفا دور
بعنایات آن مسیح نفس
ساختم با رسوخ نظم هوس

ساختم اندکی ز اصول و فروع / تا بقدر مجال خویش شروع
هست منظومه نظم با شفا و نظام / سالک المتقین نهادم نام

در بیان بیان آوردن عذاب قبر زنده گردانیدن [illegible]

[illegible] پاینده / [illegible] پاینده
کافران را بود عذاب [illegible] / [illegible] از بعض ما عیان [illegible]
بحث اهل جمیع مذاهب نیست / چونکه آنجا [illegible] نیست
آنقدر دانی از سؤال و جواب / لذت نعمت است و درد عذاب
گفته پیغمبر بشیر و نذیر / دو فرشته که منکرست و نکیر
آید اندر قبور با تمکین / پرسد از رب و از رسول و دین
در عقیده نوشته سعد الدین / طفل را نی سؤال اندر این
قول سید شجاع می بوده / آنچه در آن کتاب فرموده
لیک در مذهب حنفی است سؤال / تا که باشد جمیع از اطفال
در فتاوی است بود علی التعیین / پرسد آنجا ملک کند تلقین
[illegible] حضرت متعال / هم به طفل با جواب سؤال
همچنین قول شارح اوراد / [illegible] یاد
در فتاوی [illegible] فی الدین / وحدت حق تعالی دانستن
[illegible] / گوش کن [illegible] عرض ست
والد و والده [illegible] / هست لازم بطفل [illegible]
[illegible] / هست لازم [illegible]
گفت بعضی مشایخان سعد / باشد این فرض از بلاغت بعد
اینچنین در کتاب ائمه نوشت / رو و اطفال مؤمنان بهشت

هست در طفل اهل کفر خلاف   کرده هریک سخن درین اوصاف
پاره گفت در سقر باشد   تابع مادر و پدر باشد
گر ازین دو یکی مسلمانست   طفل در شرع تابع آنست
پاره میکند چنین اعلام   شود اهل بهشت را خدام
بوحنیفه که بود مردی مرد   اندرین مسئله توقف کرد
گفت درین مسئله سخن نارم   بخداوند خویش بگذارم
نیست با انبیا سوال دران   اصح قول این بود ای جان
گرچه بعضی نوشته هست ای مرد   آنچه کشف الغطا و تبیین کرد
چون قیامت که روز آمدنیست   بعد ازین مرگ زنده گشتنیست
نفخ آخر بصور داده شود   روح ما در بدن دمیده شود
آن خدائیکه مرة اول   کرد پیدا مرا بدین هیکل
بار دیگر کند چه نقصانست   چونکه در قدرتش همی آسانست
هست بر حق بروز حشر سوال   نامه آید موافق اعمال
نامه آید کرا بدست راست   بهمان شخص التفات خداست
پیش آن جمله سرخ رو باشد   نادهی هاؤم اقرأوا باشد
جنت عالیه مکان اوست   رحمت حق ندیم و جان اوست
نامه آید کرا بدست چپ   از خداوند او شدست غضب
در میان جماعت انبوه   بلاتامل ندا رسد که خذوه
باز آید ندا فغلوه   نیز ثم الجحیم صلوه
یعنی غلی بگردنش سازند   باز او را در آتش اندازند
هم بزنجیر ذرعها سبعون   سوی دوزخ کنند کشاکش چون

شیخ بصری با امام پاک خیر / گفت یک حلقه ازان زنجیر
کسب الاهی کرده اند ارشاد / کرده تمکین بجز ایشان گمراه شد
گر یکی حلقه نیست تا چنگال / ندای بی جان آدم به حال
هر که آید او ورای ظلمت سمر / کرده تشکیک خدای بی دین فهم
از کتاب شمال پشت جزا / طالب او ش همه بینه بجز خدا
روز محشر بود ترازو حق / منکر او هست البته احمق
تیر از که گشت نامه سیه / شود اشتعال نفس سیه
شود بعلم قدیم منسوب اند / بنده را هم بوزن منسوب اند
حوض بر حق بود نباشد شک / کرده اوصاف او نبی یک یک
نیست بر این سخن خلاف و را / منکرش اهل بدعت ست و هوا
هست در شرح یک دلیل دگر / آیت پاک سورهٔ کوثر
لیک ملا خیالی آورده / بل بقول اصح بیان کرده
در بهشت بهین بود کوثر / حوض در موقف است ای سرور
آن صراطی که هست نقش حق / هست جسری ز شعر تیز ادق
آن صراطی که جسر ممدود ست / تند او دم تیغ تیز از و دورست
مومنان را اگر که آسان / بگذرندش چو برق و یکسان
هست روز جزا شفاعت حق / ز انبیا و ز اهل طاعت حق
این شفاعت بمومنان مقصود / لیک آنهم باذن معبود ست
چونکه بی اذن حضرت باری / نیست حد کسی که بس یاری
نار و جنت که حالیا موجود / هست با اذن حضرت معبود
او بجا هست و نیستی برپا / بیشه و با شگاف موری جای

قوله والوزن یومئذ الحق [illegible] قوله تعالی انا اعطیناک الکوثر [illegible]

هر دو باقی بود بامر خدا
نبود این دو دار خلد فنا

شرح او را در نوشته ام
هست باقی بامر لوح و قلم

عرش و کرسی و روح هم ای کس
هست باقی فنا نگردد و بس

می در آید منافق و کفار
بطریق خلود اندر نار

نیست یک ذره نافع و فائد
بلکه هر دم عذاب شان زاید

بعضی از مومنان هم اندر نار
می در آید بموجب کردار

لیک نبود مخلد اندر نار
کرده باشد اگرچه جرم کبار

گرچه با معصیت رود جانش
دستگیر ویست ایمانش

هر که اندر بهشت داخل شد
بعنایات تام واصل شد

هست با عز و عیش با همه حال
بعد از آن فی نعیم ملک زوال

وصفهای تمام هر دو سرا
کس نمیداندش بغیر خدا

بهمین اعتقاد زیر لحد
با درستی برد خدای احد

فصل در بیان خصوصیت او

بنده در گفتن اصول شروع
می نکردم مبالغه چو فروع

این سخن از برای چندین وجه
بخصوصهای برادران زین وجه

بوحنیفه که شمع امت بود
بزبان شکر این چنین فرمود

آنچه ایمان باو درست آید
اعتقاد کس آنقدر باید

مذهب اعتقاد کردی سطے
پیچ پیچی بحثهای وسطے

جای لغزیدن ست لغزیدن
سوی لغزش چه هست پائیدن

آن شنیدی یکی هزار دلیل
گفت با وحدت خدای جلیل

رفت ناگه بسوی دهقانے
گفت حق را چه گونه میدانی

[illegible]

[illegible]
اصول مبالغه [illegible]
[illegible]
یا افزودن [illegible]
[illegible] مناظره مبالغه
کردم که در وی خطا
برادری ست و
[illegible] ۱۲
مسعود

گفت بیچون و بی چگونه بود
فرد و بی شبهه و بی نمونه بود
گفت شخصی اگر بگوید دو
تو چه میگوئی در جواب او
گفت دو باره میکنم بکلند
گرچه باشد پدر و یا فرزند
این سخن را شنید از دهقان
لب حیرت گزید با دندان
گفت احسن باعتقاد تو
آفرین باد بر نهاد تو
رشتهٔ صدق تست بر جان بست
رحمت حق باعتقاد درست
عمرها جان بکندم ازین باب
نشنیدم ازین زیاده جواب
وجه دیگر که طالب علمان
دانند آنها دلیل صد چندان
در شروح حواشی معلوم است
سنگ مشکل نزدشان موم است
در کتاب علوم امواج اند
چون چنین نسخها نه محتاج اند
پاره که شکسته پا هستند
طالب شرع مصطفی هستند
فهم شان در بیان حق طلبی
ننشینند نسخهٔ عربی
شاید آنرا عوام بر خوانند
صورت اعتقاد خود دانند
شاید آن خلق را مفید بود
گفتن من باین امید بود
این قدر فهم اعتقاد بس است
فی الحقیقه مناظره هوس است
در جوابهی نوشته باشد بل
عمر ضایع بود بعلم جدل
غیر ازین در کتابها دیدم
تلخ بیهوده را نورزیدم
زین سبب از مخالف مذهب
نکشودم ز قول آنها لب
لیک اندر شرح جان کندم
جان شیرین برای آن کندم
یک روایت رود بحرمت چیز
صد روایات با حلالی نیز
گرچه او بر حرام نشمارد
متقی در عمل سخن آرد

آنچه نقلی کرده در سلک کرده‌ام
از دلیلش لیک کم آورده‌ام
از دلائل حجب آن گفتن سخن
آنچه هست تشقیقش سخن
گر ز استقصای خویش پیچیده
گرچه کم آنجا دلیل ورزیده
گرچه اشکال حدوث گردد باز
شو در این نسخه لیاقت ورزداش
عمر باید صدها بهر پاسخی
هست کافی همین قدر داشتی
پرسیش گر ز من دلیل طرف
من بگویم دلیل ماست سلف
نیست از این سخن دلیلی به
چونکه رفتند ما سبیلی به

فصل در بیان بعضی از رسالهای مصنف

ما معانی هیچ پاسخ سخن
بلکه تصحیح کن غلطهای سخن
در عبارت نیز تمهیدا کنم
تا غرضهای خویش پیدا کنم
جمع هیچ عیوب آشفته‌ام
لیک هر گفته نظم ناچارم
چونکه من ز اهل استفاده نیم
خواجه شیخ و میرزاده نیم
اولیای من اگرچه بدی
زاده‌ها از من کهینی و تری
قند دستان شکّر شکرینم
یا ان ز طعم زهری خورده‌ام
یعنی آنکه از طمع چیده است
گرچه از این ربا چه تقصیر شد آن
در نشستن تعصب آیین بود
هم بالا و فلک تابعین بود
وقت خوردن طعام شبیه بهر
یعنی او فوق ماست در این شهر
بهر نفی هر یکی شده خندان
گفته شد خوشامدی چندان
تا کسان از عنایتها بارها
داد سلطان بخت من یاری
تا که گشتم صحب درویشان
یافتم صحبت خوش ایشان
یعنی آن مرشد بلا اشتباه
پیر من حضرت [illegible] که

نام پاک مبارکش نوروز   پای تا سر تمام درد و سوز
وصف ایشان اگر بیان سازم   نیست ممکن بیان آن سازم
سبب آن متقی فرو بگرفت   رگ به رگ رفت مو به مو بگرفت
بی توقف میانش افتادم   دست خویش به دست شان دادم
زان محل چشم دل بپیوستم   از همگی از خیال خویش برستم
پیشتر زین به پیش خرسی بودم   بلکه از خر فروتری بودم
با وجود چنین زبونی من   گشت جانم به جمع فی مسکن
دل سنگین آن خدا نشناس   کرد خاک با توجه الناس
تا کند پاک زنگ لا از دل   بهر تزیین به نقش الا الله
آن توجه به سنگ انجامید   سنگ خاره به پیش می آید
آن مساکین فدا ز سلطان مرد   حیف پایان کنند کو با من کرد
کنده پایان شان ندانستم   قیمت کمال شان ندانستم
من ندانستمش شما دانید   گوهر پاک در آن درافشانید
گرچه بی رنگ مانده ام بی بود   دارم امید از عنایت او
گر نباشد عنایت پیران   پای تا فرق من بود عصیان
ورنه من کی به نظم گفتن سگ   گوهر امثال سفتن سگ

فصل در بیان نصیحت بفرزند ارجمند

ای چراغ دو چشم و جان پدر   نور بخشی قلب مصطفی جان پدر
در دو عالم خدای یارت باد   لوح توفیق در کنارت باد
آبروی دنی و دین یابی   دولت آن و بخت این یابی
قرب گیری شود منازل تو   معدن عشق حق شود دل تو

وصیت تو هرچه خواهد بود
برساند خدا بآن مقصود

با تو گویم نصیحتی یک چند
رشتهٔ جان والدی فرزند

گر تو پند پدر بجان گیری
حافظهٔ با بسا آسمان گیری

مقصدت را خدا کند حاصل
بخدا یابت خود کند واصل

پدرت شد بناکسی شایع
تو مکن عمر خویش را ضایع

پدرت بگذراند عمر بجهل
تو مکن زینهار پیشهٔ مهل

من بدنیای دون شدم خرسند
تو سر بند خویش را بر بند

شکل من خام تا تمام مباش
پختگی پیش گیر خام مباش

خدمت اهل شرع را شو یار
زینهار ای عزیز من زنهار

از خداوند خویش اگر ترسی
ساز از هر دو علم او درسی

علم را دست گیر عامل باش
دائما ترسگار کامل باش

خوف ترسی خدای ترساند
بنده ترساندن او نکو داند

صحبت اهل صدق امر خداست
هر که از امر تافت جدا است

دور بودن ز صحبت فساق
هست واجب بامر خلاق

اسنت هست بکوی قربت سان
تا توانی تو زا مرادی سان

انبیا که گذشته اند نسب
همه بودند فاعل یک کسب

بندگانی که حق شناخته اند
هرگز از کس طمع نساخته اند

بفقیری خویش فاخر باش
خائف روزگار آخر باش

اقربا بسته که صاحب قصر اند
همه در خدمت شه عصر اند

علمای که گرگ تیز دندان است
نزد مردم شغال خندان است

دائما فکر او بمال کس است
مال مردم باو نه دسترس است

صحبت او در میانهٔ مردم   گر بود سرپرستی علامت گم
عمر او صرف کار بیهوده‌اش   راه او بیهوده گشته پیچیدن
هیچ کس گرد شان نخواهد شد   راه عزت پاسبان نخواهد شد
فقرا از جفای او گریان   علما از جفای او حیران
هر یکی اژدهاست آدم‌گاه   [illegible] شان چو مهر [illegible]
چون یکی سازد اژدهای [illegible]   ها تنگ اژدر او دست زور
کامرانان ز فرو [illegible] طلبیس   گر بود از فقرا و فقرا [illegible]
شاه پناها از [illegible] خدا اند   [illegible] را اگر [illegible] باشند
تهمهای تو چشم دل شان   طالب [illegible] پیشان
[illegible] مجازی گشت او دل [illegible]   بهتر از صد هزار [illegible]
نفس [illegible] کشی با گناه   بهتر از صد امیری و شاهی
ها [illegible] گشت [illegible]   [illegible] هزاران [illegible] باز [illegible]
گفت [illegible] چو [illegible]   بهتر از [illegible] رفت
نفس [illegible] با [illegible]   هر که [illegible] گشت [illegible]
گر تو [illegible] سری آری   طالب از [illegible] خط [illegible]
صحبت پاک دردمندان باد   هر چه باشد [illegible] آن باد
در دل هر که دردی از غم نیست   [illegible] که دست حکم او غم نیست
هر که او [illegible] بند گی [illegible]   مرده [illegible] از زندگی [illegible]
هر که از [illegible] دردی [illegible] باشد   [illegible] اگر [illegible] باشد
با درد [illegible] اوست   در دل [illegible] دشمن [illegible]
هر که [illegible] عشق [illegible]   [illegible] از [illegible] پرست

ای پسر و دل کباب پدر   به بدی تو نیست تاب پدر
در پند پدر بکن در گوش   تا توانی لباس تقوی پوش
بجوانی بخود مشو غره   از شریعت برون مشو ذره
هر که از شرع یک قدم دور است   از خدا و ز خویش مهجور است
خویشتن را بفسق یار مکن   جان شیرین سزای نار مکن
آنکه خود را بآتشش اندازد   عاقل از وی امید چون سازد
ساز دایم زبان شیرین بذل   دور باشی ز سخت گوئی هزل
هزل شوم است لیک شوم دوام   کرده این خبث را مطایبه نام
غیرت دین گزین که این غیرت   بهتر آمد نما بود سیرت
حق تعالی که عادل است و غیور   خود غیور است دوستدار غیور
سرمه چشم طوطیای پدر   دایما این بود دعای پدر
حق تعالی ترا از فسق و فجور   تا بروز فراق دارد دور
خود نگهدار از فعال زشت   روز محشر کند سزای بهشت

فصل در بیان شکست نفس کردن مصنف را

ای گرفتار خویش الله یار   بند پندار خود مشو زنهار
پای لنگت هنوز اندر چاه   دست اشکسته میبری بماه
ناشده قدر شبر دور از کبر   میکنی رشته صفا در ابر
قطع همت هنوز سیم و شکم   میکنی رهنمائی مردم
نشده شام روزگارت صبح   میکنی دعوی کمال چه قبح
شیر قلبت هنوز اندر آبه   میشوی بهتری شجاعت چه جبه
ناشده بهره مند فرق سلک   چه کشی تیغ سینه دل کلک

در طریق سلوک هستی طفل
تو کی دانی چه خلوتی و وصل
بوده باشی در آشیان ضمیر
تو چه دانی ز ذوق عشق بصیر
باب طاعت که تا شده مفتوح
تو چه دانی ز ذوق قلبیه فتوح
سر فنا کرده جان از این تخیل
نیها چون بگلشن است رحیل
دیده دل ندید جنت از غیر
چون بیابانی خفی اخفا سیر
تا کشیده بحضرت حق جان
برسی چون بذکر هفت ارکان
از خود او رسته باشد و تجرید
برسی چون بسر حد توحید
تا گذشته ز حب عز و غنا
چون رسی با بقای بعد فنا
باشد او با نتیجه دل فضل
چون بخبر و ابد شوی از اهل
شمهٔ زین جمله گشته کرم
گر رسی شیخی ز فی اقوای باشرم
شیخ بودن نه کار آسان است
بلکه مشکل ز کندن جان است
آسمان است پیاشو به پیشتر
از سلوک است شیخ آسان تر
آن بزرگان که هادی خلق اند
هست باشرفا کی خلاق اند
با وجود شریعت کامل
چند روزی به اسپاهی ذل
شد بمرغیکه باسپید نشست
تن زمسکر را باو بگذاشت
متوجه باین که هست باز
شاهبازی از و کند پرواز
بجهان شاهباز سلطان قید
میتوان کرد مرغ دل را صید
تو که غافل ز دین صفت باشی
جیفهٔ دل بغنده کرد اسی
حاصل دل نماند غیر از لاف
از خدا شرم کن بخلق انصاف
کوششان کور تا قضیب بست
کرده از کوری اعتقاد درست
می ندانند آن فرق چندان
سوی بستان برند پا زندان

خود بخود واقفی که هستی کور   از چه بر جان خویش سازی زور
از برای عزیزی سه روز   چه شوی یار نفس عالم سوز
سید و خواجه نیستی ای ترک   بلکه هستی میان ترکان گرگ
آن قبایل که فتنه آموزند   عالمی را بیک نفس سوزند
همه از خویش و از تبار تواند   بلکه هم صحبت اند و یار تواند
آنچه در ظلم خویشتن سفتی   همه از کس شنیدی و گفتی
یار بد بتر ز مار بد باشد   بر سعیدان ترا چه جا باشد
ورنه خود مرد خامی و جهلی   حد خود دان تمام و جهلی

فصل در بیان بنای مسلمانی پنج نوع است

هست بنایی که بر مسلمانی   پنج نوع است تا یقین دانی
گفتن لا اله الا الله   علم توحید این بود ای شاه
معنی این کلام دانی باز   بعد توحید پنج وقت نماز
انبیا از که بوده اند ازان   بعد ازان روزهٔ مه رمضان
حج یکباره است بعد از صوم   هر کرا استطاعت است ای قوم
هست این پنج نوع فرض الیقین   سرخی روی بنده در کونین
کس نکرده بفرضیتش انکار   یکی از مومنان مگر کفار
وآنچه فرضی که اتفاقی هست   منکرش کافر نفاقی هست
علم توحید را بیان کردیم   آنچه لا بدی ست آوردیم
بعد ازان میشود بیان نماز   که بجا چند امی بی انباز
مصطفی گو هر سخن می سفت   این دو را اکبر کبائر گفت
بجد او نده هشتن اشیانه   بعد ازان جمع کردن دو نماز

[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]
من ارخص
وجمع بین الصلوتین
فان کان
الجامع هذا
فکیف حال
التارک
فهذا اکبر

حال جامع اگر نباشد این
وای بر جان تارک مسکین
وعده‌های که با گزارنده
گفت سلطان دین نوازنده
نرسد انتها بگفتن کس
حد او را خدای داند و بس
ای معطل اگر مسلمانی
پنجگانه چرا نمی‌خوانی
بهر نفس کثیف لیل و نهار
رنجها می‌کشی هزار هزار
از برای نماز وقتی پنج
ننهی از چه روی بر خود رنج
بلکه این رنج نیست راحت تست
مونس قبر هم قیامت تست
شوق شیطان نفس داری گرم
شرم بادا از خدای عالم شرم
بهر فرمان دشمن جانی
امر پروردگار می مانی
او ترا با چه شیوه‌ها پرورد
بندگی او ندانی ای نامرد
بنده بودی ولی ز نامردی
بندگی را بجا نیاوردی
بندگی را بجان کن ای بنده
تا نگردی بحشر شرمنده
ای مصلی سعادتست نماز
بهترین عبادتست نماز
بطریق نماز پردازیم
آنچه دانسته را بیان سازیم
گوهر نظم ار که سفته شود
صورت احتیاط گفته شود
اهل تقوی باو عمل سازند
چنگ بر سوی احتیاط اندازند
ای برادر ترا نباشد ظن
از کجا دانی این بنای سخن
گرچه این بنده هست عامی خام
هر دو استاد ماست مرد تمام
مجمع علم و کرامهٔ وقت اند
در فقیهی یگانهٔ وقت اند
خواجه مومن کرا علم خاصست
در بحار علوم غواصست
آن دیگر که مولوی عرفی ست
شفقتش او بجا جلی و خفی ست

یا الهی تو لطف کن حالی ‌‌ هر دو را چون جنید غزالی

فصل در بیان دوازده فرض اتفاقی که در نماز است

متفق فرض که دوازده است ‌‌ هر که دانسته است مرد ره است
چون ابو حفص آن امام کبیر ‌‌ گفت این مسئله چنین به نظیر
نام این فرض را نداند کس ‌‌ خواندن او درست نبود و بس
گرچه افعال او بجا باشد ‌‌ این ندانستن ناروا باشد
گرچه این ظاهر روایت نیست ‌‌ اختلافست بی کرانه نیست
ای خدا ترس نام این اعداد ‌‌ زیر دستان خویش را ده یاد
اهل بیت ها که اختلافست ‌‌ نمازت بود چه انصافست
این فرایض ایا ذوی الادراک ‌‌ آب پاک است و جامه و جا پاک
نیت و وقت و قبله و تکبیر ‌‌ هم قیام و قرائت است ای پیر
بعد ازین با بود رکوع و سجود ‌‌ قعده آخر اتفاق آن بود
از خلافیه هم بیان سازیم ‌‌ اهل تحقیق را نشان سازیم
وصف هر یک بیان شود شاید ‌‌ خواه او در محل خود باید
اولین شرط آب پاک بود ‌‌ در صحیحی آب خاک پاک بود
زان طهارت که از نماز نخست ‌‌ بی طهارت نماز نیست درست
اول شرط ها وضو باشد ‌‌ پیش گفتم ورا نکو باشد

فصل در بیان مصلیها

گرچه از عالمان پاک ضمیر ‌‌ اختلاف روایت است کثیر
مفتیانی که راه دین پویند ‌‌ مصلی دیده حرف می گویند
آن علامت مصلی است ‌‌ [illegible] ان مصلیه بشنو ای

[illegible]

اینچنین هست بلوغ و به تفقه
و بتعیینها بود زان پس
و عمل الاتم هست چنین
نیز بعد از صحیح اصح بنگر
مسئله یکی هو المختار
بعد از فتوی مشایخنا
زان صحیح از اصح بود ترجیح
هو الاوفق یا هو الاولی
این صحیح ست نیست غیر آن
لیک لفظ اصح ببین تصحیح
میدهد پیش فتوی بر آن چیز
لیک ماخوذ با به یفتی ست
نتوانند خلاف این بنوشت
لیک نقل مفتیان این هست
متن را ترجیح بود ز اعرامی مرد
از فقیه وقت اهل دوران
در رسائل خویش تعیین کرد
در میان تصحیح بنوشت
پس بیان چیز را انسب کرد
لیک اندر میان بنوشته فرض
[illegible]

و به ناخذ است هم آنجا
و علیه اعتماد هم ای کس
عمل الیوم هم بود به یقین
هم هو الظاهر هو الاظهر
این چنین فی زماننا ای یار
و هو الاشبه آخر اینها
پس اقتضا کند هو لفظ صحیح
یا اصح یا اشبه اینها
صاحب مضمرات کرده بیان
مقتضی آنکه غیر اوست صحیح
گر بخواهی تمامی لفظش را نیز
یا صحیح ست یا به فتوی ست
یعنی این مفتیان پاک سرشت
جانبی گر امر تعیین ست
یعنی آن چیز را انسب کرد
یعنی استاد عصر باقی جان
نقل این نسخه از محیط آورد
گر تردد بود بلا شبهت
یعنی از ترس اثم ادای مرد
گر تردد بود ادا کن فرض
مستحب ست کردن آن چیز

له والاولی
والفتوی اذا
اجمعوا کان
[illegible]

در سخن بین واجب است حرام
یک تعامل بمفتیان ست آن
نیز این مفتیان شرع نشان
مگر آنکه ائمه بهر ناس
کاندرین چنین قیاس هست جواب
گر نیابند مفتیان زین باب
نامهای کتابهای کبار
بهترین کتابها اینجا
بعد باشد کتاب قاضی خان
هم ذخیره و ملتقط زان پس
گرچه آنهاست صورت فتوی
یک روایت بود بحرمت چیز
گرچه او در احترام شمارد
تا تواند بندگی خدا
مثل آنکه معتمدی ناگاه
جائز ست آن وضو بمذهب ما
آن وضو را اگر اعاده کرد
نشود تا هم وضو بفوق وضو
این بود جمع کردن مذهب
تا که کس در وضو نشد مالک
گرچه در نزد صحب ماست جواز

هست آنجا حرام راجح نام
جمع آید قیاس استحسان
میدهند فتوی را باستحسان
کرده باشند اخذ قول قیاس
یعنی این مفتیان بقول کتاب
بعد سازند عمل ز روی کتاب
گرچه بیرون بود ز تحت شمار
اول او خلاصة الفتوی
بعد ازین دو محیط را میدان
زان خزانه و قنیه هست ای کس
لیک اندر طریقهٔ تقوی
جمع روایات با حلالی نیز
متقی در عمل بجای آرد
جمع سازد بمذهب علما
در وضو ترک گشت بسم الله
شافعی گفته است نیست روا
نزد او فرض اینجا آورد
نور بالای نور باشد او
در طریق حق ای صواب طلب
نیست جائز بمذهب مالک
جمع گردد اعاده سازد باز

قاضی خان
ثم المحیط الذخیرة
ثم الملتقط
ثم القنیة ۱۲
مصلح الدین

روش خلق ترسکار این ست مده از دست خود که کار این ست
چونکه اندر فروع مذهب ما در صواب ست احتمال خطا
مذهب غیر را دهند جواب در خطا ایست احتمال ثواب
لیک اندر اصول مذهب ما همه باشد صواب نیست خطا
مذهب دیگران خطا و عقاب نبود هرگز احتمال ثواب
مرد در بندگی حق بفروع چون بسازد باحتمال شروع
طاعت دوست هر که باشد مرد باتفاق است خدا بکرد
بیقین در عبادت معبود واحتیاط ترسکار باید بود
نکته آنکه بمذهب شافعی نیست امکان اینکه کرد جمع
مثل آنکه که شافعیست ثبوت خواند اندر نماز فجر قنوت
نزد اصحاب ماست منع ای مرد پس چنین فعل را نباید کرد
در تخلف میان این اصحاب بوده باشد بنزدی کتاب
سخن هر کدام جمع کنند ور در امکان جمع جمع کنند
ور تخلف کنند آنگه کارست گرچه اقوال قبل بسیارست
جمع آید عمل بفتوی هست فتوی ور این مقام تقوی هست
آید اندر روایت شیخین یا امامین یا که طرفین
یعنی شیخین کیست بی حرف حضرت بوحنیفه بو یوسف
ور محمد تفاق نعمان ست طرفین اصطلاح ایشان ست
یا امامین صاحبین جیان اسم بو یوسف محمد دان

در بیان کتاب بسم الله الرحمن الرحیم طهارت و فرضیت وضو

فرض شد بهر وضو ظاهر خواه گر محدث ست خواه طاهر

از برای مسح شد مسح اتم — فرض باشد با وضو و اعم
مسح ظاهر چنانچه فرموده — ظاهر آیت اینچنین بوده
چونکه اینجا گذشت ذکر حدیث — گفت قمتم الی الصلوة پس
نزد جمهور عالمان عظام — یعنی اصحاب این چهار امام
تحت قمتم قد درست انجاب — اخی و حالانکه محدثین شما
این نگرد ز رای مردم دور — یک دلیل این بمذهب جمهور
مصطفی روز فتح مکه نماز — خواند با یک وضو ز بهر جواز
ابن خطاب عمر گفت ای عادل — گفت ای حل کننده مشکل
کاندرین روز فعلی آوردی — قبل ازین اینچنین نمیکردی
گفت کردم بعمد ای عادل — تا نگردد بامتان مشکل
نیز ازین هم دلیل چند نوشت — در نهایه و غیرها آنست
آنکه سازی وضو بفوق شعور — نور بالای نور باشد او
آنچه فرض وضوست آبا پوش — شستن وجه تا بدو بناگوش
فوق او چون زده پیشانی — تا بزیر ذقن یقین دانسته
آنچه اندر میان گوش و ریش — داخل شستن همان ور ریش
بالله الکار هم که ذکر کرده آنجا — این صحیح است هر بپوش ثقه
گر تنک هست لحیت هر کس — پوشش آب را رسانیدن بجا
چیست بر حجم ریش بر این باب — گر نه صحیح شد به رسانیدن آب
این روایت ز شارح اوراد — بعضی صدر الشریعه بساز دنیا
مسح باید بانچه بایست — این روایت وایت است قرنا
قول دیگر که با چهار یک است — هر کجا اتفاق گشت ثابت

[illegible]

شافعی گفت مسح استرسال   است و هست مخالف سنت اقوال
هر عبادت که باتفاق بود   نیک باشد اگرچه شاق بود
اشتیان غسل و مسح غسل دو دست   مسح آنجا فریضه شده است
شارح نیک عقل شمس الدین   میکند در کتاب خود تعیین
در وضو دستهای خویش نخست   تا به رسغین بهر سنت شست
باز شوید دو دست بعد از رو   مسح از رسغ بهر فرض وضو
تا رسغ شسته را چه فرمائی   اصح قول نزد جمله ای
هست لازم اعاده اش بی غرض   نیست سنت ازانکه نایب فرض
آنکه گفته است با اعاده جواز   دارد اینجا دلیل هم او باز
مسح بر ربع سر ز اتیان ست   ربع گفتن ز نعمان ست
شافعی گفت هرچه نیز رشد   شامل شده مسح بهر سر شد
قول مالک بود تمامی سر   هر چه احوط بود همان بهتر
سنت استیعابش ای سائل   ور نه باید بود همه قائل
شستنش هر دو پا مع کعبین   بعد مسح سر است فرض العین
مسح و رد فقهان در کتبان   کرده باشند فرض خلاف آن
قول یک کس که نابود معمول   اعتقاد نیست بود فکر هم طول
ور ز راه تعصب او به یقین   ذکر کردند مر بزرگان دین
معنی غسل اسالت دان   معنی مسح را اصابت دان
پای شستن ببید باشد چون   در خلاصه بود بدین مضمون
مانده باشد اگر ز پای نشست   شد پیدا اگر کند نماز درست
دست پا تا به ره باشد آن   نشود بعضی نماز ساقط و آن

له یستوعب الرأس بالمسح
الوضوء سنة
هو الاسالة
هو الاصابة
الرجل
[illegible]

آن مسلمان که بانده است فرد
نزد نعمان و ز محمد باز
نزد یعقوب و بعضی از علما
دست اگر شل بود و نهد زمین
ره نمی خود و مالش باید آری
گر جراحت بود در بین اعضا
شارح در دو با چنین فرمود
اصبع دست و پا بود منضم
از خلاصه چنان بیان کرده
تنگ باشد بدست او خاتم
قول سنت بقدر چه دار بود
نزد بعضی سنت شرط دراین باب
هست اندر خلاصه مشهور
گفت سنت بود بریدن او
پاره مردم که حلق او کرده
جمع آید در آنچه نهی امر
که در آنجا که امر جاری نیست
در صلوة فقیه مسعودی
وای بر جان مرد کان بد خو
روز محشر که جمله جمع آید
موی لب آنکه بانده داشته دراز
شنوا اند بسجده رفت آن کس
نیست ممکن بپیشش نه رود
زانچنان شخص بها قرات نماز
می گذارد نماز با ایما
نقصه او تیمم ست ازین
ترک طاعت نمیکند باری
می شود در بیان صحیح ادا
از صلوة فقیه دین مسعود
فرض باشد خلال بر او هم
نیز در بعض نسخه آورده
فرض باشد تحرک او هم
تارکش روز حشر خوار بود
بستة موی لب رساندن آب
در کتاب الکراهیت مذکور
موی لب را کنند چون ابرو
جای بسیار بدعت آورده
نهی صریح بود ز امر امی محمد
گفتش سنت شارح چیست
گفت خیر الانام فرمودی
موی لب را دراز مانده او
حق تعالی بسجده فرماید
تار هر مو چو نیزه گردد باز
حالش آنکه خدای داند و بس

[illegible]

الثانی ان یا[illegible]
من [illegible]
یحاذی بالطرف الاعلی
من الطرف الاسفل
ویصیر مثل الحاجب ۱۲
خلاصه
وقص الشارب
بالسنة و
اصلها [illegible] ۱۲
سراجیه

بیهده گشته کرده عذاب   کوههای گناه را چه جواب
همین که روز فراق نشر باد   پرسد از حال بنده مهدی بمو
بهر مهدی گناه ای بنده   این قدر هی شدی بس شرمنده
وای بر حیران نامه سیاه   هر زمان میکنند کوه گناه
عمر سر روزه را کنند حبا   از خدا شرم نی ز خلق اما
ای جفا جسته نفس پر کردار   گرد ازین فعلهای خود بیزار
گرچه مهدی کند خطا پوشی   تو بعصیان زیاده می‌کوشی
مشو ای غره گرچه بپذیرد   در گذشتن سنت پیغمبر
اندر اینجا اگر نسازی شرم   هست فردای فضل و رنج کرم
شرم سلطان واحد القهار   از عذاب سقر بود دشوار

فصل در بیان سنتهای وضو

آنچه اندر وضو بود سنت   گویمت با این غریب بی‌منت
هست یک شرح وقایه بیقین   نیز در مستغنا بود تبیین
نیت تسمیه دگر ترتیب   در وضو سنت بی تکذیب
شافعی گفت آن امام لبیب   فرض بود است نیت و ترتیب
وز جمله فقیه مسعودی   تسمیه بعض فرض فرمودی
کی بود وقت تسمیه اینجا   بعض گفتند قبل استنجا
بعض گفتند وقت او مابعد   بعض گفتند قبل بعد ای سعد
قبل یا بعد از صحیح اقوالست   احتیاط است لائق حالست
این سخن در هدایه مشهور است   هست در قاضیخان اصح مذکور
هم ز بر جهد کی ابتدای وضو   سنت گوید اعوذ و بسمله او

قوله وتسمیه الله تعالی ابتداء والنیة والترتیب نفل عندنا والترتیب المذکور فی نص القرآن وکلاهما فرضان عند الشافعی ۱۲ شرح وقایه

[illegible]

چون طهارت کنند ای فرزند
ذکر شد در کتاب قاضی خان
دست شستن چگونه است اینجا
بعضی گفتند بعد ازین باید
آنچه صدر الشریعه کرده خبر
چون بگیرد اناء بدست یسار
بعد بر دست راست گیر ظرف
لیک باشد اناء آب کلان
هم نه بر آن زمین اناء خورد
یعنی انگشتهاش ساخته ضم
بنهد آن گرفته را به یمین
دست ایمن ببیکه گر مالد
بعد ازین دست راست اندازد
اینکه گفتیم در کتب مرویست
بود و باشد نجاست ظاهر
افتقد وقت خویش شمس الدین
دست ناپاک نه اناء خورد
بکسی گو بدش چنین هستم
ور نباشد کسی نبیند ذیل
او نه است آب در دهان سازد
ور نباشد هیچ باب امکان

غسل آرند دستها تا بند
نیز در چند نسخه است بیان
بعضی گفتند قبل از استنجا
اصح اینست هر دو را شاید
اینچنین در شرح ها و دگر
غسل آرد یمین خود سه بار
نیز بر دست چپ بسازد صرف
نیست ممکن بدست رفع آن
دست چپ اندکی بباید برد
نه در آید ولیک کف را ضم
تا بشته هر شبه مثال همین
ورنه دست یسار را آلد
تا بتنظیف چپ بپردازد
گر نجاست بدست ظاهر نیست
هست لازم ور اکند ظاهر
گرد و در شرح مختصر تعیین
بر نظرف کلان نباید برد
آب نه بر نجاست وستم
دست شوید به آب با دقی قبل
نجاسات دست اندازد
بعد میسازد وش تیمم آن

[illegible]
فان الماء [illegible]
رفع الماء [illegible]
وان الماء [illegible]
شمس الدین ۱۲۰

آنچه ناپاک دست خود شوید
بعد ازان تقصیر در وضو جوید
در لب جوست حکم او بس ظهور
گر ندارد آب طیب طهور
زود باشد شروط استنجا
خود اگر آید بجا ابتدا و بها
بعد ازین مضمضه است استنشاق
سنت است از شفیع روز فراق
در کتاب هدایه فرمودی
اینچنین در صلوة مسعودی
با کلیه فرضیت بیان شد
حکم پیشانی همی بیان شد
هست شرح وقایه انگور
نیز در جیب نسخه مشهور
بو حنیفه امام فیض آثار
گفت باید آب تازه در هر بار
شافعی گفته است با یک ظرف
سه کرت کن از یمین و یکطرف
در کتاب خلاصه آورده
شرح او را هم بیان کرده
مضمضه باشد استیعاب دهن
تا اسیر حلق ای برادر من
تا مبالغ ست حد استنشاق
سنت است از شفیع روز فراق
آب بینی بنفخ او بیرون
متوجی کند باین مضمون
بار تثلیث غسل هر اعضا
هست سنت همی از رسول خدا
هر که سازد زیاده زین یا کم
ظلم کرده است او تعدی هم
در کتاب هدایه باشد این
در نهایه چنین کند تعیین
یا بسازد زیاده از محدود
اینچنین هم تعدی خواهد بود
گشت زاید ز بهر اطمینان
نیست باکی تعدی نبود آن
هم درین باب شارح اوراد
از قفا و ای صحه سازد یاد
آب هر مره وقت غسل درست
میکند استیعاب جای شست
بار اول که آب را راند
موضع خشک آن محل ماند

له وحد المضمضة استیعاب الماء جمیع الفم والمبالغة فیه ان یصل الماء الی راس الحلق وحد الاستنشاق ان یصل الماء الی المارن والمبالغة فیه ان یجاوز المارن ۱۲ خلاصه

له تکرار الغسل الی الثلث سنن زاد او

[illegible]

دوم و سوم از اصابت کرد / این ته تثلیث غسل گشت ای مرد
هم خلال اصابع است بریش / در وقایه سنت است ای درویش
بو المکارم مؤید دل صاف / گفت تخلیل لحیه است خلاف
اصح قول او سنن بشمار / در کتاب دگر بو المختار
سخنی باز جوی تخلیل / بلکه باشد ز بعضی اهل سبیل
قول عبد العلی دین بر حق / گفت تخلیل دست را مطلق
دست باید کرد در آوردی / گفت تخلیل دست ادا کردی
انچه در شرح شه حسین که هست / گفت ادخال و ز پشت دست
اینچنین بو المکارم اشرف / گفت ادخال از پشت کف
چون بود سنت خلال پا / صورت او بود ز ته بالا
انچه در این کتاب ذکر شده است / ابتدا کن بخنصر چپ دست
بساز و از خنصر یمینی پای / ختم بر خنصر چپ ای خوش رای
هم درین نسخه در خلال پا / فرض گفتند بعضی از علما
لحیه خویش با اصابع راست / سوی بالا ز ته کنند بجاست
گفت در شمس دین خلال ریش / بعد تثلیث غسل روی نه پیش
نیز اندر خلال لحیه که هست / میشود سوی حلق پشت دست
لیک تخلیل هر دو پای دو دست / یعنی بعد از ایصال آب شده است
بو المکارم چنانکه کرد بیان / نیز عبد العلی پاک روان
سنت ست استیعاب مسح سر / در کتاب نهایه کرد خبر
شافعی گفته است سنت نیز / بلکه مالک فریضه کرد تمیز
سنت مسح راس بس چو پشت / انچه در بعضی نسخه مضمون است
پشت انگشت خویش از هر دست / چیزی از کف باو کند پیوست

ای ادخال الاصابع المبلة من ظهر الکف [illegible] اصابع [illegible] تخلیل [illegible] اصابع الیدین [illegible]

بعد وصول الماء الیهما ۱۲ عبد العلی
و تخلیل اللحیة
ای ادخال الاصابع
من الخلال
ما علی الذقن من الاسفل
یکون ظهر الکف الی
عنقه بعد تثلیث الغسل ۱۲
شمس الدین ۱۲

در خلال حصه سر تا عنصر آن
وبه انگشت گفت بسرای مرد
لیک سبابه هر دو ابهام
کشد از ناصیه بگوش خویش
آنچه باقی بمانده بود از کف
باطن هر دو گوش مسح بساند
اینچنین مسح ظاهر از نمین
آنچه صدر الشریعه فرموده
مسح اذنان با آب سر شاید
می بود استیعاب سر یکبار
شافعی گفت مسح سر را او
در صلوة حنفیه مسعودی
نیز هم چار یار اهل وقار
یک قبیل دگر بیان شده است
در کتاب خلاصه فی ثبت است
سنتی مسح سر ز پیغمبر
در صلوة حنفیه مسعود است
سر تراشی بعد مسح سر
اینچنین بر بریدن اظفار
قول بعضی اعاده می سازد
اینچنین سنت آمده است ولا

پاره در کتب بهای کلان
چنبری از کف ولیک ذکر نکرد
می بیارد نگاه آن هنگام
یعنی آخر تعقیب از ما بیش
میکشد منقلب بهر دو طرف
یعنی با باطن مسبحه باز
هست سنت بطن ابهامین
بلکه در تحفه چنین بوده
شافعی گفت آب تازه باید
بر اذنان ماست المختار
سه کرت سنت است مثل وضو
نقلها از رسول فرموده ی
کرده اند استیعاب سر یکبار
مسح هم چون تیمم آمده است
گفت تثلیث مسح را بدعت
ابتدا سازد از مقدم سر
گرچه هم آنچه ائمه فرموده است
نیست حاجت باو گرفتی دیگر
نیست حاجت اعاده یکبار
هر چه احوط بود همان شاید
یعنی در مذهب ائمه ما

ط از ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم روایت کرده اند که مسح سر را یکبار کرده اند [illegible]

[illegible]

مالک این را فریضه میداند	هر که اورع بود سنی ماند

در بیان پی در پی شستن اعضا

در معنی که عالمان سفتند — در ولاء هر یکی سخن گفتند
آنچه صدر الشریعه کرد خبر — عضو اول بآخر است تر
هم درین باب شارح اوراد — از معنی بکر و آن شد یاد
گفت اندر میان غسل و وضو — نشود مستقل بچیزی او
باز از اول وضو تا پا — می بسازد تمام در یک جا
همه را جمع ساختن نیکست — زاده تقوی ز موی باریکست
از خلاصه و از مصفی نیز — یاد کردست آن بزرگ عزیز
و ولا سنت بغسل هر اعضا — بلکه شرط وضوست مالک را
هست در وقت مضمضه مسواک — یا علا احمد ای قوی الادراک
در نهایه نوشته اند چنان — هست سنت بوقت مضمضه آن
و به انگشتوان او وارد — یعنی عبد العلی چنین آرد
در صلوة و قنیه مسعودیست — گوئیم آنچه ائمه فرمودست
ظاهر مذهب [illegible] است — منکر سنت از بلا عده هست
هست در قاضی خان بلا اشتباه — شد سخن از امام عبد الله
هر چه باری که مشکلست ازین — مشتمل باید چو مردان دین
در فصول اینچنین بیان کرده — نقل باز این مقاتل آورده
بلکه هر بلده جمله ترک آورد — مشتمل کفا مشتمل باید کرد
آنچه در جامع المبانی هست — نیز در شرح نسخه تعیین است
نیست قائم مقام او اصبع — هر چه موجود کردی هست ورع

او ان کان اهل البلدة ... السواک قاتلهم کما یقاتل ... قاضی خان وروی عن محمد بن مقاتل لو ان اهل البلدة اجمعوا علی ترک السواک قاتلهم کما یقاتل الکفار فصول عمادی ولا یقوم الاصبع مقام ... عند وجوده ... جامع المبانی

گیر مسواک را بدست راست
چونکه این سنت رسول خداست

پشت انگشت ابهامت هم زیر
گیر زیر بطن و آن سر را بگیر

فوق کرسی را بدست راست بار
بعد ازان مسح کن بفوق یسار

بعد بر تحت کرسی دندان
اول از دست آنکه از چپ آن

نزد بعضی چند بزرگان کرام
اول آن راست را کنند تمام

بعد ازان سوی چپ پردازد
فوقش از تحت پیشتر سازند

پس بکیفیت مسح کن بر زبان
که فصاحت فزایدش بر آن

نیز در آن کتاب ابن یقطن
منع سازد ز شعب بگفتن

[illegible] تابع این قول
[illegible] غیر [illegible] بطول

هست [illegible] شرح شمس الدین
[illegible] اشارت است بدین

هست [illegible] تفسیر [illegible]
[illegible] شیطان

شارح در بیان کرده
[illegible] آورده

وقت مسواک کردن آن [illegible]
ثبت شد ذکر [illegible] و بس

گر نیابی بچپ مسواک
کن با بهام یا بسبحه پاک

هر که از خواب خود شود بیدار
آن محل هم کند مسواک ای یار

بلکه در وقت خواب بیداری
غسل مسواک آب آری

تا تو داری عزم آن مقدار
مکن از [illegible] الجلیل نهار

وقت خفتن بیان بریده است
انچنین کرده افضل البشر است

تا کند هم بقوت بتمام
باز اندر صبح بجمام

هر زنان را نگاه هی مسواک
چونکه دندان شان ز [illegible] پاک

انچنین سنت حدیث [illegible]
که در [illegible]

مسلک ولا القیقف
بتحقیق علیه ۱۲
جامع البیانین
[illegible] فی الشرعة
[illegible] باقر

سر مسواک خویش را فی الحال
گر نشد پیدا نوشته است آن پاک
آنچه در این کتاب یقین ست
که بهر اینکه خواجه لولاک
نیست این نسخه را تفصیل آن
ذکر شد در صلاة مسعودی
هست سنت بوقت رفتن
نیز در غسل هر دو دست و پا
گر شد از غسل بفرق رو آورد
گرچه از این نصیحه یافت او را
بود آمین آن بزرگ پاک یقین
شیخ عالم که شیخ مجی سفت
گفته باشد اگر چه بیجا گا
ای دریغا که ایشان حبیب
بیشتر فعل ابتداع کنند
شیخ با پیشوای سنی
نی سخن سال [illegible] بشت
زین رباعیها اگر چنان کردی
عقل خویش از ذلت بایست
زیرا پای قوم ابیاتین سست
آن ولی را اگر چه در الفن سست
خوانده باشد کسی چرا کتاب

شسته باشد بعد استعمال
یعنی شیطان ورا کند مسواک
نیز در شرح شمس دین این ست
گفت در شأن کردن مسواک
تفاصیل ازین بگشت بیان
نیز در شرح ورد مسعودی
آب انگلی با غسل آوردن
میکند ابتدا از اصحابه
او ز سنت گذشت بدعت کرد
غسل بدعت بجو مدار روا
ذکر کرده به تنبیه الضالین
مبتدع را سگ جهنم گفت
کار بدعت مکن تو نیز میاگ
خویش را صید دیو [illegible]
بل با اهل سنت نزاع کنند
همه بدعت گیر [illegible] طلبی
شکر فقیر با آفت است
زیرا این هفت آسمان کردی
کرسی عرش را بنا کرده است
اینهمه رونق شیاطین هست
با دو اهل فرق فیض سنت
از [illegible] ل و فرق اثنی عشر باب

[illegible]
حدیث قال النبی علیه السلام المبتدع کلاب اهل النار ۱۲ تنبیه الضالین

کار او بدعت هوا باشد رنج احداث کی روا باشد
بلکه بدعه کلام مقت بود گرچه داناترین وقت بود
نشنیدی عزازیل مردود درس گوینده ملائکه بود
کرد بر رای خویشتن یک کار ترک فرمان واحد القهار
شد گرفتار لعنت ابدی گشت تا روز بعثشون سندی
هر که بر رای خویش کار کند خویشتن را بدیو یار کند
مصطفی را بما فرستاده خبر از امر و نهی خود داده
او بلب تشنگان بود ساقی کار خیری نماند زو باقی
در زبان همان بهشت جمال دین ما را رساند حق بکمال
آنچه او کرد و گفت بهر ناس مجتهدین نوشت در قرطاس
آنچه اندر خلاف این باشد من ندانم کدام دین باشد

فصل در بیان مسح گردن

مسح کردن چنانچه مستحب است ابتدا یکمین از ادب است
بزرگ و بهر خویش فخر الدین کرد در شرح مختصر تبیین
مسح کردن بود بآب جدید فی الصحیح از ادب بباید دید
نیز سنت نوشته اند ورا این بود احمد اکثر علما
خواه از سنت است خواه ادب مده از دست خود ثواب طلب
از نهایه نوشت شمس الدین نیز عبد العلی ز ظهر الدین
مسح کردن شده است سر گردن هست بدعت بحلق آوردن
آنچنین شیخ حسین تصنیفش کرده در جامع التصانیفش
مسح گردن که کرده اند بیان دو جانبست منتهای آن

له و مستحبه
بالقیاس
و مسح الرقبة
[illegible]
و در تصحیح از ادب
[illegible]

مسح کردن بود بر پشت دست
در نهایه نوشته مسعودی
گفته چون شد تمام این عمل بیظن
باز آنکه بغسل کبر اعضا
در نقاوه شمرده فرموده‌ی
مشتعلی نباشد از صائم
در نشسته خوردن روا باشد
در حدیث نبی بود که بود
آب سقایه زمزم آب وضو
غیر از اینها قیام خوردن آب
نزدیک و هر شارح اوراد
سوی بر سوی قبله آوردن
آن بجامه بدست چپ باشد
لیک از محمل استنجا
در زمین یابند باید کرد
با زمین وضو تمام باید
شیخ بولیث آن فقیه جهان
متوضی در انتهای وضو
بعد از آن گوی با سؤال درود
هر که گوید چنین ز بعد وضو
در مساوه فقیه مسعودست

پای گیرد دمی از نهایه هست
در وضو مستحب که فرموده‌ی
نزد غسلی شهادت آوردن
خواند آنچه نوشته اند دعا
اینچنین در صلاة مسعودی
فضلهٔ آب را خورد قائم
فضله‌ها بس روا باشد
هست اندر کتابها مشهور
گر نه در نفسیت بود نیکو
منع فرموده اند در این باب
کرده در چند نسخه خوش یاد
در وضو از ادب بود بیظن
در وضو کردن این ادب باشد
تی بگیرد بدست راست اما
تا چکد قطره‌هاش بر سر
بشود آب را دوام با
اینچنین ذکر کرده در بستان
باز گوید شهادت از پی آن
ابن مسعود در اثنی عشر مود
در رحمت شود گشاده باو
نیز در چند نسخه فرموده است

[illegible]
قال النبی علیه السلام [illegible]
اشهد ان لا اله الا الله [illegible]
واشهد ان محمدا [illegible]
[illegible]

چون نماز و طهارت کامل
چشم بر پشت پای دار و باز
سورهٔ حمد بعد ازان تسمیه با
در کف پای شستی آورده
ترک آداب زینهار مباد
حصن سنت بدار مستحکم
دار واجب نگه که هم حصن
فرض داری نگه که بر جانست
نسخوار است تارک آداب
گرچه ترک ادب نشد احرام
آنکه از مصطفی ادب باشد
گرچه ترک ادب نهست گناه
نیم تنگ کسی نجد باتو
او که روز جزا بیاری
این عجب در طریق انسانی
آنکسان نعمت ادب مانند
نبود خوب در خند الطلبی
با ادب باش تا کلان گردی
آن ادب که بود فعال رسول
در ظهور بطون سلوک بسر
بنده را که حق قبول کند

قائم است و عقب مستقبل
بعد ذلک دو بقا سجده آغاز
نخوانداو رهی مستحب ای یار
از بزرگان دین بیان کرده
نرود تا سنن ز دست بباد
نرود تا بباد واجب هم
نرود تا بباد ناگفت جنش
نرود تا بباد ایمانت
نشوی تو مستحق عتاب
تارکش را ثواب نیست حرام
ترک کردن ترا عجب باشد
لیکن از حضرت رسول الله
می بداری نگاه حرمت او
حرمت اینکه نمیداری
روی خود از ثواب گردانی
ظاهرست اینکه بی ادب خواهند
بخود اطلاق نام بی ادبی
هرچه خواهی ز حضرت آن کردی
نه که کردار این شیخ جهول
ادب از مصطفیٰ ست از غیر
کار او پیروی رسول کند

ل ۱ چون طهارت
تمام کند سوره فاتحه
و ابتدا از ثناء و تسمیه بار
بخواند ز صلوة مسعودی
ل ۲ الادب حصن
السنة ومن ترک الادب
فقد ترک السنة
والسنة حصن الواجب
ومن ترک
[illegible]

ارسال آنکه وصل می‌گویند
نهی مصطفی ادب گویند
استخا در سلام غیر سلام
بد نوشتند در کتاب تمام
نام این نهی را ادب کردن
از بزرگان سند طلب کردن
گر کسی گفته بوده است وبال
وجه آنها شدست عرف الحال
گرچه این را نوشته‌اند گناه
داد رخصت مرا رسول الله
این نه چیست این معقول ست
معتقد همین سخن گول ست
چیزهای بسیار از گناه کبار
عرف گشتست میکنند چهار
کی حرامی شود بعرف حلال
هرکه داند حلال گرد ضلال
چیزهای بسیار هست زین تمثیل
ذکر سازیم میشود تطویل

فصل در بیان منهیات وضو

در وضو از مناهی اکراه
چیست برگوی خالصاً لله
چشم در غسل و در وضو پوشد
بکلام دنی سخن کوشد
صرف کثرت آب را بر رو
مکن اسراف گرچه باشد جو
چیست مقدار آب ده تعلیم
بطهارت کننده یک من نیم
میکشد مسح گر بموزه کس
مابقی را بگوید یک من بس
نبود احتیاج استنجا
نیم من بس بود بیا فیها
من شرعی بود صد و هشتاد
چون ز مثقال شرع اشرف باد
حکم مثقال کز نشانه بود
وزن یک صد جو میانه بود
چون درین باب شارح اوراد
آنچه کرده است ذکر سازم یاد
هم ز آثار نفس خود تخصیص
نکته چند این بود تنقیص
نکته با مناهی من بروی
میکند خیزد اشتد زین دو بوی

[illegible]
شیخ اوراد
من آثار النجاسة والصفرة فان
الملائکة یتنفرون من [illegible]
شیخ اوراد

آب بینی و فم مسح بر آب
کرده سنت بوده اند و این باب
آب گرت گر بیش شمسی ست
ای برادر بشد بایذ هست
نیز نقصان که بود بجز شد هم
باشد آنی که با نجاست گرم
کر و نبود و خشونش ای سالک
ای خدا قوا الاحمد مالکا
آنچه باشد در بنا اشیه
نکته ای حسن و رخصه فیه
در سبال مقام استنجا
آنچه شد تر ز آب استنجا
این محلها ضعف باید کرد
مثل چاله زدن باید کرد
هم قباحت بینی خود کردن
در زمین خلط بلغم دفن کردن
حسن یعنی که مقام استنجا
مسح کرده بود اگر او را
مسح ساق ای اگر شد تر
نشده از عمالمان نهی خبر
آب بینی الف فم دست چپ
هست مکروه ای خدای طلب
بینی خود را بدست افشاندن
عورت خویش ناشسته ماندن
گرچه باشد مواضع خالی
در غسل وقیاد را اعمالی
این مناهی که ما بیان کردیم
هست اینجا گناه گشت عظیم
زانکه مشتر از فروض اعیان هست
کاشفش ظالم است و آن پست
هیچ جاهل نباشد از این بد
ترک این بنده ای خویش کند
خواه وقت وضو و غیر وضو
بی ضرورت مساز کشف او
گفت خیر البشر که مستور
لعنت حق بناظر و منظور
آنکه بر عورت خویش بسپاری
نهی حق را اگرچه بسپاری
از برای نگه بودن یک کار
می براری ز عورت ایزار
وانگهی تا میان برداری
مگر این را گناه ننگاری

[illegible]

گر ندانی گناه این در دین
زین عقیده نعوذ بالله زین
بهر امساک نیم گز کرباس
دین و آئین خود نداری پاس
از برای یگان فلوس دنی
ترک امر خدای خویش کنی
شد زیان خودت نمیدانی
از کجا واقفی [illegible]
ای دریغا که اندرین مه و سال
شده خلق زمانه بد اقبال
لن یحابیک لن نمی شنوند
اینچنین شخص را ولی گویند
این چه حمق است این چه نادانیست
این چه اخلاص نامسلمانیست
او که از امر و نهی سر تابد
این چه عقل است قرب حق یابد
او بود در وساوس شیطان
پاره هم روند از پی آن
مرد بی شرع بر هوا پرد
[illegible]
رود از غرب در دمی تا شرق
عین آتش فتد نگرد و حرق
دیدن روی او مبارک نیست
چونکه در امر حق تبارک نیست
بلکه آن سنت تلمذ دیوست
خارقش جمله فتنه درپیست

فصل در بیان ناقضات وضو

بعد از آن ناقض وضوست کدام
گوی با ما که فرق دارد نام
در هدایه و عینی ها مذکور
سخن عالمان روشن گور
آنچه بیرون بر آید از دو راه
بر وضو ناقض است بی اشتباه
گرچه سیلان نگرد از این دو
آنکه ظاهر گشت رفت وضو
ریم و خون شد روان ز جسم اندک
نزد هر سه است ناقض بی شک
شرح ساز وقایه کرد خبر
یعنی در مذهب امام زفر
گفت نه گرچه نیست سیلان خون
گفت ناقض همین که گشت برون

الی ان قال [illegible]
[illegible]
الی موضع یلحقه حکم
التطهیر [illegible]
وعن محمد فی غیر
روایة الاصول
انه [illegible] شرح وقایه

نزد صاحبین که دیده ورست / یک روایت موافق زفرست
شد بلند او ز راس جرح اکثر / لیک نگذشت از سر وی اگر
یعنی آن خون نشد نشیبانی / منتقض فتوی بر همین دانی
در خزانه صحیح از اقوال / غیر ناقض نوشت در این حال
هست در قاضی خان این مضمون / شد بلند ار انتفاخ سازد خون
لیک از راس ور نشیبیان / نیست ناقض تو فتوی این دان
خونکه آید ز راس تا مالان / در هدایه ست نیز قاضی خان
گرچه ظاهر نگشت بارنے / هست ناقض بلا تخالف بے
در هدایه و فتاوی غیرها / در جمیع کتابهای ما
نزد اصحاب شافعیه قے / غیر ناقض بود و کم تر قے
نزد اصحاب ما پر دهان / قی تا آن حد رسید ناقض آن
لیک نزد زفر هر اندک / بو حنیفه ناقض است قی بیشک
متقی با احتیاط می سازد / هم بتقلید او خودے نازد
هر که اکثر دگار سے و همه / صورت احتیاط خود فهمد
قے که مے آید از دهان کم کم / گر چه قی پر دهان رسد آنهم
سبب او بود ز یک غثیان / جمع سازد شود چو پر دهان
نزد محمد همی انتقاض وضوست / نزد یعقوب بر خلاف اوست
سبب او یکیست یا دگرست / مجلسش واحد است معتبرست
خواه مجلس یکیست خواه سبب / از برای طهارت آب طلب
چونکه در احتیاط این باشد / داند آنکس محب دین باشد
چیست حد پر دهان هر قے / اختلاف روایت است که

ولكن علا فصار اكثر من راس الجرح لا ينقض وفي الفتوى على انه ينقض وضوءه ١٢ شيباني
اذا سال من الجرح الدم والصديد ان علا وانتفخ ولم يسل لا ينقض الوضوء وعليه الفتوى ١٢ قاضي خان
ولو نزل الدم من الراس الى ما لان من الانف ينقض بالاتفاق ١٢ هداية
والظاهر انه الى ما لان من الانف ينقض الوضوء ١٢ قاضي خان

[illegible]

بو المکارم نوشت آن اکرم / نزد بعضی ائمه عالم
ذکر شد در فتاوی کافی / نزد بعضی ائمه وافی
زو که قیهان ز دهان آورد / لیک بی تکلف نگاه نتوان کرد
تا بود مانع کلام همسان / نزد بعضی ست این بدیهی هان
نزد بعضی امام نبود کم / گر زیاده بود ز نصف فم
در کتاب خلاصه تعیین ست / نیز در چند نسخه چون این ست
بی مشقت نگاه نتوان کرد / قول مختار این بود ای مرد
ذکر شد در کتاب قاضی خان / یعنی در نزد حضرت شیخان
قی اگر خون بود اگرچه کم / بیقین گفت ناقض ست اینهم
صاحب مختصر شریعت سطی / هم نوشتند شارحان وی
قی خون رقیق را چه سخن / سرخ گردد با وجود آب دهن
حکم بر ناقضیش باید کرد / نیست ناقض اگر سیاه و زرد
در نهایه چنین بیان کرده / بر زبان صحیح آورده
آنچه با قی که از قبل آید / حکم بر ناقضی نمی شاید
یک روایت مگر ز ابن حسن / رفته بر ناقضی برادر من
آنچه مذکور شد ز قاضی خان / نیز در چند نسخهای کلان
باشد آنگه در مضمضات اوست / گفت ابوحفص نقض او نیست
قول کرخی دستی برادر من / مستحب ست با وضو کردن
حضرت سیدان دیانت پیش / ذکر کرده است در کتاب خویش
قول ابوحفص احتیاط ست آن / در هدایه بقول کرخی دان
این مضمضات باشد آن زنگی / شده باشد پیش بیش یکی

[illegible]

من القیئ المذکور [illegible] الراجح
الا ان الوضوء منها [illegible] الصحیح
واجب الا فی [illegible] مفسده
[illegible] والواجبة محمود
[illegible] والمضمضات اذا
الا الامام ابو حفص قال الشیخ
عن محمد [illegible]
[illegible] و قال الکرخی [illegible]
الوضوء [illegible]

این مفضات هست در یک قول
لیک این نیست مفضات اینجا بل
حرف بشنید فی ستامی یاران
نیز اندر جلوۀ مسعودی
شد مفضات سه طلاق اگر
تا نگردد به شوی ثانی حبل
ز احتمالیکه آلت ثانی
گفت در شرح خویش شمس الدین
اصل آن اینچنین بود با شو
بهمان احتمال شد مذکور
چیزی باقی نماند از آنها
بعد از آن قاضی خان نیکو خو
زین مفضات دو دو افتاد و
آید از دو ده از پس آن مرد
کس با جلیل قصه انداخت
اینکه بیرون شود شکست و فتوح
مر اسپ آدمی فرو شد چیز
باز بیرون کنی و ضوست لقا
این فرو رفته کی نباشد تیز
شیخ زن را اگر چنین باشد
ز و غنی را چکاند بی احلیل

شده واحد طریق منفرد بول
هست مقصد به روایت اول
در نهایه نوشته اند چنان
بنوشته هست تا به مسعودی
جفت سازد ورا بشوی دگر
او نگردد حلال شوی قبیل
رفته باشد به پیش قبل افی
در کتاب الکراهیت تبیین
نه حلال است وطی کردن او
با دگر مفضاتین چه نور
کندن از نهایه تو با منها
گفت در باب مفضات وضو
یعنی از پیش حکم او ست چو با
حکم منبا قضیش باید کرد
قطره را آن نشکافت جانب ساخت
بود بیرون نا زنجانب او
ظرف او بیرون که باشد نیز
لیک تاویل او کنند علما
هست ناقض تری رسید اگر
گفته شد حکم او چنین باشد
نیست ناقض بعد و غیر قبیل

لو كانت مفضاة حتى يستحب بها الوضوء ... والدبر واحد الاكثر ... المفضاة هي التي صار مسلكاها واحدا ... الاول ... المفضاة اذا طلقها زوجها ثلاثا وتزوجت بزوج آخر ودخل بها الزوج الثاني لا تحل للاول ما لم تحبل لاحتمال ان الوطي كان في دبرها

[illegible]

بخلاف آنکه محقق ست صورتش این بود و شیخ شکرست
بو المکارم بزرگ راه نورد یعنی اندر میان غسل آن فرد
حشفه تا برید و را بی تبدیل بول بیرون برآید از احلیل
لیک با قیست در خلاف او هست فی شبهة انتقاض وضو
رحمت حق بروح قاضی خان نیز بنوشت آن امام جهان
چون ز فرج درون برآید بول نه ز فرج برون چه باشد قول
بیوضو گشت همچنین بود چونکه خارج چو السلس بود
در کتاب خلاصه مشهور عملا کرده اینچنین مذکور
حشفه شخصی بوقت استنجا داخل پس بکرد اصبع را
میشود روزه و وضو باطل نکند این عمل مگر جاهل
هر که خاتن بگشت شد بیرون حکم او را بدان باین مضمون
لیک گر در حشفه رود داخل در خلاصه بنوشت فی باطل
آن بزرگان که زیر سر بنشستند در کتاب جنازه بنوشتند
بحث ساز بشره را چون هر کجا که از او برآید خون
تا نگردید خون از و سیلان گفت او را بغیر ناقض دان
نقض نبود بحس بیانی وز محیط در تجنیس ثانی
نیز در یوسفیست او ظاهر شد ازین خلاف و آن ظاهر
یعنی او را به پخته سازند گر بآب قلیل اندازند
قول قاضی نجس نگردد آب نزد دیگر نجس شدست حساب
گر جنابت کند بشوید بدن قدر درهم همین خلاف و سخن
پشه شد از خون کند بعضو کسی نیست ناقض چه کیک پشه مگس

[illegible]

و ثمرة الخلاف یظهر فیما اذا [illegible] فالقاه فی الماء على قول ابی یوسف لا ینجس وعلى قول محمد ینجس [illegible] قدر الدرهم [illegible]
[illegible] عضو انسان [illegible] لا ینقض الوضوء کالذباب والبرغوث والبعوض [illegible] کبیر ینقض ۱۲

لیک چرکی گر کلان باشد
گر برآید زگوشش آب زرد
گر برآید بی درد او حدث نیست
چون برآید بی جرح اگر ریشه
کرم از گوشش بیاید الف و دهان
لیک نزد شیخ اسمعیل و دو فقها و
بلغمی کز راس آید چیست
آید از جوف است در سراج الیقین
گرچه باشد پر دهان از وی
زانکه در شده بود طاهر
گفت بو یوسف اینچنین در این قیل
گفت حنفی ورا بکم بستاند
قول اول موحف او سع
قاضیخان آن امام اهل تقا
عینی و گوید این انتهی و هنن
آب خورده اگر برون آید
در هدایه چنین هم است
خنده قهقهه درون نماز
هشت از آن نماز این مقصود
نیست اندر جنازه نقض وضو
در کتاب نساء آورده

منتقض با وضوی آن باشد
نیست ناقض اگر بود بی درد
آنچه حکمش حدث بود نجس است
غیر ناقض است نوشته
گشت خارج حدث نباشد آن
در خلاصه نوشته ناقض باد
همه دارند اتفاق ناقض نیست
نیست ناقض بمذهب طرفین
نزد بو یوسف است همچون قی
نزد آن یک نجاست نا هم
هم طحاوی باو بیارد میل
گر وضو باشد او نماز بخواند
لیک این احتیاط است براو رع
در فتاوی خویش کرد اظهار
قهقهه شد غیر ناقض است سخن
هست ناقض وضوی نو باید
ناقضات وضو بود آنها
بی وضو ناقض است نیست نماز
شرط باشد در رکوع و سجود
نیز در سجده تلاوت او
آنچه در کتاب دین بیان کرده

الاصح ان [illegible] من الاذن [illegible]
[illegible]
الذی یقال له بالفارسیة [illegible]
[illegible] الوضوء [illegible]
الدودة من الانف او الاذن [illegible]
[illegible]
ناقض الوضوء [illegible]
[illegible]

در بدون نماز کس خسپید
در دم خواب قهقهه خندید

از جواهر نظر اسلام او
نبود مفسد نماز و وضو

ذکر کرده است از محیط چنین
نبود ناقض طهارت این

گفت زندویسی آن ضیای حسین
نیست زیرا که در اصول سخن

ابن ابو الیسر به حنیفه نقل
ساخت گفت آن امام صاحب عقل

هست باقی وضو بناز فساد
مفسد هر دو هر چنانچه فتوی داد

لیک بو حاکم ابو محمد او
گفت فاسد شود نماز و وضو

اخذ عامه همین بود بیقین
ای متاخرین طاهر دین

چونکه در احتیاط هم این است
احتیاط عباد در دین است

قهقهه از صبی درون نماز
نیست ناقض وضوی او است جواب

در صلوة فقیه مسعود است
نیز در چند نسخه فرموده است

نشکند قهقهه بدون نماز
هست در آثم او تخلف باز

آنچه در جامع الصغیر خان
گفت فتوی است بر مباحی آن

گرچه فتوی است بر مباحی او
لیک احوط نساختن بنیکو

چونکه از بعد قهقهه کردن
مستحب شد وضو نو آوردن

و بمعنی که عالمان گفتند
عاقلان را اشارتی گفتند

خواب تغلیظا قهقهه کردن
مبدا او بود ز پر خوردن

آنچه مبدا بود ز پر خواری
نیست در وی بجز زیانکاری

گفت آن خسرو غریب پناه
یعنی مولای ما حبیب الله

هر کرا مرگ پیش خاطر نیست
خنده قهقهه بود جاری نیست

شارح دردهای بیشک خو
نقل سازد ز گشتنی نکتم او

[illegible]

و لیس فی الطهارة
بناء و تفسد الصلوة
مسعودی
و القهقهة [illegible]
[illegible]
جامع الصغیر
[illegible]
بعد [illegible]
[illegible]
و من القهقهة خلاصه

مسئله این خنده سه قسم است شنو هم
ضحک آن است بشنود خود او
باشد این مفسد نماز و بس
نی الوضو و همسایه بشنود این
خود برآید ز حلق او آواز
شده و هو بیگمان است این
چونکه قهقهه شد قلیلا گفت
آنقدر باشد که بشنود او
بل تبسم بود ای مؤمن نام
سید الخلق خواجهٔ لولاک
در صلوة قهقهه وین بسجود
بود اکابر بزرگ را بینا
بعد ازین مسئله اینجا بیست
گفت در شی او ضحک چون
نیز مس لانه کان حجه
از خلاصه و قاضی خان آورد
بوضو ناقض است این مسی
در وقایه و شرح او مذکور
آنچه مس نسا بی حس فکر
نزد اصحاب ما بود ظاهر
لیک فاحش مباشرت باشد

باشد اسراع غیر قهقهه ام
نشنود آنکه هست در پهلو
نبود مفسد وضوی کس
گردن آدمی است لب شیرین
خود ز مفسد باز نیست شد چنان ز
همچنانکه قهقهه که تحسین است
چون تو کردی ازین ضحک آهسته
نیست در خاطر تو قلبیکا
صدقه گفت شرعة الاسلام
بود او را اکثرا تبسم پاک
نی پیوسته با تبسم بود
گفت سکر است داخل اغما
آنچه قول صحیح که در روایت
مفتی این بود با این مضمون
هم بهین قول را اصح فرمود
نشناسد زان است این باقر
فهم کن ای اهل عقل اگر هستی
در جمیع کتاب مشهور
در وضو نزد شافعی ست فتور
لا اگر بود دختری از وطن ها
نزد شیخان ما نقض باشد

ص فی کشف الکرخی القهقهة ما یکون مسموعا له ولجیرانه والضحک ما یکون مسموعا له دون جیرانه والتبسم ما لا یکون مسموعا له فالقهقهة تنقض الوضوء وتفسد الصلوة والضحک یفسد الصلوة دون الوضوء والتبسم لا یفسد شیئا منهما [illegible] قوله تعالی فتبسم ضاحکا [illegible] رسول الله علیه السلام [illegible]

[illegible]

یعنی اندام زن و آلت مرد هر دو عریان مساس دیگر کرد
فی ظهیریست و فی الاحتمال نزد شیخین ناقض ست اشکال
بد المکارم بزرگ طاهر دین کرده در شرح نوشتن تعیین
ونجم امام فاضل عام فی ظهیری و شرح وضوست تمام
فتوی بر جانب محمد هست لیک تقوی بنزد شیخین هست
آلتش چشم پر چون باشد در آئینه مثل خون باشد
هر نمازی بشوکت کامل هست بسیار درین سخن غافل
در کتاب ها هست چنان هم نوشته شارحان آن
مضطجع متکی که مستند ست بوضو از منام منتقض ست
اضطجاع آن بود بسر بزمین پشت یا جانب یسار و یمین
هست تفسیر اتکا این بس بنشیند بورک واحد کس
یعنی که یک جانب میلان متجافی شود مفاصل آن
استناد آنکه تکیه کرده بچیز گر بگیری ورا بیفتد نیز
آخر اینها بوقت خفتن شب نشود و تجافی مقعد کس
هست اندر کتاب قاضی خان شرح جامع لشمس هست بیان
تا که در راکع است ساجد باز خواب نبود حدث دران نماز
گر او متکی مضطجع ست گر باین صورتست مضطجع ست
باشد این اضطجاع هر دو یمین غلبه ساخت خواب بر عینین
بعد ازان مضطجع گناه خواب این مجانی بیان کنست حساب
گر بیفتد شد درین نماز او وضو بشکند بنا هم باز
مضطجع شد بعمد درین حال هم بسازد وضو هم استقبال

[illegible]

قوله ان النوم فی الصلوة لا یکون حدثا اذا نام قائما او قاعدا او راکعا او ساجدا الا ان یکون مضطجعا او متکیا [illegible] النوم علی عینیه [illegible] حال [illegible] الحدث [illegible]

اصل در حال سجده عمدا خواب
عاجزی بود از نشست و قیام
سجده او را بوقت خواندن خواب
شخصی با هیئت رکوع و سجود
قول علوانی ناقص است این حقیقت
حق فی این سجده را سنت کرد
یعنی لطفش سجده ابود از ان
نشاید بساعت هر دو بغل
نیست تکیه ناقض بر ان
فرش گشته ذراع او بر ارض
در خلاصه بظاهر مذهب
نیم هم در ره اصل نماز بیرون
فرق در سنت هست در هیئت
در کتاب نهایه مسعودی
خواب در سجده در رکوع قیام
کاذ بخیاد لیل و این باد
هست اینجا دلیل یا پندار
انچه اندر خلاصه تعیین ست
ناقضی را اگر راس بر زانو ست
نقد این مبارکست فوت
قضیه لیکن خفتن با فتنگی

باست بیشک حدث بقول انبیا
منقطع ساختن نماز تمام
گشت ناقض چنانکه گفت کتاب
رفت در خارج نماز خفود
یعنی در ظاهر روایت گفت
نیست ناقض و منقود است مر
مشتبانی زجنب و خصمان
هر که سخت تکیه گشته بغل
یعنی چسپیده اکش بر ران
انچه قاضی نوشته کرد صرف
گفت آن سجده خدای طالب
فرق شود میان هر دو چون
پس بدعت چرا کنند ثابت
اینچنین در رساله مسعودی
شافعیه حدث نوشته تمام
هست صحیح در بین اصل آزاد
نیست این نسخه اصل آن
نیز در حسب نسخه چون این ست
نزد بعضی آنچه نقض نیست
تخلف نکن نماز او را
شبه ناسب بخواب یافتنگی

[illegible]

نزد بو یوسف ز نقض شهوت است / وز محمد سخن خلاف او است
خارج از فرج خفت زن یا مرد / حکم بر ناقضی نباید کرد
لیک اما ز جانب دو قدم / آلتش با رحم چسپید هم
تا شکم از نعاس بر زمین افتاد / بو حنیفه که زین روایت داد
گشت اثر از رسیدن پهلو / گشت بیدار نیست ناقض او
گشت ناقض بمذهب یعقوب / جمع سازند مذاهب خوب
وز محمد روایت است چنان / نیست اینجا زوال مقعد دان
هست فتوی بمذهب نعمان / لیک شمس الائمه گفت چنان
ظاهر مذهبش برای درین / مثل قول محمد ابن حسن
نزد بعضی که اهل دین باشد / گفته شد معتمد همین باشد
مرد ظاهر نشسته رفت بخواب / نیز شمس الائمه گفت جواب
این طرف آن طرف بشد مایل / گر نشد مقعد از زمین زایل
نیست ناقض بظاهر مذهب / پای گیرد ز خلاصه طلب
بطن یا ظهر ار فتادن هست / گشت بیدار غیر ناقض هست
بستوری نشسته رفت بخواب / غیر ناقض نوشت درین باب
سر تنوری نشیب کرده دو پا / خواب با قعده را حدث فرما
لیک گفت آن محب معبودی / جمع ساز صلوة مسعودی
در زمین بلند یا دیوار / گر زده آن نشسته ظاهر وار
گر شده سر نشیب ناقض باش / زانکه مخرج ازو شود آزاد
عالم وقت شارح اوراد / کرده چندین نسخه خوش یاد
آنچه خوابی که در جهان نماند / چند قسم آمده است بر گویاند

[illegible]

پشت تا گیرد بسوی سماست
خواب پیغمبران را اوست

پهلوی سوی قبله جانب راست
خواب اصحاب علم از صلحا

سوی جنب چپ اطبا دان
روی تا که از یهود و از ددان

آنکه خواهد بجنب چپ آرام
زانکه جنب چپ هضم طعام

ابتدا بر یمین کند آن یار
بعد از آن منقلب شود بسیار

وقت خفتن [illegible] خواهد
تا کند جنب با وضو خواهد

مصطفی گفت با وضو نائم
هست مثلش دائم قائم صائم

با اثر گفت مصطفی ظاهر
مرد در خواب تو بگه طاهر

که بسی خسته جان بخواهد برد
بر بستی شود بخواهد مرد

[illegible] که باشد زود
پس [illegible] خواهد بود

جای خفتن بمنزل تاری
نیست در وی که مشعل یاری

آنکه از خواب خود شود بیدار
یعنی از خواب باز دارد کار

بر دعای باری تعالی ست خواب
می بود این ز روی آن اصحاب

وقت خوابیده و بعد بیداری
فصل مسواک را بجا آری

شکر خواب [illegible]
بسم [illegible]

[illegible] ای اکرم
[illegible]

گر شب خوابی چراغ ای باهوش
ور نماند دهان کن و بپوش

[illegible] غسل [illegible]
خواب بعد از صباح [illegible]

[illegible] این زمین [illegible]
تا که می ماند و پس غسل زنا

[illegible] و خواب صبح
این [illegible] حرج

اول و آخر نهار بخواب
ز احمق تو [illegible] بخواب

له وإذا
أراد النوم فيستحب
أن يضطجع على شقه
الأيمن مستقبل القبلة ساعة
ثم يتحول إلى الشمال لينام عليه
فإن ذلك يسرع انهضام الطعام
[illegible]
مع الوضوء فقد قال النبي
النائم الطاهر كالصائم القائم
[illegible]

هم عشا را نخوانده خواب مکن
خویشتن را در خلل عقاب مکن
بین شام و عشا نباید خفت
علمای عظام مکروه گفت
آب در شب منوش بعد از خواب
مگر از بهر شدت تب و تاب
گرچه باشد دراز کردن پا
بسوی قبله و کلام او با
بکتاب فقه چنان باشد
خواب بیخواب او همان باشد
بار بعد از عشا کلام مباح
نه حلال است ای قوی الارواح
نیز ازین شارح طریقه نما
گفت اند با خبر ز کر عشا
غیر تسبیح حمد یا تهلیل
حرف دنیا نمیکند بی قیل
بین که آن متقی دین پرور
ابن عبد العزیز شاه عمر
رحمت حق بروح پاکش باد
روضه از بهشت خاکش باد
از قضا شاه را گرفت نعس
چون نه بشناختی ورا یک کس
گرچه تعریف نفس بود مباح
او تکلم نکرد تا بصباح
این صباح سنت تا نماز فجر
چونکه صاحب خلاصه بهر اجر
گفت باشد سخن ز بعد طلوع
تا نخوانند خیر نا مشروع
غرض از این سخن مباح کلام
سخن فحشش بکل وقت حرام
از وضو یا ازین قبیل گفتار
نیست مکروه بل صواب شمار
با وجود ضرورت آن شه مرد
سخن از خوف ارتکاب نکرد
ما و توئی ضرورتی سازیم
طرفه بر خویش زور بسیاریم
در کتب دیده باز می کوشیم
وقت کردن دو چشم می پوشیم
داد ازین نفس نا ترحم داد
خاک بر فرق ما گدایان باد
قافله کوچ کرد با احباب
تو درین گلخنی هنوز بخواب

[illegible]

[illegible] الصبح لئلا یترک [illegible]
نفسه وان کان قد فرغ
نفسه مباحا [illegible]
و یکره الکلام بعد
طلوع الفجر الا [illegible]
اما الکلام الفاحش فحرام
في جميع الاوقات [illegible]
[illegible] الوضوء و [illegible]
[illegible] ١٢ خلاصه

تا نشد از طریقتی منع گم رهنمائی کنیم با مردم
در قیامت چه قهر لطف خدا تربیت شد کی ز حق پیداست
بهر ما نیست هیچ از برای ننگ روز و شب بینم خود را تنگ
این چه حق نیست بل پشیمانیست کار بی حسابی بی نهایتی است
ای محبان طالبان خدا کرده شد ما برادری بر ما
شرمتان آید این گریه سازد صحبت ما ازین بتر سازد
وای بر حال ما و حال شما بلکه بر ما بود وبال شما
چونکه از انگشت تا ذره از طعام و لباس ما ذره
منحرف گردید عشاق ان در تار زینهار ای برادران زنهار
روی ازین ما اگر نشسته باید صحبت پاک مرشدی باید
مرشدی ارشدی که در اول شرع نرود نقطه ای برون از شرع
کار بی سنت او نیاید کند هر که از غیر حق طلب نکند
یقین دان همیشه درگاه باشد از حضرت خدا آگه
چنانکه گفت با من از عز آن هدایت پناه پر حق کرد
که من این جان شان ندانستم قیمت کان نشان ندانستم
من بدامن آستینش شما افشانید گوهر جان و دل ورا افشانید
گر به احوال خویش بپردازند بهر این روسیه تا سازند
چه عجب اینکه مستجاب شود این دعا خارق حجاب شود
شاید از این بلا رها گردم امت خاص مصطفی گردم

فصل در بیان قضای حاجت

طلب
چون ره و با قضای حاجت کس گو بیا با من چگونه سازد و بس

مطلب ان اولادا رداد ارذل فی الخبر [illegible] الملائکه [illegible] طاهران کرمان علی الله [illegible]

[illegible]

در کفایت شیخ آورده / علما اینچنین بیان کرده
هر که او را بشنود طاعت خویش / گوید پس با فرشتها زین پیش
گو بیا ای برگزیدگان خدا / هست حاجت مرا بجای خلا
باشید اینجا همی تا گشتن من / من نخواهم درو بگیرد بخن
تاکه اگر داری زان کلوخ بجو / وقت داخل شدن اعوذ بگو
آنچه بنوشت شارح اوراد / با اسم اینجا کنیم اورا یاد
می درآئی ورا بپای یسار / بنهن پای راست هشدار زنهار
تا نگردد گزند از اینجا / بر گروه بندگان خدا
بند ازار را بدست چپ / بگشا باشد این طریق ادب
جانب قبله دست چپ باشد / چونکه این فعل از ادب باشد
مینکند پای راست استاده / میل خود را بدست چپ داده
جامه خویش را فراهم کن / بلکه تشمیر دامنی هم کن
سر خود را درو نمند فرود / جهد سازند تا برآید زود
وقت بیرون شدن بپای راست / پیروی سنت رسول خداست

فصل در بیان منهیات قضای حاجت

با من ای عالم خدای پرست / در خلا جا بگو چه منهی هست
هر چه نام خدا ورا باشد / یا دگر نام انبیا باشد
آیت مصحف و حدیث و دعا / بخلا جا ببر که نیست روا
جانب قبله تیر روی مکن / گاه دران وقت گفتگوی مکن
پس اگر سوی قبله باشد پشت / منع در بیان مکروهی ست
هم بسوی آفتاب یا مهتاب / روی خود را مکن برادر ما

[illegible]

برجله الیمنی علی الارض لیتفرغ عن البول [illegible] ۱۲ شرح اوراد [illegible] الشرقه ویلبس [illegible] فی ذلک [illegible] عند [illegible] ۱۲ شرح اوراد [illegible] الشرقه یمیل علی شقه الایسر وینصب رجله الیمنی ۱۲ شرح اوراد

مکروه شد در ره روان کردن   کشف بی حاجت از نهان کردن
سر و پا برهنه و تن عریان   منشین کاندرین بین نسیان
سوی باد و بلند جای نشست   منشین ای عزیز نیکو بخت
دگر اندر شکاف مور و مار   هم بزیر درخت میوه دار
هم درختی که سایه دار بود   مردمان را درو قرار بود
هست مکروه بیشک این مجموع   بول و غائط کجا بود مشروع
محل آب دگر بگو بستان   بلب جوی و حوض هم نتوان
مسند از راه باره ابزار   منشین کاندرین زیان بسیار
نکنی بول قائم ای عباد   مگر اندر ضرور حاجت باد
نکنی فکر کار آخر باز   نکنی امر که خدائی ساز
فکر دنیا کمی روا باشد   فکر عقبی کجا روا باشد
نکنی فکر در مسائل نیز   مده اینجا جواب سائل نیز
نکنی بی ضرور اینجا تنحنح   نظر خود بسوی غائط فرج
آب بینی خویش آب دهان   منهی اندران زمین ای جان
نکنی خط دگر مکن بازی   هست مکروه اگر چنین سازی
در صلاة فقیه مسعود است   گفت خیر الانام سنت دوست
نکند بول فوق خاکستر   گر کنی بول بوده است ضرر

فصل در بیان استنجای خالی

بعد ازین با کلوخ استنجا   قول سنت شد از ائمه ما
هست در نزد شافعی این فرض   شارح ورد آنچه کرده غرض
اصل این مسئله نجاست کم   یعنی نبود زیاده از درهم

[illegible]

[illegible]

نزد اصحاب تا جواز بود — نزد او مانع نماز بود
نیز این شارح شریعت پاس — گفت در باب شستن انجاس
گر بود از درم زیاده باز — نزد ما هم بود و مانع نماز
قدر درهم که باشد ای صاحب — شستن او هست نزد ما واجب
کمتر از یک درم که باشد آن — پاک کردن نزد بعضی سنت آن
می بپالانی بچند اشیا پاک — بکلوخ و بسنگ و ریگ و خاک
جامهٔ کهنه پنبه هست و نمد — غیر ازین چند چیز باشد بد
نمک و استخوان و سنگ و نیز — شو پیراسته بکاغذ نیز
هم بسرگین خشک یا انگشت — بسفال و بچوب و پخته خشت
هم بدست یمین و هم بعلف — کره گفتند عالمان سلف
یا شده مستعمل از کلوخ حجر — نیست جایز بای کسی دیگر
بوده باشد مگر به سه پهلو — یعنی تا بوده جنب دیگر او
شاد مستنجی ببیک و شبهت — سه حجر نزد شافعی سنت
یا حجر که بود به سه پهلو — کل پهلوی او هست یک حجر او
نزد اصحاب ماست سه افضل — بهر حاجت زیاده باشد بل
کرد با یک حجر و یا دو پاک — اختصارش کنی نباشد باک
در صلوة فقیه مسعودی — گو هم آنچه ائمه فرمودی
آن حجر را ز بعد استنجا — پاک کرده نهید نیز شما
شاید او با برادری شاید — در دل او کراهتی ناید
سهل شد بظاهری ظاهر — تو ورا چون نمی کنی طاهر
در خلاصه ست سنگ اول کس — میکشد پیش بعد ازان یابس

[illegible]

مفتاح الصلوة ۱۲
مسئله السائل
من استنجی بثلث
حصاة من التراب
یعنی پاره کلوخ
کفا من التراب
فینبغی علیه بکثرة
فقد حصل الاستنجاء
۱۲ شرح اوراد

باز گفتا از شرطها خود آنچه بود
شرط پاکی اوست از مقصود

هما لمانکه باد و دین پیشه
در شروح و فتاویست پیشه

نزد یکچند امام نیک اندیش
گر ز پستان بود کشند به پیش

جانب پس کشند اندر حیض
قصد پاکی اوست بر هر حیث

لیک زن میکشد بسوی دبر
وقت حیض و شتا یکی بشمر

از قفا وقت شستن او را و
گر دو نسخه شرح نقش یاد

گر بسازی بخاک خود را پاک
مسح کن سه کرت بسه کت خاک

قصد سازی بپاکی اکیل
گیر طهاره بیمین فی قلیل

آلت خود بدست بیسری نه
هم متحرک بدست بیسری ده

مسح کن سه کرت بسه احجار
یا بسه موضعش درین اطوار

فصل در بیان استبرا و استنقا

بر شما باد بعد استنجا
تا بجا آورید استبرا

نزد اهل لغات معنی وی
طلب دوریست از یک شی

مقصد اینجا شدست این قول
طلب دوری از بقیت بول

آنچه کیفیتی با استبراست
شرح او را دهست گویم راست

ز اصل آلت کنند سه امداد
تا به بیرون ولی مرجعت باد

بعد ازان سه کرت کنند ایشا
بعد سه از تنحنحی لب یار

این تنحنح زراحت پاداست
با قبل مشترعین نیکوست

قبل از انکه رو بپاکی آب
قدمی چند میزند این باب

نزد بعضی چهار صد گامست
نزد یکچند سه صد اقدامست

نزد یکچند ده است ده خطوات
نزد بعضی شمار سی حیات

نزد بعضی مشایخ ستابین — بنهد بهر دو پای خود بزمین
پس نهد پا تخته سازد — چنگ بر سوی اخود اندازد
پیچش پای راست را بپا — پای یسری بهر است هم ای با
تا همین متخص از محل صعود — مے شود جانب نشیب فرود
لیک قول صحیح در بشری — مسح باشد خلاف یکدگرے
دل بپاکی او گواهی داد — بعد پاکی آب پا شد باد
بعضی از مردمان بی ادراک — نکنند فرق پاک از ناپاک
بولهاشان چکان چکان بدران — نکنند فرق این بخوف آن
گفت سلطان انبیا این قول — پاک بیشتر کنید از بول
زو شود عامه عذاب قبر — میکنی جان خویش را خود جبر
چون ابو اللیث آن فقیه جهان — در رساله خودش نوشت چنان
زن نشیند بیک منزل — ننشیند بعد پاکی دل
گر کسی می نهد بصبح اینجا — پیچشش هم بپای گرد بجا
لیک مستنجیه چه باید کرد — در خلاصه است میکنند چون مرد
گفت تاتارخانی در اینجا — بسه انگشت سازد استنجا
چونکه داخل بگشت اصبع آن — یافت لذت تو غسل واجب دان

فصل در بیان استنجای آبی

آنچه صاحب نهایه کرد سخن — شیخ بصری امام شرع حسن
بعد خاکی بآب استنجا — گفت سنت درین زمان ما
لیک وقت صحابه بود ادب — فرق اندر میانه چیست سبب
وقت اصحاب بطن طاهر مشک — بود مخرجشان مثال پشک

[illegible]
اصبعا وباطن ۱۲
من الفرج ۱۲
[illegible]
وفتوی قاضی خان [illegible]
قول سنت [illegible] ۱۲
[illegible] الصلوٰة

مقعد خلق این زمان باری ساقطها میشود ز بد خواری
گر بود و اینچنین بوقت حسن مردم این زمانه را چه سخن
تنشیف بل بعد غسل او دو دست قبل ازین در تنبیه ذکر شدست
در نشستن ز بهر استنجا گر چه با من چگونه است اینجا
آنچه بنوشت شارح اوراد که درین نظم خویش سازم یاد
اعتماد و را نشسته سازد سر خود را فرو نه اندازد
لیک تنشیف پیش از آن و هم تنشیفه نیمه بهر وقت دم
سر خود را درو وقت فرشد مختصر ساختم مطول بود
فرجه وار درمیان دو پا می نگیرد بدست پا است انا
می بمالد بدست چپ قبل یعنی آن آب را قلیل قلیل
مقعد خود کشاده دارد و بس نکنش روزه دار باشد کس
نشیند ازان باستر خفا نشکند روزه از تخلها
آب اول نمی باستعمال مقعد خود بوسط خنصر مال
بار اندک زیاده تر انداز خنصر خود رفیق بنصر ساز
باز اندک زیاده کن بارا بار دیگر بآن دو وسطی را
لیک کف را ز بهر استعمال باز انگشتها مکن آن حال
چونکه با اصبعا ضرور بود لیک کف از تنفر و دور بود
پس ازین چه است خفا کف زان مقام نجس بقول سلف
می نشوید پس انگشتان مقعد خویش منهی ست ازان
در خلاصه نوشت چندی کس کند انگشت را چو داخل پس
میشود روزه وضو باطل میکند این عمل اگر جاهل

له ولا یدخل اصبعا فی دبره [illegible] محرم [illegible] الفتاوی

له ومن ادخل الاصبع فی دبره [illegible] الاستنجاء [illegible]

[illegible]

کم نه زن بوقت استنجا
سه انگشت را اگر دو بیش
در اکثر کتاب فقهی آثار
لیک تقدیر آب را این باد
در حدیثی ز شیخ معتبر ست
هست و ز شیخ نجم دین هفتاد
بعض گفتست آنکه پیدا شد
خشکی بعضی بشوید آن چندان
تیز اند بسیار و مسعودی
باشد آب بازده بهر آب
آنچه در این کتاب بیقین است
آن ده بار اولی بدل سازد
۱ اول اندیشه سازد ای اکبر
۲ آب دوم بعکس این آری
۳ سیم اندیشه بان فرما
۴ در چهار از خدای این طلبی
۵ پنجم اندیشه ای خدا آن کن
۶ آب ششم بقلب سازد و دیگر
۷ آب هفتم بگوی ای حنان و ند
۸ آب هشتم طلب کنند ز خدا
۹ در نهم نه زن رسول الله
داخل شرح خویش اصح را
بر طریقت بشو و طهارت خویش
نیست تقدیر آب او بشمار
دل بپاکی او گواهی داد
بعض تقدیر آب مردو ست
گفته ست بعضی از اصحاب
شش او در هشت گرد و باز
از دو شش چیز می آید آن
باز گویم ترا او دو سه
آب و دعا مسکند زبهر ثواب
صورتی گفته آن دعا این است
بزبان و بیان نیاید ازو
یکی گفتنم سلامت بر
از دوم گفتن مرا نگهداری
گفتن ثالث ثلاثه مرا
شاد کن چهار یا رب پنجم
خواندن پنجگانه آسان کن
رحمتم کن بوقت ششم ز مرگ
هفتم دوزخ بروی من بربند
هشتم جنت بروی من بگشا
با در مرا بکن شفاعت خواه

در دهم گوی ده بهشتی را / به پدر کن شفیع روز جزا
گوی در آب یازده بی ظن / ای کریم بخشش کن شفیع من
در حیا یار صدیق یوسف خوب / یازده ابن حضرت یعقوب
در ده و دو با خضر و پیشه / این دعا را بساز اندیشه
حسب عباسی دوازدهمین / بعفو فرما به بنده ای شه من
در دولت وقت سیزده آور / کن امانم ز مردن کافر
گوی در چارده ابا داور / کن امانم ز بردن کافر
گوی در پانزده ز هشت هان / ازکرم در مقام هشت رسان
بعد از آن پیش جای پنهانی / بعد پوشیدن این دعا خوانی

اللهم اجعلني من التوابين واجعلني من المتطهرين واجعلني من عبادك الصالحين واجعلني من الذين آمنوا لا خوف عليهم ولا هم يحزنون برحمتك يا ارحم الراحمين

در زمستان مبالغه در آن / بیشتر سازدش ز تابستان
در کتاب خلاصه مروی / اینچنین در صلوة مسعودی
گر وضو وار کرد استنجا / بعد واجب بود وضو او را
هرچه گاهی بود سنت کرد / نیست واجب اگرچه سنت کرد
از سخنهای شارح اوراد / بعد [illegible] خویش سازم یاد
بعد شستن پی اجابت [illegible] / مقعد و خرقه سازد پاک
[illegible] / پاک کن این بود طریق ادب
آنچه شارح مبین آن کرد / اینچنین در خلاصه تعیین کرد
بلکه لازم بود وضو دارد / گفت این احتیاط را بی باید
شارح [illegible] / نقل کرد از نوادر شیخ عجب

ل
وطريق مسح موضع الاستنجاء بالخرقة بعد غسل [illegible]
[illegible]

این ادب در محل استنجا
نام او کرده اند استنقا

بعد مالد چو دست خود بر خاک
یعنی بر ارض یا بخاک پاک

از ذخیره نوشت آن اکمل
دست چپ هرچگاه باشد شل

گر نباشد کسی بصب ما
نکند آن ضعیف استنجا

او که قادر بود بآب روان
شویدش مقعدش بآب روان

ور بود کل بستهایش شل
حکم او چیست سازد این حل

آنچه از هر دو دست باید بست
مالدش بر زمین پاک درست

رو نمی خود را بجای بطے مالد
خواندن هیچ را سبے ماند

آنچه اندر ذخیره تعیین سنت
در کتاب خلاصه هم این سنت

همچنین آن مریض نامقدار
باشد آنکس که پسر او ادوار

یا مریضی که دخترے وارد
مسلمانیش سرے وارد

شست مقعد اگر بجا ماند
نایب او وراه ضد بسازانند

هم در ینجا مستشرح اوراد
از کجا یا می شعبے سازد یاد

دو نشست آنکس شست مقعد کار
جای خالی نباشد آن یار

کند آن شخص ترک استنجا
منی رانج بوده امر انجا

در کتاب خلاصه تعیین ست
نیز در بعض نسخه چون این ست

باشد از فوق لوح مستنجی
اوج را خود بطاهری مستنجی

ای بپاکی که مقعدش پاکست
وانه آنکس که او بپادر پاکست

گر رسد آب او بدامن کم
نجس ست از غلیظ تا سوم

آب بیارم چو آب مستعمل
گفت ازین مسئله مشو افضل

شود آب نشش ز اول سوم
داخل خفت بمذهب مردم

[illegible]

... باطن ...
... نوشته ... باشد ...
بازرگانان جهان ...
قاضی خان ...
گر بشستن ...
سعادت ...
... باشد ...
شود ... بالیدن ...
... بود ...

در خلاصه نوشته اند او را
می بباید بحسن زبان دوبا را
نشود پاک باطن موزه
حفظ خود کن بهر شستن موزه
نشود هم لفافه پاک اینجا
ای بسا کس که جای استنجا
شستن موزه گر بخواهد سخی
با سه استخاس را هم آید و سخی
ذکر کرده است شارح او را
آنچه او گفته است ساز او را
فرق باشد چهار استنجا
بحسب مسح بعض تنها
یا نجاست شده است اندر سنت
بخلاف جمیع گشت سنت
واجب آید شستن سنت بود هم
هست سنت از و که باشد کم
بول سازند یا هم از اسفل
شستنش مستحب بود بی قول
آن که کرده بود استنجا
تا شود خشک یا بوقت استنجا
بوده است احتیاط شستن هم
بدعت از بهر شو استنجا گشته
هست آنکه بشرعة الاسلام
ننوشتند عالمان فطنا هم
بدعت آنکه کرده اند آن چیز
حضرت مصطفی صحابه نیز
تا ببینی که چون شناخته اند
نیز این کار را نساخته اند
پس بهر آنچه بدعتی مرویست
کردن او ز قسم طاعت نیست
با که اسراف خیر تقریب است
مسرفین را خدا ندارد دوست
بوالحسن آن بزرگ پاک یقین
ذکر کرده به تنبیه الضالین
گفته است بیشتر مختار
مبتدع را کلاب اهل نار
نام چیزی که باشد او محدث
کردن او چگونه نیست خبیث
اتی دو بقا که اندرین ایام
اکثر مردمان بزرگ بنام
فرق افعال نیک بد نکنند
سنت مصطفی سند نکنند

قوله ولو استنجی
بالماء لیمسح بالمندیل
فی فتاوی قاضیخان
وبه قال الشارح
[illegible]
[illegible]

[illegible]

سند ایشان حکایت پیر آن
بلکه هست این حکایت پیر آن

نطق خود را بشکه و میرانند
لیک این ابلهان نمیدانند

با پیران خود سند سازند
پیرهاشان اگرچه پیر سازند

غوث وافی اگرچه پیر خویش
زهد مشهور شد و ضمیر خویش

ختم حالت بالغ او چیزی
خارق صد هزاره هم دیدی

بخلاف نبی کند کاری
تو بآن کار او بده باری

بلکه او را خبر بده زین کار
پیربابن ملامت زنهار

گرچه باشد مکمل او شیست
سرگذشت ابو البشر بیست

گر باین نقص خویش قائل گرد
از اخص الخواص هست آن مرد

سخن حق اگر گران آید
کی خیال کس بهر شدی شاید

بلکه اندر بهای نقص خودست
پیرو او تمامی نقص خودست

حجت هر که از کتاب بود
کارهایش همه ثواب بود

زانچنان کس سند توان کردن
جان شیرین فدای آن کردن

همچنان کس تراشود یاری
هست بیشک عنایت باری

سند آنجناب کامله است
آیت سنت حدیث و مسئله است

غیر ازین سه سند سند نبود
هر که را اجتهاد و جد نبود

ای کشاینده عیوب پدر
پارسا زند و عیوب پدر

غیبت مردگان خود سازی
باز تعریف گفته می نازی

بیقین پشتکستگان این بود
پدرانشان مروج دین بود

بلکه هستم باین گمان الحال
آن همه بوده اند اهل کمال

تو همی نقص باز نادانی
حسن هم شکر کردن پدر دانی

دوست آزار است ای پدر بیزار	لیکن از فعل زشت استغفار
گر همین در جهت سست کار پدر	نشوی زینهار یار پدر
کرده باشد بوقت خود تقلید	آفت مؤمنان رواج دید
مهربانی حضرت سرور	به بود از هزار ام و پدر
شفقتش بین که از طریق زشت	رهنمائی کند بسوی بهشت
وقت آخر که تلخی جان دید	گفت ای پادشاه عرش مجید
تلخی جان اگر چنین باشد	امتم چون ضعیف این باشد
تلخی جان امتان من	بار کن جمله را بجان من
مهربانی او چنان باشد	شرم با او خلاف آن باشد

فصل در بیان آب جواز و غیر جواز

هست انواع آبها چند	گو باین بنده ای سعادتمند
شام عمرت صفا کند چون فجر	فالتمسها لتست اعظم اجر
آنچه باشد جواز و غیر جواز	صاف کن یک بیک ای عزیز نیاز
در کتاب هدایه مشهور	آنچنین در حواشیش مذکور
جایز است آب آسمان و بحار	آب دریا و عیون و جوی و ابار
سخن هر یکی بموضع خویش	میشود قدر دانش از کم و بیش
آنچه آبی که از درخت ثمر	بخش کرده گرفته اند اگر
نیست جایز بآن وضو کردن	علما اتفاق ار کردن
لیک آبی که میچکد از تاک	بوضو جایز است نزد پاک
آنچه آبیکه غالبیش بما	شده باشد چو اشربه یکجا
لیک در چند نسخه بشنید	نیست با آب تاک هم تجوید

سیل الاودیة جمع الوادی [illegible]

[illegible]

آب وردست باقلا و مرق
آب زردج بقول اهل حق
نیست با این همه جواز وضو
چونکه آبی ست غیر مطلق او
تا جواز آب باقلا است پر
شده باشد اگر بطبخ تغیر
در تغیرش بغیر طبخ است او
باشد آن آب هم جواز وضو
چیز پاکی شود مخالط آب
یکی وصفش تغیر چون سیلان
یا بآبی که مختلط شده چون
این اشنان زعفران صابون
اینهمه جایز طهارت هست
لیک از شافعی روایت هست
نیست با آب زعفران تجویز
آنچه باشد اوست نبود تمیز
آنچه از جنس این زمین نبود
بجواز وضو تعیین نبود
هم کجا اختلاف مسئله است
آن لقش کی که کامله است
آنچه رنگش بود آب فکر
مثل شیر عصیر یا زعفر
غالب از رنگ آب رنگ مع
گفت تاتارخانی از نفع
او روایت کند ازین اصحاب
نیست جایز وضوش در این باب
لیک هر تا نشد ابی طالب
نیست تجویز طعم شد غالب
طعم آنچه نمیشود ظاهر
غیرت اجزای اوست ای طاهر

فصل در بیان آب روان و کیفیت او

در کتاب هدایه آورده
از بزرگان دین بیان کرده
بدخول نجاست آب روان
نیست ناپاک پاک باشد آن
تا که آنکه تغیر گردد او
بمزه یا برنگ یا در بو
هست شرح وقایه با مذکور
نیز در چند نسخه مشهور
اکثر آب اگر فوق نجس
هست جاری نجس بپانی لیس

[illegible]

والطرح [illegible] من [illegible] الآن من غير [illegible] يوصف [illegible] حد اوصافه الثلثة ١٢ وان تغير بوقوع اوراق الاشجار وقت الخريف فانه يجوز به الوضوء عند عامة اصحابنا رحمهم الله تعالى كذا في السراج الوهاج ١٢ فتاوى الكبرى

گر قلیلش روان بود و متعفن است — گر برابر بود چو اکثر اوست
نزد یعقوب جایزست وضو — تا نگردد تغیر آب او
آب باشد ضعیف جریان او — بباقی ازو کنند وضو
متوقف بود همان چندان — بود آب غساله را پایان
چه بود حکم آب در جاری — پیکاسه روان بود باری
یا بود آنی او بود طاهر — هم چنین بدیده ناطاهر
در خلاصه چنان بیان کرده — نیز در بعض نسخه آورده
آن یکی فوق آب ایستست — لیک پایان آب جاری هست
هست جایز وضو بآن جاری — گرچه گردد وضو [illegible]
[illegible] درین باب — موضع نهر [illegible]
نیست جایز وضو در آن کردن — در خلاصه بیان او کردن

فصل در بیان مقدار حوض و احکام او

در کتاب خلاصه تعیین ست — تا [illegible] بین ست
حوض باشد بحکم شرع کلان — حکم آبش بود چو آب روان
بوقوع نجس نجس نشود — تا که آن آب را تغیر بود
یعنی در طعم و رنگ یا در بو — شده باشد تغیر آب او
چه بود حکم شرع واقع — گو این بنده تا شود نافع
این نجاست شدست بر نوعان — نوعی مرئی و غیر مرئی و آن
مرئی چون قذر جیفه است و کمر — غیر مرئی چو بول و قطره خمر
مرئی جایی وقوع بالاجماع — گفت سازد نجس طهارت صاع
ترک از موضع وقوع نجس — قدر حوض صغیر سازد کس

قوله الا اذا كان يجري ضعيفا فتوضأ انسان منه ان كان يجيء الى مورد الماء لا يجوز وان كان [illegible] الماء [illegible] غسالته الى الجاري ١٢ اقول اصح [illegible] من فوق النهر فتوضأ انسان ما يجري في النهر وقد [illegible] والموضع الذي فيه النهر [illegible] لا يجوز الوضوء

[illegible]

غیر مرئی چه مرئی ست اطلاق   نیز در نزد عالمان عراق
سخن عالمان بلخ و بخار   جائز از موضع وقوع شمار
لیک آبی که باشد او جاری   قرب مرئی بود وضو آری
لیک اندر بنیه ست ای یار   نزد بعضی ز عالمان بخار
حکم او را چو آب جاری دان   بهر توسیعه مسلمانان
جار او چار فت بر حوض صغیر   این سخن از ابو المکارم گیر
قول شیبانی و دو رسا زد کس   قدر ده گز وضو ز جای نجس
در کلانی حوض در مقدار   هست ای متقی سخن بسیار
در مسائل فقیه مسعود ست   گو بگیم آنچه اتم فرمود ست
کرد ابوحفص نقل از نعمان   یعنی او را اعتبار حوض کلان
گفت از نصف او کنند وضو   می نجنبد چه نصف دیگر او
یا نبینند رنگ آب دگر   زو نسازد بنصف دیگر اثر
دانش این عمل صحیح و دیند   ز محمد همین که پرسیدند
وافتی محمد ابن حسن   در کلانی بود چو مسجد من
مسجد او که در تفحص گشت   از درون بود و هشت اندر هشت
وز برونش ده و از ده گز دان   یعنی از هر طرف بلا نقصان
بحدیث رسول خود علما   یعنی خیر الامور اوسطها
حکم کردند باده در ده   این بود قول عالمان ره
گر کسی چون برون مسجد او   بیگمان میشود همان نیکو
لیک فتوی ست باده در ده   قول بسیار از مشایخ ره
در کتاب خلاصه آورده   علما این چنین بیان کرده

[illegible]

مشایخ العراق
الی المرئیة سواء
فقال مشایخنا و مشایخ
بلخ جاز الوضوء من
موضع [illegible]
واجمعوا [illegible]
لو توضأ انسان [illegible]
[illegible]
موضع اغتسال ۱۲
قاضی خان

عشر در عشر را نوشت سلف
ده گزی باد هر چهار طرف
روی آن حوض صد ذراع بود
گوش کن تو انقطاع بود
باشد این حکم اگر مربع هست
ده به ده در بود دگر حکم ست
هشت گز را اگر زیاده کنند
گر ازین کم بود اعاده کنند
بو المکارم بزرگ صاحب عقل
میکند از دو نسخه خویش نقل
در مدور صحیح فتوایش
پاک باشد اگر بود چلی و ششش
نیز در عمق او تخالف بود
در صلوة فقیه دین مسعود
آب گیرد بدست ان نزل
نرسد پشت دست او بگل
هست نزد فقیه ابو جعفر
بی تکلف شود سبوی پر
شمس دین گفت آن مطرح
تا سخن چارا صحیح مفتوح
قول دیگر رسد بکعب همان
قول دیگر بکعب بشریان
قول دیگر بود بیک گز او
قول دیگر شدست از گز دو
در خلاصه بکرده است بیان
نیز در چند نسخهای کلان
لیک فتوی شدست باین عمق
نشود مختصر بدون غرق
در ذراعش چنین اقاویل ست
گوئی ایجان اگرچه تطویل ست
تا نگوئی تو قول با اثر کیست
کس نداند طریق تقوی چیست
عمل عالمان با تقوی ست
کس بتقوی عمل کند اقوی ست
نزد بعضی ذراع کرباس ست
امر توسیعه کرباس ست
بلکه دانند همین فتوی
مثل صاحب هدایه از علما
لیک اندر کتاب قاضی خان
بمساحت صحیح باشد آن
بلکه از دست نهی از کرباس
اهل تقوی چنانکه دارد پاس

نیز در جامع البساتین ست قول عامهٔ بزرگان این ست
نزد شیخین اصح همین مقدار گر باندازه رسد هموار
نیز در جامع البساتین گفت قدر گزها که نیک تبیین گفت
گز کرباس هفت باشد هشت نیست بالای مشتها انگشت
هفت قبضه گز مساحت دان اصح است فوق هر یک زان
غیر ازین هم چنین روایت رفت اصح قائم است پس در هفت
شد بیک چند ائمه این مسموع فوق هر قبضه اصح موضوع
در صلوة قنیه مسعودی علمای عظام فرمودی
هشت در هشت بود حوض آباد چیزی ازین قدر شود زیاد
که اندران حوض مشرعه کردند یا ستونی درو فرو بردند
نبود بعد ازین جواز وضو چونکه گم گشت از شرائط او
مگر آن مشرعه ز آب جداست یا ستون در بطون آب بپاست
حوض چون قطعه قطعه یخ بست جنبد آن یخ اگر نجنبد بست
آب آن حوض را وضو ست جواز گر نجنبد جواز نیست نماز
در کتاب خلاصه تبیین ست نیز در قنیه نسخه هم این ست
هست حوض کبیر درین باب چند وارد جمیع روی آب
او که جنبد اگر بجنباندن هست جائز وضو باو کردن
در کتاب منیه ست بیان علما اینچنین بکرده بیان
اینچنین یخ بروی آب رقیق بسته باشد نوشت با تحقیق
بشکند او اگر بجنبانی آب او جائز وضو دانی
حوض جمله سطبر یخ بربست بهر آب اندرو شگافی هست

[illegible] ان کان الماء متصلا بالماء [illegible] والاتصال [illegible] ۱۲

بل تحتها من الماء الشرعة الا الوضوء [illegible] فاصحی حوض الکبیر اذا تجمد ماء فنقب انسان نقبا و توضأ منه ان کان الماء علی جمیع الجمد او تحت الجمد منفصلا عن الجمد یجوز وان کان متصلا بالجمد اختلف المشایخ فیه بعضهم اعتبر واجلة الماء حتی ینجس ۱۲ خلاصه

گر نجاست دران شگاف فتاد
یا سگی آمد و دهان بنهاد
یا وضو کرد آدمی در او
هر چه بود حکم آب او برگو
گر بود یخ ز آب حوض جدا
آب آن حوض با وضوست روا
ور بود متصل روا نبود
حکم شرعست ماجرا نبود
آنچه در این کتاب تعیین ست
ذکر کرده ست فتوی بر این ست
در کتاب خلاصه کرده بیان
اینچنین در کتاب قاضی خان
نزد یک پاره ز شیخ جناب
اعتبار ست روی جمله آب
نزد بعضی بود محل شگاف
که کند محقق نقل آن [illegible]
چونکه هست آب آن شگاف چو طشت
بوضو ساختن جواز گذشت
تنگ آنکه بود ده اندر ده
آن شگاف [illegible]
در فتاوی نوشته اند ظهیر
[illegible] کبیر
خشک گشته بوقت ایشان
روش او کرده آدمی و حیوان
بعد ازان پس شود زمستانش
رفع گردد از یخ آبش
بر مکان نجس در آید آب
آب یخ را نجس شمار حساب
گر چه گردد کثیر آبش بعد
نیست حکم طهارتش ای سعد
ور شود حوض غدیر ای یار
آب گیرد بپاکی پاک قرار
تا که گردد ده در ده اندر ده
مفتی یا نجس شود آنگه
در خلاصه نوشته زاین باب
پاک باشد چنین بود یخ آب
آنچه در این کتاب تعیین ست
در ذخیره و در قاضی خان این ست
در [illegible] فقیه مسعود ست
علمای عظام فرموده ست
آب پاکی بود ده اندر ده
بعد آب نجس شود [illegible]

قوله الحوض الكبير اذا انجمد ماؤه ونقب موضع منه فوقعت فيه النجاسة [illegible]

منه قال [illegible]

آب ثانی هست تابع اول نیست ناپاک پاک باشد بل
گر انگه تغیر گردد زود بمزه یا برنگ یا در بو
بوده باشد کم از ده اندر ده آب آن حوض را مسالک ده
نجس عین او فتاد آنگاه آب گردد نجس بلا اشتباه
آب پاکی دگر درآید چرا شد و آنگه نگوئی پاک ورا
تا نگیری تو آن نجاست باز آب آن حوض را نگوئی جواز
پاک گردد پس از گرفتن آن گر درآید برآید آب روان
حوض اندر اگر که گشت پلید باز آب آمد و باصل رسید
چه قدر آب او برون آید تا همان حوض با وضو شاید
نزد بعضی ز عالمان سعید سر برابر بود چو آب پلید
نزد یک بار ده معاودت یا تا برآید ز حوض یک مقدار
نزد بعضی امام راه نمون پاک گردد همان اگر گشت برون
در منیه ز بعضی اهل کرم گفت پاک است نی برآید هم
اتصال بحوض شد جوی ٢ گر بخفتی وضو چه میگوئی
گفت صاحب خلاصه این باب حوض پر شد بجو درآمد آب
باشد آن جو اگر دو نیم ذراع تابع حوض نی وضوش ضاع
گر اقل است جائز است وضو تابع حوض هست و آن جو
قول دیگر اگر چه کم هست آن تابع حوض نیست باطل آن
سخنی در صلوة مسعودی است چار اندر چهار یک حوضی است
می درآید چو آب از یک رو می برآید ز جنب دیگر او
هست جائز وضوی کس با نی که دران حوض مختلف وانی

[illegible]

متصل بالحوض وكان اذا [illegible] الحوض [illegible] فيه لا يجوز الوضوء وان كان اسفل من ذلك يجوز ويجعل تبع الحوض ١٢ مختصر

سه و سه بود باین آن است
پنج و پنج اگر بود باطل
در خلاصه بود باین مضمون
[illegible] از موضع خروج آب
چار و چار با اشکل او وصل
پنج و پنج [illegible] بود با سه شد او
آنچه [illegible] السفر بود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خلاصه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اعتماد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دو بار است با اتفاق درست
گر ازین ها نتایج دو اشکل
پنج [illegible] آب او بود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

لیک استش کلان اعلی کم
[illegible] ورچه [illegible] بکر و جسم

آب آن حوض کم شود وانگه
نجس گشت باید اندروه

بب آتش نجس شود پیدا
در شما [illegible] خلاف

ای [illegible] اشتی و ز [illegible]
[illegible] گیر پیش

پیش گیر [illegible] شافعی بود
متعامل با اتفاق بود

تا بیابی ز نام عمل پیوست
متوافق میان باین پیوست

گرچه ابواب علم [illegible]
نیم از آن [illegible] باقی

بهر ما [illegible]
[illegible] رشته تقوی

منتشر [illegible] در قشری
گر تو حنبلی شوی [illegible]

فصل در بیان احکام چاه

در کتاب [illegible] اتم [illegible]
از [illegible] در هوا [illegible] پلید کور

کب [illegible] گوسفند شتر
در واقع چه شود خلاف شتر

عفو باشد بوجه استحسان
لیک قیاس [illegible] زان

هست مرقاتل قیاس جلیل
از وقوع نجس با آب قلیل

کافر [illegible] جای وجه استحسان
[illegible] گشت آن

چونکه اکثر [illegible] صحرا
هست [illegible] و آن چه دوا

[illegible] آن [illegible] او بچه
با [illegible] نجس چاه بود

[illegible] قلیل [illegible]
عفو شود [illegible] کثیر او

[illegible] گر آن باشد
او [illegible] کثیر [illegible] باشد

گفت صاحب هدایه آن شهر
[illegible] او باید کرد

[illegible] چنین [illegible] میان
هست [illegible] کثیر فاحش زان

[illegible]

فوق الماء البئر
عشرا في عشر فصاعده
فلا ينجس الا
الا قوال و نقل عن
جمع الثقات و اذا
كان الا بعدد [illegible]
لا ينجس ١٢ [illegible]

قول اما که گفته فاحش کن — مشکلات سخن گشایش کن
نزد بعضی که تنگ گیر بود — سه عدد و فاحش کثیر بود
نیست فاحش ببعضی از اصحاب — تا نگیرد جمیع روی آب
نزد یکپاره فاحش است حساب — گیرد آن اینکه ربع روی آب
ور بعضی که عالمان گفتند — اکثر روی آب هم گفتند
بلکه هر دو را گشتند از او — [illegible] قائل از یک ده وا زده
در نقیب صحیح گفته چنین — او ز مبسوط نقل کرد چنین
این نماند از این نسخ بیرون — در هدایه بود باین مضمون
فرق نبود میان خشک و تر — در بیان صحیح مستکثر
[illegible] است پیش اهل حال — شد بقدر درست با همه شامل
در هدایه بود شکسته تر — آنچنان [illegible] خشکی بقدر
[illegible] بعضی بود یک [illegible] — باشد از [illegible] الا [illegible]
که بود از جمله مسئله تعیین — قول بعضی ز عالمان [illegible]
[illegible] اگر چه باشد کم — اختلافات قول را گفتیم
[illegible] این کم است یا بسیار — حکم این هر دو را یکی شمار
[illegible] تامل این — در شمار عدد و غیر آن تعیین
در کتاب [illegible] اعلام — نزد بعضی ز عالمان عظام
[illegible] است — در ضرورت شدن مساوات است
[illegible] نزد بعضی را — در [illegible] بوده در چهار
در کتاب [illegible] تعیین است — در نهایه و غیرها این است
[illegible] — واقع [illegible] باشد [illegible]

هست در نزد شافعی مفسد
گوسفندی اگر بیارد بول
نزد محمد روایت از این باب
گر او آب را شود غالب
نزد او هست بول ما یوکل لحمه
نزد شیخین ان نجس باشد
لیک نعمان غلیظ می گوید
آنچه عبد العلی بیان کرده
فتوی عالمان ز روی کتاب
با بی یوسف ست در جامه
لیک در باب حنطه خرمن
لیک در واقعات گفت چنین
از نجاست بو حنیفه آن
در کتاب غنیه هم شد یاد
از کبیری بود بدین فتوی
در کتاب نهایه این معنی
اصل این آنکه فرقه غزنین
روی سلطان انبیا دیدند
بعد یکچند مدت و دوری
مصطفی امر کرد در آن حال
شیر اشتر خورند بولش هم
هر یک اینجا بدان مستند
کل ایشان شدند بیک قول
نیست جایز کشیدن این آب
باش با اصل مسئله طالب
نیست ناپاک پاک شد بل
نیک برگو که محترس باشد
شیخ ثانی خفیفه می گوید
نقل از مضمرات آورده
مذهب بو حنیفه ست در آب
فتوی بزرگان علامه
شد بقول محمد ابن حسن
بول ما یوکل که شد شیخین
نزد شیخین فتوی بر این جان
هم نوشته ست شارح اوراد
چونکه در بول وصف الابوی
می نگوید ولیک لها سیئی
آمدندش به شهر مدینه
دین آیین پاک بگزیدند
گشت با آن جماعه رنجوری
جانب چرا شتران بیت المال
رفته خوردند آن فریق آن دم

[illegible] عند ابی یوسف [illegible] والفتوی علی قول ابی حنیفة [illegible] فی الماء [illegible] قول ابی یوسف [illegible] فی اصابة الثوب وعلی قول محمد [illegible] فی اصابة [illegible] ۱۲ [illegible]

آن جماعت شدند صحت‌ناک
وجه آن دو بزرگ صاحب عقل
مصطفی شیر ابتدا می‌گفت
ور شتر قابت اینکه گفت رسول
شد نبی پیمبری معلوم
چیلپیر آن پاپیر افسرده
چونکه گشتند آن سفیه بد
بانیان را بقتل آوردند
از پی آن جماعه مردود
از تعاقب رسیده آوردند
هم بدین صحت جماعه شوم
نیست معلوم در زبان ما
بود او یا ورا اول اسلام
آن حدیثی که اشهد قول است
نشده فرق بول مایؤکل
اینچنین در رسالهٔ مسعودی
یک دلیل از نجاست بول
مصطفی این که در جنازهٔ آن
خلق زین حال ساختند سوال
از برای جنازهٔ آن یار
تنگ شد بر زمین هم گفت با
گفت ازین سبب محمد پاک
از انس می‌کند قتاده نقل
بر خلاف شیر بول را می‌گفت
وجه او این بود علی المنقول
از تداوی همان جماعه شوم
وجه فرمودن رسول این بود
بعد صحت شدند زین مرتد
اشتران را تمام می‌کردند
با وی این ز سبب فرمود
مثله کرده کشتنی کردند
مصطفی را بوحی شد معلوم
این بود وجه بزرگان ما
بعد منسوخ گشت زان هنگام
یعنی استنزهوا من البول است
مطلق البول هست شامل کل
یعنی در فصل صید مسعودی
مرگ سعد معاذ وقت رسول
راه رفتی بنوک انگشتان
گفت پیغمبر خدای تعال
آمدندش فرشته آن مقدار
برسد با فرشته‌های خدا

از چه سے فرشتگان کبار — هم بود روی آفتاب غبار
باز چون چنین کرامت پاک — دفن کردند سعد را بر خاک
کاندران حال خاک در لرزید — شد بروی نبی تغیر پدید
گفت آنگه کنید ای عباد — آفریننده را سپاس که باد
نیز زان حال ساخته سؤال — گفت این بهر بود صاحب بال
جامه از بول اشتران خویش — نیک پرهیز کرد ازین پیش
زین سبب خاک آنچنانش بفشرد — ضغطه الیمین به پهلو چپ ببرد
نیز از چپ به راستش آورد — باز چون دیگه بود صالح مرد
همچنین حرمتے که در سعد است — پیش تابوتش احمد از پا بجست
ز آسمان شد فرشتها انزال — بهر تابوت جسم این که گشت حمال
وای بر جان ما سیه رویان — حسرت حیران هرزه پرگویان
ظاهر و باطن از قدم تا فرق — پیاپی جرمها شده غرق
تا بدانها فعال خویش بوجود — حال ما بندگان چه خواهد بود
مگر از فضل خویش با بنده — عفو سازد خدای بخشنده
باز آییم با بنای سخن — گرچه نرسم بانتهای سخن
یعنی این قول بول با بوکل — نیست ظاهر پلید باشد بل
غیر زین هم دلیل بسیار است — مطلق البول یعنی مردار است
این نماند بخلق پوشیده — تا تکلم کنند فهمیده
مثله کردن بود مباح اول — بعد از آن نهی کرد آن افضل
تا که هر وقت خطبه فرمودے — نهی مثله به نطق او بودے
اینچنین وصلة مسعودی — بعد ازین در هدایه فرمودی

گفت نعمان اتقیا پرورد / بول او با دوا نباید خورد
گفت ابو یوسف حمید خصال / از برای دوا شدست حلال
وز محمد شدست قول روا / از برای دوا و غیر دوا
بول آنکه لحم خوردن نیست / وز محمد خلاف کردن نیست
گر بچاه اوفتد بول و خون خمر / شد ز جمله بکل کشیدن امر
مرغ و گنجشک موش اگر در چاه / صعوه سنوری شمار ز اشباه
بعد اخراج موش یا مثلش / بیست دلو آب چاه باید کشش
بیست دلو است با طریق ایجاب / ده دیگر ز روی استحباب
بعد صاحب هدایه آن ره مرد / در کتاب خود این سخن آورد
ز ابن عباس نقل و هم قتل / میکشند از برای پیشش جهل
بعضی کم گفته اند از عشرین / بعضی بسیار تر ازین تعیین
لیک با خود و لا ان علمام / بیست باشد سخن که فهم تمام
چون کبوتر چو مرغ گر بمرد / حکم آن آب چه باید کرد
بین چهل دلو شصت دان ز چاه / تا شود پاک میشود آنگاه
گفت از جامع الصغیر چنین / میکشد از پنجاه تا شستین
گفت این قول اهو الاظهر / در عبادت احتیاط نگر
این چهل دلو با طریق ایجاب / باقی او ز روی استحباب
گوسفندست آدمی یا اسب / گر بمیرد درون او ز تعب
کل آب کشند از آن چاه / پاک میگردد آب چاه آنگاه
منتفخ حیوان و جان چه مرد بود / مرده باشد بزرگ خواه خورد
گر بدرد گرد یا که پوسیده / عالما حکم او یکی دیده

[illegible]

آنچه آبی که هست اندر چاه
نباشد آب او بلا اشتباه
هست چاهی که چشمهٔ او بل
پاک شیدن او نگردد کل
عمق اطراف آب او تقدیر
می‌کنی سبب تخالف تقصیر
چاه دیگر بقدر او سازی
آب آن چه باین چه اندازی
اینکه پر شد ز آب او ثانی
بعد ازان پاک که سپانی
یا بنهد نیزه فرو در چاه
عمق آبش نشان کنند انگاه
ده دلا هی کشند پی در پی
باز نیزه فرو نهند در وی
چه قدر نقص میشود ز انشان
بعد ازان نیزه را نشان ما
میکشند تا گمان غالب کس
یعنی آب نجس او اشار بس
می کشند این طریق ارچه دلو
معلمه می نهند بهر دو دلو
نیزه گشت تمام پاک بدان
از ابویوسف است این قولان
لیک بر قول بوحنیفه امام
گر نشب گردد آب چاه تمام
تا بگوید دو مرد آب شناس
آب اول تمام گشت بناس
در هدایه بیان هست آن شه
گفت این قول را هو الاشبه
از محمد حسن که گشت سند
دلو آب از دویست تا سه صد
یعنی زین بعد میشود پاک آن
گر نباشد بکل او امکان
بو المکارم بزرگ پاک جناب
میکنند نقل او ز چند کتاب
گر نباشد بکل او امکان
فتوی بر مذهب محمد آن
یعنی از دلو آب چند بعدد
پاک گردد کشند تا سیصد
آنچه در قول فی بصارت گفت
گفت اصح آن در معانی سفت
آب چاهی نجس شده بود او
پاک ناساخته گشت فرو

[illegible]

در مسائل [illegible]
وکذا فی الفتاوی
الظهیریة والمرغینانی وفی
الشرفیة وکذا [illegible]
فتاوی الحجة فی [illegible]
[illegible] عشرین [illegible]
[illegible] عشرة [illegible]
[illegible] وبعد ذلک
[illegible] ۱۲
[illegible] المتقین

باز چه گشت پاک شد یا نی … اختلاف مصنفین دانی
گفت اول صحیح پاک شد آن … آب او بر خلاف قاضی خان
گفت او دگر که گرفت اندکی شے … بازگشتی زیاده آب و سے
چون شود ترک قدر کرده اگر … میشود پاک در صحیح خبر
آنچه از قاضی خان که تعیین است … در کتاب خلاصه هم این است
در نصاب فقیه مسعود است … آن بزرگ طریق و معبود است
مرغ در چه و موش ماهی با هوش … می بود حکم او همان یک موش
گربه و سه موش اندر چاه … حکم او چیست تا شوم آگاه
آنچه قول طحاوی حامد … حکم سه موش هست چون واحد
آنچه شاه سرخسی آورده … بسه فاره چهل بیان کرده
در جواهر همین شده است خلاف … نیک تعیین بکن که گردد صاف
چون بود پنج موش ای عاقل … کشد از وی باتفاق چهل
این چهل دلو با طریق ایجاب … قبل ازین گفته ایم در این باب
چون شود شش خلاف کرده با … گفت خواجه اجل چراغ طراز
شش شود یا کشند کل آب … نیک تعیین کن از جراحی شد آب
هست قول طحاوی این واسع … او چهل دلو گفت تا تاسع
اتفاق اند چون شود ده موش … کل این آب باکشیدن کوش
اصل را اینکه گفته است آن یک … پنج او را چو گربه دو را سگ
آن دیگر کرده این را سلب … گفت سه را چو گربه شش کل آب
گر دو گربه بمرد در یک چاه … کل آبش کشند بی اشتباه
در کفایه چنانچه راوی گفت … قول یعقوب چون طحاوی گفت

وبعد ذلك [illegible] يطهر ويكون [illegible] الفتاوى الكبرى [illegible] لانه لم يوجد [illegible] المضمرات [illegible] في الهداية اذا [illegible] لا يدري متى وقعت [illegible] اعادوا صلوة يوم وليلة اذا [illegible] وان كانت انتفخت او تفسخت اعادوا صلوة ثلاثة [illegible]

[illegible]

در کتاب هدایه کرد خبر
موش و خرگوش شد برون ازو
قبل ازان کز ظهور گردد آ
انتفاخ و امام بزرگ تر
یک شب و روز میکنند قضا
گر شد نفخ تفسخش دانند
هر طعامی که پخته است بآن
می بشوید بآب پاک اثواب
سخن صاحبین پاک تمیز
بلکه از وقت دیدنست حساب
چونکه افتادنش نشد تعیین
در جواهر چنین بیان کرده
ست بچه کعب صبی فرود
کعب از پاک هست نبود پاک
لیک باشد نجس همان کعب
کل آلبش گشته شود طاهر
لیک گنجشک واقع چه شد
آمدند عاجز از برآوردن
تا باو رامی که هست آن عصفور
نجس العین گشت چونکه آن
متسلاشی و مستحل گرده

اینچنین در کتابهای دگر
گر نمیپ اندرافتاد و سگ
خراب آن چاه کرده بود و شود
از تفسخ نکرده است اگر
که صلوة خود ای برادر ما
سه شب و روز را قضا خواند
میرسید هر آن طعام کسان
گر رسیده بود ازان چه آب
نیست حاجت اعادت یک چیز
قبل ازین حکم پاک دارد آب
نیست شک البته مر این
از بزرگان شرع پیوسته
نایب هستند از شه موجود
آب چه پاک ای سعادت ناک
با گمان نجس باد اغلب
گرچه کعب نمی شود طاهر
خلق را فتادن وی آگه شد
یعنی گنجشک را سجد کردن
نجس است آب چه زپاکی دور
ترک آن چه کنند آن چندان
یعنی گنجشک تا که گل گرده

[illegible]

بعضهم الشک
الشک فی طهارة ... طاهر و قال
فی طهارة ۱۲ شرح اوراد
فی البدایة ان ماتت
فی البئر فارة او عصفورة او
صعوة او سودانیة او سام ابرص نزح
منها عشرون دلوا الی ثلثین
بحسب کبر الدلو وصغرها
یعنی بعد اخراج الفارة و نحوها
ایضا العشرون بطریق الایجاب
و الثلاثون بطریق الاستحباب
۱۲ شرح اوراد

پاک شد بعد کل آب چاه   حکم بر پاکیش کنند آنگاه
بعضی اصحاب ما درین تصویر   کرده در مثل انچنین تقدیر
ترک سازند شش مه کامل   بعد گردد نشیف تا او گل
این همه در جواهر الفتوی ست   یعنی در اول طهارتها ست
در خلاصه نوشت اهل الله   استخوان نجس فتاده در چاه
گل آبش کشند گردد پاک   گرچه ماند استخوان نباشد باک
ضرری نیست یعنی ماندن آن   نبود اخراج استخوان امکان
گفت عبد العلی بلا اشباه   چون کشد کل آب چه هرگاه
علما گفت در کشیدن این   اینکه در وی نماند الا طین
گفت نجم الائمه شیخ بخار   غایت شرع اوست آن مقدار
نشود پر ز دلو الا نیم   لیک احوط عبادت است عظیم
گفت صاحب خلاصه با عقل   از ابو یوسف آورد او نقل
پر کاهی پلید شد در چه   پاک و عفو ست ای سالک ره
سخنی در صلوة مسعودی   گویم انخب ائمه سعودی
آب مکروه گر بچاه افتاد   حسن پاک ز روی ابن زیاد
گفت دلوی کشند از وی چند   پاک میگردد ای سعادتمند
زاهد مختر گفت از آن چه   پاک گردد کشند دلو زده
در خلاصه نما بساز و یاد   آب مشکوک گر بچاه افتاد
بهر این آب کل آب چاه   گفت باید کشید بی اشباه
بده از اعتبار دلو خبر   در هدایه و نسخهای دگر
انچه دلوی که هست عرف الحال   بهر استقی آدمی و مال

اذا وقع فی البئر فارة او فارتان او ثلث [illegible] عشرون دلوا او ثلاثون دلوا [illegible] فنقل قول ابی یوسف [illegible] فی قول محمد [illegible] اربعون دلوا او خمسون دلوا [illegible] مسئله [illegible] در چاه افتد [illegible] گفته است [illegible] این سخن دلیل [illegible]

[illegible]

۱۲۵

پارهٔ عالمان باین سخن ست
سن شرعی بود صد و هشتاد
حکم مثقال کرشتا نه بود
از چهل بست دلوی بالیست
بر همین بود برکه شد یکبار
این سخن در هدایه فرمودی
حسن ابن زیاد نیک خصال
چونکه ثابت شدست نقل بعدد
از برای تحصیل مقصود
میکشیدند بندگان خدا
بر همین اکتفا کشی تا نی
این بیان مختلف که گشت شنید
خوک یا سگ بچاه رفت فرو
در نهایه بیان این کرده است
گرچه نرسد باب چه دهنش
گفته شد کلب را برین تقدیر
تر لبش از درهم رسید زیاد
این روایت بود ز قاضیخان
دهن سگ شود ملاقی آب
نرسد آب را دهان او
زین ثابت روایت لاباس

دلو صاع بست صاع چار من
چون بمثقال شرع اشرف یاد
وزن هر صد جو میانه بود
گر دلوی بوسعت آن بست
گفت جایز بود باین اطوار
ایک اندر صلوة مسعودی
این سخن را نمی کند اقبال
این بود چه حسن دلیل سند
از چهل بست دلو لازم بود
بعد ازان رسیده گشت ادا
هست تخمینه بعد ادنا نی
یعنی ثابت شد است نقل بعدد
زنده بیرون که گشت حکمش او
در بیان دباغت آورده است
همه از آب چاه بیرون کش
نجس العین بود چون خنزیر
جانهٔ نجس را کند افساد
لیک نقل است از محیط چنان
کل آبش کشند ز رو سگ بچاه
کل آبش کشند نزد دو
شش هر یکی بدید و سراس

مسئله
[illegible]

او انتفخ الحیوان او
یا تفسخ جمیع ما فیها
صغیر الحیوان او
کبیر لا الشیاء البیاه
فی الاجزاء المائی
تشریح اوراقه

یکی از مردان بود درین پایست   نه بُد احتیاط را از دست
این اشارت است ازین منور قلب   نجس العین نیست یعنی کلب
گرد صاحب نهایه زان گفتار   از بزرگان درین سخن بسیار
از مددگاری خدای جلیل   گفت هر قول را آنچه دلیل
از هزاران او یکی آریم   طاقت آن دلیل کی داریم
بس بیان هر که مختصر سازیم   آنچه از لابد است چه دانیم
گر بخواهد خداست از باز   زین سخن در دباغت آید باز
رفت در چاه خیر خوک و سگ   زنده بیرون گه گشت زینها یک
نیز صاحب نهایه گفت آن شاه   زین سخن در بیان پاکی چاه
مجتهدین نوشته اند جواب   نیست چیزی کشیدن از این آب
شرط آنکه دهان آن حیوان   نرسیده بود به آب آن
گر دهانش رسید چه گویند   مؤمنان تا طریق حق جویند
سور اگر پاک هست آبش پاک   میکشند اهل عقل ازین ادراک
آنچه سورش نجس بود زین یک   آب چه را نجس کند بیشک
یعنی هر سور میکند چون خویش   آب آن چاه را نه کم نه بیش
بهر شک کل ز بهر کرده ده   کرده بودیم قبل ازین آگه
ایک نقل از محیط قاضی خان   یک روایت نوشته اند چنان
هست چون سگ جمیع و زنده   هر یک از چه برون شود زنده
گر چه نرسد به آب چه دهنش   همه از آب چاه بیرون کش
نیز اندر نهایه تعیین شد   اجتهاد ائمه دین شد
بچکد قطره‌های دلو اگر   او ندارد به آب چاه ضرر

[illegible]

چونکه نبود کشنده را امکان
نشود مانع از تقاطر آن
نرسد بنده را بچیزی حال
ی کند عفو ایزد متعال
در صلوة فقیه مسعود ست
علمای عظام فرمود ست
چاه شد لیست دلو لازم او
بود هم چاه پاک در پهلو
دلو اول اگر برون سازند
دلو دوم به پاک اندازند
کشند از دومش یکی کم بیست
ز اول او چنانچه سی یا بیست
تا که نه دلو را به بیرون ریخته
دلو دهم بچاه پاک آمیخته
یازده دلو گیر از ثانی
ده ز اول چنانچه میدانی
این روایت چنانچه تبیین ست
گفته در قاضیخان اصح این ست
دلو هشتم بپاک اندازند
به یکی دلو اکتفا سازند
این سخن در صلوة مسعودی
این چنین در نهایه فرمودی
دلو اول اگر شود آمیز
بیست باید ز چاه دوم نیز
گفت صاحب نهایه آن اکمل
در بیان های آب مستعمل
جنبی از برای دلو رسن
گشت در چه فرو چیست سخن
قول بویوسف بادراک ست
آب بر حال خویشتن پاک ست
مرد بر حال خود نجس باشد
این قدر با عوام بس باشد
گفت امام محمد آن ماهر
مرد هم طاهر آب هم طاهر
گفت نعمان آن سعادت ناک
مرد ناپاک آب هم ناپاک
نجسی رجل بگو از چیست
از نجاسات آب یا جنبی ست
هست قول اختلاف در این باب
از خلاصه اصح نجاست آب
در نهایه نوشته اند صریح
نجسی از جنابت ست صحیح

در کتاب خلاصه یالتقیین — نقل سازد ز بزرگان دین
واقع چاه گشت حائض هم — گرچه از بعد انقطاع دم
هم نجاست نداشت بر اعضا — کما لجنب ذکر کرده اند ورا
مرد طاهر بچاه رفت فرو — گر نمالیده دست خود برا او
نشود آب چاه مستعمل — قول جمیع ائمه اجمل
در نهایه نوشته اند چنان — گشت واقع بچه جنب انسان
دیدن داشتی اگر نجس — یا کند قصد اغتسال آنکس
نیشود فاسد آب عند الکل — بخلاف امام ابی شبل
نیز در جامع الصغیر چنان — شرح او ذکر کرده است بیان
آدمی طاهری برفت فرو — زنده بیرون شود از آن چاه او
پیش از این یا که کرده استنجا — کرده بودی به آب سنگ اما
ذکر کرده در آن شریف کتاب — [illegible] جمیع آب
[illegible] شد بچه فرو اما — گرچه او کرده است استنجا
هم چنیل ولو بباشد از سنگ — [illegible] شریعت سطح
چاه پاک پلید در پهلو — [illegible]
تا سرایت بپیدی آن چاه او — [illegible] چاه پاک [illegible]
در صلوة [illegible] مسعود است — [illegible] فرود است
گفته ابوحفص هفت گز سنج — بو سلیمان بگفته اند گز پنج
گر بخارا بود به هفت درست — چونکه باشد زمین آنجا سست
در سمرقند پنج باشد بس — چونکه گردد زمین سخت آنکس
هر دو یکباره از ذراع ده است — هر که تقوی گزید هر ده است

له
الا ان الظاهر اذا انغمس [illegible] لطلب الدلو ولا اثر [illegible] علی اعضائه نجاسة وخرج حیا لا یفسد الماء طاهر والطهور لا یخرج منه شیء وکذا لو وقعت الشاة [illegible] الا ان [illegible] [illegible]

رفت در چاه آب مستعمل
چه قدر آب می کشند کن حل
از برای غساله دلوی شمار
انتها است چهل بود بعدد و
این سخن در صلوة مسعودی
لیک اندر خلاصه فرمودی
یعنی مردی وضو کند ز طشت
پس همین آب واقعی چه گشت
گر گذشت از ثلث و از اکثر آن
این سخن مذهب محمد دان
نزد آن دو بزرگ پاک جناب
نجس نزد آن چه کشند تمام آب

فصل در بیان آبهای مستعمل

چند نوع است آب مستعمل
تا شود مشکلات بر ما حل
در صلوة فقیه این مسطور
آن فقیه امم چنین فرمود
شسته باشد آب زین مستعمل
گر کنی پاک کل اندام و جیل
یا خود از طعام کرد تطهر
جامه را پاک باشد اگر
نبود حکم آب مستعمل
باتفاق ائمه اجمل
چیست مستعمل پلید انجب
باشد آبی که کرده استنجا
یا نجاست که اندرو شویند
همه بیشک پلیدی گویند
آنچه آبیکه از چهار اندام
گشته باشد جدا چه هست احکام
حسن ابن زیاد از نعمان
هست ناقل غلیظا باشد آن
کرد بو یوسف آنچه نقل خطی
زین ثابت خفیف باشد وی
رای بو یوسف کراست و هست
به پلیدی خفیف کی برگشت
هست نقلی بگشت زین گفتار
عاقبت گشت با محمد یار
آنچه رای محمد پر نور
رفت با طاهری غیر طهور
هم ز استاد خود بود ناقل
هست فتوی بقول آن عاقل

[illegible]

في الخلاصة صب الماء اذا ترشح منه او آنية الماء او اذا ترشح منه في اناء الكلب فانه لا ينجس الماء كذا في الخزانة والاكثر ۱۱ خزانة الروايات
ط النعمان بن الثابت اي الامام الاعظم ابو حنيفة رح والى ابو يوسف ومحمد

بو المکارم بزرگ صاحب عقل
گفت قول صحیح از نعمان
بر همین فتوی گفت در کافی
نیز از بزرگان دین مرویست
یعنی آب وضو که شد مذکور
اختیار محققین این ست
در کتاب نهایه شد تعیین
آب در عضو هست تا دوام
نزد یک چند بزرگان سعید
هم چنانکه قرار گیرد آن
نزد کیا شد ز عضو جدا
در کتاب ولایه هست صریح
در خلاصه خزانه تعیین ست
آب هر عضو باد بر آن عضو
لیک در حال غسل سر تا پا
در کتاب هدایه تعیین ست
مولد الماء که کنند بیان
چون در آب قلیل گشت هلاک
شافعی گفت غیر پاکی هست
چند را همچنانکه راوی گفت
لیک قول دگر بنا پاکی ست

از کتاب خلاصه سازد تفصیل
کند انجا مع محمد دان
ظاهر قولهم ازان واقفی
بین اصحاب لا تخالف نیست
بر یقین طاهر ست غیر طهور
این روایت ز تحفه تعیین ست
نقل سازد ز بزرگان دین
نیست مستعمل او بقول تمام
آب از عضو کس جدا گردید
حکم مستعملش تو آنگه دان
هست مستعمل ار بود جدا
پس همین قول را نوشت صحیح
نیز در بعضی نسخه چون اینست
بعضو دگر بری ز آن عضو
دارد این جمله حکم یک اعضا
در جواهر نیز چون اینست
مثل ماهی چغند یا سرطان
مفسد آب نیست باشد پاک
مرده در آب کم تباهی هست
آب نے خالیش مساوی گفت
یعنی این چند اگر بود خاکی ست

مسئله
في فتح المسائل قال ابو حنيفة [illegible]
الماء المستعمل نجس نجاسة غليظة [illegible]
وعند ابي يوسف نجس نجاسة خفيفة
وعند محمد طاهر غير طهور [illegible]
[illegible]
الشافعي [illegible] طاهر غير طهور [illegible]
[illegible]

چیست در غیر آب مولد آب
هست مفسد و یا بگوے جواب
هست اندر هدایه قولے یک
مے نسازد فساد غیر سمک
قول دیگر کند افساد
جز سمک هم بود اصح این باد
بازبیسے که مرد اندر آب
در منیه نجس بکرد حساب
آنچنین مار آبے ست کلان
شیئے دارد اگر دم سیلان
هر یقین آب را کند افساد
حکم در غیر چو مار آبے باد
هر چه چند کلان دم سیلان
مفسد آب گفت قاضی خان
مرغ آبے که مرد در آب کم
در خلاصه ست از امام اعظم
در صحیح سخن فساد ست آب
لیک در غیر آب کل جواب
خون ندارند هر آنچه باشد بس
مثل زنبور پشه هست مگس
مثل کژدم و یا ازین تمثیل
مرد اندر طعام آب قلیل
نیست فاسد بحال باشد صاف
لیک از شافعی شدست خلاف
وجه هر یک کنیم تبیینها
شافعی گفت جمله وانیها
از برای نجاست ست حرام
نه ز روے کراهت ست حرام
در کتاب نهایه کرد خبر
این چنین در کتابهاے دگر
وجه با این که حضرت سلیمان
نقل کرد از رسول انس و جان
کرده شد زو سوال ازین باب
در اناے بود طعام شراب
بے دم سائل در آنجا مرد
گوئی احکام او چه باید کرد
گفت پیغامبری خداے تعال
اکل و شرب و وضو باو ست حلال
گر بگوے نباشد از مردار
چون نباید باکل کردن کار
بعد ازین در فتاوی کافی
نقل شد از ائمه وافی

وجه دیگر همین است
[illegible]

والذباب والزنبور
والعقرب والقمل
والبرغوث و
البق سواء
فی سیل الدم اولا
۱۲ مولانا شمس الدین

وجه اگرچه خاک باشد پاک
لیک باشد حرام خوردن خاک
گرچه اینها بشرع پاک بود
خوردنش منع مثل خاک بود
اینچنین وجه ساوه مسعودی
وجه های لطیف فرمودی
یک دلیل آنکه بهترین انام
گفت هر گه مگس فتد بطعام
غوطه داده برون کنید او را
در یکی بال او وبا شد وا
در یکی بال او دوا باشد
این سخن هم دلیل ما باشد
غوطه هر گه بآتش سوزان خورد
در درون طعام خواهد مرد
بهر هم سایل از نجس بودی
مقتضی این چنین بفرمودی
این نماند که گفت آن افضل
بال در وقتش پاس فتد اول
در کفایه که شیخ آورده
علمای یقین بیان کرده
بال او دم که شود ممنوع
از دوای شود علل ممنوع
این خبر عالمان راست سبیل
کرده در وی دوا چنین تاویل
در شما اینجا مراد این درست
کبر نفس تکبر مر وست
لیک آنرا چو شرع سازد حل
کبر نفس ست کرد دارو بل
غوطه داده طعام را خوردی
قهر نفس خویشتن کردی
علت کبر او دوا این ست
یعنی زین قول مدعا نیست
چند بندی در آخر این باب
دست سائیم از برای ثواب
از تکلف تکبر انگیزد
از تکبر نفاق برخیزد
گفت شیطان خلقتنی من نار
کرده از سجده کردن طین عار
چیست آن مهتر خود بین
بود بیشک خلقته من طین
او که فخر از ضیای آتش کرد
حق تعالی سزای آتش کرد

متکبر شدن بود بد بد
بعد شرک از همه تکبر بد
خویشتن را مگوی خیر منه
نیست بهتر کنند غیر منه
گرچه هستی زگرد عصیان دور
طاعت خویش را مشو مغرور
تا نگردی تو داخل فاخروج
مثل شیطان زلبس ایمان بوج
گرچه هستی تو زاهد درویش
طاعتت نیست از عزازان بیش
خرمن طاعتے که مے اندوخت
همه را آتش تکبر سوخت
گرچه گوی بپیرون غیر اورس
کبر خود نه ز قهر سوے ترس
نشنیدے عزازل مردود
درس گوینده ملائک بود
آنچنان علم کبر بر سر داشت
نقش ایمان ز قلب او برداشت
تا بگوئی تعجب افتاده
من فلان مردم فلان زاده
آن دگر به من برابر نیست
هر که این گفت عقل در سر نیست
این سخن را چنانچه ملعون گفت
گشت بیشک به قهر سلطان جفت
ابن آذر خلیل رحمن شد
از چنان نوح پاک کنعان شد
عمر از زهر لعل از خارا
جهت خلقتش چه حد ما را
عکرمه از صحابۂ اهل ست
گرچه از پشت خبث بوجهل ست
بولهب که به مصطفےٰ عم بود
دشمن خاص فخر عالم بود

فصل در بیان پس خوردها

در کتاب خلاصه تعیین ست
در جمیع کتبها این ست
سور[له] آدم که طاهر ست روا
جنب حائض ست یا نفسا
نیست در سور مشرکان باکی
لیک لاباس را بدان باکی
یعنی قیلی بباس او وارد
متقی در عمل نمی آرد

له [illegible] سور الآدمی طاهر [illegible] بطهارة [illegible] وانما لا یوکل لکرامته لا لنجاسته ویستوی فیه الجنب والحائض والکافر وغیرهم فی الصحیح الا اذا شرب الخمر فشرب الماء من ساعته فنجس ۱۲ شرح اوراد [illegible]

مگر آنجا که بالضرور بود
باشد اندر ضرور دور بود
در نهایه صریح فرموده است
نزد بعضی کراهیت بوده است
جنبی چو دهان بگیرد آب
ریزد آب دهانش بر اثواب
زین سخن در صلوٰة مسعودی
به تفاصیل حکم فرمودی
قبل ازین آب شسته است دهان
پاکی او باتفاق بدان
قصد غسل فم ست هم اول
جامه آب هر دو مستعمل
ور بلا نیت از دهان نشست
هم دهان را نه شسته است نجست
گفت قاضی علی اسبیجاب
جامه مستعمل ست هم این آب
قول سید شجاع نبود پاک
یعنی آبست جامه هر دو ناپاک
افقه وقت خویش شمس الدین
کرد در شرح مختصر تعیین
آنچه پاک ست سور شارب می
یعنی ساعات بگذرد در وی
ششفتیش بلیسدش بزبان
پاک سازد از لعاب دهان
شارب او دراز ناک بود
بعد ساعات هم نه پاک بود
گفت از زاهدی بدین منوال
هست مکروه سور زن به رجال
سور مردان چنان بود با زن
نیک تشخیص کن برادر من
این روایت که در کتب دیدم
از فقیهان عصر پرسیدم
گفت اینها علی العموم مباد
اجنبی اجنبیه است مراد
در نهایه ز نسخه مسعود
چون که از عایشه رضه روایت بود
آب در حال حیض می خوردیم
بر رسول خدا که می بردیم
از همان جای خورده میخوردند
مهربانی و لطف می کردند
همسران را اگر چنین بودی
عایشه رض اینچنین نفرمودی

له فی فتاوی الحجه قال ابو القاسم الصفار من شرب الخمر فاستمر وعلیه ساعات ثم شرب الماء وقد تنجس شفتیه بلسانه وفی کان الماء طاهر قال الصفت روات کان الشارب طویلا یتنجس الماء وان شرب بعد ساعات لان شعر الطویل لا یتنجس لا یطهر باللسان ۱۲ شرح اوراد له

مسح الجنایه [illegible] رفعت [illegible] من [illegible] الانفکاک [illegible] وعن [illegible] شرح اوراد

در کتاب خلاصه تعیین ست
برود از دهان نائم آب
از ابویوسف این نجس برگیر
سخن صاحبین طاهر دین
این چنین ذکر کرد شمس الدین
نزد لقمان روایت ست چهار
قول دیگر چو یافت گرد اگر
قول دیگر بود به مکروهیش
قول اول صحیح هم طاهر
سور کل طیور یا حیوان
مگر آنکه بود نجاست خوار
سور او بخلاف ممنوع ست
یعنی او را بخانه اندازند
هر دو پایش درون سرش بیرون
نتواند بجز خود گشتن
آنچه حیوان بود نجاست خوار
تا کراهت ز لحم او زائل
در کتاب الکراهیه آورد
هست در بستن شتر یکماه
حبس کن گوسفند روزی ده
سور اشتر که نیست او مردار

نیز در چند نسخه چون انیست
هست با طاهری صحیح جواب
هر کجا که فاحش ست کثیر
پاکی سور اسپ شد به یقین
نیز در بعضی نسخها چون این
قول اول همین که پاک شمار
دوست دارم وضو کند بدگر
قول دیگر بود به مشکوکیش
یعنی سور فرس بود طاهر
لحم او را خورند طاهر دان
مثل مرغی که می خورد مردار
مگر آن مرغ خانه محبوس ست
چاسکی را بقدر او سازند
علفش پیش او باین مضمون
در خلاصه ست این بود بی ظن
حبس سازند چند روزی یار
شنو و شش گفته اند ای سائل
یعنی صاحب خزانه آن شهره
گا در البست روز دار نگاه
قدر سه روز کن بته حاجه
نبود در دهان او نشوار

[illegible]
ایام او اربعین [illegible]
او شهرا [illegible]
وقال [illegible]
اذا تغیرت [illegible]
لبنها ولا یوکل لحمها [illegible]
[illegible] ۱۲ مختصر خزانه

این سخن در صلوٰة مسعودی   اینچنین در خزانه فرمودی
چونکه نشخوار اوست چون سرگین   واندر آن کس بود مجتنب دین
سور ما پوسکالے که ظاهر بود   گفت اندر فتاوی مسعود
شرطش اینکه نباشدش نشخوار   در دهان وے ای سعادت یار
در کتاب هدایه مشهور   بلکه اندر کتب بها مذکور
هست مشکوک سور بغل حمار   گفت نعمان لعاب او هموار
وز محمد سخن بپاکے بود   زین سبب گفتن اشتکاکے بود
چیست پس مانده سباع طیور   وانچه لحمش بود نه خوردن دور
علما که بیان او کرده   در کتاب خلاصه آورده
هم لطیف مکره گفتارست   احتیاط اندرین سزاوارست
ور شما هم چنین بود مذکور   یعنی سور سباع ها طیور
کره گفتن جواب استحسان   ور قیاس البته نجس میدان
آبهاے مکره پیدا بود   آب دیگر جز او نشد موجود
هست جایز باو وضو کردن   نیست جایز تیمم آوردن
هم نوشتند بزرگان با   غیر مشکوک آب نے پیدا
آب مشکوک را کنند وضو   هم تیمم کنند از پے او
در کتاب خلاصه کرد خبر   نیز در جنب تنهاے دگر
تیمم شد از وضو اول   هست جایز وضوش پیش افضل
گفت صاحب هدایه واقعی   اینچنین در فتاوے کافی
باید واجب بود بقول زفر   بود اینجا وضو مقدم تر
ترک ترتیب گر کرد اگر کسے نیت دو   در خلاصه جواز نیست وضو

له في الهداية وسور البغل مشكوك فيه وفيه ايضا فان لم يجد غيرهما توضأ بهما وتيمم ويجوز ايهما قدم وقال زفر لا يجوز الا ان يقدم الوضوء ۱۲ شرح [illegible]

له [illegible]

باوجودیکه هست آب دگر
نیست جائز بسور بغل و خر

نبیذ تمر آب مکروه هست
آب را کن وضو که محبوب ست

آب مشکوک هست آب تمر
بوحنیفه تمر سازد امر

از ابویوسف است آنچه سمع
آب شک را کند تیمم جمع

اختیار محمد ابن حسن
فعل هر دو بجاے آوردن

نیست جائز بکیش گرد ترک
احتیاطاً بقول این بادرک

سور گربه که چیست ره تعلیم
گرچه تنزیهی هست یا تحریم

آن فقاهت پناه شمس الدین
کرد در شرح مختصر تعیین

هست قول اصح به تنزیه آن
یعنی قول محمد و نعمان

نزد بویوسف است لم یکره
نزد محمد سخن یکے است شد

کره گفتیم از توهم آن
در نهایه نوشته اند چنان

انه نجاست بود دهانش را
کره زان گفته ایم الیش را

چون صبیے که دست خود در آب
بزند کره کرده اند حساب

یافت گردد اگر بجز آداب
ترک کن چونکه شبهه است عتاب

نیز بنوشته هست شمس الدین
نیز در چند نسخه هم تعیین

موش اگر خورد گربه غیر نزاع
هست سورش نجس علے الاجماع

بعد ساعات اگر بنوشد آب
بوحنیفه نجس نکرد حساب

همه گربه یکے بدان از جهل
غرض این گربه است گربه اهل

بود وحشی بطور نماے
سور وحشی او نجس دانے

چونکه او داخل سباع بود
زو ضرور است ارتفاع بود

حشراتیکه ساکن دار است
یعنے مانند موش یا مار است

مسئله
[illegible]
فی الاناء یصیر الماء
مکروها فی الاصل مع کراهیة
الحاجة ان لا یضطر
عند عدم الماء
المطلق جاز من
غیر کراهة ۱۲
کنز العباد

سور او کره اتفاق شده است
یعنی چون سوء گربه شد مکروهے
همه سباع سور حیوانے
شافعیه اگرچه گوید پاک
عرق هرچه از بد و نیکو
لیک در شرح مختصر تبیین
یعنی از زاهدی نجس کردا
عرق هر خورنده مردار
قول زبده وران نجس میدان
عرق هر دوے بود طاهر
در محیط از امام حلوائی
لیک عفوست در ثبات بدن
یک سخن از امام بزرگ تر
یک روایت از و غلیظه دان
در تمرتاشی کرد ائمه امر
گشت از ساعتش در آنگه
بعد ایام ذبح کرد اگر
چون که با لحم او کند تاثیر
شتر و گاو اگر نبو شدے
از همان ساعتش و باز آن پس
چون که تاثیر کند فی الحال

لیک قبلی باختلاف شده است
اصح قولها به تنزیهے
نبود پاک بل نجس دانے
یعنی جز سور خوک سگ ناپاک
در روایت بود چو سور او
انچنین ذکر کرد شمس الدین
عرق آنکه خورده باشد خمر
از بهائم مثال بغل و حمار
لیک گفت از کتاب قاضیخان
یعنی اندر روایت طاهر
عرق او نجس بفرمائے
قول حلوائی این بود بے ظن
عرق او پلید یعنی خمر
یک روایت خفیفه است همان
گوسفندے اگر نبو شد خمر
خوردنش را گوشت لم یکره
کره نبوشته اند اهل خبر
کره فرموده اند برین تقدیر
ذبح گردید هر جگاهی بے
کره گفتند اکل او اے کس
خمر یعنی بلحم آن دو بال

سه و سور الصبی الرضیع طاهر وقیل مکروه وقیل [illegible] سور الرضیع فلا باس علیه وقیل [illegible] مغفور مغفور مغفور لقوله صلی الله علیه وآله وسلم من اکل مع مغفور او شرب سوره فهو مغفور بلا شبهة وقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] المسلم کتب الله تعالی [illegible]

[illegible]

از حلال و حرام کرده شک
مرد باید جدا کند یک یک
بگذرد در شبهه با دل ریش
صورت احتیاط گیرد پیش
آنکه اندر حرام گردد غرق
کے تواند ز شبهه کردن فرق
اے مقید به نفس بد کردار
طالب احترام الله یار
گرچه از امر و نهی میگوئے
لیک خود میکنی سیه روئے
پیش مردم بصلح آهنگ
در نهانے تمام فتنه و جنگ
نبود شیوهٔ مسلمانے
جز دوگوئی خویش کہل مانے
طاعتے کز ریا بود سمعه
از نتائج کجاست یک لمعه
بلکه طاعت بگوی آفت کوی
مبدا از نشاء شقاوت گوے
عجب گر ریاست خود ابطال
نیز باطل کنندهٔ اعمال
در ظواهر صلاحیت داری
در بواطن بخود گرفتاری
در زبان تو از مسلمانے
در جنابت خطور شیطانے
در زبان تو سنت آداب
خانهٔ قلب از حدوث خراب
در زبان تو از قیامت کور
در دل تو هواے نفس غرور
در زبانت قرأت و تدریس
در ضمیرت وساوس ابلیس
با وجود چنین پریشانے
پارهٔ را بجوشش میخوانے
خواندن بزرگان حال پناه
نفع خلق ست خالصاً لله
تا که گردد ضمیر شافی فجر
نه ز بهر غرض نه بهر اجر
لیک مقصود تو ز خواندن خلق
سیری شکم هست لذت حلق
میکنی صد هزار حیله و کید
ساده لوحی شود بدامت صید
غرض آنکه از طعام لباس
بل ز کل وجوه دارد پاس

ور نه تو ز اهل فیض حال نه
بلکه از اهل قیل و قال نه
خبث باطن کند ترا غلبه
تو که باشی در مطلب طلبه
بلکه از شوخی کسافت پست
طالبانیکه در طلب شده مست

فصل در بیان فرائض غسل

در هدایه نهایه غیرها
در جمیع کتابهای ما
آب اندر دهان و در بینی
هست در غسل فرض یقینی
در هدایه است شافعی این دو
گفت سنت علی القیاس وضو
رای مالک بفرضی این دو ست
خواه در غسل هست خواه وضو سنت
آب راندن بسائر اعضا
فرض گویند جمله علما
در کتاب خلاصه تعیین ست
نیز در چند نسخه هم این ست
فرض در غسل و در وضو سنت
قول اصحاب ماست بی شبهت
سازد این آب استیعاب دهن
تا سر حلق ای برادر من
تا دماغ ست حد استنشاق
تا شود با جمیع قول نفاق
بود طعامی میانه دندان
آب جاری نگشت در ته آن
گفت از ملتقط خزانه چون
نیست جائز نگردد از بیرون
بعد بیرون شدن کند جاری
آب را بر مکان محل باری
چون ز تجنیس ذکر کرد چه از
بگذارد تو بر خلاف نماز
رجلی غسل ساخته بودی آن
مضمضه مانده است از نسیان
در کتاب خلاصه آورده
آب بر وجه سنت از خورده
نبود خارج از جنابت او
ور به بدعت خورد بر آید کو
لیک از واقعات گفت چنین
غیر سنت خورد اگرچه این

مسئله سئل عن الرجل توضأ او غسل وبقي في [illegible]

نیز آید ازین جنابت آن
حقنه تا نسازد این انسان
هر کجا زاهد نیست یا درویش
صورتش احتیاط گیر و بیش
ذکر کرد در صلاة مسعودی
نیز در جنب شبهه فرمودی
آب بینی برند تا خیشوم
هست ازینجا مبالغه ملزوم
خواه در شستن آن خواه دوان
مکروهش روزه دار باشد آن
آن مربی به علم شرعیه
گفت چون صاحب ابنیه
گرچه صایم نترسی نقض صوم
نکشد آب را ببالا بوم
لیک سازد با سبیل اصغر
حد الامکان در دهان بیش تر
در فتاولی عماده فرمودی
اینچنین در صلاة مسعودی
غرغره فرض نیست بر هر حال
مضمضه بس بود بهر اقوال
لیک بوده است غرغره سنت
هستش احتیاط بی شبهت
نکند روزه دار ازین رو
نرود آب تا بحلق او
گر رود آب حلق را ناگاه
ظاهر قول روزه است تباه
شرطش آن روزه اش بود و یاد
روزه نبود بیاد و نیست فساد
صوم ازین بد فساد گردد چیست
هست لازم قضا کفارت نیست
باقی روزه را کند امساک
گرچه گردد فساد صوم ای پاک
آب را نی بسایر اعضا
آن قدر را احتیاط ازینجا
خشک باید اگرچه موئی
از نهایت برون نشد گوئی
گفت بعضی ائمه زین روشن
فرض باشد بدست مالیدن
آنچه صدر الشهید آورده است
در کتابش چنین بیان کرده است
تا که باشد ضمیر بهناختن
نبود حاجتی احتیاط بکن

لیک در ترک جائز است روا است
پیچیدن گل که هست آب پذیر
چیست حکم شگافی او زنان
جاے سوراخ خشک سے ناید
نبود حلقه اش ازین بر گو
نه درو آید بلا تکلف آب
بے تکلف اگر در آید آب
بوده باشد شگافے او ضخم
میدر آرد و در آید آب اگر
تنگ باشد بدست [illegible]
رسد حلقه تا بریده است. اگر
در نصاب الاحتساب آورد
اهل سوراخ گوش را اعلا
این دلالت کند به طفل ذکر
هست شرح وقایه را مذکور
نیست واجب زنان بافته مو
آب بر اصل موے اندازند
اینکه گفتیم گر قبیله بود
واجب است اینکه بر میانه مو
لیک در غسل هر دوے باید
یک روایت بلفظ قبیل آورد

یعنی چرکیکه از بدن پیب است
هست تجویز بر خلاف ضمیر
گر بود غالب گمان بر آن
لازم است اینکه حلقه جنباند
گر بود غالب گمان او
او تکلف کند به قول کتاب
متکلف نمی شود زین باب
تا تواند باب بساند و نم
نه در آید بچوب باید گر
هست لازم تحرک او هم
آب را اندرون جلد ذکر
علمائے عظام فقیهین کرد
گفت لا باس هر طفول ل
کرده باشد چنانچه شد مسطور
در همه نسخها بود مشهور
نگشاید موے خود زین رو
نیست بل چون روانیش سازند
موے مفتوح را چه حیله بود
آب راند چنانچه لحیه رو
واجب است اینکه موے بگشاید
نیست واجب که مو گشاید هر

عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال من ترك شعرة من جنابة [illegible] فعل به كذا وكذا من النار [illegible] وانا جنب [illegible] الا [illegible]
غسل [illegible] در ين صورت [illegible] که بهمان طهارت [illegible] باشد
[illegible]

لیک این قول غیر محفوظ ست — چون که بر لفظ قیل ملفوظ ست
در کتاب نهایه زین معنی — یافته موی زن اگر یعنی
نزد بعضی مشائخ ست سخن — تر بیابد ز و آب خوردن
نجس سازد چو آب اندازد — بلکه سه مرتبه چنین سازد
لیکه هر غیر واجبی گفتار — اصح ست و صحیح هم مختار

فصل در بیان سنت های غسل

سنت غسل آنچه ذکر شدست — ابتدا می کند ز غسل دو دست
حضرت شیخ حسین تفتیش — کرد در جامع البیان تثلیثش
غسل با ضم غین سر تا پا — می بود شستن همه اعضا
غسل با فتح غین او بی ظن — هست عضو علیحده شستن
در هدایه و غیر او هم هست — شستن زانکه شویدش دو دست
شستن هر دو ست قبل ازین — گذشت در سنت وضو تعیین
شویدش فرج خویش را باطن — هر نجاست اگر بود به بدن
بعد سازد وضو بلا تقصیر — لیکه دارد دو پا ز تاخیر
بعد ازان ریز و آب تا مقدار — بر سر و سائر جسد سه بار
بعد ازان منحنی شود ز انجا — یعنی من بعد شویدش دو پا
اینچنین نقل کرد میمونه — بود غسل نبی همین گونه
مغتسل فوق لوح یا حجر ست — شستن پا ز غسل بیشتر ست
در نهایه بود علی التعیین — نقل سازد ز بزرگان دین
قبل از غسل ابتدا بوضو — نزد بعضی ائمه واجب گو
بعضی تفصیل او کنند چنان — جنب از محدث ست لازم دان

الا کبر [illegible] فی الکافی ۱۲ [illegible] سنت غسل سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم روایت میکند عائشه صدیقه و ام سلمه و میمونه رضی الله تعالی عنهن [illegible]

[illegible] وعن عائشة رضي الله عنها قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم لا يتوضأ بعد الغسل [illegible]

چونکه با حدث از جنابت پیش / بود لازم وضو و بهر خویش
بر جنابت گشت سابق از زبان / لیک قول صحیح سنت دان
نیز در ظاهر الروایه این / پیش ازین شد عبارتش تعیین
بود الکائی نوشته از این باب / ریزد اول بکف این آب
سه بار بعد بر الیسر / بعد ازان آب سه نهد بر سر
قول اکثر مشایخ این بوده / باز این شرح ساز فرموده
از جنابت شده ست خبر / کرد اگر غسل پیغمبر
آب اول بر اس سه انداخت / بعد ازان بر جسد روان ساخت
نیز در غسل آن مطهر ذات / بر همین نحو گفت در مشکوة
جامع این حدیث کزاسطے / بنوشته است متفق در وی
در کتاب منیر کرد خبر / اینچنین در کتابهای دگر
سه بالزیدست خود بارا / بار اول جمیع اعضا را
هیچ دنیا بوقت غسل نگو / سوی قبله مساز آن و مرو
غسل بساز جمع خالی / نشود کا عذر ان محل تا لی
گرچه نبود دران محل یکبار / نشود مشتغل بغیر آزار
در بود خانه خانه تنها / ایمن است از دخول آدمها
عذر سے باشد ان الله / در قنیه نوشته بی اشتباه

فصل در بیان موجب غسل

موجب غسل را بیان کن چیست / آب ذی دفق شهوتست یعنی
در هدایه بود و غیر آن / در جمیع کتابهاست بیان
موجب غسل دان شد و انزال / بهمین کیف از نسا و رجال

یجب ازالة [illegible] وان بقی
او یقرب فالمستحب ان یغسل
یدیه [illegible] للباس
وان شق علی ذلک [illegible]
فی الحایض قال بعضهم
والحایض سواء وقال بعضهم
لا یجب [illegible]
نجاسة الحایض [illegible]
بخلاف الجنابة والنفاس [illegible]
قال ابو نصر [illegible]
لا یکره ان یغسل [illegible]
[illegible]

نیز صاحب نهایه پاک یقین
اختلافات را کند تعیین

شافعی گفت این خروج منی
باشدش هرچگونه غسل کنی

گفت حتی کسی ز سطح افتاد
یا به پشت کسی که بار نهاد

گشت بیرون باین سبب این آب
موجب غسل کرده است حساب

اختلاف دگر که هست گوش بدار
آنچه اندر میانه سه یار

نزد نعمان محمد است حساب
شد بشهوت جدا ز جایش آب

گرچه وقت خروج گرد سست
موجب غسل دان به قول درست

از ابو یوسف اینچنین مرویست
نه برآید بدفق موجب نیست

گفت قول محمد رح و نعمان
اندرین مرتبه صحیح بدان

یا در اندام زن شود پنهان
حشفه التقاء ختانان

موجب غسل بر نسا و رجال
باشد این گرچه نی شود انزال

باشد این واقعه اگر بدبر
حکم بر غسل او چو پیش شمر

ذکر کرده است مولوی یعقوب
که به تفسیر خویشتن آن خوب

نکند این طریقه ملعون
مگر از فرقه هم العادون

هر که سازد نظر بسوی پس
غضب حق مسلط آن کس

وانکه راضی شده است با این کار
شد سزاوار لعنت جبار

تخم معنی که عالمان کشتند
در کتاب خلاصه بنوشتند

وطی زوجه حائض خود کس
کفر باشد حلال داند بس

با زن خود لواطه سازد مرد
گشت کافر حلال گفته کرد

در بنا هیچ هم باین تصویر
قول پیغامبر بشیر و نذیر

هست در نسخها باین تمثیل
ذکر سازیم می کشد تطویل

هم پس از انقطاع حیض و نفاس
غسل واجب شده بلا وسواس

عه
[illegible] انزال منی ذی دفق [illegible]
[illegible] الانفصال [illegible]
[illegible] الانفصال [illegible] الخروج [illegible]
[illegible]
تحفه

ثم انما یجب الغسل عندنا
ولا فرق فی هذا بین الرجل
والمرأة ورد [illegible] عن محمد
فی غیر روایة الاصول اذا
تذکر الاحتلام والانزال اللذة
ولم یر بللا کان علیها الغسل
قال شمس الائمة الحلوانی
لا یؤخذ بهذه الروایة ۱۲
شرح وقایه

لیکه تفصیل حیض آن دیگر
در جمیع کتاب مستمری
ودی آب غلیظ تر از بول
مذی وقت ملاعبت آید
نشکند زو تحرک اندام
مذی آب رقیق لے سائل
منی باشد غلیظ ابیض هم
در کتاب خلاصه تعیین ست
گر کسے احتلام دید بخواب
موجب غسل نیست بے اشباه
ور کسے احتلام دارد یاد
بوده باشد ودی که شد اوصاف
لیک ظاهر شود مذی و منے
غسل بهر مذی نگوے بدان
اصل آب منے بود این آب
ذکر شد در کتاب قاضیخان
آدمی گرچه احتلام ندید
غسل واجب شود بهر اقوال
گر بیابد مذی بر او در عین
نزد بویوسف از وجوب مباد
ور نبود احتلام در یادش
بعد ازین در صلوة مسعودے

در بیان آوریم پا یان شر
نبود غسل بهر نرسے ودی
آید از بعد بول بهر قول
موجب غسل جنبے وضو شاید
بخلاف منی به قول تمام
اسفیدیسے بود هم او مائل
وصف دیگر نوشته شد اقدم
نیز در چند نسخه چون این ست
گشت بیدار اثر مذی نه آب
باتفاق جمیع اهل الله
مذی دیده هست حکم او چه یاد
غسل نبود بوسے بغیر خلاف
نزد جمله امام غسل کنی
لیکه واجب شده ست بهر ان
صورتش چون مذی شده در خواب
نیز در چند نسخه است بیان
لیکه آب منی شده ست پدید
نبود اختلاف در این حال
غسل واجب بمذهب طرفین
احتلام از کسے ندارد یاد
قول او هم بود چو استادش
کاندرینجا دلیل شرح موده

این چنین گفت آن امام دین / آن شهید خدا حسام الدین
ذکرش قائم است وقت خواب / قول اکثر [illegible] را هم جواب
وقت خفتن ذکر خلاف او ست / فتوی با نسبت آن دوست
این امام امام شافعی خوان / ور فتاوای خویش کرد بیان
خشفه جنب
غسل کرد قبل از بول / بعد آید منی چه باشد قول
غسل لازم شدست دیگر بار / لیک اندر منی خلاف شمار
نزد نعمان و محمد یار / نیست ایجابش نزد [illegible]
جنب بعد بول غسل آرد / باز آید منی چه [illegible]
نیست ثانی قولشان بس اکمل غسل / کرد از بول [illegible] پس غسل
نیک [illegible] گشت غسل آورد / ماند و برخیزش از منی مرد
گشت بیرون ز غسل او [illegible] / موجب غسل نیست حدث [illegible]
بعد از این در صلوة مسعودی / گویم التجرید [illegible]
خواب هم دید آب هم آن زن / غسل باید باتفاق [illegible]
گر ندیدی احتلام دید بخواب / گشت بیدار او ندید آن آب
غسل نه واجب بقول ابن حسن / قول شیخین سے بر او [illegible]
بعضے از بزرگان چنین گفته / این زنک پشت ناک اگر خفته
پس به قول محمد ست جواب / بر شکم رفته باشدش این آب
لیکه او بر خلاف او خفتید / قول شیخین را بباید دید
بود انکار هم چنین بکر و خبر / نزد محمد امام دین پرور
زن اگر یافت لذت انزال / گشت بیدار غسل گو زین حال
آنکه بیرون نشد منیش اگر / مے بگوید فقیه ابوجعفر
گفت تا این منی ز فرج درونها / نیز آید برون بهر مضمون

مسئلة في النصاب جامعت ولم يخرج منها الماء ان وجدت لذة الانزال يكون عليها الغسل وان لم يجد لا غسل [illegible] عليها [illegible] الرجل [illegible] فرجان ظاهر و باطن والتطهير الباطن ليس [illegible] عليها ولا تدخل [illegible]

[illegible]

غسل کردن با دلفر ماسوی
بلکه گفتند غیر محفوظ ست
چونکه هست احتلام زن چون مرد
فرج خارج بجاے ورود منیه
از ذخیره بلا خروج منی
ذکر شد در نصاب اصح آنست
نیز از ناہرے علی التبیین
زنکی گفت من ہمیشه دارم
لذت از جماع او کم و بیش
لازم غسل نیست بر آن زن
نز احتلام انفصال شد از مرد
غسل واجب نمیشود درین حال
قاعد و ماشی ست یا نایم
غسل باید بمذہب طرفین
گشت بیهوش آن یکی از خویش
بخود آمد زخویش یافت مذے
بو المکارم بزرگ پاک جناب
ست بیهوش گر مذی یابد
گر برآید بوقت بول منی
ذکر شد در کتاب قاضیخان
گر ذکر قائم ست باید غسل
مرد زن کرده بود یکجا خواب
بر همین ست اخذ حلوائے
در محیط چنانچه ملفوظ ست
حکم غسل از خروج باید کرد
فهم کن گوش را منه بشبه
حکم بر غسل آن زنان نکنی
در خلاصه صحیح تعیین ست
بر همین فتوی گفت شمس الدین
من با آن جن جماع مے آرم
یابمش چون جماع شوهر خویش
هست در قاضیخان چنین لیکن
لیک زن را حلیل او ظهور نکرد
تا نگردد خروج فی الاقوال
یافت از خویشتن مذی یا نم
گفت چون خواب مضطجع یا بیقین
یا یکی مست گشت از حد بیش
همه گفتند غسل لازم نے
نقلها مے کنند ز چند کتاب
هست لازم بغسل بشتابد
از امامان ما چه حکمے کنے
نیز در چند نسخه است بیان
در خلافش بود نباید غسل
از منی در میان شان بود آب

مسئله
امرأة لو احتلمت بلا خروج المنی الی الفرج الخارج لم یجب الغسل و هو ظاهر الروایة و علیه الفتوی کذا فی الزاهدی ۱۲ شمس الدین
امرأة قالت معی جنی یأتینی فی النوم مرارا و [illegible]

[illegible]

هر دو از احتلام در انکار حکم او چون کنند ازین کار
گفت ابوبکر فضل نیکو خو احتیاطاً کنند غسل این دو
گفت بعضے اگر غلیظ سفید باشد او را ز مرد باید دید
اگر رقیق ست این منے یا زرد حکم بر آب زن بباید کرد
قول بعضے اگر دراز افتاد آب مرد ست غسل بر وے باد
ور مدور بود ز زن گوئے هر کدام احوط ست آن جوئے
آن مزوج بعلم شرعیه گفت چون صاحب المنیه
گر زن را مساس چون شوهر لذتے یافت دید فرجش تر
مے نداند منی ست یا جز این مے کند اغتسال بالتعیین
نیست وطی بهیمه بے انزال موجب غسل مرد ازین حال
شافعی آن طلب کننده حق گفت وطی بهیمه را اطلاق
واجب غسل مے شود یعنے گفت عبد العلی ازین معنے
در وصایاے تنبیه الضالین کرد عشق ابوالحسن تعیین
هر نگاهے بفرج حیوانے بنگر دگر بشهوة انسانے
ذکر کرده ست آن شریعت طے مے شود لعنت خدا بر وے
گر بشهوة نظر چنین باشد چون بحال مجامعین باشد
وطے سازد بهیمه را کس چیست لازم بفاعلش ان لیس
مے کند شارح وقایه خبر اینچنین در کتابهاے دگر
در کتاب حدود عند هما گفت حد واجب ست حد زنا
حضرت بوحنیفه دل صاف گفت ز اصحابهم شده ست خلاف
هست قولے بنار سوزاندن قولے بر وے جدار غلطاندن

[illegible]

از پلیدی نسا در اندرون سازند   سنگها از پئے او اندازند
نزد نعمان امام پاک جمال   باز تقریر بر همین امثال
شخصے مستے بجا شده وسے   پے نداند که کے رسیده وسے
آن زمانیکه کرد صحبت مرد   که صلوتش قضا بباید کرد
لیک صحبت نبوده باشد یاد   گفت از خواب آخرینش یاد
این سخن در صلوٰة مسعود ست   باب انجاس را چنین بو بست
کرد در ترغیب الصلوٰة خبر   اینچنین در کتابهاے دگر
قول آنها که در معنے شفقت   کس جنب را نجس نباید گفت
سبحن الله رسول آمد پیش   خواست جنبد بدست او ید خویش
گفت دستت سند تو بر دستم   نجسم یعنی من جنب هستم
بعد ازان رهنماے اهل دین   گفت مومن نجس نگردد زین
موجب غسل را بیان کردند   گرچه بر لفظ واجب آوردند
لیک معنی بود بجاے فرض   گوش کن زین صریح سازم عرض
در نهایه در آخر این فصل   یازده نوع غسل باشد اصل
پنج ازین غسل هست فرض العین   ز احتلام التقاے ختانین
هم ز انزال آب حیض و نفاس   داند این مسئله جمیع ناس
غسل سنت رسید کونین   هست در روز جمعه و عیدین
بهر احرام آن دگر عرفه   گر کنیش قولهاے مختلفه
غسل مرده ز واجبات بود   هر که دانست نیک ذات بود
بعد ازین غسل مستحب آن شد   کافرے هرچه که مسلمان شد
لیک باشد جنب همین کافر   شد مسلمان در دین جنابت اگر
اختلاف روایت ست اے یار   گفت قول اصح ز واجب دار

[illegible]

در نهایه اصح که تعیین سنت
در منیه صحیح قول این سنت
چار غسلی که گفته شد سنت
مستحب هم نوشته بی شبهت
لیک مالک امام تقوی جفت
غسل جمعه بجمعه هم واجب گفت
ور جنابه بود اگر تنها
الحین است از دخول آدمها
عذری باشدش انشا الله
در قنیه نوشته بی اشتباه
هست زاصحاب اختلاف باز
نزد بویوسف از برای نماز
قول ابن زیاد مروست
جمع سازد هر انچه جان سوزست
از ابویوسف انچه تعیین سنت
در هدایه صحیح قول این سنت
هست عیدان بمنزل جمعه
گفت سازی یکین بجای همه
نیز در غسل ساختن ای یار
نکتهٔ لیج ز عورت ایزار
گرچه باشی بمنزل تنها
فعل مکروه بجو مدا بروا
ای مغروری تصوف هست
مده اعمال امر ونهی از دست
بی عمل کی بود صفای دل
پای اگر نیست قطع ره مشکل
نیست شکل خوش نشانه جید
چون تواند رسیده توحید
بنده چون بر سر عمل آید
علم باید که کارفرماید
با وجود سلامت اعضا
کاندرین راه چشم باید وا
چونکه در نفس هر قدم چاهیست
منزل دور پر خطر راهیست
آن صراطیکه وصف ساخته اند
اهل حق اینچنین شناخته اند
در قیامت یکیست اینجا شرع
لیکی از امر ونهی ز اصل فرع
هر که اینجا باستقامت رفت
شادمان از پل قیامت رفت
خیل امت که سه است با هفتاد
هر فریق با طریقه افتاد
نیز یک فرقه سعادت یار
مصطفی گفت کلها فی النار

یک فرق آن بود شیخ و شاب
پیرو مصطفی ست با اصحاب
هم همین فرقه که ناجیه اند
از خدا راضیند ناجیه اند
نیز یک چند بے سعادتها
کرده پیدا طریق بدعتها
ره رونده نباشد از آنها
بلکه این طریق ننهد پا
چون بصیر گشت بینائے
عقل باید که کار فرمائے
چون که هستند پاره بینایان
پاے خود کج نهند چون اعمایان
کور هایند که اندرین عالم
بے عصا کس نے نهند قدم
آخر الامر تا خدا هادی
نشود کے رسے باین وادی
بخلاف طریق مصطفوے
بره بدعت ضلال روے
یا الهی تو راست راهے ده
از طریق بدم بپاسے ده
یکقدم از طریقهٔ مسنون
پاے این بنده کن بیرون

فصل دربیان احکام حیض

تا اواخر چو از اوائل حیض
بر مدقق بود مسائل حیض
شل من عامی بجهل جفت
کے تواند ازین مسائل گفت
گر از شفقت خداوندی
درج گردد مسائل چندی
ورنه باشل من سیه روئی
چه بود قوت سخن گوئے
اے خداے کریم پاینده
برسانے بمطلب بنده
عالم آشکار پنهانی
مطلبم را تو نیک میدانے
پاے لنگ و دست شل دارم
عیب چندان ازین قبیل دارم
عقل کوتاه دیده اعمایم
خالی از علم و از عملهایم
همچنین اعرجے و اعمائی
زده ام خویش را بدریائی
تاکه ازین محیط پر امواج
در مقصود شود اخراج ۶۰

تیر در آن حیطه گردون رنگ بوده دیدم وجب هزار فرسنگ
رفته بودم بنا که از غیبت مانده ام در تفکر حیرت
دست نی پای نی که جنبانم چشم نی راه خویشتن دانم
مانده ام حصر در مقام هلاک دست کوتاه من بگیر اے پاک
با وجود چنین پریشانے تا رسیدم ازو بگو دانے

فصل در بیان علم حیض و نفاس

علم حیض و نفاس نیک شناس چونکه علمش بود فریضه بناس
زنان اگر جاهله بود از مرد حق تعالی سوال خواهد کرد
این چنین پرسد از حسابم باز یعنی در روز رستخیز دراز
اهل بیتت پاک اختلافست تا نه تو بده چه انصافست
اهل خود را اگر نه آموزے خوف آن باشدش به سوزے
حیض باشد هنر نباشد عیب نیست در این سخن خلاف و ریب
هست در حیض حکمت حق چند یکی زینهاست رویت فرزند
حکمت پیشتر که مسطورست دیده عقلها ازو دورست
آنچه در بنده صنعت معبود ضرری نیست بلکه باشد سود
عادت الله چنین شود جاری این هنر را تو عیب پنداری
بعضی از جاهلان ناهشیار حیض را عیب میکنند شمار
بلکه عیب ست حیض کے ناید زین سبب ترک جامه شاید
در صلاة فقیه دین مسعود آن فقیه امام حنفیان فرمود
سند آن فقیه شیخ حلبی از حدیث محمد عربی
حیض سه روزه را نوشت چنان بهر یک سال شب بود بزنان
شب یکروزه از زنان خیال به بود از عبادت یکسال

و عدد دیگر اینکه روز نفاس از چهل فزون نبود باتفاق

بچه نگذارد در پستان
بهتر از عشق بنده میدان
چون خورد شیر از مادر او
از عمل حج و عمره آن نیکو
حیض پس خون را کفارت شد
بچه اش با حیض بشارت شد
این همه اجرهاست بی اشباه
گر بود حسبتاً لوجه الله
هر زنگاسی که کرد ناشکری
جز خسارت نکرد او دنی
آنچه نقلیست که هست بین الناس
مبدأ حیض از برای اناث
جفت پاک صفی جد ما
اول مومنات ستی حوا
کند آدم و خست سستی چون
گشت پیدا نهان زبان این خون
ماند تا انقراض این عالم
حیض میراث دخترانش هم
گفت شمس الائمه خواجه اجل
لکن این حرف وجه هست اول
کرده باشیم طعن مادر خویش
وجه دیگر از ان فقها هست کیش
نکند اندرین تجسس هم دگر
دیگری را چنانچه داد خبر
آن درختیکه نهی کرد اله
هست تصدیق ما بلا اشباه
لیک حاجت ندای شریعت خست
یعنی بود ست از کدام درخت
هر که خواهد که علم حیض بران
حضرت مقتدر کند آسان
گیرد او سنت سخاوت کیش
سلی باندازهٔ مجال خویش
گفت ابو القاسم آن محب الله
چون همی مراشدی هرگاه
می بخواندیم این دعا با درد
آن همه را خدا کفایت کرد
نبود مثل فقیه هیچ همام
کاندرین دارایم از احکام
هر که اندر مقام حیض است ماند
این دعا را همیشه باید خواند
تا بفضل کرم خدای جهان
بکند علم حیض را آسان

اللهم سهل علینا بجودک ویسر علینا بکرمک یا اکرم الاکرمین ویا ارحم الراحمین

فصل در بیان خصوصیت حیض

آنچه صدر الشریعه فرموده   نیز در تحفه همچنین بوده
آنچه خونیکه اختصاص اناث   حیض هست استحاضه نفاس
ما را خون حیض تعیین کرد   بالغه بیند از رحم بی درد
غیر او دیگر که هست در قرطاس   نرسیده بود بحد ایاس
در صلوة فقیه مسعود ست   نسخه حیض را که فرمود ست
حیض را در لغت چنین فرما   خون نافذ که می بود آنجا
در شریعت چنانچه منصوص   خون وقت محل مخصوص ست
گفت صدر الشریعه با فقش   تا بیش از رحم نباشد حیضش
از نه ساله بیشتر آید   حیض گفتن ورا نمی شاید
ابتدای بلوغ نه سال ست   دختر انرا چنانچه اقوال ست
سال یکبار گر بحیض رفت   گرچه بیند بشش و یا در هفت
لیک نه سال قول مختار ست   بهمان قول نسخه بسیار ست
در خزانه بود به سیقتی   بوالمکارم اصح نوشت اینجا
نیز صدر الشریعه در ای باب   ذکر کرد آن بزرگ پاک جناب
با افاضت شد از رحم بمرض   یعنی این خون حیض نیست غرض
شد ز سستی طبع استمرار   شور وش خون ورا ز حیض شمار
بخلاف مرض که بود آن   گرچه شد مستمر حیض بدان
آخر وقت حیض را بشناس   اصح قول تا بسن ایاس
هم بسن ایاس مختلف ست   شصت ساله ز اکثر سلف ست
علمای بخارا و در گنج   گفت سن ایاس پنجه و پنج
بوالمکارم بزرگ باتقوی   گفت از فقیهان به سیقتی

در خلاصه نوشت المختار
بعد فرمودن آن نکو کردار
گفت اندر زبان ما آن شاه
متقین فتوی ست بر پنجاه
گفت ما قول عائشه اینست
قول جنید بزرگ دین ست
نیز در چند نسخه کرد آگاه
فتوی در وقت ما هست بر پنجاه
بعد ازین هر چه دید حیض مبین
ظاهر مذهب این بود متقین
لیک مختار این بود فتوی
گر ز استفه بپرسی توی
چون سیاه است احمر ای صافی
حیض دانی ز اولا صافی
کمتر حیض سه شبانه روز
اکثرش ده شبانه روز آموز
آنچه از سه کم از ده ست زیاد
استحاضه شمار حیض مباد
نزد بو یوسف ست اقل او بان
اکثر روز بیش این هم دان
لیک در نزد شافعی نه حسیب
کمتر حیض هست روز شبا
پانزده روز اکثرش را گفت
خاک هر یک شمره باید رفت
در محل خلاف نادانی
اهل تقوی نکرد قربانی
لیک در باب حیض داده نماز
قول با فتوی است تقوی باز
نیز صدر الشریعه مغفور
کرده در شرح مختصر مذکور
مبدا حیض خون شود بیرون
از درونش ز فرج خارج خون
چون ز فرج درون وصول هم
نشود سوی فرج خارج هم
است حیلوله همان پرده
پرده گر زن ز فرج خود کرده
متحقق نگردد انجا باز
نکند زن بخویش قطع نماز
است حیلوله یا بغیر آن
آنکه سازد خروج بالغ دان
طرف فرج خارج از کرسفه
نگرفته ست رنگ اشتجب
سرخ گردد خداست اعلم
متحقق نشد خروج دم

مگر آن لته را او بر دارد
استحاضه بنیز بول نفاس
اینچنین وضع پنبه وز احلیل
بعد کرسف نهادن ابکار
ثیبه را نهادن پرده
موضع پرده را چنین سیدان
وضع کردن ولیک در داخل
ظاهره مانده است ثیب پرده
حکم حیض او شود الآن
حائضے لیل پرده بنهاده
حکم باشد بپاکیے این زن
فقه مسعود را بیان کرده
هر زنے را اگر مزاج تر ست
مے نماند بقاے پاکی وسے
فرض باشد نهادن پرده
گر بگاه وقت یعنی وقت نماز
یابد آن مسئله بقاے وضو
هر زنے را مزاج باشد جفت
یعنے گرچہ نے نہد پرده
آن فقیه که زبده ازواج
رضے الله دائما عنها

آنکه از وقت رفع بشمارد
حکم آنجمله را یکی بشناس
قاعده چون خارج ست نبود قیل
مستحب در محل حیض شمار
مستحب در کل حال فرموده
هست در موضع بکارت آن
گفت مکروه آنسه کامل
صبح بر خاست خون اثر کرده
نزد وقت نهادنش سیلان
صبح دیدش سفید استاده
یعنی از وقت پرده بنهادن
هست سه نوع ماندن پرده
تر مزاجی او با نیت درست
یعنی سبب پرده از شریعت طے
بهمین مرأة را بیان کرده
نهد پرده هم بفرضش باز
واجب است اینکه پرده بنهاده
هست سنت نهادن کرسف
هست باقی طهارت کرده
حضرت عائشهؓ شرع رواج
ماند این سنت از براے نسا

گر نهد بین خارج و داخل
پاکیش باقی است فی الحاصل
نبر وی پرده را بفرج درون
نکند شرم علم الا دون
کز درون هم نهد لفافے وضو
سے نیاید چو جرح سائل کو
بین فرج بین پرده را بنهاد
بعد ساعت گرفت یا افتاد
گر بود تر جلا رتش ابتر
ور بود خشک گفت ابو جعفر
مے یعنی باقی بود طهارت او
ط هر قول بر فساد وضو
چونکه در خرقه است خاصیت این
جسبت گیرد تری بخود بیقین
لیک باز از حرارت اندام
خشک گردد سخن کنیم تمام
بس فساد وضوے او یعنی
بنوشتند از همین معنی
با طهارت اگر نهد پرده
شافعی حکم فاسدی کرده
چونکه در نزد آن امام همام
منتقض هست سود ن اندام
نزد اصحاب ما تری بر دست
در سرایت کند وضوش شکست
بکر لے پرده گر لفافے وضو
سے نیابد چگونه سازد کو
زاهد فخر گفت آن دختر
ترسد از کندن بکارت اگر
بس زنان را بحال خویش گواه
سکند پرده سے نهد آنگاه
گفت اما امام دین برهان
بکر نه کوره پرده ننهند زان
گر نهند فرج خویش را حائل
گردد از وے بکارتش زائل
آن زمان گواه جاے دگر
رفته باشند یا مرند اگر
شود این پیش خصم شرمنده
نیابتا دیل کرد آن بنده
گفت چون جرح سائل انکار و
هر نمازے وضوے نو آرد
نه نهندش زنان روزه دار
پرده در فرج داخلش زنهار

روزه باطل شود قضا باید
گرچه با وی کفارتی باید
لیک واجب بود با و امساک
گفته بودیم قبل ازین ای پاک

فصل در بیان طهر متخلل و احکام او

انچه طهر یکیست متخلل
دانش او بود عجب مشکل
حق تعالی اگر بطاعت پاک
دهد ادراک را بهشت خاک
شرح سازد وقایه می گوید
از بزرگان که راه دین پوید
پاکی روزه پانزده شد کم
گر تخلل کند میان دو دم
گر نشد روز بوده است اقل
بین دو خون بگوی چیست عمل
مثل خونیکه هست پی در پی
قول اجماع نیست قایل کی
بوده باشد سه روز یا اکثر
طهر اندر میان دو دم اگر
نیست فاصل بنزد یعقوب آن
هست این قول حضرت نعمان
طهر اگر بیشتر بود از ده
بین دو خون بمذهب آن شه
طهر اگر هست بیشتر ز شتر
بین دو خون ز پانزده کمتر
هست فاصل بطهر غایت حیض
در همین قول هم هدایت حیض
یعنی ده روز است غایت حیض
پاکی آخر و بدایت حیض
حاصل آنکه ز پانزده شد کم
در خلاصه نوشت اهل کرم
نیست فاصل در ابتدا و درپی
ور بود مثل خون پی در پی
نیز صدر الشهید کرد آگه
در همین جا بزرگان ره
بهر تیسیر بارها علما
ذکر کردند بر همین فتوی
در محیط این روایتست دگر
است ز نعمان امام بزرگتر
گفته آن سعد و خلف سلف
خونکه گردد احاطه دو طرف

یعنی در ده و یا کم از این ده
قول ابن مبارک در شنفت
مع فلک نصاب باید دوم
لیک نزد محمد رض ست هم هرزه
بودن طهر بین این دو دم
باز گفتند بزرگان ز ده
هم چنین طهر گر باشد موجود
لیک این طهر می شود مغلوب
دم حکمی ست حاصل از مقصود
چون محقق به شرح جان بازد
میکند آن امام صاحب فیض
به همین قول که نوشتم صاف
حسن ابن زیاد فتوی سطے
مطلقاً فاصل ست در اتصال
از متقدمین را او نما
اکثر بزرگان پاک نهاد
نیز در چند شرح متنی شنفت
شارح پاک دین درین اقوال
دید تو نقیض روز و احد دم
باز یک روز خوان چو واقع گشت
باز یک روز خون از آن زن رفت

نیست فاصل بمذهب آن شه
شرطها که محمد از وے گفت
زین ثابت سخن کنند اتم
مع شرط ابن مبارک کرد
یا برابر بپاید شش یا کم
طهر دیگر بدید در این ده
غالب از دو دم محیط آن بود
دم حکمی شود اگر محسوب
طهر بین الدمین که شد مود
دم حکمی حساب می سازد
تا گر این طهر آخرش را حیض
کرد لیکن ابو سهل خلاف
گفت سه روزه طهر اکثر وے
گشت تحلیل حیض شش اقوال
از متاخرین هم از علما
فتوی بر مذهب محمد رح داد
فتوی بر مذهب محمد رح گفت
نیک بنگر نهاده است مثال
دید پاکی زیاده ده یک کم
بعد از آن پاک گشت روز هشتنا
بعد پاکی بدید روز هفت

باز آمد دو روز خون از وی ‏ نیز سه روز پاک شد از پی
باز یک روز خون بدید تمام ‏ بعد پاکی که بدید سه ایام
بعد از آن باز دید روزی خون ‏ نیز دو روز دید پاکی چون
باز یک روز خون بدید آخر ‏ چیست قول امام فاخر
جمع این روز شد چهل و پنج ‏ گفت ابو یوسف تکلم سنج
یعنی آن بزرگ دین اکمل ‏ حیض گو عشره رابع اول
چون محمد برادر است خبر ‏ یعنی از آن امام بزرگ تر
بعد پاکی چهارده روزی ‏ ده از این روز حیض آموزی
چونکه ده روز خون الطهری هشت ‏ مثل گفتار او محیط بگشت
قول ابن مبارک است چنان ‏ یعنی از لفظ حضرت نعمان
گفت از بعد طهر هشت ایام ‏ حیض این ده بود بقول تمام
چونکه از بعد هشت روزی دم ‏ دید از بعد هفت در ده هم
گشت این خون محیط با نصاب ‏ شد موافق بقول او در باب
آنچه رای بر محمد رفت ‏ حیض شد آن ده روز بعد طهری هفت
چونکه شش روز اولین بحساب ‏ هم مساوی است هم محیط نصاب
طهر باشد مساوی دو دم ‏ دم کلی بقول وی آن هم
طهر آخر چنانچه شد مغلوب ‏ شد موافق بمذهب آن خوب
بو سهیل آنکه گفت شش این ده ‏ بو سهیلی که کرده است آگه
حسن ابن زیاد گوهر سنج ‏ گفت او چار آخر اصل نه پنج
چونکه دو روز طهر بین دو دم ‏ نیست فاصل بمذهب آن هم
طهر سه روز یا زیاده از این ‏ هست فاصل بقول او بیقین

مسئله [illegible] روی عن ابی یوسف [illegible]

فی مسائل الحیض علی قول ابی یوسف [illegible]

ماسوا ذلک استحاضه بود
طهر ناقص چو در جمیع صور
همه گویند مے شود فاصل
از دو خون گر یکی شدست زیاد
هر دو باشد نصاب چیست عمل
گر نباشد نصاب از این دو
صورت این سخن نباشد این
یعنی او حیض دید روزے دم
باز یک روز خون نه بیند او
چونکه این طهر کم ز سه ایام
گر یکے روز خون بدید و بس
باز یک روز خون بدید تمام
چون که این طهر غالبست از دم
گر یکے روز خون به بیند او
باز دو روز خون نه بیند او
چونکه خون شد برابر پاکے
دید سه روز خون پاکے پنج
حیض سه روز اول ست و بس
طهر باشد اگرچه متخلل
روزهی خون دید پنج روز اطهار
حیض سه روز آخرش را این

یعنی زین بعد خون نفاس بود
در همین قولها که گشت خبر
جز ابو یوسف فقاهت دل
وا لیس آن نصاب حیض مباد
حیض فرموده شد دم اول
استحاضه ست حیض نبود او
نیک تعیین بکرد فخر الدین
باز دو روز پاک گردد هم
هر چهارست حیض از آخر و
نیست فاصل بنزد جمیع امام
باز سه روز پاک شد زین پس
نبود حیض چند زین ایام
گفته بودیم قبل از این فافهم
کل شش روز را تو حیض بگو
کل شش روز را تو حیض بگو
نیک بنگر اگر بادراکے
باز خون روزی ای نکته سنج
چونکه این طهر غالب ست ای کس
غالب از خون بود شود فاصل
باز سه روز خون بدید اے یار
زان ولیکه قبل شد تعیین

مسئله در مذهب شافعی [illegible] اگر عورتی در روز اول خون دید و داشت روز دیگر پاک بود بعد از آن روز سیم باز خون دید [illegible] حیض باشد پس از آن [illegible] روز [illegible] اگر [illegible] وارد [illegible]

[illegible]

گر بسه روز خون پدید نخست باز شش روز پاک گشت درست
باز سه روز خون پدید آید حیض شد روز اولین شاید
چونکه دو خون اگر سه نصاب اولش حیض کرده اند حساب
لیک طهری بود متخلل در میان انهاست سه روز چهل
کمتر از پانزده بود اصلا نیست فاصل بمذهب علما
پانزده روز یا زیاده ازان نیست فاصل بمذهب نعمان
در خلاصه کتاب با تقوی بر همین قول او بود فتوی
صورت این سخن ز دل صافی ذکر کردست صاحب کافی
و دیگر روز خون پس از او زن سی و هشت روز پاک شد آن زن
باز یک روز خون پدید آید علما اندرین چه فرمایند
سه چهل روز بوده است نفاس نزد نعمان امام شرع شناس
پانزده روز در چهل اما پاک شد فاصلست عندهما
خون ثانیش حیض بشمارد یعنی امکان حیض اگر دارد

فصل در بیان الوان حیض

چیست الوان حیض سرخ سیاه این باجماع طالبان اله
سبز زرد و ضعیف شش رنگین خاک رنگ این چهار را تعیین
حیض گفتند بزرگان ما یعنی غیر از سفید ست شنا
سخن شارح وقایه این بعد ازین در هدایه شد تعیین
گشت و کرده اختلافی هست از ابویوسف شریعت وست
گر انکه بود ز بعد و هم بعد ازین حیض گویدش آن هم
در هدایه صحیح این فرمود سبز رنگ از ذوات الاقرا بود

بدرستیکه حیض سے گویند   از هدایه دلیل او جوئید
بوده باشد کبیره بینند   گفت صاحب هدایه آن بنده
غیر بشرے اگر ازو ناید   حیض گفتن اورا نشاید

فصل دربیان احکام حیض

چیست احکام حیض گوئے تمام   او بود مانع صلوٰة و صیام
روزه خود قضا بدار و باز   نیست واجب ولیکے قضای نماز
اندرین جا دلیل چندانست   در هدایه دلیل خوب آنست
عائشهؓ آنکه بود جفت نبی   گفت در وقت حضرت عربی
باقضا و صیام حیضے باز   مے بکردیم نے قضاء نماز
شد کسے بود حبیب خدا   نیست بر مسلمین جدال روا
شرح ساز و قایه میگوید   از بزرگان که راه دین پوید
بعد ازان معتبر بمذهب ما   آخر وقت گفته اند علما
آخر وقت حیض دید عیان   میشود ساقط نماز ازان
آخر وقت پاک گردد باز   میشود واجب اغتسال نماز
شرط دیگر اگر طهارت زن   بود مقدارے برادر زن
گرچه از وقت لحظه ماند   هست واجب نماز را خواند
طهرش از بعد حیض کم از ده   بوده باشد بدان ازین آگه
باقی وقت آنقدر ماند   غسل تحریمه را بگنجاند
گشت واجب بود الا فی   سعی کن احتیاط را دانی
صائمه حیض دید آخر یوم   مے شود باطل از بیان زن صوم
بعد پاکیش واجب است قضا   صوم اگر واجب است الا الا

بخلاف قطوعات نماز
گرچه باطل شود نماز آن
پاک شد آخر نماز او نیز
نیست تجویز صوم هذا الیه هم
حایض از حیض پاک گشت تمام
صوم آن روز را درست بدان
طهرش از عادت کم از ده روز
وسعت غسل گر ز شب ماند
رفت در شب نکرد غسل ازین
از طواف دخول مسجد هم
اینچنین بهره برگرفتن بار
لیک باشد حلال و این هم
و رخصت در اجتناب کس
هم قرات نمی کند اینها
گرچه کم ز آیتی بود ای یار
از طحاوی چنین روایت باشد
در کتاب هدایه تعیین ست
قول مالک امام باید نیز
چونکه منع حدیث شد مطلق
شرح ساز وقت یقین کرد
آنکه کرده منع از قرآن

حیض آید سپانه وی باز
لیک زان پس قضاش واجب دان
هم نخوردی ز خوردنی یک چیز
لیک امساک واجب است ای قوم
در وی شب ز حیض ده ایام
گرچه باقی بود ز شب یک آن
بوده باشد ورا چنین آموز
روزه خود درست می داند
روزه باطل نمی شود به یقین
میکند منع چون جنب این هم
از زن حایضه تحت ازار
لمس فوق الازار بوسه هم
گفت ترمذی با سند قرش لیس
یعنی حایض و یا جنب نفسا
قول کرخی ست این بود مختار
کمتر از آیتی توانند خواند
نیز هر چند نحو چون این ست
از قرات جنب نماز و چیز
بهترین عبادت ست اتق
یعنی صدر الشریعه ست مرد
قصد سازد اگر بخواند آن

[illegible]

اعلم ان فی الواقعات
الحائضة الحائض والجنب
اذا کان یکتب کتابا
وفی بعض السطور آیة من
القرآن غیر انهما لا یقرآن
یکره لهما ذلک لانهما یمسان
القرآن وفی
الکتابة مس لانه یکتب
بالقلم والقلم فی
یده ۱۲ هکذا صدر [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]

لیک شکر به اتمست مشهود   جو اگر گفت باس نے فرمود
هست صحیح بحایض و نفسا   هست جائز بمذهب علما
سے کند حایض سلیس   کلمه بخوانده قطع نفس
لیک راے طحاوی این ارث   نصف آیت بخوانده قطع آرد
ور دعاے قنوت مختلف ست   کره گفتن ز پاره سلف ست
لیک نقل از محیط لا یکره   بنوشت از روندگان ره
سائر ادعیه دگر اذکار   نبود باس خواندنش بسیار
نیز توریت را دگر انجیل   نفسا حایض جنب بے تبدیل
هست مکروه خواندن اینها   چونکه اینها همه کلام خدا
آن شریعت نیاوه قاضی خان   در فتاوای خویش کرد بیان
مصحف و صفحه نیز قلم در دست   نرسد دست کس بصفحه که هست
جوان محدث یافته است روا   این بود اختیار مشایخ ما
ذکر کرده است شارح اوراد   از چنین در کتابها شد یاد
گفت محدث قرات قرآن   مے توان گفت کرد محدث آن
مس مصحف نمے کند اینها   نیز محدث بمذهب علما
مگر آن مصحف او بود بغلاف   آن غلافیکه باشد او متجاف
در هدایه صحیح قول این است   نیز در چند نسخه تعیین است
کرد مکروه باستین مصحف   کره باشد مگر ز خوف سلف
در فتاوای قاضیخان آرد   خانه را که مصحفے دارد
نبود باس خلوت آوردن   تا که در وی مجامعت کردن
چونکه این خانه مسلمانان   نیست خالی ز اوراد ازان

[illegible]

فقه مسعودی را نوشت چنان
کاندران خانه خواب هم نتوان
خانه تنهاست نیست جای ستیز
نه برای کسی خویشتن آویز
بشنو این را که شاه جانبازی
او بعهد وقت ارسلان غازی
شد برون با شکار روزی شاه
او جدا گشت از حشم ناگاه
بادیه رفت خواجه آن ده
خانه طیار کرد با آن سه
جانمازی طلب بکرد آب
شب همه شب نکرد هرگز خواب
صاحب خانه حال او فهمید
گفت ای شه چرا نیاسودید
گفت منزل نجس است و کتاب
بوده اینجا چگونه سازم خواب
گفت بر من نساختید خیمه
بردمی تا بخانهٔ دیگر
گفت از بهر خواب خود بنده
منزل پادشاه پاینده
امر سازند بر آورند او را
بود این فعل هم عجیب جنا
پادشاهان اگر چنین باشند
فقرا کی مخالفین باشند
گفت ابوحفص وقت محدثان
گذشتم بشوق در آفاق
گر بود مصحف بیار شتر
گرچه در آخر قطار شتر
گفت ابو اللیث بی وضو پیش خویش
ننهم بر مهار اشتر پیش
سالکی را که اندرین طلب است
اینهمه احتیاط از ادب است
غیر ظاهر نظر کند بکلام
گفت لا باس در نهایه امام
در کتاب خلاصه آورده
علما این چنین بیان کرده
تحفه آیت تمام براو
گر نوشته بود چه سنت کو
بکتاب حدیث فقه که هست
غیر محدث کسی رساند دست
اصح قول حضرت نعمان
بخلاف دو یار کرده بدان

[illegible]

علیها و قال البعض المشایخ لا یکره و یصل المصحف بحواشی و بیوضه لا باس و هکذا من و فتح المصحف تحفه راسم فی لفظ لا باس و [illegible] لفظ یکره ۱۲۵ مختصر [illegible]

لیک در جامع الصغیر خلاف — خوشتر این سه دل صاف
بلکه آنجا امام تقوی جفت — کتب فقه را چو مصحح گفت
لیک با استبین گرفتن آن — غیر کرده گفته با نقصان
اینچنین در کتاب قاضیخان — یعنی در ظاهر الروایه آن
کتب فقه بحکم نباشد پاک — گرچه باشد دو در دو آیت پاک
شرح سازد وقایه ذکر بکرد — یعنی صدر الشریعه شد هرد
خون مذکور قطع شد باش — ز اکثر حیض خویش یا ز نفاس
قبل از غسل وطی او ست حلال — لیک با دون اکثر است وبال
گر آنکه گذشته باشد آن — و سنت غسل تحبیه ازان
بو المکارم بزرگ پاک یقین — گر در شرح مختصر نقبین
از او نیست وطی کردن چون — گرچه شد منقطع ز اکثر خون
وسطی تا ساختن ز غسل اول — هست واجب نبر و یعنی حل
کم ز ده روز منقطع شد هم — بعد سه روز اکثر از وی کم
انقطاعش بود کم از عادت — گفت صدر الشریعه بی شبهت
واجب است اینکه غسل را تاخیر — کند آن مومنه بدین تقدیر
یعنی تا آخر محل نماز — خوف فوتست غسل سازد باز
بگذارد نماز آخر وقت — تا نماند بگردن او مقت
آخر وقت مستحب نماز — نه که وقت کراهت آید باز
پیش عادت انقطاع اگر — شده باشد و با زیاده شمر
یعنی تاخیر غسل از این باب — که بود با طریق استحباب
که بود منقطع کم از سه روز — حکم این مسئله مرا آموز

مسئله
المرأة تحیض
من وجه الاخر
الصلاة لان
هذا لیس بحیض
ولم یستحب ان
یغتسل هذا الانقطاع
ولو استمسکت
[illegible]

آخر وقت را کند حسب او
هم درین صورتیکه شد مذکور
لیک اندر بیان روزه
اینچنین در صلوة شود
احتیاطا گر خوانده بود اول
نیز صاحب خلاصه آن مشهور
خون حیض نفاس بی شبهت
غسل سازد نماز بگذارد
خوف فوت نماز گر دارد
اجتناب از جماع نماید
گرچه از زوج سر کشد پرهیز
باشد این حیض سوم از عده
قطع رجعت نوشته اند ازان
احتیاط دگر تو نیک نگر
گر نکاحش کند بدیگر مرد
شود اگر ساخت حیض دیگر
هست فاسد نکاح ثانی شوست
اینچنین هست مذهب اشهرا
ابعد ازین احتمال نبود دو
این سخن از امام دین اعظم
نزد بو یوسف نکو کردار

خوف فوتیت ادا کند بوضو
عود سازد اگر دم مشهور
پاکیش باطل است سالک ره
ست در این مقام قصوری
نیست جزی ثواب باشد بل
در قضا ولی خویش تبیین کرد
منقطع گشت کمتر از ده دشت
احتیاط جماع را مانع
غسل سازد نماز بگذارد
تا که آن وقت عادتش آید
روزه می دارد احتیاطا نیز
شود این حیض قاطع رجعت
احتیاط است نیز استحسان
نکند جفت هم بشوی دگر
جائز است اینکه حیض عود نکرد
تا گذشته است هم بروزی ده
هر کجا کار احتیاط بجوی
در خلاف فیه اجتناب نما
تا نه آید دو بار پی در پی
مثل استاذ و زوجه هم
می شود انتقال دریکبار

در کتاب خلاصه در انجا — بنوشتند بر همین فتوی
از اوایل بیان بر الاصل — نیک تبیین بکرده در این فصل
بهر یک پنج روز عادت بود — زاول ماه حیض سی بنمود
است یا پنج روز سی شد پاک — بهمین بوده کرده بود ادراک
گشت حیضش زیاده از یکمه — هم تجاوز نساختی از ده
باتفاق حبیب صاحب فیض — انچه او دیده است باشد حیض
لیک در انتقال عادت باز — مختلف بین سه چراغ طراز
ثمر این خلاف را دانی — حیض شد مستمر به ثانی
دو امام نبیل او اکمل — سی کند رد بعادت اول
لیک ابو یوسف فقیه فاخر — سی کند رد بدیده آخر
انچنین است گر کم العادت — منتقل گشت حیض بی شبهت
گشت صدر الشریعه آزاده — هست عادت بیکی بستاده
روز خون دیده شد پاک ازینها — تا بده روز بر همین مضمون
اینکه خون دیده است دراین یوم — ترک سازد نماز را با صوم
روز دوم که پاک گردد او — سی گذارد نماز را بوضو
روز سوم که باز بیند دم — ترک سازد نماز روزه هم
روز چهارم که دید پاکی باز — خواند این مرتبه بغسل نماز
تا بده روز انچنین بشناس — داند این مسئله ذکور و اناث
نظم کرده است انچه نام حق — باد بر روح وی سلام حق
مثل نعمان در علوم بفضل رضاع — گر کند پیروی بیک مصراع
خاک او بهتر است هزار چمن — گفت آن عندلیب هشت چمن

مسئله
بهر یک پنج روز عادت بود
زاول ماه حیض سی بنمود
نقل فی شرح [illegible] صورته امرأة عادتها ان تحیض ثلاثة ایام من شهر ثم انتقل الحیض [illegible] ایام [illegible] [illegible]

هر زنی را که گم شود ایام غسل باید بهر نماز مدام
شرح شارح که دلپذیر بود نقلش از جامع الصغیر بود
صورتی واحد اینکه گفت امام بود عادت ماه به سه ایام
حیض سه روز نقل کرد آنگه مدت ماه مقدم است
بعد از ان رفت ماه ثانی حیض سه روز که میدانی
باز سه روز حیض او سپرد مه سوم انتقال بکرد
بعد از ان خون بگشت استمرار ز اول ماه تا بآخر کار
شد چو معلوم عادتی بوده بدرستیکه گشت مفقوده
در کدامین دو سه نداند بل در ده دو سه است یا اول
گفت او گفت در سبع سه ترک سازد سه روز و بعده
روز هفت دگر بکل نماز غسل تازه کند گذارد باز
این بود مشکل مستحاضه که او می کند بهر هر نماز وضو
صورتی دیگر اندرین اطوار هست اندر کتابها بسیار
نظم این جمله را هوس کردم نتوانستم اینکه بس کردم

فصل در بیان اقل طهر و اکثر طهر و خلال طهر و استمرار طهر

در کتاب هدایه فرموده اینچنین در حواشیش بوده
پانزده روز اقل طهر بدان نبود غایتی به اکثر آن
چونکه این طهر زن درین اقوال می کشد گه بسال گه بدو سال
نیست تقدیر او بدین مضمون گر کشش مستمر بگردد خون
صورت اینکه کفایه کرد سخن ببلاغت رسید یعنی زن
دید سه روز حیض در اقبال دید یکسال طهر یا دو سال

مستمر گشت خون وی آنکه ابن سعد معاذ و بو عصمه
گذشت طهر وی آنچه دید تمام حیض وی آنکه دید عشر ایام
گفت شش ماه طهر وی دانی ساعتی کم امام میدانی
نیز صاحب کفایه شده بین از محیط آورده بیان این
ور بود حیض حیض نه روزی ده سال آزاد پاک شد آنگه
مستمر گشت خون و زان بعد کاندرین حال قول ابن سعد
حیض طهر آنکه دید پیش از آن کاندرین حال حیض طهر همان
تا که او اطلاق سازد شو چه بود انقضای عدت او
ماه سه سال حکم وی دانی گفت اما امام میدانی
نیز ده ماه کم ز بیست ساعت عدت او هست از او اطاعت
چونکه محتاج بود آن مقدار سه سه حیض هم سه اطهار
طهر شش مه حساب کن آنگاه جمع سه طهر گشت نیز ده ماه
نیز بر حیض او بشد ده ایام نیز ده ماه می‌شود اتمام
چونکه شش مه اقل مدت حمل با تمام این طهر ساعتی دو قبیل
قول شیخ و قاضی هم این است نزد ایشان اصح چو تبیین است
نیز صاحب کفایه کرد خبر یعنی از بندگان دین پرور
قول بعضی که زاده دین پوشید طهر این زن چهار مه گوید
چونکه اندر چهار ماه اتم می‌شود خلق بچه محکم
نزد حاکم امام صدر شهید طهر این زن دو ماه باید دید
گفت برهان دین بین فتوی چونکه اسبیجی گفته است نسا
با ده ماه راست شد چه پاک یقین کرده شیخ خویشتن تعیین

چون ز سه روز بوده باشد کم
نیست حیض استحاضه است آندم

یا ز ده روز آمده است زیاد
آن زیادی وے استحاضه باد

یا زیاده ز عادت معروف
آید این خون زنیکه شد موصوف

هم تجاوز کند ز ده ایام
یا نفاس از چهل بقول امام

فرض کردیم اینکه روزے هفت
عادت زن چنانکه خون میرفت

این سفر تا دوازده دید این
رو بعادت گشت بالتعیین

یعنی حیض ست هفت معدوده
پنج او استحاضه فرموده

در نفاس اینکه در اناث یکے
بود سی روز عادت زنکے

دیده پنجاه روز او بارے
بیست او استحاضه بشمارے

لیک این حکم حکم معتاده
حکم نو حیض را دگر داده

یعنی اینکه حیض دیده جدید
ببلوغت چو استحاضه رسید

حیضش از کل ماه ده روزے
زایدش زاستحاضه آموزے

پس چهل روز آن نفاس آن
زایدش استحاضه است چنان

در زیاد نفاس اوسط آن
گوئی با این زنان نماز بخوان

لیک ترک جماع باید کرد
چونکه بر قول شافعی شوهرد

شصت روز اکثر نفاسش باد
بلکه مالک بگفت در هفتاد

آن کسے را که قلب باشد صاف
مشتغل میشود بخلاف

در صلوٰة فقیه مسعودے
علمائے عظام فرمودے

هر که پس آیدش باعقبایش
نیز پس آید او باعدایش

فصل در بیان اقل نفاس و اکثر نفاس و احکام او

بوالمکارم و غیر او بنوشت
سخن عالمان پاک سرشت

[illegible] تحقیق در تشخیص [illegible] عادت [illegible]

[illegible] منقطع [illegible] فی المستند فکان [illegible] ان یقال [illegible] ۱۲

در اقل نفاس را حد نیست
بیست و پنج روز قول از نعمان
یازده روز قول از یعقوب
زین سبب متقی متقیه
پاک گردد نماز می خواند
چونکه در احتیاط این باشد
در کتاب هدایه آورده
چون برآید اگر ز بعض ولد
این سخن در محمد و نعمان
در نهایه چنین بیان کرده
یعنی بعضی ولد برآید چون
نفسا می شود از و یا نی
یک روایت ز ابن ایوب است
پس همین قول قول نعمانست
یعنی شد اکثر ولد بیرون
هم مثلی روایت نعمان
یعنی بعضی ولد برون آید
در محمد روایت از هشام
نفسا نیست تا که از این زن
یا دو یا بیشتر ز نصف بلی
در محمد روایت ثانی
ظاهر قول اینچنین مرویست
لیک نی ظاهر روایه آن
گرچه ماخوذ نیست گفتن خوب
نگذرد مدت خلافی
لیک در وی جماع را مانده
روش متقی چنین باشد
در حواشیش هم بیان کرده
نیز از بعد او نفاس بود
در هدایه چنانچه کرد بیان
نقل او از محیط آورده
نیز از بعد که هم بیند خون
اختلافات قول را دانی
نقل آن هم ز یعقوب است
معتبر در نفاس گفت آنست
نفسا می شود باین مضمون
از ابو یوسف است نیز عیان
خون آن زن نفاس آنها
اینچنین گفت آن امام همام
نیز آید سر و نصف بدن
قول هشام این بود بی ظن
نفسا آید زن ز پیشانی

ولا حد
لاقل النفاس
اقل مدة النفاس
على ظاهر
الروایة
اصحابنا
وعن ابی حنیفة
[illegible]

تا که گردد بیرون جمیع ولد   وین سخن هم نزد اصل او سست سند
در وقایه و غیر او ست بیان   هم نوشتند شارحان آن
یعنی سقط گر بعضے خلق او   مے شود دیده چون ولد برگو
نیز واقع شود طلاق باو   یعنی باز وجه گفته باشد شو
گر تو فرزند آورے اے زن   بهمین شرط شو طلاق بمن
از همین سقط او طلاق شود   بنده زین عهد او عتاق شود
یعنی شرح او در او است بیان   اینچنین در هدایه هم بود آن
هم شود انقضاے عذر او   داده باشد طلاق زن را شو
زانکه تو این مے زاید   زاول او نفاس مے باید
بخلاف محمد ابن حسن   گفت ز آخر بود نفاس زن
توامان دو بچه بیک اشکم   بوده یا بیش آن لبث هم کم
قول شرح وقایه باشد این   در هدایه بود چنین تعیین
آید از بطن واحد از ولدان   زاول او بود نفاس آن
گرچه باشد میان این ولدین   تا چهل روز مذهب شیخین
یک روایت ز حضرت نعمان   در کفایه ز آخر او دان
لیک گفتند پارهٔ علما   قول شیخین نیست این اصلا
بلکه دوم ولد که دفع آرد   غسل سازد نماز بگذارد
نیز قول صحیح باشد این   در کفایه چنانچه شد تعیین
لیک هست از تولد ثانے   عدت زن باجمعین دانے

فصل در بیان استحاضه که منع نمیکند نماز و روزه را

حامله خون بدید حیض آثار   نبود حیض استحاضه شمار

استحاضه ز طوف و صوم و نماز
غیر مانع بود عبادت ساز
مس قرآن و دخول وطی روا
می شمارد چو حایض افسنا
بو المکارم بزرگ پاک یقین
کرد در شرح مختصر تعیین
گفت یک قول شافعی با حیض
حامله خون بدید باشد حیض
آنکه خود را بتقوست اندازد
اجتناب از جماع بسازد
استحاضه که خون نه استد و
چیست حکم نماز را بر گو
گفت در کافی کفایه زان
علمای عظام کرد بیان
یا ز بینی کسی نه استد خون
حکم او هم بود باین مضمون
سلس البول هم چنان باشد
یا ز پس باد کس روان باشد
یا بود عارضش شکم روی
می بساز و خروج سپی درپی
یا ز جسم جبیکه خون نه استد و
میکند وقت هر نماز وضو
بگذارد باین وضوش نماز
فرض وقتی قضا نوافل باز
زان وضو نیز وقت اگر ماند
واجبات نذور می خواند
مذهب شافعی بمانم عرض
گفت سازد وضو بکل فرض
نزد مالک امام با پرهیز
گفت سازد بکل نفل آو نیز
در هدایه و شرح او بیقین
ذکر کردند بزرگان دین
اشکنند با خروج وقت وضو
لیک نزد زفر دخول او
نزد بو یوسف از خروج دخول
هم بود نزد شافعی مقبول
عذر را بلکه قبل ازین شد یاد
عذر را نیز وقت کامل باد
یعنی در وقت از دو وقت نماز
این حد شما چنان نه شد باز
تا زمانی برو نگنجاند
بو وضو این نماز خود خواند

ذکر شد در مسألهٔ مسعودی
صاحبان جرح سائل باز
آخر وقت بود خون استاد
باز بعضی از جرح کس
آخر وقت را کند صبر او
آخر وقت آن نماز بخواند
آن نمازی که خوانده بود اول
خون نه استاد وقت دیگر باز
درگذشت و آن نماز خواند او
خون اگر سائل است بیرون ز تقریب
ترک تعصیب کرد شود پاک
خون اگر شد روان ز جای خویش
از ادا است نماز مانع نیست
شستن او ز خویش باید دید
گر نیابد قدر شستن کس
اندرین صورت ثیاب خویش شستن
لیک ز این مسائل او گوید
وقت کل نماز جای خویش
گر روان شد ز جای دیگر او
نقض مسعود را بیان کرده
تا تواند به بند بربستن

علماے عظام فرمودے
اول وقت خوانده بود نماز
آن نمازیکه خواند اعاده باو
خون نه استد چگونه سازد کس
گرنه استاد او کند بوضو
خون ز سیلان بوقت دیگر ماند
نیست کافی اعاده سازد ولی
تا که بیرون رود محل نماز
[illegible] از خطا [illegible]
[illegible] باطهر و تقریب
نیست لابد ان شہر یا زان پاک
تا که رسد ناقض با طهر او
گر از آن خون بجامه بر رسد [illegible]
گر همین شسته بوده است [illegible]
باز باز خون رسد ز شستن لیک
نبود فرض اسی بر او شستن
فرض باشد که بار کرت شوید
لیک فتوی بود بقول بیش
خون از این کس اعاده باد وضو
مستحاضه اگر [illegible]
خون نیاید ز فرج داخل زن

له
[illegible] آخر الوقت [illegible] فتوى [illegible] ۱۲

ظاهر قول از اصحابے است
نسفے آن امام قدر بلند
همین نهد در محل خویش
از اصحاست حکم وے دانی
گفت برهان دین دولتمند
این سخن را بعدها ئے تمام
یعنے اینج بند نیست اگر
یعنے در وقت یک نماز تمام
ور بیک وقت تر شود و تاه
مستحاضه خرید باشد کس
حکم او این بود ز اول سر
شده است ارتفاع اگر حیضش
تا ببین نگشت بے حالیش
اقله وقت خویش شمس الدین
یک روایت ازان روایت زین
قول دیگر ازان دو مهاست حال
قول دیگر چهار مه گویند
نه مهست از ابو مطیع سخن
گوید او چار ماه روزی ده
عمل الیوم اوفق بالناس
لیک احوط دو ساله را دانی

انچنین جرح که در اعضائے است
گفت بند و بجرح سائل بند
یعنی استاد در محل آن ریش
مستحاضه ولے اصحابے
سخن خاص هست عام پسند
خاص فهمند ولے نه فهمند عام
زد که یکماه بند گردد نیز
از احبا بود بقول امام
حکم او جرح سائل است الیناه
لیک حیض در اندانه بس
ترک سازد او بروزهی ده
قبل از انقضار ایاسش
سے کند ترک البته زان پیش
گفت اندر اصول باشد این
یعنے این قول باشد از شیخین
سے نگرد و قریب تا دو سال
قول شش ماه زان دو شه گویند
بخلاف محمد ابن حسن
یک سخن اضعف اوست از انشه
همین گفته اند در قرطاس
قول شارح بود زکریا سے

در بیان متفرقات حیض

هست اندر حنا دهد حائض — مستحب هست مر زنان حائض
گر در آید چنانچه وقت نماز — آنکه سازد وضو نشیند باز
مسجد خانه را برای جلیل — نیز تسبیح گوید و تهلیل
مر زنان حائضش زنا دانی — مرد اگر کرده است شهوانی
باید وی کند او استغفار — بخشد او ز خویش ازین کار
مستحب هست دادن دینار — باید نیم دینار ای یار
گر قتیل ولد شود بیرون — نکند ترک او نمازش چون
نگذارد اگر نمازش این — خاسر ست شود [illegible]
ور به خود حیض را بسازد — رنگی در ته عضو اندازد
خرد نماز پایان بفرزندش — این خبر را اندرین سبب کردیش
در حنا دست و کافی آورده — از بزرگان شرع پرورده
دید تو حیض روز اول دم — ترک ساز نماز و روزه هم
کم نشد روز خون اگر استاد — گفت حیضم نماز اعاده باد
نقد نظمی کرده ور بیجا خروج — ور دلم بود نماز سازم و حج
لیک گوینده بگوش هوش — گفت آنکه ازین قال خموش
از حیاشت تهی نگشته ظرف — صرف کردی بحیض ظاهر صرف
حیض ظاهر که اندرین باب ست — صلح او از چهار من آب ست
حلت غیر ستی ملت — حیض مردان بود همین علت
مجیب حیض تقال این ست — با حشت سیه آورد این ست
آن رجال که خالی از حیض اند — گرچه زن نیستند در حیض اند

دفع این حیض را نسازد آب   واقعی محبت و حجاب
دل نظرگاه حضرت اوست   لیک اینجا حجاب یک موست
یعنی موی محبت اغیار   بوده باشد از آن نظر بیکار
حجبی که فیوض را بسته است   خارق او دوام آگاهیست
هر جگاهی حجب دریده شود   دیده بینا که هست دیده شود
رفته رفته چنان بگردی غرق   نکنی راحت الم را فرق
آنچنان به دولتی رسد مردی   فارغ از جمله دردها گردی
بعد از آن بر تو نیست تجربی   بهره از ضیا سبب بینی
وضع سازند بر سرت کوهی   نیست حس اجد و توانده وی
گر بفرق سرت نهند اره   نبود حس آن در تو یک ذره
گرچه در کام اژدها مانی   چون نه حست ترا نه پشیمانی
گر تو خواهی اگر چنین باشی   لذت عمر یابی از این باشی
مرد این است اصل مرد این است   درد و صد درد آن نیست بود و انیست
درد حق با دلی که ضم گردد   جمله دردها عدم گردد
وصف مردی نه آلت ریش است   بلکه مردی گذشتن از خویش است
پس تو ای ترک زاده نامرد   در قیام جزا چه خواهی کرد
نه در دی نه عشق نی در تو   کارها هست خلاف کرده او
خبث شیطان که در جبلت تست   بدتر از صد هزار علت تست
پس محل نگاه حضرت رب   خانه دیو ساختن چه عجب
تیغ بر سینه ای بفرقت خاک   این چه انسانی است چه ادراک
دشمن جان خود امیر کنی   خویشتن را باو اسیر کنی

وای بر تو هزار وای بر تو
نانشد تو اگر خدای تو
با وجود چنین سیه روئی
سخن از عیب خلق میگوئی
خبث پنهان خویش را ماندی
حرف بر عیب ظاهری راندی
نام مردی بخود کنی حیف است
بلکه نامیدن زن حیف است
در حقیقت مخنثی هستی
فعل او تا به ناکسی هستی
پای تا سر تمام در عیبی
بهر در دوست مکر در جیبی
مگر آنکه خدای هر دو جهان
پوشدش عیب آشکار و نهان
گر نپوشد بر وی غیب نقاب
شرم بادیم مستحق عقاب
آن بدیها که از تو می آید
هست مشکل اگر ببخشاید
هر کجا هست اندگرفت کسید
ز رب عالمین بگرود زید
گرچه او غافر است بخشنده
پیش شو غره هم که ای بنده
چونکه سخت است هم گرفتن آن
خویشتن بین قهر و لطف بدان

[illegible]

فصل در بیان تیمم و احکام او گوید

حق برای نجاست بوذ بران
امر فرموده پنج وقت نماز
مهربانی که در نبودن آب
کرد بهر نجاست آب تراب
با وجود چنین ترحم آن
شکر نکنی بنده کسی انسان
گفت صاحب هدایه در ترسا
خارج مصر یا مسافر کس را
قدر میلی بود ز آب بعید
او تیمم کند بپاک صعید
در نهایه کسی کند تفصیل
قول صاحب هدایه فی قیل
خارج مصر گفتن است از آن
این سخن رد آن سخن میدان
بعضی گفتند این تیمم را
جز سفر نیز بر تیمم روا

بعضی از ناس گفته است چنین
نیست جائز کسے تیمم اگر
قول صاحب بدایه زین معنی
گرچه غیر مسافر است اینکس
گفت اندر کتابهای کبار
ور تحشد بود و میل بعید
اختیار امام فضل است این
از ابو یوسف است از انکس
کاروانی از و شود ذاهب
هست جائز تیمم کرده
قول کرخی امام فیض آثار
جای باشد که صوت اهل آب
نشنود صوت شان بعید ازان
گفت ابن زیاد با تفصیل
ور قفای است یا یمین یسار
اندرین باب گفت امام زفر
میرسد آب را چو اندران
لیک قبل از خروج وقت نماز
پس بقول امام مالک میل
گرچه خوف از خروج وقت نماز
هست اندر صلوٰة مستوی

خارج مصر است کسے به یقین
قصد سازد گر صحیح سفر
خارج مصر شد کسے یعنی
هست جائز تیمم او بس
دوری محل را بود المختار
یعنی از آب جائز است بعید
ور تحشه چنانچه شد تعیین
بوضو ساختن بود او بس
مے نگر ور چشم این غائب
از کتاب ذخیره آورده
نزد او اعتبار آن مقدار
نشنود یا قریب هست حساب
اخذ اکثر مشایخ است چنان
آب در راه کس بود و میل
معتبر میل دان تیمم از
وا کند این کس درون وقت اگر
در نهایه بود دلیل آن
نرسد آب را امید جواز
بود در میان آب سبیل
بوده باشد تخاک نیست جواز
آن بزرگ طریق فرمودی

کرد شخصی غسل بقول زفر
باز سازد نماز خویش قضا
یعنی فرمان حضرت ذی الطول
در خلاصه کسی رود بطلب
تشنه اند که بین آب خویش
هر کجا که به آب گردد باز
هست جایز تیمم این مرد
در نهایه گمان انسانی
نیست جایز تیممش بگمان
ابو المکارم بزرگ طاهر دین
نقل عالمان رست سبیل
کرد تفسیر میل ابن شجاع
یعنی تفسیر او ازین مقدار
لیک قولیکه باشد او مختار
هر قدم هست یک ذراع نیم
گر عامه که کرده شد تعیین
یا هر نفسی وضو کند بر آب
با تخاف کند تیمم آن
شافعی آن امام نیک شرف
گفت صاحب هدایه ماهر نص
یا جنب گشت شخصی از انسان

بعد خواندن رسد بآب اگر
آنکه تقوی بود رضای خدا
تا موافق شود بدو دو قول
کسی باید آب را بطلب
قدر میل است یا اقل یا بیش
گردد اما خرج وقت نماز
لیک مرد احتیاط باید کرد
میل باشد طریق او یا نی
بلکه باشد یقین کسی با آن
فرسخ میل را کند تعیین
ثلث یک فرسخ است یعنی میل
شش هزار است پانصد بذراع
از ذراع است تا چهار هزار
میل هست از قدم چهار هزار
نکو عامه نیک کن تعلیم
هست بیست چهار انگشتین
هر خصش شده که کند زین باب
گفت ایزد چنانچه در قرآن
او کند اعتبار خوف تلفش
قول آورده بود لطف ماهر نص
آن قدر سیر گر کند غسل آن

[illegible]

ستة آلاف ذراع نحو میل
... قدر میل ...
المیل ثلث الفرسخ وذلک
اربعة آلاف خطوة وکل
خطوة ذراع ونصف
والذراع بذراع الناقة
وذلک اربعة وعشرون
اصبعا بعدد حروف
لا اله الا الله محمد رسول
الله [illegible]

خوف آفت هست بر دزدن کار
خارج مصر اگر بود بیشک
شارح مختصر بزرگ دین
دو بجهت هست حضرت نعمان
غیر جائز بود بقول هما
لہ مجتهدین را و دان چه حضرتان
غیر جائز بگفت حاوی
یا کس از خوف نفس از عدوان
گر بترسد آب را تیمم کرد
یا بود خوف تشنگی خویش
یا بود خوف تشنگی دواب
[illegible] یا آب بگرفتن
هست جائز تیمم این کس را
در هدایه و فتاوی غیرها
یا بود خوف آن نماز چنان
مثلہ چون نماز جنازه و هست عید
بلا جمعه و پنج وقت نماز
چونکه باشد خلیفه اینها
این تیمم ز خوف فوت بلی
بولی خوف فوت نیست از آن
مے تواند نماز او این کرد

یا بود اسیر و نشسته کند بیمار
هست جائز تیمم آن یک
بوالمکارم چنین کند تبیین
گفت جائز بود چه شارح آن
هم صحیح است هم به افتا
شیخ الاسلام گفت جائز دان
این سخن را صحیح فرمائے
یا سباع هست یا چه غیر آن
هست جائز تیمم این مرد
یا ز اهل عیال از ظلم و بیش
هست جائز اگرچه باشد آب
در سر چاه مثل دلو رسن
اندرین حال از تر و دلبس
ذکر کردند عالمان یا
گر نباشد دگر خلیفه آن
اندرین وقت جائز است عید صح
گرچه شد خوف فوت نیست جواز
ظهر جمعه پنج وقت قضا
در جنازه بود بغیر و لے
گرچه خواند جنازه را دگران
است ولی جنازه است شهر و

مسئله
التیمم لدخول المصر [illegible]
[illegible] بوجود الماء
مبسوط و یجوز التیمم للامام
بصلوٰة الجنازة اذا لم یکن
[illegible] الصلوٰة [illegible]
[illegible] التیمم لصلوٰة الجنازة
و ان کان [illegible]
بالصلوٰة [illegible]
[illegible]
لصلوٰة الجنازة جائز و
ان لم یکن [illegible]

[illegible]

در هدایه صحیح باشد این نیز کرده است ذکر فخر الدین
آنچه در شرح بوالمکارم هست گفت یعنی بهان خدای پرست
آن کسی کو تیمم آغازد نزد و جمع جنازه می سازد
زین تیمم جنازه خواند اگر باز آید جنازهٔ دیگر
بگذرد مدتی وضو از او یعنی اندر میانهٔ این دو
با اعاده تیمم الا لا بنوشتند بر همین فتوی
چون محمد ز فد بهان دو مرد گفت مطلق اعاده باید کرد
آن یکی خارج نماز عید بود در بین او حدث پدید
در کتاب هدایه مذکور است نیز در چند نسخه مسطور است
نزد نعمان تیمم آرد مرد بتیمم بنا تواند کرد
نتواند بمذهب دو یار بتیمم بنا درین اطوار
چونکه لاحق پس از فراغ امام می کند باقی نماز تمام
این خلافی که گفته اند در او این ثمر وحش اگر بود بوضو
بتیمم بود شروع مرد اتفاقا بنا تواند کرد
شافعی گفت در جنازه و عید خوف فوت ست آب نیست بعید
نیست جائز تیممش اصلا چونکه در نزد او قضاست روا
بوالمکارم نوشت زین تفصیل یک سخن آمده بلفظ قیل
نیست جائز تیممش اصلا یعنی در عید در دیار ما
از امام سرخسی و حلوائی باشد این قول در نکو رائی
از نجیب است صحیح مجبوبی گفت تجویز آن شده خوبی
گر بود خوف فوت در عید آن نیز در این دیار جائز دان

نا کرده

[illegible]

على الماء ايضا يكفي للوضوء لا للغسل يجب عليه التوضي ثم التيمم للجنابة بالاتفاق ١٢

از مصفی شرح اوراد | بزبان تصحیح سازد یاد
گر مقیم است یعنی در مصر او | گر جنب گشت یا شکست وضو
هست خوف هلاک با این یار | مسح نه انبیابد آب جبار
گر تیمم کند همین انسان | گر باجماع غیر جایز دان

در بیان کیفیت تیمم و احکام او گوید

بحدیث رسول شرق و غرب | کردن این تیمم است دو ضرب
هر یکی ضرب مسح سازد رو | در وقایه گفته شد عدد دو او
هر یکی هر دو دست تا مرفق | مسح کند مسح است درایت حق
بو الکلام بزرگ سعی شگفت | از سه نسخه خویش روایت گفت
هست شرط استیعاب همچون آب | سخنان گفته اند در این باب
گفته فتوی بر استیعاب شمار | ظاهر است صحیح هم مختار
ابن سیرین بزرگ نیکو ذات | در تیمم بگفته شد قربات
نیز در شرح خویش فخر الدین | اندرین باب می‌کند تعیین
از بزرگان با غبار فشان | مسح باید میان انگشتان
پس بران شخص و در این خلال | کند انگشتهای خویش خلال
او مست محتاج ضرب سیوم را | تا شود شرط استیعاب ادا
خاتم یا سوار [illegible] | لازم است این برآردش اندو
قول مختار هست فکوری | یعنی اندر کتاب کافوری
ترک کرد خلال انگشتان | در تیمم و را جواز مدان
در صلوة فقیه مسعودی | نیز پیچید نسخه فرمودی
شیخ اگشته قوت اسلام | بو حنیفه امام خاص و عام

مسئله
فی کشف اصول البزدوی
ان الاستیعاب فی التراب لیس
بشرط بالاجماع انما الخلاف
فی الاستیعاب بالمسح وظاهر
کلام الاصل الاستیعاب الشرط [illegible]
[illegible]
الاستیعاب لیس بشرط ۱۲
کشف بزدوی [illegible]

[illegible]

از همه حدیثی فرمود / هم ابو یوسف اندر آنجا بود
گفت ای سرور ائمه قرین / آنچه گفتی بفعل کن تعیین
بو حنیفه شه خدای پرست / کرد پیدا ز آستین دو دست
ور زمین زد دو دست بر پیشش / باز پس رو بکرد دست خویش
بعد ازان هر دو دست را افشاند / بعد بر روی سنگ پیش راند
بعد ازان دست خود فرود آورد / یعنی مسح تمام رویش کرد
باز زد هر دو دست را بر ارض / کرد چون ضرب پیش کشید عرض
بعد انگشت دست چپ بیقین / راند بر پشت دست راست یمین
مع ابهام پشت دستش راند / باقی انگشتهای خود گرداند
باطن دست خویش را مسح آورد / نیز ابهام خود چنین کرد
گفت آن مرغ بوستان عدون / در تیمم همین بود مسنون
شرح ساز وقایه آن اکمل / گفت اندر تیمم این افضل
بعد ازان ذکر کرد فخر الدین / یعنی در شرح مختصر تعیین
قول دیگر بهر چهار انگشت / مسح سازد ز دست ایمن پشت
یعنی از راس اصبعای خویش / مع ابهام ای سعادت کیش
بعد باطن کف تا بند / ظهر بیناسش ای سعادتمند
پس کشد هم بباطن ابهام / ظهر ابهام را ز انگشت تمام
بعد دست یسار چون ایمن / پس کشد مسح نور دیده من
مثل بو یوسف آن غریق علوم / گفت ما را بفعل کن معلوم
تا که باشیم با کمال جهل / نزد پیش شیخ پست کم اهل
چه شود راه راست آموزی / چشم باطل بحق در دوزی

[illegible]

ثم قبضها وینفضها ومسح بباطن
اربع اصابع یده الیسری ظاهر یده
الیمنی من رؤس الاصابع
الی المرفق [illegible]
[illegible] باطن ذراعه
الیمنی الی الرسغ ویمر باطن
ابهامه [illegible] ظاهر ابهامه
[illegible]
کذلک وهذا القول هو الاحوط ۱۲
شرح احیا

ورنه کاهیدن بناوانی خبث ست رواج شیطانی
محدثی یا جنب ز مرد و اناث یا زنی پاک شد ز حیض و نفاس
این تیمم با این همه کافی ست چونکه نقل از پیمبر وافی ست
در هدایه چنانچه هست خبر اینچنین نقل در کتاب دگر
یعنی اندر صلاة مسعودی نقل یکی چنانچه فرمودی
سید المرسلین حبیب خدا شافع المذنبین بهر دوسرا
یعنی آن رهبر صفا و کبا ابن یاسر ولی حق عمار
اوفتاده بخاک می غلطید افضل خلق حال او پرسید
گفت بر من جنابتی واقع شده است ای پیمبر شافع
گفت آن پیشوای صلح و حرب نشنیدی تیمم است دو ضرب
خواه محدث و یا جنب شد کس این تیمم او را بجمله بس
گفت مالک امام پاینده بنده آب را نیابنده
نتواند گرفت استمتاع نی توان زین ثبات اتباع

در بیان آنکه تیمم بچند چیز رواست

چون تیمم که شد خلیفه با هست بر خاک ریگ سنگ روا
در هدایه و غیر اوست بیان هم بنزد محمد و نعمان
آنچه از جنس ارض مذکوره گچ و زرنیخ سرمه و نوره
اختصار از خزانه ام بنوشت سخن عالمان پاک سرشت
آنچه نبود ز جنس ارض اگر نیست جائز چو مشک یا عنبر
یا بکافور چوب زاج و حنا یا بمروار سنگ نیست روا
بدقیق و سویق نیز زباد ذهب و نقره غیر جائز باد

مسئله
استفتا اگر مسافری جاریه بخود
وارد و میسر نشد که آب بخرد قیمت
فمع ذلک آن جاریه را
میکند شرعا روا
باشد و الله اعلم [illegible]
[illegible]

کبرید مطلق لاے
بو البکار هم ز فقیهان ولے
گفت اگر آبی است نیست جواز
بعد از ان در معانی سفت
نقل سازد ز دو کتاب او باز
آب نے خاک نے بیک منزل
میکند نقل آن خردمندے
از کتاب خلاصه بالتبیین
تا که با بعض جامد باشن
مے کند ترک تا شود خشک او
کرخی آن امام صاحب دل
در هدایه وغیر اوست بیان
نزد ابو یوسف سعادتناک
نیز قول دگر ازو مرویست
شافعی گفت در نبودن آب
در خلاصه خزانه اقتیین ست
کس تیمم بکرد از یک جا
گرچه بوده است غبار اقدم
گل طاهر که باو گشته درین
گرچه بوده است بے غبار آنچیز
تا که نبود دست خویش بر احجار

نیست جائز اگرچه هی آن نے
نمک از آبی است یا جبلے
در جبالے خلاف وارد باز
در جبالے صحیح جائز گفت
گفت قول اصح بغیر جواز
جامد از جنس ارض نے جز گل
بعضے عبد اعلے بر جنبار
لایجوز التیمم بالطین
مے بمالد گل بر او در من
بعد باو کند تیمم کو
او تیمم جواز گفت به گل
علمائے عظام گفت چنان
نیست جائز بغیر پاک خاک
گفت بر غیر خاک جائز نیست
نه تیمم جواز غیر تراب
نیز در جامع البساتین ست
باز شخصے از وکند اجزا
در جنابت و باز جا لیفی هم
یعنے آن چیزها ز جنس زمین
هست جائز تیمم اینجا نیز
هست جائز اگرچه هست غبار

[illegible]

قوله في الواقعات
الحمامة رجل
اصابه الغبار فمسح
على وجهه وذراعيه
وارادبه التيمم
اجزاه لانه قصد
التيمم بالصعيد الطاهر
۱۲ [illegible]

بخلاف محمد این تعیین
نمد جامه را اگر نیست غبار
یاد کرده ابو المکارم هم
نیز این قصد با غبار روا است
نزد بو یوسف آن چراغ طراز
در کتاب هدایه مشهور
فرض دان نیت تیمم را
گرچه اینجا بود خلاف زفر
نیست او چگونه است ای مرد
یا کند نیت ادای نماز
یا جنابت و یا حدث و سر این
در هدایه صحیح این گوید
لیک قیدش شرطی او هست
بوده باشد حدث جنابت مع
در کتاب خلاصه آورده
شخصی ار نیت تیمم هست
حدثی دید قبل از استعمال
پس همان خاک که بگذارد
این تیمم که گفته شد بر خاک
چونکه حق با صعید طیب گفت
این چنین در کتاب اتقین

گفت در شرح خویش فخر الدین
قاضیخان گفت لایجوز شمار
در همه شرحهای اهل کرم
گرچه اینجا صعید هم پیدا است
با غبار است نزد محمد جواز
در جمیع کتابها مذکور
یاد می کن عوام مردم را
نیست غیر از فرقها فت دگر
در کسی نیت طهارت کرد
هر دو نیت نوشته اند جواز
نزد و شرط اگر کند تعیین
ابو المکارم هم اینچنین جوید
هر که نرسد کسی و هدا از دست
نیت هر دو می کند اورع
علما این چنین بیان کرده
بر زمین ضرب کرد هر دو دست
که اندر اینجا مخالف است احوال
اصح آنست در محمل نارد
لیک این خاک بوده باشد پاک
مده از دست امر این دشفت
هر جگاهی نجس رسد بزمین

مسئله
دو دو قائم من عجب
الیج او دم الحایط
فاصابه الغبار
یتیمم وذکر بعضهم
[illegible]
الیتیمم بنقل غبار
علیه [illegible] الارض
التیمم [illegible]
الا استعمال [illegible]
المشایخ فی تیمم
[illegible]

خشک گردد با آفتاب اگر تا که گردد او ز ذهاب اثر
نیست جائز تیمم در اینجا گرچه در وی نماز هست روا
نیز در این زمین ادای نماز ز فرو شافعی نگفت جواز
می‌تواند بیک تیمم کس خواند اند فرض از نوافل بس
شافعی کرده است اینجا یاد بهر هر فرض یک تیمم باد
گر گذشته ز وقت نماز جائز ست او خلاف وارد باز
رفت نصرانی تیمم کرد زین تیمم اراده دین کرد
شد مسلمان کسی ز تیمم آن کاندرین جا محمد و نعمان
متیمم نه است گفت این دو متیمم بقول یعقوب او
گر وضو کرده بود آن مذکور گرچه بود از اراده دین دور
بعد ازین دین گزید نزد ما متوضی ست نزد شافعی لا
مسلمی بالتیمم از ایمان گشت کافر نعوذ بالرحمن
باز برگشت بر مسلمانی نشود آن تیممش فانی
بخلاف زفر که فانی گفت در هدایه ز دلائل شگفت
بوالمکارم بزرگ پاک یقین کرد در شرح مختصر تعیین
نقل از شرح نهایه آورد گر تیمم بمس مصحف کرد
یا ز بهر دخول مسجد آن یا وی از بهر خواندن قرآن
نیست جائز بدین تیمم باز بگذارند به پنج وقت نماز
بخلاف تیمم آن مرد از برای جنازه خواندن کرد
یا که بهر سجدهٔ تلاوت ساخت عامهٔ عالمان شرع شناخت
قول آنها تیممش به نماز یا بجز نماز باشد باز

[illegible]
التلاوة و دخول المسجد [illegible]
و لا یجوز التیمم مع وجود الماء [illegible]

هست جائز با او کنند ادا
پنج وقتی خود و الا لا
هست نفلی بخواندن قرآن
تا بود یا دخول مسجد آن
هست جائز فرائض از این نفل
اسی خلافاً الشافعی با عقل
لیک این نقل را مساز حساب
در خلاصه نوشت در این باب
گفت بر قول عامهٔ علما
زان تیمم فریضه نیست روا
گر تو سازی باتفاق عمل
بندگی خدای عز و جل
هر نمازی تیممی آری
تا نماند ز تشبه آثاری
بلکه در جملهٔ عباد تنها
بوده باشد باتفاق ادا
مرد از دست خویشتن زنهار
گرچه باشد بنزد تو بشمار
تا نبندی با هر شاق میان
تشوی در سلوک متقیان
چونکه باشد کراهت مردم
نزد واجب تعال التیمم
گر تیمم بجای آورد
لیک تعلیم غیر اراده کرد
تا نکرده است اراده به نماز
نزد هر سه امام نیست جواز

در بیان ناقض تیمم

گر بود ناقض وضو هر چیز
باشد او ناقض تیمم نیز
نیز آبی بود بپای کس
میرسد نیز قدرت آنکس
در نماز است یا برون شد هست
آنکه قادر بر آب گشت شکست
شرح ساز و قایه تبیین کرد
یعنی صدر الشریعه شه مرد
قدرت آب تا که شخصی یافت
کرد اهمال با وضو نشتافت
آب معدوم گشت از آن پس
گشت ناقض تیمم این کس

له ولا یجوز التیمم بوجود الماء لسجدة التلاوة کذا فی المحیط والصحیح انه یجوز [illegible] الاختیار [illegible] فی [illegible] التلاوة [illegible] فی المختار [illegible] بن محمود [illegible] والمسافر فی ذلک [illegible]

[illegible]

پس چنین غسل کرد در این باب
نرسیده به پشت او شد آب
حدث موجب وضویش هم
گشت واقع چو بر همین آدم
پس تیمم بکرد با این دو
یعنی از بهر لمعهٔ حدث او
بعد از آن آب یافت آنکس
مے کند لمعهٔ حدث را لبس
گشت ناقض تیمم این یکسا
در حق لمعهٔ حدث بیشاک
گر کفایه نکرد با یک او
گفت باقی ست در حق هر دو
ور نبود آب با یکی کافی
در حق دیگرش بود باقی
گر رسد آب با یکی زین دو
آب را صرف لمعه سازد او
لمعهٔ خویش را بشست آنکس
از براے حدث نشستن ابس
فیعید التیمم ام لا
هست در این دو قول از علما
آب اگر با حدث بگردد صرف
در حق لمعه نقض شد بیشاک
نرسد گر به لمعه آب او
میرسد با وضاویش با دو وضو
این نماند پس تیمم اندرین باب
گرچه نرسد هیچ یک زین آب
مے کند صرف او نه بے تفصیل
تا که گردد جنابتش تقلیل
داشت جمعی طهارت تراب
شخصے آورد او با این آب
هر کدام شما بخواهید او
بکنید از براے نماز وضو
آب گرچه بکند بیک کس بس
گشت ناقض تیمم همه کس
گر دو شخصے وضو با او اکنون
باید اعادهٔ تیمم اکنون
بر شما گفت آب را اما
قبض کردند آب را آنها
نیست ناقض تیمم این جمع
لیک فرق ست اندرین کن سمع
یعنی بخشیدن متاع تمام
هست جائز بمذهب دو امام

[illegible]

ولو مر رجل لان لما الماء ربما
انتقض تیمم ففی الوجه الاول
انتقض تیمم الذی کان الماء ملکه
فی الوجه الثانی انتقض تیمم الجماعة
فلما وضا الرجل اعادوا باقون
لان تیمم قبل استعمال لیس باقون تیمم
من غیره وان کان الماء
لا ینتقض التیمم بالاتفاق اما علی اول
ابی حنیفة فلان هبة المشاع فیما یحتمل
القسمة لا یجوز
قولهما وان صحت
واحد منهم لا یکفیه لوضوء
١٢ شرح اوراد

لیک با هر کدام مقداری
نزد نعمان امام فرخنده
یعنی و نزد آن امام نخست
نیز این مونسان [سله] شفقتمند
نزد و لیک کنند تیمم آن
با ورحمت بگور فاقیحان
چون مسافر گذشت در صحرا
یا بماند آن ازین معنی
نیست بر وی وضو کند براو
گفت آنها که حق شناخته اند
غیر جائز بود کنند اگر
مگر آنکه کثیر باشد آب
بس درین حین وضو کنند تمام
گفت قاضی ابو علی نسفی
آب موضوع هست با خوردن
گر نهاده بود بهر وضو
در کتاب دگر بعکس این
در صلوٰة فقیه مسعودی
راکبی در طریق رفت بجواب
نزد بو یوسف فقاهت رس
نزد آن دو مکمل و کامل
میرسد نیست اکتفا باری
هست باقی بمالک بخشنده
نیست بخشیدن مشاع درست
گر همین آب با یکی بخشند
نیست ناقض بمذهب نعمان
در فتاوای خویش کرد بیان
خم آبی بدید در آن حبا
هست باقی تیممش یعنی
بهر شرب ست نی برای وضو
که بنوعی مباح ساخته اند
صرف آن چیز را بنوع دگر
استدال ست بی وضو شارب
نه تیمم کنند ز بهر قیام
زین فضل آن امام چار طرف
هست جائز باو وضو کردن
لیک نبود مباح شرب او
بنوشته بودی علی التعیین
گویم آنچه ائمه فرمودی
گفت شخصی گذشته از آب
نیست باطل تیمم این کس
گشت بیشک تیممش باطل

سله فی الهدایة المسافر اذا نسی الماء فی رحله وصلی ثم ذکر الماء لم یعده عند ابی حنیفة رح ومحمد رح وقال ابو یوسف رح یعیده ۱۲ شرح اورادی الکافی والخلاصة فیما وضعه او وضعه غیره بامره

[illegible]

در نهایه است در سبکی گفتار
متیمم کسی بوقت عذر
یک گرت پاک کرد اگر بشست
گر بشوید بود به سنت او
گشت فاسد تیممش این یار
موسئی حبس گشت در زندان
لیک این شخص می نیابد آب
خارج مصر سخن اگر بوده
در بمصر ست گفت نیست جواز
گفت خواند نماز مومن سعد
پس همین قول هست قول هما
بود در مصر موسئی در بند
نی مکان پاک اندرونی خاک
بوحنیفه امام نیک اندیش
تا بماندم که یافت گردد آب
گفت ابویوسف شریعت طی
تا شود از شبیهین او باز
باید خواند باد اعادهٔ آن
متیمم موحدی به نماز
گفت این آب لیک مومن مرد
یعنی این قول آن عدو خدا

نزد کل غیر ناقض ست ای یار
آن قدر آب یافته است دگر
عضو ایش شود لفرض درست
نیست کافی بانتهای وضو
در خلاصه بود هو المختار
جای پاک ست جای بودن آن
بوحنیفه بگفت در این باب
به تیمم نماز فرموده
لیک زین قول خویش گشت و باز
باز سازد اعاده اش ن[illegible]
متفق گشت بزرگان ما
خواست سازد عبادت خاوند
یافت نی هیچ ازین نه آب پاک
گفت سازد قضا نماز خویش
یا شود جای آب پاک تراب
باشارت نماز خواند و نی
بگذارندگان پنج نماز
می کنند نیز گفت قاضیخان
بونصر اسنی بداد آواز
قطع آن بندگی نباید کرد
بوده باشد بوجه استهزا

[illegible] ۱۲

الفرائض مرة مرة والغسل مسح وجه السنة تثليثه ۱۲ ينقض تيمم بوجود المختار ۱۲ شرح اوراد

لیک بعد از فراغ آن طاعت
بدو رکعته خواند الا لا
چیزے باقی نماند از آنہا
نیز در قاضی خان بود این حرف
گر بود در مکان سردی و
چونکہ از عالمان طبیب طرف
مگر آنکہ بعضو کس سیلان
در زمستان چنین تصور نیست
در صلوٰۃ تقیہ در مسعود
آخر وقت ہر دمے ناگاہ
بعضے را از ایمان ولوی ہست
آنکہ دارد بقوم بے آلت
صبر سازند تا کشش آب
قوم نادار اگر کنند تاخیر
نزد نعمان تیمم است این بار
آن یکے داشت آیت آب
من طہارت کنم تو آنگہ کیست
اگرچہ تفویت وقت خواہد بود
بود جمعے برہنہ در صحرا
گفت آن جمع تا کنیم ادا
جمع عریان اگر کنند تاخیر

طالبد آب زو ہمان ساعت
رحمت حق بروضۂ علما
کندن از بہر ما و تو جانہا
در سفر آب باشد وے برف
ہست جائز کند تیمم وے
نیست جائز وضو کند با برف
بشود ہم شود تقاطر آن
یعنے در آن محل تقاطر نیست
از بزرگان دین چنین فرمود
بر سے بندد بر سر یک چاہ
نیست در بعضے آلت در دست
مے بگویند اندرین حالت
بعد از آن با شما و ہم اسباب
وقت بیرون رود برین تقدیر
لیک تاخیر با و نزد دو یار
مرد نادار را بگفت جواب
اندر آن حال مے کند تاخیر
نیز این در فتاوے مسعود
پارۂ جامہ دار ہم آنجا
بعد بدہیم جامہ را بشما
وقت بیرون رود برین تقدیر

سلہ فی الطحاوی ومن کان علی راس البیر ولیس معہ آلۃ الاستقاء او کان بینہ وبین الماء عدو او سبع [illegible] العطش [illegible] تیمم [illegible]

گفت لقمان او اگر کند عریان   باد تا خیر قول شاگردان
آن یکی در نماز و پیدا آب   منصرف گشت با گمان آب
بعد داند نماز شد ویران   نزد و در تیممش نقصان
قاضی خان گفت گر بدید سراب   منصرف گشت با گمان آب
خواه از موضع نماز آن مرد   یا تجاوز نکرد خواه بکرد
بدرستی نماز ویران ست   باز چون این نظیر چندان ست
متیمم اگر بدید سراب   اکثر رای اگر بود بر آب
باور بود که انصراف باو   میکند یعنی انصراف وضو
گر برابر بود گمانش باز   نیست بر وے حلال قطع نماز
دید بعد از فراغ باشد با   سے لباز و اعاده الا لا
شود خفی کے نماز گذار   اقتدا کرد با تیمم وار
مقتدی دید آب امام ندید   مقتدی نماز شد تفسید
هر اماش نماز فاسد نیست   چونکه اخلاص او بنا یابی ست
پس وضو دار با تیمم وار   گر کند اقتدا جواز شمار
ایک نزد محمد ابن حسن   نیست جائز بود بر او سخن
در کتاب خلاصة التعیین   نیز در قاضیخان نوشته چنین
داشت کس آب با وضوے بس   جامه اش اکثر درهم نجس
گر وضو کردن بجای او   جامه شوید نمی رسد بوضو
جامهٔ خویش را بباید شست   به تیمم کند نماز درست
در نجسش ادا بکرد نماز   خود کند کار شد نماز جواز
بعد ازین در صلوة مسعودی   اندرین باب ذکر فرمودے

جمع و من میان صحرا
بعضی گفتند پاک هست این آب
بعضی ناپاک گفته رد کردند
زین دو جمع اقتدا بیکی دیگر
انچه قول درست شد درست
آب نبود ز احتیاج زیاد
وز محمد روایتی بوده
وهر آن شسته را بستوران
این نماند ز شیخ مرحوم دور
بهر گل کردن آب استعمال
شرب انسان ز آب مستعمل
شد فراموش از مسافر یا
بعد خواندن بخاطر آن
نزد یوسف ست اعاده این
خود نهاده بود اگر در بار
ف این سخن در هدایه است چنان
گر کسی آب ماند در بارش
اتفاقاً اعاده وی نیست
باز این شرح ساز فرمودست
انچه مخصوص در فراموش است
چونکه عبد العلی صاحب عقل
یافتد آب در تنگ اوست
پس وضو ساختند آن اصحاب
روی بر خاک پاک آوردند
باز گشته شدند کنند اگر
خود نفس پاک است و نیست
با وجود همین تیمم باد
غسل اندام چار فرض بود
انچنین گفت رو ضمیر نور
وز خلاصه چنین بود مذکور
نیست بر تشنه دو آب حلال
نه مباح است که باشد بل
یعنی آبی که بود اندر بار
لا یعید الصلوة از طرخان
هست تفصیل او چنین تعیین
یا نهاده بامر او اغیار
بوالمکارم بکرد نیز بیان
خود نمیداند اصل این کارش
هرکه غافل ز شرع شد حی نیست
در همین هم تخالفی بودست
گوش کن مر ترا اگر هوش است
از کتاب جنانه ساز نقل

ف فی الهدایه المسافر اذا نسی الماء فی رحله فتیمم وصلی ثم ذکر الماء لم یعدها عند ابی حنیفة ومحمد رح وقال ابو یوسف رح یعیدها والخلاف فیما اذا وضعه بنفسه او وضعه غیره بامره وذکره فی الحالین ولو وضعه غیره بلا علمه جاز التیمم اتفاقا وقیل الخلاف فی الکل وذکره فی الوقت وبعده سواء ۱۲ شرح اوراد

گر گمان برد آب گشت ادا
به تیمم گذارد او هر خند ا
بعد ظاهر گشت بود است آب
نیست جائز بجمع اصحاب
بر هدایه نوشت اصل کرم
هست در نسخهای دیگر هم
آب اگر هست یعنی در همراه
طلبد خالصا لوجه الله
گر نبد آب خویش تضییق
بعد ازین عجز گشت بالتحقیق
شیخینه قبل از طلب تیمم کرد
نزد نعمان روا بود است مرد
نیست جائز بمذهب دو جناب
چونکه عادت نبود به بذل آب
نیز صدر الشریعه با عقل
کز مبسوطی بسازد نقل
اهل نبود طلب نزد ابن حسن
چونکه عار نیست در طلب کردن
آب که عادة بود ابذال
گفت ابن زیاد نیست سوال
واسطه برطالبان سرگشته
پیشه دارند در بدر گشته
ای قناعت ده همه نیکان
ای ورع بخش جمله نزدیکان
از طعام قناعتم کن سیر
راس سنت بپاسے همت زید
صبح تا شام شام کن تا صبح
لیے روپیے ما سألتکم من اجر
آب اگر با ثمن شود موجود
اندرین شخص هم ثمن سے بود
ثمن مثل را فروشد بس
نیست جائز تیمم این کس
بغبن فحشش را فروشد آب
نیست لازم خریدنش زینباب
این سخن در هدایه مشهور
بعد ازین در خلاصه شد مذکور
گر نباشد ثمن درین انسان
او تیمم کند باجماع آن
گر بباشد باو ثمن اما
وا دادا بمثل قیمتش آنجا
یا درین موضع اندرین تقادیر
میفروشد اگر بغبن یسیر

ع
[illegible]
ان الغالب
فی الفلوات
[illegible]

ولو ظن ان هناک
ماء لم یتیمم
حتی یطلبه لانه
واجد للماء نظرا
الی الدلیل ثم
یطلب مقدار الغلوة
ولا یبلغ میلا کیلا
ینقطع عن رفقته ۱۲
شرح اوراد

میخرد میکند با آب وضو
نه که بر غبن فاحش مذکور
غبن فاحش چنانچه شد تفسیر
این فروشنده لیک در اینهم
بر یقین غبن فاحش این کو
هست اما مباح بر خوردن
قول بعضی اگر وضو آرد
در جنابت بود درست درهم
غبن فاحش بقول بعضی گو
شیخ بصری بگفت در اینحال
بخرد با وضوش سازد و صرف
حضرت قاضی خان سلطان مرد
آب باشد میان ابن و پدر
میت حائض جنب بعضی
بر یکی تن کفایه است این آب
آب ملک یکی است زین سه تن
ور ز هر سه است هیچ یک زین آب
آب باشد مباح ور اینجا
چونکه غسل جنب فریضه عین
یک صلاحیت دگر بز مرد
بس جنب غسل پاک آورده

نه در اینجا کند تیمم او
بلکه لایشتری بود مسطور
قیمت آب یک درم تقدیر
نفروشد بگر بدو درهم
لیک این قول از برای وضو
گرچه در اخذ فاحشست اینجا
نصف درهم بخویش بردارد
بعد بنوشت ابو المکارم هم
نه در آید بتحت تقویم او
لازم است اینکه با جمیع مال
غیر ماخوذ هست لیک اینحرف
در فتاوای خویش تعیین کرد
به پدر صرف ساختن بهتر
آن قدر آب داشتند اگر
نرسد با دو سے دگر چه جواب
او کند صرف اندرین چه سخن
نکند صرف جائز است تراب
صرف این آب با جنب اولے
شستن مرده است غیر دین
مے تواند امامے زن کرد
مے بسازد تیمم مرده

ذکر شده در کتاب شیبانی
از حسامیه گفت نادر اسے
آب از هم که حاجیان دانند
استفاده و فتوی که آرند
نبود و خوف تشنگی سبب شک
نیست جائز تیمم این یک
مگر آنکه هبه کنند بکس
یا ودیعت کنند از آن بس
لیک در موادی که احتیاج ان
همچنین حیله که کند انسان
نیست و نزد ایشان این حیله
گفت این قول را که چند دلیل
بو القاسم بزرگ پاک یقین
کرده در شرح مختصر تعیین
قدر یک غلوه نیز جستن آب
آنچه پیدا است نزد شیخ ایجاب
غلوه با آن که یک و سیصد است
چون رسیده تا چهار صد بیست
غلوه در نزد بعضی اهل فن
نیست قدر تیمم اندر آن
این طلب در محتاج آن باشد
بقریبی اگر گمان باشد
شافعی گفت این طلب کردن
مطلقا واجب است غیر ظن
لیک در پاره کتب زیباب
گر شخص او نبودن آب
بی طلب هم اگر تیمم کرد
قول اجماع جائز است اگر د
لیک در پاره کتب چون بیش
اختلاف است زان نکو اندیش
این طلب نزد شافعی هم
قدر یک غلوه است یا ز و کم
هست مذکور شرح بهجه بسی
بی طلب بنده خداوند است
گر تیمم بکرد و صلوات
هست تجویز به بصر اثبات
گر چه بود گمان قریب آب
طلب ادا و سبو زین باب
گفت این شرح ساز نیک ادب
اینکه واجب نوشته اند طلب
یعنی از جانب یمین و یسار
نزد سه قفا و پیش ای یار

[illegible]

الحسامیه مسافر علی دابة لا یستطیع النزول لخوف علی نفسه من العدو او السبع لا یتیمم الا [illegible] ۱۲ قرآن قاری

بنده آب را نیابنده
بوده باشد امیدوار زنده
مستحب است گر کند تاخیر
آخر وقت را بدین تقدیر
صاحب مختصر نوشت چنین
بوالمکارم ولے کند تعیین
یک سخن از دو شیخ را اینجا
بلکه تاخیر واجبست اینجا
گفت صاحب تنبیه در تحریر
مستحب راجی الف در تاخیر
در محلے کند اداے نماز
وقت بگرود سنی در آید باز
گر نباشد امید یافت آب
نیست تاخیر حاجتش زین باب

در بیان تیمم بیمار

قبل ازین در صدر این گفتار
گفته شد از تیمم بیمار
لیک تفصیل او بیان سازیم
اهل توفیق را عیان سازیم
در صلوٰة فقیه مسعود است
نزد اصحاب ما چنین بود است
آب گرم گر زیان کند یا سرد
سرد سازد زیان بگرم اے مرد
لیک هر دو اگر زیان دارد
تیمم نماز بگذارد
گر نباشد زیان ازین هر دو
لیک باشد زبان تحرک او
گر بانکس کنیزکست غلام
مے نباید وضوے خواجه تمام
مے ندارد غلام باو واه
دارد و مال اے رونده راه
آدمے را بمزد گیرد دے
تاکند بندگے واجب طے
لیک در نسخهٔ فصول عماد
بوحنیفه بگفت اینجا یاد
شخصے سازد وضوش تنها
او تیمم نسازد آلا تا
نکند گر برای عز و جل
آن وضوے ورا اگر ببدل
این بدل کم بود و یا بسیار
هست جائز تیمم بیمار

گفت اما این اگر جمع درهم　　طالب اجر است تیمم هم
لیک واجب نه است با آن　　یعنی با یکدگر دهند وضو
هست لیکن اعانتش واجب　　است بمضمون آیت صاحب
در خلاصه مریض تا مقدار　　بوده باشد اسیر او دارد
یا مریضی که خسته سری دارد　　بمسلمانیش سری دارد
شستن مقعد اگرچه نتواند　　لیک او را وضو بسازاند
در فصول عماد اوردست　　علما اینچنین بیان کردست
یا غلامی مریض شد یا داده　　قدرتش نیست با وضو هرگاه
خواجه او وضو بسازاند　　وز محمد کس اینچنین داند
پوشنی دست پای شل دارد　　کس ندارد با وضو آرد
آنچه از هر دو دست با پشت است　　مالدش بر زمین پاک درست
روی خود را بجا کلی مالد　　چونکه قدرت باینچنین دارد
آن مریضی که مانده است فرو　　آدمی نی کند تیمم او
نزد یعقوب او کند یا یما　　فبدع الصلوة عندهما
بعد ازان قدرت وضو یابد　　از برای اعاده بشتابد
این سخن هست در فصول عماد　　ابد سازیم از خلاصه یاد
هر دو دست برید از مرفق　　نزد اصحاب ما بقول حق
پس برو با موضع مقطوع　　میکند مسح این بود شرع
فقه مسعود است بیماری　　می بسازد تیممش یاری
نیتش با مریض می‌باید　　تا عبادت با و درست آید
هر کسی عذر بر وضو نبود　　جز مشقت اگر بود نبود

[illegible]

مسح على الجروح وعصابة المسح على الخف فان ليس للخف [illegible] ومسح على [illegible] وليس للخف على الجروح [illegible] صـ

نیست جائز تیمم این یک بس / در قضا و سه قضا خیمان پیش کس

در بیان مسح جبیره

جبیره که باو جراحت باست / جمع ور بجا نه شش پیدا است
چهار را اسنی توانی بشست / می توان بشست باقی درست
پس همین کس تیممی آرد / هم تیمم نسازد بگذارد او
چونکه شوید مواضع نیکو / نرسد آب بر جراحت او
بس جراحات را زیان دارد / غسل باقی ازین سبب آرد
لا جرم بوده باشد از امکان / شوید پیش جای غیر مجروح آن
مسح سازد جراحتش با آب / نکند آب اگر زیان زین باب
یا عصابه خرقه بسته / مسح بر خرقه سازد آن خسته
آنچه در قاضیخان صحیح بود / سائر عضو با صحیح بود
اینکه باشد جراحت اندر سر / سائر عضو با صحیح اگر
میکند غسل سائر اعضا / مسح مجروح میکند اما
و صلوة خفیه دین مسعود / آن تقیم اهم چنان فرمود
قول شه بزرگ عظام کرام / در دمند ست اکثر اندام
کم از نیکوی ست آنرا شوی / بهر آن شد ره تیمم جوی
ور دمند انکم ست نیک اکثر / نیز امکان مسح نیست اگر
شوید آنچه مواضع نیکو / عضو ران بعد از آن اقل او
شافعی با سی جراحت را / گفته آرد تیممی بر جا
تا توانی عبادت باری / با اتفاق هو بدین آری
در تعبادی کافی این سخن ست / گر جراحت در اکثر بدن ست

ط
ولو شد الخرقة على الجراحة
ولبس الخفين ثم
تلبسهما ان المسح على
الجبيرة كالغسل فصول ١٢
ولو ربط الجراحة ومنع
الماء من سيلان
فان لم يشف ما لخرقة

به تیمم نماز بگذارد / گر صحیح اکثرست غسل آرد
شافعی گفت آنچه هست امکان / شوید و مسح کنند تیمم آن
این همه قول در جنابت بود / بعد از آن قاضیخان چنین فرمود
حدثی کو ز اهل طاعت هست / اکثر عضوها جراحت هست
پس تیمم رواست در این حال / گر چه نکند در آب استعمال
غالب عضوهای اوست درست / صحتش را به آب باید شست
میکند مسح بر جراحت آن / بی ضرر مسح گر بود امکان
یعنی این مسح گر ضرر دارد / مسح را بر جبیره می آرد
شرط مسح جبیره پایان تر / شرح گردد خدای خواهد اگر
تا که دو دست و راس و روی صحیح / بوده باشد ولی دو پای جریح
به چنین کس تیمم است روا / و علی عکسه تیمم لا
لیک یک لفظ قیل از علماست / اعتبار کثیر در اعضاست
تا که گفتند اگر جراحت هست / غیر دو پای روی راس و دو دست
به تیمم نبوده است صحیح / نبود اکثر ز کل عضو جریح
چون شود جمع قول با فتوی / راست گردد والفقیر اقوی
گر برابر بود صحیح جریح / قاضیخان اندرین نوشت صریح
نیست ساقط صحیح را شستن / احوط آنست هم صحیح سخن
در فصول عماد آورد ست / بعض اعضای کس جراحت هست
غالب او اگر جراحت دار / بوده باشد تیمم است بکار
آن صحیح اقل از اعضا / شستنش ساقط است نزد ما
این اشارت به نزد ما گفتن / بوده در نزد بعضی اهل سخن

مسئله وان کان [illegible]

یتیمم ان اغسل البدن والتیمم وان کان نصف البدن صحیحا والنصف جریحا اختلف المشائخ فیه والاصح انه یتیمم ۱۲ خلاصه

مسئله وفی زاد الفقهاء فان [illegible] المسح والا [illegible] یحل المسح علی الخرقة التی علی الجراحة ویغسل [illegible] الخرقة الزائدة [illegible] ابن زیاد ۱۲ کفایه

آن استنجائی که بوده است در سنت
شرط مسح چهره را اعلا
آب سالمه شد و اگر با او زیان وارد
آب سازد زیان اگر اصلا
مسح جبیره اگر زیان وارد
عالمانی که راه دین پویند
وجه شرا اند در بیان مسح
مسح جبیره گرد این انسان
حفظ باید کرد و این کار
مسح سازد و قایه کرد اگر
گر دو اعضای آدمی سائے هر دو
عاجز از شستن است تا مقدور
نیز عاجز بود ازین هم کس
غسل اطراف او کند این یار
بوده باشد شقاق اندر دست
استعانت طلب کند از غیر
ندهد یاری کسی شد واصافت
از نظیر همین سخن با قبل
گر نهد با شقاق پا وارد
بعد امرار آن دوا افتا و
گر ز نیکی بود سقوط دوا

یعنی عضو وضو بباید شست
بخو شستند بد ضرر انبهسا
یعنی با آب گرم غسل آرد
بعد از آن مسح کن جراحت را
بعد از آن بر جبیره مسح آرد
لفتر اجبیره می گویند
نیست بر جبیره مسح اگر زیان مسح
غیر جائز بود نماز آن
غافل ازین بود کسی بسیار
یعنی صدر الشریعه افتم
هست ترتیب ها چه باید کرد
لازمست آب سی دهد هر در
لازم مسح می شود زان پس
ترک سازد و شقاق را ناچار
عاجز از کردن طهارت هست
گر اعانت کند بهر دو غیر
در جواز تیمم است خلاف
قبل ازین گفته ایم با لتفصیل
کرده امرار آب فوق او
حکم او را چگونه خواهی داد
شنو بدان موشقش و الا لا

مسئله وان کان یضره الغسل بالماء البارد ولا یضره بالماء الحار لزم الغسل بالماء الحار ۱۲ منیة المصلی

آورد منشاء اوست که رگ بکشاد و
نیز بر وے عصابه بر بست
بر عصابه جواز مسح بر ان
نزدیک چندے از علما نیست کس
مسح بر او نیز جائز و ان
نزد بعضے بزرگ پاک نهاد
غسل با تحت او اگر آرد
مسح بر وے جواز الآن فی
انچنین نیز حکم بر خرقه
که کل عصابه نیست شرع
نیک شاید عصابه اش را بس
لیکن با موضع جراحت وے
مسح با موضع جراحت خویش
عامه بزرگان با سے معنے
مسح کردن نوشته اند چه از
موضع ظاهری که هست از و
فی الاصح مسح او کفایه گفت
پس بقول اصح که سے آرد
حسن ابن زیاد صاحب عقل
و ذخیره عصابه بر این و
بعضے از قاسیه روایت گفت

بر سے مسح چه خرقه نهاد
نزد بعضے شد خدا هست پس
بلکه بر خرقه مسح سازد آن
باشد امکان بستن او لیس
هست جائز نباشد از امکان
گر نیابد کس عصابه را کشاد و
بسته اش یقین زبان از
سیما کرد احتیاط را واسطے
شد نقی و زد مواضع شسته
زخمش از موضع جبیره دگر
غسل با تحت او کنند آنکس
سے بیند و عصابه را ازان هیچ
نیک این حکم نیک انکش
بر خود شان شد شفقت [illegible]
آید از دست احتیاط باشد
لیکن این حکم [illegible] گره هست
این سخن شارح وقایه گفت
این روایت خست امام وارد
آنچه کرد از ابو حنیفه نقل
هست شرط استغاثه مسح او
مسح بر اکثرش کفایت گفت

[illegible]

للشاوی
[illegible] الشاوی [illegible]
[illegible]
جراحة اولا [illegible] کافی

آنکسی را که بود تقوی هست ندبها استحباب را از سنت
گر شود بعد مسح نزع اگر نیز بر وی کنند مسح دگر
گر نسازد اعاده هم اجراست لیک اعاده طریقهٔ تقوی است
نیست تثلیث مسح شرط ای یار بلکه سازد کفایه وی یکبار
لیک مسح جبیره بی اخفست هست بیشک خلاف مسح خفست
آنکه در بستن جبیره نام مثل خف شرط نیست طهر تمام
چونکه محدث جبیره را بربست مسح بر وی کشید جائز هست
هم بمسح جبیره در تحریر نیست البته مدت تقدیر
مسح باطل نگردد افتاد او شده جرح تحت وی نیکو
آنکه بی جرح اگر افتاد خاصه غسل جای جرح باد
این بود با خلاف آنکه کس گر یکی موزه را کشد زان پس
میشود لازم دو پا شستن بود اندرین خلاف و طعن
ذکر کرده است بو المکارم هم مسح بر نصف اگر کشد یا کم
بر جبیره روا است اصلا بنوشتند بر همین فتوی
گفته شد چند بیت در این باب بهر ایشان [illegible] و تاب
لیک امور هم مقصدور نیست جائز ز امر بودن دور
چونکه آن مرغ بوستان شهود یعنی مولای ما چنین فرمود
ز امر معروف نهی از منکر نطق خود نیست بار دار می نگر
چند دیگر از آن ما باشی کمترین معتقدان ما باشی
از کلام حق حدیث رسول گفت چارم خلیفهٔ مقبول
بسته زین عمل که موصوف است نهی منکر و امر معروف است

[illegible]

[illegible]

هرکه باشد درین زراعت گاه
قائل لا اله الا الله
بهمه واجب ست بالتفصیل
یعنی نهی قبیح امر جمیل
جای بسیار کرده باشد عرض
لفظ واجب وی بمعنی فرض
اندرین صورت بیان کرده
در کفایه چو شعبی اورده
فهو من فروض الاعیان گفت
رتبهٔ او ز بعد ایمان گفت
پاره از قبیل انسانند
رفتن راه خود نمی دانند
گرچه راه فساد می جویند
انما نحن مصلحون گویند
آنچه صلح فساد انسانی ست
همه در اجتهاد نفسانی ست
به همین اجتهاد نفسانی
سعی سازند با مسلمانی
مجتهد هرچه گفت اوست درست
تاکه دانی در دل من لست
گر نگوئی تو حق بدون الحق
هستی در ذیل تکتمون الحق
اژدهائیست خفته در جامی
میرود جانب وی اعمائی
تو که دیده خبر نمی سازی
بر مسلمانیت چه می نازی
کودکی می نهد ز نادانی
خویشتن را بنار سوزانی
تو که می بینی و نگیری دست
ز اتش حق چگونه خواهی رست
تشنه هست در بیابانی
نیز در نزد اوست انسانی
جانبی آب جانبی ست سراب
تشنه سوی سراب شد بشتاب
راه ننماید آنکه در جنب ست
بیگمان از کبائر ذنب ست
خاصه در ان محل که از ره رست
میروند مومنان که اخوت ماست
ننماید کسی طریق معاف
چه مسلمانیست چه انصاف
خواه گیر و بگوش خود یا نی
امر پروردگار می خوانی

[illegible]

لیک در نزد بزرگان بخار
جائز مسح نیست در این بار
مسح جائز بجوربین بود
گر ثخینین منعلین بود
گر بود غیر منعلین رقیق
در خلاصه نوشت بالتحقیق
مسح جائز شدست عندهما
لیک در نزد بوحنیفه لا
گفت صدر الشریعه بر ثخنان
منعلین مجلدین نه آن
مسح جائز بود بقولے ها
لیک سخن هم از و بهستے
سخن بزرگان دین آفاق
سخن آنست استنادش بر ساق
غیر اینکه بچیزے بر بندند
گوشش سازد اگر خرد مندند
بو المکارم بزرگ دین پرور
از خزانه روایتے آورد
گر رقیق ست غیر منعل وے
یعنی جورب نوشت ان ره طے
که باجماع غیر جائز دان
مسح بر وے چنانکه کرد بیان
گفت از مضمرات آن کامل
جورب از جلد بست بے منعل
از فتاوے امام خلق نواز
مسح بر وے باتفاق جواز
در فتاوے قاضیخان مذکور
کرد عبد الاعلے روشن گور
معنی منعل اینچنین داد ست
ثبت او که جلد بنهاد ست
این سخن ظاهر روایت دان
لیک راوی حسن شد از نعمان
لائق آنست باد تا کعبین
در عبادات کار احوط زین
باز صاحب خلاصه آن شد مرد
در فتاوے خویش تعیین کرد
جورب از مرعزیست صوف رزا
نبود مسح عندهم اجزا
جورب از غزل بوده است رقیق
جائز مسح نیست بالتحقیق
لیک مستمسک ثخین بوده
هم درینجا خلاصه فرموده

منه
وعبارة الکنز ومسح علی
الموق والجورب المجلد
والمنعل الموق والجرموق
سم موزه و پیش بر موزه
والثخینین الموق [illegible]
یلبس [illegible] والمجلد الذی
وضع الجلد علی اعلاه واسفله والمنعل
الذی وضع الجلد فی
اسفله ۱۲ س منه
۱۲ والجورب الثخین [illegible]

جورب ار بوده است از کرباس
لیک جورب اگر بود سوئین
نمے شود کرده نیز ره واطے

پس باصح سخن درین اوصاف
گر ز جلد رقیق باشد آن
شقند از لبود ترکے خفت

مسح بروے جواز نوشتند
انچه در مختصر که شد منطوق
گفت آن شارح خردمند

گر کسے جرموق از کوشند
انچه در فارسے ورا گفتش
انچه قول ائمه دین است

موزه بالاے موزه بے نقصان
مسح جرموق که نوشت روا
لیک پوشد ورا بتنهائی

انکه جائز بگفت نزد ما
پیش ازاین که مسح بر خفین
لیک اول بموزه مسح کشید

نیست بروے کند که بعد ازاین
انچنین موزه بر وضو پوشید
بعد جرموق فوق خف کرد او

جائز مسح نے که سازوناس
لیک بے تمسک ست نیک این
فرسخے یا فراسخے باوے

باشد اندر جواز مسح خلاف
فی الاصح بر همین خلاف بدان
بوده باشد صحیح از احرف

بزرگانے که زیر سر خشتند
مسح جائز بود على الجرموق
یعنے عبد العلے برجندے

انکه بالاے موزه مے پوشند
یعنے سر موزه را در آخر کش
در کتاب خلاصه تعیین است

مثل جرموق مسح جائز دان
گر او بر فوق موزه نزد ما
مسح بر فوق او نه فرمائی

فوق خفین لبس کرد او را
که نکرده است اے برادر عین
لبس جرموق فوق او پوشید

فوق جرموق مسح باشین
بعد پوشیدنش حدث برسید
مسح بروے نمیتوانند کو

[illegible]

قال ابو حنیفة رحمه الله
لا یجوز وقالا یجوز وروی
عن ابی حنیفة رحمه الله
رجع الی قولهما فی آخر
عمره وعلیه الفتوی کذا ۱۲
خزانة المفتین ۱۲

دست خود در درون جرموق کرد ❊ نیست جائز بموزه مسح آورد
مسح کرده کسی بجرموقین ❊ کند آنگه یکے ازین خفین
مسح سازد بموزه ظاهر ❊ هم بجرموق باقی است ۱۲
لیک بعضی سخن ز اصل اورده ❊ نزع جرموق باقی باید کرد
مسح باید بهر دو موزه کشید ❊ لیک یک نقل دیگر از تجرید
بکنند مسح در حق هر دو ❊ این همه قول از خلاصه جو
گفت آن بنده خداوندی ❊ یعنی عبد العلی برجندی
نیز بر قول عالمان عظیم ❊ با دو جرموق ز چرم پاتابیم
قول آنها که داشت زین لباس ❊ نیست جائز اگر بود کرباس
مگر آنگه تری بموزه رس ❊ نکند رد و جائز است از آن لبس
موزه پوشید شخصی بر یک پا ❊ مسح بر وی کشید نیست روا
لیک پای کسی بود مقطوع ❊ فوق از کعب مسح شد مشروع
در قفا وی کافی شد منطوق ❊ مسح در شرع رواست بر جرموق
شافعی گفت غیر جائز دان ❊ هست اینجا دلیل با چندان
در کتاب خلاصه شد دیده ❊ هست یک پای شخصی بریده
لیک نر و مانده است چیزی کم ❊ موزه پوشید بر صحیحش هم
مسح بر وی روا نمیگویند ❊ عالمانی که راه دین پویند
گر مقطوعه موزه هم پوشید ❊ باقی قطع را بباید دید
گر بود کم ز سه اصابع پا ❊ مسح بر وی نبوده است جواز
گر سه انگشت هست ایکجان ❊ از عقب نه ز موضع مسح آن
مسح بر وی چنین بگوی و ا ❊ گر به پشت قدم بود اجزا

استفتا و اگر مسح بر موزه بعده سر موزه پوشید [illegible] دریں صورت مسح بر سر موزه کشد یا نه [illegible] ۱۲ مسئله فی الیضا فان مسح علی الخفین ثم لبس الجرموقین لم یجز المسح علیهما لانا [illegible] فیه المسح لکان [illegible]

[illegible]

از سه انگشت اگرچه باشد اقل   نکند ترک شوید آن را بل
هست اندر کتاب برجندی   در همه نسخهٔ خردمندی
واجب غسل چون شود یکپا   می شود غسل واجب اخری
سه اصابع ز راس موزه باد   مسح بر وی کند جواز مباد

در بیان کیفیت مسح موزه

صورت مسح را بگو من بعد   تا بگیرد بگوش مردم سعد
آنچه در این کتابهای هست   اینکه بنهد اصابع ید راست
بر مقدم ز موزهٔ ایمن   دست چپ را بخف پای چپ بطن
کرد تمکین اصابع این کس   یعنی تا ساق میکشد زان پس
آنچه در این کتاب شد تعیین   در خلاصه نوشت بعد از این
ابتدا میکند ز اصبعها   یعنی با اصل ساقهای پا
ابتدا گر ز اصل ساق آورد   گشت جائز ولیک بدعت کرد
نیز در این کتابهای کبار   غیر سنت بود درین تکرار
گفت اندر کتاب قاضی خان   مسح کرد از براس انگشتان
اصل انگشتهای کف کاواک   بوده باشد جوازی است پاک
نگر آنگه بوقت مسح اگره   شده از خف بقدر واجب تر
واجبش قدر سه اصابع هست   یعنی از اصغر اصابع دست
شرح سازد وقایه ساز ونقل   یعنی صدر الشریعه باعقل
از ذخیره براس انگشتان   جائز است ار بود تقاطر آن
از محیط آنچه کرده است بیان   شد یقین چون کتاب قاضیخان
در خلاصه روایتی آورد   گر کسی وضع سه اصابع کرد

[illegible]

الا ابهم و یدها
الی الساق
فوق الکعبین و
یفرج بین اصابعه
وان بدأ من
اصل الساق
و مد الی الاصابع
جاز ۱۲ کفایه

خواه در موضع خواه اندر سفر
گفته نزد محمد هست جواز
یک انگشت مسح یا برد و
گر بابهام یا بسبحه کرد
شرح ساز وقایه میگوید
یک اصبع کشید مسح اگر
ذکر کرده ست آن غریب نواز
کف خود گر نهد کشد بخف
هر دو صورت نوشته نیکو هست
بسه انگشت هم کشد جائز
فرجه دار و میان اصبعها
لیک عبد العلی نوشته این
در هدایه است ختم و آن بطن
مسح بر باطنش نبوده جواز
گر کسی مسح را کند بیان
شرح ساز وقایه کرده اگه
مسح شد حاصل اینچنین درسهم
تر شود پشت موزه باو هم
حاصل مسح شد باین تعیین
نبود بی خلاف این گفتن
نیست مسح شرط تعیین کرد

نیست تجویز گر کشید اگر
نگذارد بر خلاف نماز
قاضی خان گفت نیست جائز او
هم میان دو فرجه وا آورد
مسح این را کفایه میگوید
بانه بر هر قسم که سازد تر
همچنین نحو مسح کشید جواز
با اصابع نهاده بر کف
نیک این کشد بجابه دست
اینهمه در خلاصه وافی
فرجها اندی کند اما
مسح با بطن اصبعها بسر
مسح بر پشت موزه بر گردن
نه جواز است بر مذهب هم باز
ظاهر موزه تر کند بازان
بعض صدر الشریعه گفته
اینچنین در حبیش رفته اگر
این تری گرچه هست از شبنم
گفت قول صحیح باشد این
چونکه صاحب خزانه درین فن
میکند احتیاط انجام

۹۶

وفی المسح خطوط قدر
ثلث اصابع الید طولا
وعرضا والخطوط لیس
بشرط وادناها الفرض قدر ثلث
اصابع الید عند ابی بکر
الرازی و اصابع الرجل
عند الکرخی فی الهدایة
انه الاول اصح وفی
السراجیة هو المختار و
قال فی قاضیخان ان الاصح
مقدار الید
[illegible]

تا که بر آب هست خفش شد تر
مسح نبود نکو و نیست اگر

مدت مسح یک شب و یک یوم
هر کجا که مقیم باشند قوم

سه شب و روز مر مسافر راست
چون ز حین حدث بگذرد بیا

بو المکارم نوشته است اینجا
این بود نزد ما سه علما

نزد بعضی ز وقت لبس حساب
نزد بعضی ز وقت مسح الشاب

در بیان ناقضات مسح

ناقض مسح ناقضات وضوست
نزع خفها نیز منتقض هر اوست

گفت صدر الشریعه هم دگران
آنچه اندر کتابها ست بیان

گر کشد موزه را کس از یک پا
بشکند مسح نیز هر اخرے

شد یکی پاے واجب شستن
مے شود واجب دگر بیطن

اینچنین مسح مے شود باطل
بهر یکی موزه آب شد داخل

تا که گردد جمیع پا مغسول
مسح باطل شود باین مبلول

اینچنین نیز نزد بو حفص
اکثر پا اگر بگردد تر

هست این در صلواة مسعود
از زیادات نقل فخر سعود

یک روایت ز بعضی از علما
مسح باطل بغسل بعضی پا

در کتاب خلاصه مذکور است
از بزرگان که صدر ان نوشته است

خفی تا جز رشتن یکی پا
حسن قولست مسح کرد بیا

نیز باشد مسح خود را شست
موزه پوشیده هم بپاے درست

بعد آن شخص را حدث برسید
بهر آنکه مسح موزه رسید

مدتش مسح بود باقی او
لیک واجب بمسح شد نیکو

گر بفوق جبیره خف پوشید
مسح باید بهر دو موزه کشید

و در بعض نسخه [illegible]

[illegible] لا یجب علیه
غسل الرجل الآخر
لا ما ینتقض مسحه
وان نزع الخف لا یجب
لا وقال بعض من
اصحاب الشافعی
اصدر مسح رجلیه
ینتقض [illegible]
۱۲ [illegible]

ست سه شق یا قولیه فرموده است
بعد ازین در فتاوی کافی
گشت خارج ز پا شد اکثر
شد روایت ز حضرت نعمان
هست این قول با قول ابو یوسف
وز محمد اگر بماند ابقا
قدر سه اصبعش نمی الحال
وز محمد چنانچه ذکر شد است
موضع مسح راست هم ز قدم
مسح باطل نمی شود از آن
شارح نیک عقل شمس الدین
گر جمیع قدم شود بیرون
مسح باطل شود بغیر خلاف
در کتاب هدایه مشهور
گر بیرون گشت بیشتر ز قدم
نیز فرموده است شمس الدین
یعنی اندر خروج نصف قدم
سکاند چنانچه خلاف ساخته اند
این همه قول این همه اختلاف
لیک زائل نگشت ازو بعضی
ناقض مسح نیست بالاجماع

نزد کل در صلوة مسعود است
نقل شد از ائمه واقفی
گشت زائل ز جای خویش اگر
مسح باطل نشود بقول آن
یعنی در باطن مسح خف
یعنی در جای مسح انگشت یا
مسح موزه نمی شود باطل
به همین اکثر مشایخ است
می برآید عقب در آید هم
آنچه در کافی کرده اند بیان
کرده شرح مختصر تضمین
یعنی از جای مسح این مضمون
در میان ائمه بود خلاف
از ائمه چنان بود مذکور
پس صحیح اینکه ناقص است آنهم
در صحیفه خود علی التعیین
یا بمقدار سه اصابع هم
نیز گاهی که راس باخته اند
نیست کس بوده شرع خف
یا بچیزی دگر بپاشد سست
یعنی بی فضه همین انواع

له ان اکثر خروج القدم ونزع الاکثر کالکل یبطل المسح هدایه

نیست

ناقض مسح موزه سپس بشست
گفت صدر الشریعه و اسفی
هر کسی را که داشت تمام است وضو
واجب است اینکه شوید پیش و پا
لیک با آب خلاف این وارد
چون تخالف نجست شد اگر
با درست بگو رفتا شیخان
ناسخ شارع نماز گشت
آب موجود شد در آنجا باز
چونکه بعد از گذشتن مدت
قطع کرده اگر تیمم کرد
نزد بعضی بزرگ دین پرداز
قول اول اصح بود اما
با ادای نماز پردازد
ذکر کرد آن مجیب معبودی
هر مسلم تیمم کرد وضو
بسفر رخت خود ز خانه کشد
در فتاوی کافی فرموده است
یعنی بگذشت روز و شبان پس
گر مسافر رسید بر خانه
در هدایه و غیر او تعیین

نیز باشد گذشتن مدت
اینچنین در فتاوی کافی
مدت مسح موزه بگذرد از تو
واجب غسل شد دگر اعضا
یعنی گفت او وضو ز سر وارد
نزد ما هم اعاده اش بهتر
در فتاوی خویش کرد بیان
مدت مسح در نماز گذشت
نکند قطع بگذرد به نماز
شستن هر دو پا بود واجب
از تیمم بپا خطا است هر دو
کار در این نوع فاسد است نماز
لیک اندر طریقه تقوی
به تیمم اعاده هم سازد
جمع سازد و صلواة مسعودی
موزه پوشید شد مسافر او
گفت آن کس مسافر ار گشته
شافعی بر خلاف این بوده است
نتواند کشید مسح آن کس
پای شوید پس از تقیا نه
یاد کردند بزرگان دین

فلما بطل ... اذا ... الرکن
ذکر فی النهایة ... جانبا
وکذا فی المحیط اذا ...
الخف واستتمام ...
رفع القدم ...
واو ... موضع ...
موضع ... فلا باس
علیه فضلا ...
ان یقال ...
ابو حنیفة

مانع مسح نیست زاسے ظاهر
یعنی سه قدر انگشت اصابع پا
مانع مسح گر نوشت سخن
شافعی گفت پاره اندک
در صلوٰة فقیه مسعود ست
روے موزه دریده است اگر
آستر از تختیان بود یا پیش
گر ز کرپاس شد این آستر
چون دریده بود اگر موزه
پس سر موزه که شد مذکور
باشد اما دریده سر موزه
پس سر موزه که گفت اما
در شرح وقایه فرموداست
در یکے خف شگافی بسیار
جمع سازد خروق او را پس
منع مسح مے شود اما
اتفقند عالمان عظام
شرح این کرد آن خردمندے
کاندرین جاے طهر که مروی ست
یعنی پوشد بنعل یا بوضو
به تیمم که کرد لبس خف

پاره موزه که بود ظاهر
اصح ست گفت بعضے جا
ناقص مسح هم بود بے ظن
مانع مسح مے شود بے شک
ذکر سازیم آنچه فرمود است
نادریده بود اگر آستر
مسح باشد روا بجاے خویش
ناروا گفته اند اهل خبر
لیک باشد درست سر موزه
مسح جائز ز جمع پر نور
بوده باشد درست اگر موزه
قول اجماع مسح نیست روا
نیز در تحفه چنین بود ست
هست در زیر ساق آنقدر ار
ے شود شق بقدر سه اصابع پا
این قدر در دو خف بود اجزا
لبس خفین با وطهر تام
یعنی بعد الحدث بر حدثے
غرض از این طهارت شرعی
شود طهر تام جز این دو
نتوان ساخت مسح بے احرف

مسئله
اذا کان فی الخف
شقاق [illegible] ثلث اصابع
الرجل [illegible] الاصابع
[illegible]
علیه ۱۲ [illegible]
اگر پاره موزه [illegible]
و آستر درست [illegible]
از تختیان [illegible]
[illegible] موزه
[illegible]

گر وضو کرد با نبیذ تمر
جمع سازد صلوٰة مسعودی
آب مشکوک را طهارت کرد
آب مکروه یافت یا مطلق
کند از سر طهارت این بادین
از جنابت کسی که غسل آورد
بعد ازان آیدش بخاطر آن
آب گیرد دهان بینی را
لیک بعد از حدث بگیرد آب
گر کسی غسل کرده پوشد خف
از حدث پیش لمعه اش شسته است
سخن شافعی روا نبود
شسته است اگر لمعه را ز بعد حدث
قبل ازین گفته است این بنده
کرد عبد العلی بیان این
صدر قش این بود مسافر کس
پس وضو کرد خف بپا آورد
نیز زان پیش رسد با او
جائز مسح نیست با این یک
در کتاب خلاصه کاشفی
مستحاضه که موزه پوشد آن
گشت باثار واسطی مسح احر
در فتاوی خود لبس فرمودی
موزه بعد پاسه خویشتن آورد
موزه بیرون کند ریار الحق
قول مجموع علما انست این
بعد ازان لبس موزه بر پا کرد
آب بینی نکرد آب دهان
از حدث پیش مسح موزه بودا
مسح باطل بقول این اصحاب
بعد دانست ماند جاے خف
مسح بر موزه نزد ما است درست
در غلا فیه القسیا نیست
نزد اجماع مسح موزه عبث
مسح نبود بغسل سازنده
لیکن در شرح مختصر ثقلین
داشتی آب با وضوی لبس
بعد ازان شد جنب تیمم کرد
داشت آب کفایهٔ بوضو
بلکه شوید و پاے را بیشک
نقل شد از ائمه واسطی
خون بود وقت لبس اگر سیلان

[illegible]

مختصر الوقا
دا لمست المدة ونزع
خفیه وغسل رجلیه
وبطل السرایة الی الرجلین
عند تمام المدة ولیس علیه
اعادة بقیة الوضوء
لعدم الناقض فیها
۱۲ شرح ۱۲ وراد

باز بعد از وضو لبسش پیش
خون روان گشت ای نکو اندیش
در همان وقت مسح کرد روا
لیک بعد از خروج وقت خلا
گر بوقت وضو و لبس آن
منقطع بود خونش از سیلان
حکم او طهر تام بنوشتند
رفتگانیکه زیر سر خشتند
بهر این استان تن پرور
مسح بر موزه کرد پیغمبر
کاهلیهای امتش فهمید
از خداوند خویشتن طلبید
ز احترام رسول عالی نسل
مسح قائم مقام شد با غسل
بود تا زنده آن حبیب ودود
در غم عاصیان امت بود
وقت رفتن رسول آزاده
امتی گفته گفته جان داده
روز بعثت که می شود آغاز
امتی گفته گفته خیزد باز
یک حکایت ز مهربانیهاش
در قلم آوریم سامع باش
زنده چون نماند آخر کار
غیر سلطان واحد القهار
پس بامر خدای ارض فلک
زنده کردند باز چار ملک
می شود امر با رسول روید
از کرمهای او دهید نوید
آن مقرب فرشتهای خدا
می رسانند با رسول ندا
احمدا یا محمدا برخیز
اینکه روز حساب شد انگیز
سر خود را از روضه کن بالا
بجمال تو ایم ما دو الا
یا ابا القاسما چه در خوابی
وقت آن شد که کشف حجابی
حضرت مصطفی که برخاست
دست با جبرئیل انداخت
گوید ای یار مهربان سخن
بهر امت کباب جان من
گو که احوال امتم چون است
جگر من ازین سبب خون است

من ندانم درین قیامت دست
از بهر امتم چها بگذشت
حضرت جبرئیل با یاران
گریه ها میکنند چون باران
می بگویند ای حبیب احد
امتانت هنوز زیر لحد
بعد ازان در میان محشریان
سجدها میسازد استه گریان
نشود تا ندای شفقت پاک
سر نه بردارد از زمین آن پاک
بهر امت رسول در این رنج
امتانند در پی شش و پنج
بهر امت رسول حیرانست
کار امت ولیک ویرانست
بهر امت رسول در اندیش
امت اندر هوای نفس خویش

در بیان پاکی جامه و بدن و اقسام او

صورت آب پاک بهر حال
گفته شد چند بیت در اجمال
شاهبازی اگر برون آید
زانکه مرآت نظم پرداید
از مددگاری خدای جلیل
او کند شرح این علی التفصیل
هم ز پاکی جامه ثوب بدن
از وجوب ادب فروض سنن
گر خدا خواهد آرزو داریم
چند بیتی بسلک نظم آریم
پاکی جامه ثوب تن ای یار
فرض عین است با نماز گذار
یعنی باشد نجس غلیظ اگر
هم ز قدر درم زیاده تر
منع سازد نماز را بیشک
نیست در این خلاف هیچ ازیک
در کتاب نهایه آورده
علما اینچنین بیان کرده
گرچه مادون اوست لا یمنع
کرده باشد نماز با او منع
شافعی گفت گرچه باشد کم
منع سازد نماز را او هم
بکشش منع او بلا امکان
بوده باشد وراجه از مد انا

[illegible]

ان کان
الفرق من [illegible]
جاز ذلک من الصلوة [illegible]
[illegible]
النجاسة اکثر من قدر الدرهم
منع جواز الصلوة [illegible]
[illegible] الدرهم [illegible]
من قدر الدرهم [illegible]
بجمیع و یمنع جواز الصلوة ۱۲ شرح اوراد

مثل آنکه کس بفوق نجس / بنشستن نشیند از باکس
با دم لیک نیست از کس و دوس / ساقط است آنچنین بحکم ضرور
غیر ازینها اگرچه هست قلیل / نزد او مانع است بی تفصیل
نجسی گفته است قدر درم / منع سازد نماز را نی کم
گفت بعضی ز درهم است زیاد / هست مانع وگر نیست فساد
علما که خرد سرشته بوند / فاش کردند نابه نوشته بوند
چونکه او بعضی است لیک اخی / باز گفت احتیاط را اندهی
بعد ازین اعتبار درهم چیست / در شروح وقایه که هر دویست
سخن بزرگان پاک جمال / در کثیف است وزن او مثقال
در رقیق است عرض کف یعنی / غرض از عرض کف درین معنی
گفت یعنی مقعر کف را / داخل بندهای اصبع را
آنچه در این کتاب تعیین است / بو المکارم صحیح گفت اینست
گفت اندر کتاب شرح کبیر / عرض کف را ابدان بدین تقدیر
آب بر دست گیر کف پهن آر / جای باقی آب کف بشمار
گفت هم شارح خردمندی / یعنی عبد العلی برجندی
وز محمد چنانچه تفصیل است / درهم از درهمان تسهیل است
لیک امام سرخس کان بود / معتبر درهم زمان فرمود
گفت صاحب خزانه دین بهر / معتبر اکبر درهم شهر
هر جگاهی که درهمان بود / از درمهای مختلفه بود
قدر درهم که گفته است چنان / یا بوزن است یا مساحت آن
آن بزرگان که ساختند رقیق / معتبر با مساحت است رقیق

۱۰ فی الینابیع لو اصاب ثوبه من نجس مقدار الدرهم فصلی به الظهر ثم ازداد من قدر الدرهم فصلی به العصر فان صلوة الظهر جائزة وصلوة العصر فاسدة فی الخانیة ولو صلی علی ثوبین علی کل واحد منهما نجاسة اقل من قدر الدرهم ولو جمعت یکون اکثر من قدر الدرهم فانه یجمع [illegible] الصلوة [illegible] فی [illegible] السراجیة [illegible] الصلوة من [illegible] الی [illegible]

[illegible]

معتبر در کثیف وزن شمار
این بود اعتبار اکثر یار

چون نجاست بود خفیفه اگر
منع سازد نماز را چه قدر

تا نگردد کثیر فاحش او
منع سازنده نماز مگو

اعتبار کثیر فاحش چیست
شبر در شبر یک سخن مرویست

گر ز دیگر هم آنچه آمده است
اکثر از نصف هم سخن شده است

ایک قول صحیح از طرفین
ربع ثوب ست ای برادر عین

نیز در اعتبار ربع خلاف
شده است از ائمهٔ دل صاف

نزد یک پارهٔ سعید رشید
ربع یک جامه را نجس برسید

یعنی ربع تریز یا دامن
یعنی از آستین پیراهن

در معنی که عالمان گفتند
ربع مجموع جامه هم گفتند

هم بود اختلاف در جامه
بعضی از بزرگان علامه

ربع او پاسی جامه تفصیل ست
یعنی او ناسی او سراویل ست

نزد یک پارهٔ شریعت سطی
ربع هر جامهٔ که باشد وی

اینکه ربع تریز یا دامن
ربع از آستین پیراهن

گفته بودند فتوی بر این ست
ناقلش جامع البساتین ست

اینچنین در کتاب شمس الدین
اصح اینست فتوی بر این

بو المکارم بزرگ پاک یقین
کرده در شرح مختصر تعیین

فاحش اندر خف ست چه مقدار
ربع از خف خلاصة المختار

نیز گفت از کتاب قاضیخان
ربع ما دون کعب فاحش دان

چیست در عضو فاحشی او
چون مقید به ربع عضوی گو

در بیان نجاست[۵] غلیظه و خفیفه

بعد ازین نیز بندگان خدا
از غلیظه خفیفه کرد جدا
چون پس افگند آدمی با بول
هست بیشک غلیظ بر هر قول
لیک بولی که چون سر سوزن
ذره ذره رسد بجامهٔ تن
سخن عالمان جنت رو
هست در نسخها بعفو او
میکند صاحب خلاصه یاد
رحمت حق بروح آن شه باد
گر همان جامه گشت واقع آب
از ابوجعفر آمدست جواب
گفت هر قابل نجس کند آن
دیگری را بگفت عفو بدان
آنکه گفتند چون رؤس ابر
این تکلم بود باین مشعر
یعنی زین قول جانب دیگر
معتبر نقل از ابوجعفر
گفت هر اندر کتاب برجندی
یعنی با قول او نه پیوندی
یعنی مقدار هر دو جانب او
نزد جمهور اعتبار مگو
گرچه این قول قول مرغوبست
از همه احتیاط او خوبست
از ابویوسفست با مقبول
چون رؤس ابر فشارد بول
گر بچیزی ازان رسیده شود
تا که از وی اثر پدیده شود
گفت لابدی است شستن این
در نهایه نوشته اند چنین
گر نشسته نماز بگذارد
زهرهٔ بول را که جمع آرد
میشود از قدر درهم بیش
باز اعاده کند نماز خویش
شخصی با آب کرد استنجا
هیچ خرقه نکرده بود اما
ناشده خشک کرد آنکس فس
گرد او نزد بعضی گشت نجس
لیک از ائمهٔ شریعت سطے
گرد او را نجس نسازد وی

[۵] فی مفاتیح السائل الافضل ان یغسل التی من ثوبه وان کانت قلیلة لان عند الشافعی ره القلیل المسح یابس فیجز عن موضع النجاسة فی المعتبرات قال ابن مقاتل ره یجب علی المحافظة ان

شیئ من البول [illegible] صاحب [illegible] ابن [illegible] علیه [illegible] من [illegible]

لیک سنے کردہ بود استنجا
تر شدہ ایزار از عرق امّا
بعد ازان کردہ است فسو آن کس
غیر شمس الائمہ گفت نجس
مقعدش پاک کرد اگر بحجر
بعد ازین سوختش بگردد تر
زان تری کہ رسد بجامۂ تن
ہم دران جانب اختلاف سخن
در خلاصہ نوشتہ اند ابرار
نے لباس نجس ہو المختار
گفت عبد العلی نظیر این
آنچہ گفتند بزرگان دین
نیز خون را غلیظ دان بیشک
مگرش خون پشہ کیک و سمک
وانکہ عیشش بود درون آب
مثل ماہی بقول این اصحاب
در کتاب خلاصہ آوردہ
بزرگان اینچنین بیان کردہ
حد آبی ہمین ز آب برون
گشتہ باشد مرور ساعت خون
عیش اگر مے کند علی التعیین
آبیے بر پشت یعنی این
مثلاً مرغ آب مرد در آب
فاسدست آب در صحیح جواب
گفت عبد العلی بے شبہے
رحمت او را کند خداوندے
چونکہ اندر رگ فربہے آن
ماندہ از بعد ذبح معفو دان
چونکہ در راس جرح ظاہر ہست
لیک سیلان نکرد طاہر ہست
وز محمد در انجس گفتہ
ہم ابو جعفرش باو رفتہ
از ابو یوسف آن چراغ فلک
نجس ست از حنیفہ خون سمک
نیز گفت آن دمیکہ ذکرش ہست
باقی اندر رگ فربہے ہست
گرچہ در اکل عفو باشد آن
لیک اندر ثیاب عفو مدان
پاک باشد دم شہید اما
نشدہ باشد از شہید جدا
اینکہ خون شد جدا ازو زان لبس
در فتاوی نوشتہ اند نجس

[illegible]

البق والبرغوث
والكبد والطحال لا يفسد عندنا في الحال
وفيه ايضا الدم اذا كان قبل الغسل
دم مسفوح ما كان عليه
لم يكن من الدم نجسا وان
يكون نجسا في ظاهر الرواية المسفوح لا
سئل ابي حنيفة رح عن الدم
الذي ذكره الله تعالى في كتابه
مسفوحا فقال هو الدم السائل
قال ابو يوسف رح هو
الذي اذا قطر العرق
[illegible]

همچنان خون گوشت پاک شمار
عائشه گفت سید ابرار
گفت گاهی بشوربا پختن
آب میشد بدل بجون بیطن
با دانه دان جمله میخوردند
مصطفی منع او نمی کردند
گوشت معلوم پاک می بودست
این بیان در صلوة مسعود ست
هم نماند زرای مردم دور
در کتاب خزانه شد مذکور
خون دل را نجس شمار دگر
پاک باشد هم سپرز جگر
کنه را خویش از درم بسیار
منع سازنده نماز شمار
خون درعه ز قاضیخان شد یاد
جامه آب را کند افساد
در خزانه نوشت مشک حلال
باشد آن مشک یعنی بر هر حال
در خلاصه چنین بود مشروح
نافجه گر ز دابهٔ مذبوح
بهمان نافجه نماز روا
ورنه نبود نماز او جیزا
لیک این شرط بوده باشد تر
هست تجویز یابس است اگر
هم غلیظه بود نجاست خمر
باتفاق جمیع صاحب امر
سائر اشربه که سازد مست
کاندرین قول اختلاف نشست
نزد بعضی غلیظه است انها
نزد بعضی خفیفه است انها
ظاهر قول از غلیظه بین
همچنانکه گفت شمس الدین
ذکر شد در فتاوی مختار
فتوی چون بر غلیظه اش انشار
بر همین ست عامهٔ مردم
یعنی چون شیرهٔ جو گندم
شیرهٔ ارزن ست یا جز این
مست سازنده ها علی التعیین
نیز از بزرگان منی شفقت
یعنی در جمیع عالمیه گفت
چه بود خوردن همین انواع
از متاخرین شد ست سماع

في الكبرى الدم المسفوح [illegible]
[illegible] اذا كان [illegible]
ان لم يكن [illegible]
[illegible] من الدم [illegible]
عائشة رضي الله عنها [illegible]
سئلت عن [illegible]
في القدر صفرة من الدم [illegible]
لا بأس بذلك [illegible]
الذي [illegible] من الكبدان
[illegible] ذلك الدم [illegible]
[illegible]

مسئله

خواه مطبوخ خواه نے بوده
خواه باشد کثیر خواه قلیل
نیز فرموده هست فخر الدین
قدح دیگر کسے که مسکر هست
اینچنین قصد اگر کسے کرد
که لهو و طرب خورے هر چیز
نیز در چند نسخه کرده یاد
یعنی لهو هم خورے اینها
گوشت کن در صلوة مستوی
خمے بود اولا اما
گفت ابو لیث آن ز خود رسته
آنچه خالی شدست از آن می
لیک باشد اگر سه خم دوا
بحرف بشنوده نیست ای همدم
آن بزرگان که حرف فتا کنند
تا گره می شود بآن انشکاف
از سر خم بگیر دستش اما
نیز سرکه پلید گردد وے
قول دیگر ز پاره علما
تا کسے را اگر وجب قیمت بود
گر بشوید بباید نقصانش

پرستی حرام فرموده
فتوی بر حرمت بی تفصیل
یعنی در شرح مختصر تبیین
حرمت او باتفاق شده ست
باتفاق او حرام هست اگر
بے تخلف حرام باشد نیز
فتوی بر مذهب محمد باد
کرده او را حرام تعیینا
حرفهائے غریب فرموده
چیزی گم گشت بعد شد سرکا
سر آن خم اگر بود بسته
از زوایه نوشت پاکی وے
آن شده گشته از نجس فرما
یعنی سرکه گیرد از آن خم
گفت پایان خم شگاف کنند
گیرد از وی از نیکه هست خلاف
به بلندی خم رسد سرکا
یعنی از شومی تهیت سے
گفت واقع بے بود سرکا
بسان جامه نیز خمر بسو
پاره سرکا که رنیدش بر آن

۱۲ ت
[illegible]

الاسبیجابی لا یحل اکله ۱۲ فتاوی
رجل ذبح شاة والمذبح والاوداج ۱۲
الماء فی الاناء ثم شاة و یغلی
من غیر شق البطن فیصب علیها
بجمرة ثم شقت البطن لینظف
بعد ذلک بطنه و طبخه لا یحل
اکله لان النجاسة جذبت من
البطن الی جانب یعنی من بین
اللحم و جمیع ابدانها فیصیر الکل
نجس کالمیتة واما اذا احرق فی
من غیر شق البطن فهو کذلک
والبط والدجاجة و باقی
المطبخة کذلک ۱۲
فتاوی الاسبیجابی

چون ز سرشش تیزش پاک گردد وی
چونکه شد تیزش گشت سرکه می
نیز سرکه بخمر سرایت کرد
حکم این همچنان بود ای مرد
در فتاوی قاضیخان آورد
خمر چون جوش کرد کف آورد
ماند و از جوش کم شد از اول
پس همان می بگشت وانگه خل
ماند آن خل درون آن خم باز
گشت سرکه چنانکه گشت و راز
چون بخارش بقدر پاس خم
پاک گردد به نزد آن مردم
نیست در نزد آنکه گوید بس
پاک گردد بالعاب نجس
نیز اندر صلوة مسعودی
قولهای عجیب فرمودی
موش افتاده در اندر سرکه
قبل از آماس برگرفت از وی
گشت آن می ز بعد او سرکا
اختلاف روایتست اینجا
لیک موش اندر آن می آماسید
بعد ازان موش را ز می کشید
گشت سرکه و بعد او این بار
هست بر حال خویشتن مردار
در پوستی شیرهٔ انگور
موش بر انداختند از وی دور
پلید می گشت بعد شد سرکا
گویی بر حال خود پلید او را
نیستی آب پلید پسی کرد
گشت سرکه ز بعد او ای مرد
آن پلیدی بود ز جنس وی
پاک گردد چو گشت سرکا وی
گر پلیدی ز جنس اغیار است
گرچه سرکه بگشت مردار است
قطره بیفت در خم سرکا
گفت خواجه ابو الحسن اینجا
نشود خورده گذرد شش ماه
چونکه مار اشکست در این راه
یعنی آن قطره آب شیطانی
شده سرکه درون وی دانی
از ابو یوسف آن امام دین
از جوامع نوشته است چنین

بود بوی اگر از وی تا به
خشم انگور و چشم ببر کا
حکم کرده که طاهر همچنین نیست
لیک آن خشم اگر افشرده شود
گر نه هر که اگر چه با بوی
گر تو گویی به مسکر به خوانی
آنچه گفتند بزرگان دین
خون و چاهی را غلیظه دان
یعنی ماهی چون بپس فکند فاحش ریز
هم بهی ما چنین غلیظه دان
گفته شد نیز به همه اقوال
رنگ را خشک نیز جبه خشتند
از مسلمین که هم افتاده
لیک کرده است ذکر بو جعفر
لیک نه صاحب خلاصه باز
بپس فکنند ورنه حیوان
آنچه بپس نفکند سباع طیر
حکمش گفتست به طاهری او
نجس است از غلیظه انجاس
نیز بنوشته اند شمس الدین
آنچه حیوان که لحم اوست حلال
گفت فی الحال شرب او شاید
گر شود خمر مسکر او شدنا
آن نجس چو بگردد سرکه شود
حکم و فتنش طیب کرده شود
نیز آنچه ورا ببید بگوی
لیک تفصیل این همه دانی
گفت عبد العلی بجز این
وانچه بوی کریه دارد آن
این نجسها غلیظه باشد فقط
باز می باد وی هر حیوان
بول آنچه گوشت نیست حلال
اتفاقا غلیظه بنوشتند
حکم او را چنین نجس داده
از غریب الروایه پاک خبر
روح او غرق رحمت باد
چون بپس افکند شکی غلیظه دان
مثل باز جداست باز ز عجیر
لیک نزد تو هست خوش شو
متقی احتیاط دارد پاس
گفت قول اصح نجاست بین
هست در بول او خلاف اقوال

[illegible]

الدلیل عامة کتب الفقه والبهار؟
وغیرها نجس نجاسة مخففة
وقالا نجس غلیظة کما ذکره
القهستانی وابو جعفر الهندوانی
وقال الکرخی هو طاهر
وهو قول ابی حنیفة وابی یوسف
وعند محمد هو نجس نجاسة
غلیظة ۱۲ شرح اوراد

نزد شیخین کو نجس بے ظن
بوحنیفه غلیظه می گوید
وانچه عبد العلی بیان کرده
فتوی بزرگان نزد وی کتاب
به ابو یوسف ست در جامع
لیک در باب حنظله حزمین
در تحفه و واقعات چنین
از نجاست بوحنیفه آن
در کبیری چو شارح اوراد
از کبیری ست بر همین فتوی
جز ست کل بول بالتفصیل
گفت عبد العلی پاک تمین
اصل فرق خفیفه در این باب
گرچه باشد نجس خفیفه قلیل
قول صاحب وقایه را اوی
در بیان غلیظه تعیین کرد
نزد نعمان غلیظه می بوده
چون محمد که گشت واصل ری
یعنی فرمود بعد ازین معفو
لیک از نظم گفت شمس الدین
یعنی لا یوخذ به فرمود

و محمد بپاکی است سخن
شیخ فانی خفیفه میگوید
نقل از مضمرات آورده
مذهب بوحنیفه هست در آن
فتوی بزرگان علامه
شد بقول محمد ابن حسن
بول مایوکل که شد تعیین
نزد شیخین فتوی بر این دان
ذکر کرده ست فتوی بر این یاد
چونکه در بول اوست لا بلوی
هست از باب چه چه چند دلیل
یاد با داوست اوست همین
هست در حق ثوب نه در آب
هست مفسد بآب بی تفصیل
لیک سرگین بچی گاوی
در هدایه وے چنین آورد
صاحبینش خفیفه فرموده
دید خلقت مبتلاے وے
گرچه باشد کثیر فاحش او
و محمد همین که شد تعیین
هم همین احتیاط خواهد بود

مسئله
بول مایوکل لحمه نجس نجاسة خفیفة
لا تمنع جواز الصلوة ما لم یکن کثیرا
فاحشا وعند محمد طاهر حتی لو وقع
فی الماء [illegible] لا ینجسه الا اذا
صار غالبا فانه لا یجوز التوضی به
۱۲ خلاصه
مسئله
ذهب [illegible] ان المفتی به
الی قول ابی حنیفه [illegible] الکبری
انه نجس نجاسة خفیفة [illegible]
لا بلوی فیه فتاوی الحجة
بول الفارة نجس کسائر

[illegible]

[illegible] ۱۲

در هدایه قیاس را او می را … پاک گفتند گل بجا را را
در خلاصه هم از قیاس رهی … پاک گفته گل بجا راوی
مختلط با نجس بود هم او … گرچه جامه از وشو و علو
لیک شمس الائمه سنت مرد … یعنی این قول را قبول نکرد
گفت آن شارح خردمندی … در کتابش بزرگ برجندی
شاشهٔ گربه را نجس میدان … نگر اندر روایت شاذان
باز گفتند اینکه شاذ الست … این هم اندر مذکر آن ست
بول انثا ستش را علی الاجماع … گفت باشد نجس بغیر نزاع
قول شاذ از محمد خوش وصل … پاکی بول گربه بغیر فصل
هست در بول موش نیز خلاف … گفت بعضی پلید بعضی صاف
لیک آنها که گفت با طاهر … از غلیظه بود سوا الظاهر
این سخن در خلاصه شد تعیین … بعد در قاضیخان نوشت چنین
خیرهٔ این دوست نیز همچون بول … یعنی باشد نجس در اظهر قول
شارح درد ها نوشت آن کس … بول موش ست فی الصحیح نجس
یعنی چون بول آنچنان حیوان … لحم او که می خورند انسان
نیز بنوشته ست آن شه کس … گو باجماع بول گربه نجس
چون ز قدر درهم که گشت زیاد … گفت آن قطب دین نماز فساد
زهرهٔ هر چه از بد و نیکو … در خزانه بود چه بول او
در صلوة فقیه شیرین پوست … آب زهره نجس بود نه پوست
بول خفاش خر نما شد باد … نکند ثوب آب را ز فساد
این سخن در کتاب قاضیخان … بعد از ین در خلاصه کرد بیان

[illegible]

[illegible]

ابو المکارم

گفت در شمس دین ابا باهوش
بول بیشک وان چه بول موش
بو المکارم که شرع پرور دست
در بیان دباغت آور دست
ز آدمی موی واستخوان و پی
پاک وان جمله جزوهای وی
لیک منع ست بیع نفع آن
منع او از کرامت انسان
وز محمد روایتی شده باز
انتفاع از موی ولیست جواز
لیک قول صحیح درین باره
عدم انتفاع او بشمار
در ظهیریه شد ز هم انسانی
نبود پاک بل نجس دانی
بو المکارم بکرد اینجا یاد
رحمت حق به روح پاکش باد
شافعی گفت موی انسانی
گشت از کس جدا نجس دانی
هست قول صحیح زان خوشخو
گشته است از نجاست آنکو
هم درین ذکر کرد شمس الدین
باد ماوای او بهشت برین
وز محمد چنین روایت هست
موی اگر از درم زیاده هست
منع سازد نماز آن موئیست
لیک فتوی بپایگه او نیست
در خلاصه صحیح قول این است
واندر اکمل که پرور دین ست
در صلوة فقیه مسعود ست
گو بهم آنچه اکمه محمود ست
از یکی گوش اگر شده ست جدا
منع او کرد بندگی خدا
در عیون نیست از ابو یوسف
هست جائز نماز بی احرف
گشت از آدمی جدا دندان
می گذارد نماز همره آن
وز محمد زیاده از درهم
گفت سازد نماز او بیهم
گفت ابو یوسف ار بود از خویش
هست جائز اگرچه باشد بیش
لیک دندان اگر بود ز اغیار
مثل قول محمد ست این بار

مسئله
وشعر الانسان وعظمه
کان میتا او حیا طاهر
وقال الشافعی حرام لا
ینتفع به ولا یجوز بیعه
ولنا ان عدم الانتفاع
والبیع لکرامته فلا
یدل علی نجاسته
بالقول الله تعالی
ولقد کرمنا بنی آدم

[illegible]

سور انسان نیز خوے وی — بلکه آسار خوے کل سی
قبل ازین در کتابت آسار — گفته شد نیست حاجت تکرار
لیک سور خر که مشکوک است — آب اگر خورد آب مشکوک است
گور صاحب هدایه انور باد — میکند در فتاوی خود یاد
لیک در ثوب عفو فرموده اند — پیشوایان که راه بنموده اند
در نهایه چنین بیان کرده است — در بیان دباغت او درست
موی هم استخوان خود مرده — حکم هر دو طهارت کرده
لیک در نزد شافعیست نجس — نجس [illegible] استخوان [illegible]
بچه سخله که او تر داشت — گشته [illegible]
گشت مرده لیک خشک پاک — این سخن از خلاصه شد ادراک
پوست مرده شیر در پستان — بود آن شیر [illegible] دان
شیر یال حلال خود مرده — شافعی حکم به نجس کرده
بیضه مرغ مرده را او باز — گفته باشد پلید [illegible]
بیضه مرغ پاک باید دید — چون پلید [illegible]
در صلوة فتیه مسعود است — آن پلیده [illegible] بود
مع او جائز نماز شده است — نجس چون [illegible] غسل خود است
چون نشد چوجه تخم مرغ ترا — [illegible] او بود [illegible] روا
کاندرین تخم چوجه مرده نهان — زاهد فخر گفت [illegible]
گفت بهمان و این جواز شده — چون نجاست [illegible]
پاک دان شیر آدمی بیقین — لیک جائز نگشته [illegible]
این چنین شیر خر بنزد ما — جائز اندر [illegible]

قال شیخ الاسلام الاسبیجانی [illegible]

مسئله

لیک تاتارخانی گفت آنکس   شیر خر در صحیح قول نجس
بلکه او را تغلیظ فرموده ای   گفت انکه صلوة مسعودی
خوی شک نیز آب چشم شک   مثل شیرش نجس بود بیشک
خوی وی مثل شیر گفتش جلیست   در پلیدی او خلافی نیست
انچه مال جلال که بسیار   یعنی بسیار همی خورد مردار
هست مکروه شیر لحم او   گفت خنثی محمد خوشخو
کره باشد یا بکره دان یا به   خونکه خویش نجس بود ای یابه
لیک در قاضی خان سوال طاهر   عرق بغل جنب بود طاهر
قول حلوائی او نجس بوده   لیک در ثوب عفو فرموده
هست سطحی که او نجس دارد   همان سطح ز آسمان بارد
چکیدان سطح نیز ازان آب   جامه شخص را رسد چه جواب
گر رسد وقت بارش باران   جامه را پاک گوی بی نقصان
بعد باران اگر بجامه رسید   در خلاصه نوشته اند پلید
بر نجاست رسید باد اگر   بود ثوب متعلق انجا تر
بعد ازان باد که بجامه رسید   گفت حلوائی جامه گشت پلید
اختصار شد انه همچون این   مثل حلوائی میکند تعیین
قبل لا نجس نوشته بعد   گفت انکه هو الصحیح ای سعد
عضو کس با ثیاب کس نمناک   بعضب با خراج گیرد نمک
تر شود از دهان سگ انجا   هی شود او نجس والا لا
چون نشان تری او ست اگر   اینکه گیرد بدست گردد تر
بادهی براه شرح قاضی خان   در فتاوی خویش کرد بیان

بچه خوک ۱۹
ذو پا سگ خربزه ۱۰
علما چه حکم کنند بچه و یا بقی ۱۷
تفاوت دارد بانی جواب پخته با خام
دهن سگ و خوک رسیده با بخته
جدا ساخته پرسم و بذا بقی
حلال باشد والله اعلم شرح
۱۸ عبد الجمیل الکلب اذا
اکل بعض البطیخ لا یغسل
و یوضذ ما اجابه فمه و یوکل
ما بقی منه لانه لیس بنجس
العین عند ابی حنیفة کذا
الذیب والثعلب

وکل المطلب [illegible] فی
[illegible]
بالدر ۱۲ [illegible]
[illegible] العصبیة [illegible]
اذا اکل بعض البطیخ [illegible]
الا یغسل [illegible]
[illegible]

از دم سگ چو توب افشانی تر شود دست نجس والا نی
یعنی گردیده ست تر شد دست این ز تاتارخانی تعیین هست
پای خود را اگر بشوید کس پای بیخ رفت بر زمین نجس
تری پا کند زمین را تر تا که گردد زمین سود اگر
تری ارض لیک اندر پا نیست ظاهر نماز اوست روا
لیک باشد تری پا بسیار یعنی باشد تریش آن مقدار
تا که گردد بروی آن منزل تری پاسے سازد اورا گل
باز این گل رسید با این پا مع هذا نماز نیست روا
گر بود در زمین نجاست تر پاسے گردیده است خشک اگر
پاسے را کند نجس بیقین در فتاوی قاضی خان ست این
در خزانه در بساط بود حکم این هر دو چون زمین معهود
گل بگاهی پلید شد همچنین در ظهیریه ظاهر ست این طین
تا که بر سطح طین جواز صلوة گر نه نماید اینکه عین گاه

در بیان پاکی مکان و بعضی مسائل متفرقه

باتفاق جمیع علامه است پاکی جای پاک چون جامه است
اینچنین عالمان پاک سرشت در فتاوی قاضی خان بنوشت
گر نجاست بود بزیر قدم یعنی باشد ز قدر درهم کم
گر کتی جمع می شدست زیاد آن گذارنده را نماز فساد
بعد ازان در صلوة مسعود گویم آنچه ائمه فرمودے
جای قعده و سجده باشد پاک گرد بر گرد او نجاست ناک
اندر آنجا نماز اوست روا لیک با وکراهت ست ادا

[illegible]

[illegible]

ابی یوسف رہ و قال ابو نصر محمد بن سلام ایما کان طاہرا فالطین طاہر و ہو قول محمد رہ حیث صار شیئا آخر ۱۲ خلاصہ من نفسہ السرقین المختلط بالطین اذا لم یر السرقین فہو طاہر وان رای السرقین فہو نجس اذا [illegible] لا نجس ما لم یر اثرہ ۱۲ ٥

آن یکی سر بسجده کرد بدید
پس همان سجده که نیست روا
نزد بو یوسف آن قضاش رواست
گر نجاست بود بقدر درست
لیک نزد زفر جواز مدان
پا نجس هست در ته زانو
جمع سازد صلوة مسعودی
زیر زانو نجاست ست اگر
از امامان ما روایت دو است
چونکه بنهادن دو زانو ست
نزد شه هر دو دست بنهادن
لیک اندر نهادن زانو
ور نجس نیست در ته زانو
قول شمس الائمه ست جواز
گر بساط تنک بارض نجس
آن بساطیکه کرده شد تعیین
هست جائز نماز الا لا
داشت نعلین پاک در پا کس
یا بود جوربین در دو پا
لیک بیرون بکرد از رجلین

لیک آن جای سجده هست پلید
گر بسازد بجای پاک قضا
ناروائی او بقول شماست
سخن سه کرام جائز هست
هم بود رای شافعی بر آن
نیست جائز بمذهب آن دو
در فتاوی خویش فرمودی
نیست مطلق روا بقول زفر
یک روایت بناروائی اوست
نزد او هر دو رکن اصلی هست
رکن اصلی نگشته ست سخن
هست ز اصحاب یا روایت دو
بوده باشد اگر نجاست او
اصح اینکه جواز نیست جواز
پس بسازد اگر مصلی کس
بکار آید بستر صورت این
این سخن در خلاصة الفتوی
گشته و اشم بفوق جای نجس
نیست جائز کند نماز ادا
پس همان جوربین با نعلین

جای سجده نجس بود اما
سجده بالای آستین آورد
در نماز است از زحام ناس
کفش رجس از درم زیاده داشت
قبل از اینکه رکن تمام نساخت
نیز فاسد بود نماز آن
این بشرطیکه فعل او به دو دست
فعل اگر در دو دست او نجست
این مسائل که ساختم تعیین
نیست به پاک جا مصلی کس
بازگشت او بموضع اولی
قدر او تا سه رکن اگر این کس
نیست فاسد نماز این انسان
آنچه عبد العلی کرد خبر
جامه را که استر است نجس
این نزد محمد است جواز
وجه بویوسف شکر خامه
علمای عظام راست سبیل
آنچه قول از محمد آمده است
حکم این جامه است چون نخ بن
از ابویوسف آنچه سامی شده است

آستین پهن گر بود در اینجا
نیست جائز چنین نباید کرد
دارد آنکس ز وضع کفش هراس
کفش را در نماز او برداشت
باز آن کفش را ز دست انداخت
گر بود رکن تام فاسد دان
در محل شروع او نشدست
اصل اینجا شروع نیست درست
در کتاب خلاصه او را بین
بعد از آن گشت در مقام نجس
چیست حکم نماز او اینجا
بکند مکث در مقام نجس
این روایت بود ز قاضی خان
اینچنین است در شرح دگر
فوق ابره نماز خواند کس
نزد قاضی درست نیست نماز
به درستی که اوست یک جامه
میکند این دو قول را تفصیل
پس ثبوت کننده نازده است
نیک تشخیص کن برادر هین
هست به جامه کنند و زده است

ف [illegible]

ان یصلی علی [illegible]
[illegible] منها ولا باس بان [illegible]
[illegible]
اورا در نماز گذاردن [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] الارض

حکم او هست حکم یک جامه
گر بکنده زده بود به یقین
تا زده باشد از بکنده آن
گر قبا طلی ست یکطرف مردار
گرچه از یکطرف که جنبانی
در وقایه نوشته اند جواز
بعضی گفت این طرف که جنبانی
نیست جائز فساد باشد بل
ذکر کرد آن صاحب مسعودی
شیشه که در دست آن شخص
چون ز قدر درم زیاده تر
بر طریق استوار باشد او
ور نجسش کم بود ز قدر درم
وز محمد روایتی بوده
لیک در ظاهر روایتش
در خلاصه نوشته اند چنان
از نجاست ثوب اوست اگر
بنشستی بر او آن کودک
شخصی طفل رضیع برده ماند
طفل ناپاک آن نماز فساد
در نکوتر چنین نجاست هست

نیز از بزرگان علامه
هست باتفاق یکثوب این
هست باتفاق چون بقیع بان
خبیث ست بایکطرف نمازگذار
جنبد از وی که جانب ثانی
هست در شرح او مخالف باز
اینکه جنبید جانب ثانی
قول باطل روایت اوّل
جمع ساز صلوة مسعودی
کرد محکم دلائل او را کس
بوده باشد دهان شیشه اگر
مع او جاز نماز نکو
نیک ساز دهان او محکم
یعنی با وست نماز فرموده
مع او هم نماز نیست روا
کودکی بود دست او در آن
چون رسد قدر درم زیاده تر
هست فاسد نماز او لیکن
قدر کی با او نماز بخواند
وز محمد سخن فساد مباد
که تکلف مصلی نشسته است

۵۱
فتاوی تجنیس الصلوة در
کو برجرمی که ظهیری آورده است
چنانچه تخته اگر پاره کنند و شود
اگر تخته اگر پاره کنند و شود
اگر یکروی او پلید باشد بران
روی دیگر نماز گذارد روا بود و همچنین ایضا
اگر پوستین ست یکروی او پاک
و یکروی دیگر پلید باشد بران
روی پاک نماز گذارد
روا بود یا نه خواجه امام ابو حفص
مستفتی در فواید خود آورده

[illegible]

[illegible]

گر چه گفتش کشیده است دراز
لیک تو متصل بهست اگر
چون مصلی گرفته کند بالا
سجده را اگر بکند روا
نیز از او جامه هر کس
یا بصف او پیش امام
یا قبای نجس با و بنهاد
جبه خویشتن کسی شکافت
ورنیش از قدر درهمست گران
لیک دانسته است از این پیش
لبس جبه کرد از آن باز
یعنی وقتی که جبه بنهادست
در میان جبه گر شکافی بود
سخن ما چنین اعاده جدا
گربه زنده بود یا مر
هست جائز همان نماز گزارد
آنچه با موی او وضوست جواز
گر بود سگ نجس دیار و باد
آنچه شستش نجس بود چون این
جلد ما اند درهم گذشت زیاد
لیکن ظاهر بود قمیص ما

نیست فاسد نماز او است جواز
او نجس وار دار درهم اکثر
جامه مکشوف او رسد آنجا
یعنی رسکنی نماز نیست روا
او فتد رکن در مقام نجس
افتد اندر جامه کس تمام
باد در این تمو نماز فساد
اندران جبه شش هر چه باشد
می نداند که گر فتاد و شد آن
می نبود می شگاف جبه خویش
سے بساند و تسبیح نماز
کاندران جبه مو شش افتاد دست
شد آن نجس شگاف افتاده شود
تا نگردد چنین که افتاد
با بود مرحش با نماز گزار
لیک باشد گناه گار این حد
حکم از شکل این نوشته باشد
نیست جائز نماز او است تباه
حکم مردود اند بالتعیین
گر چه از نجس کند نماز فساد
هم همین قول را صحیح شمار

ششم شعبان روز دوشنبه

خاک گل پاک آب او هر دو ار
با نجاستش بود درین اطوار
حکم این گل پلید فرموده
هم صحیح سخن همین بوده
این روایت ز قاضی خان دانی
بعد از آن گوش کن ز شیبانی
سقف آن خانه را بخار نجس
جمع گشته عرق کند زان پس
جامه را از آن عرق بچکید
گویی آن جامه گشته است پلید
آنچه قول ائمه دین است
در کتاب خلاصه تعیین است
کرد نقصان تنور مسح اگر
گرد با خرقه نجاست تر
قبل از الصاق نان چو گرمی نار
آن تری را بخورد پاک شمار
شخو ر د نار اگر [illegible] آن
قبل از الصاق نان نجس میدان
سوخت سرگین گشت خاکستر
شد بو یوسف از نجس شکر
پاک شد و محمد است اما
نبود شسته به همین فتوی
گر بکان نمک فتد خنزیر
تا که گردد نمک بدین تقدیر
بهمین اختلاف هست ایدو
از همه احتیاط او نیکوست
لیک خاکستر همان سرگین
گفته در آب را کند نجس این
در تنبیه صحیح این بوده
گفت تاتارخانی فرموده
نجس بول ریخت گشت باد
رفت آنچه بفتوی کرد فساد
در صلوة فقیه مسعود است
موی سگ استخوان سگ بوده است
پیش نزد حسن نجس شد او
هست هر دو ار بگمان این دو
لیک در مذهب محمد پس
بوده است استخوان قبل نجس

لیک گنده گرفت موی سگ
در پلیدی اینها نشد شک

در بیان شستن نجاست مرئی و غیر مرئی

بعد از آن گویی ای سعادتناک   کس نجس را چگونه سازد پاک
چیز طاهر شود نجاستناک   همچنان او بآب گردد پاک
گفت شیخین آن دو ملت بیست   پاک گردد بمائعات که شست
مذهب شافعیست نیز زفر   مثل قول محمد است خبر
گفت امام محمد از این باب   نشود پاک جز بشستن آب
در کتاب خلاصه فرموده   نیز در چند نسخه هم بوده
صورت غسل ثوب گو ای یار   ثوب نجس را تو بر دو نوع شمار
نوع مرئیست مثل خون و ز تول   غیر مرئیست نوع همچون بول
گر نجاست که مرئیست ای دوست   پاکی او زوال عین اوست
گرچه باقی اثر بود زین باب   شاق باشد زوال او با آب
یعنی با آب گر نرفت اثر   بعد از آنش اثر نبوده ضرر
گفت ابوجعفر سعادت یار   شوی بعد از زوال عین دو بار
در کتاب نهایه مشهور   بلکه درین کتاب شد مذکور
گفت بعضی امام سه ره شو   یعنی بعد از زوال عین او
لیک گر غیر مرئیست نجس   پاکی او سکون قلب کس
این سخن در خلاصه شد تعیین   لیک اندر هدایه گفت چنین
غالب ظن که کس درین اطوار   کرده تقدیر عالمان سه بار
شستن این جامه ای خردمندی   لیک تعیین بکرد بر چندی
شستنش این بود بشو سه بار   هم بهر مره اش یکی عصر آر
یعنی با عصر اینش آن شی   اینکه سازد مبالغه در وی

یعنی در بار عصر سوم پس
چه بود عصر در این باب
گر بسازد مبالغه این تن
گفت عبد العلی جواز بدان
شست ثوب نجس اگر سه بار
نشود پاک اندرین احرف
باز عبد العلی روایت کرد
گر بسی غسل عصر سازد و نیز
بار سوم مبالغه کرد آن
پس بود جامه تا و تری
ورنه آن جمله را نجس دانی
زان تقاطر رسید پاک چیز
قول از صاحب صحیح و درست
لیک از خمر مانده باشد بو
مانده باشد ز طعم او اما
ماندن طعم آن شیاطین بین
گر بجامه منی رسید اگر
هر محل خشک بود و هست منی
لیک به قول حضرت نعمان
نزد صاحب خلاصه قاضیخان
آن یکی جامه از منی پالید

عصر سازد و بقدر قوت کس
نبود باقی از تقاطر آب
یعنی از خوف جامه دریدن
اینچنین در کتاب قاضی خان
یک گرت عصر اندرین اطوار
یک روایت مگر ز بو یوسف
از خلاصه و غیرها ای مرد
قطره او رسید با یک چیز
نشود ز آب هیچ از و سیلان
همه پاک از نجاست است همه
با او [illegible]
همی بسازد فساد او را نیز
شخصی از خمر جامه سر شسته
اختلاف آمده است بپاکی او
هست لازم زوال او اینجا
قیل علی ابقاء العین
پاک گردد بغسل باشد تر
می شود پاک نیز ترک کنی
پاک نبود بدن بترک آن
گفت مختار این سخن میدان
بهمان جامه بعد آب رسید

ف
ولو اصاب البول خشبا
مستعملا کالجورة والبنضرة
والمائدة والقصعة فصب
الماء علیه فتشابه وتحصه
واحدة والکوز او طرازکا
ولو کان علی نحو لیحاسه
فتسلها بالکوز والقصعة
وکان یاخذ من جوده
ووضع یده منها فی کل
مرة فی غیر موضع القذرة

[illegible]

از امام سرخسی شیخ طراز — از خلاصه نجس نگردد باز
لیک اصح از کتاب قاضی خان — عود گردد دگر نجاست آن
نیز فرموده است شمس الدین — عود گردد نجس صحیح است این
عدم عود در است المختار — لیک بر عود معظمه بسیار
اینکه گفتند صاحبان درک — چون منی پاک میشود با فرک
یعنی نگذشته است بول اگر — از فم مخرجش براس ذکر
از خلاصه بدون گشتن مذی — گشت بعد از مذی خروج منی
نشود پاک جامهٔ این تن — منی خشک را بمالیدن
از محمد امام روشن گور — از نهایه چنین بود مذکور
یا مذی از ذکر خروج نکرد — که خروج منی نشود از مرد
پس باین قول جامه‌ای با درک — نشود پاک از منی با فرک
نیست یک قول در منی زن — نشود پاک او بمالیدن
زین سبب که منی اوست رقیق — راه تقوی ز جمله راه وثیق
گفت صاحب خلاصهٔ مشتاق — برسد گر منی بثوب دو طاق
طاق اعلی که چون رسید منی — میشود پاک یعنی فرک کنی
طاق اسفل که از آن رو — نشود پاک جز بشستن او
در نهایه صحیح گردد پاک — طاق اسفل هم ای ستوده پاک
باش سامع اگر خردمندی — گفت عبد العلی برجندی
جامه را رسیده بود نجس — شد فراموشش جای او بکس
طرفی را بشوی زو ای یار — از خلاصه همین بود مختار
از ظهیریه این چنین فرمود — جامی از ثوب کس نجس شده بود

گفت هم ظاهر الروایه دان — هم هو الاظهر است از نعمان

[illegible] قاضی خان ۱۲

می ندانند کدام جای است او
قول دیگر نه بندگان خدای
فهم شد زین سخن که جای نشست
لیک اندر وقایه فتوی بود
شرط نبود تحری در این باب
باز بعد الغسل که پاک یقین
آنچه با عصری بود امکان
پس بدن را چگونه باید شست
بعد از آن ترک آن کند چندان
بهمین نوع سه کرتے شو
لیک گفت آن شوید [illegible]
چون بدن را بشست پی در پی
از ظهیریه با سفال جدید
سه کرت آن سفال را غسل آید
کهنه باشد سفال سه ره شو
از فتاوی قاضی خان سعید
نزد بویوسف است این مذکور
بسفال جدید خمر رسید
گفت بعض مشایخ قاضی
چون بهر ره گرچه خشک بشست
بنجست او را که زیر آن پی

اندرین حال مشکل او را شو
بتحری بشوی نزدیک جای
بتحری نبوده است درست
در خلاصه شرط نه هم بوده
لیک از جمله احتیاط ثواب
کرده در شرح مختصر تبیین
شرح مسکین بیان شستن آن
آب ریزد نه بهر غسل نخست
تا که از وی عدم شود قطران
چونکه امکان عصر نبود او
حافظ حق پرست ابو اسحاق
یعنی سه بار پاک گردد وے
یعنی با آن سفال خمر رسید
خشک باید بگرد و هر بار
می شود پاک از نجاست او
صورت پاکی سفال جدید
لیک نزد محمد چه نو بر
نشود پاک بعد تا ابد
هم بقول ابو یوسف قاضی
بعد بهران چیز آب چه انداخت
تا که بیرون کنند آب از وی

مسئله
وفی الکوز اذا کان فیه خمر فتشربه ان یجعل فیه الماء ثلث مرات [illegible] ان کان الکوز جدیدا [illegible] عند ابی حنیفة رح [illegible] وعند محمد رح لا یطهر ابدا [illegible] خلاصه [illegible] بالغسل [illegible] فیه [illegible] مختصر [illegible]

متغیر بیاید بیش یا دام نبود پاک حکم اوست حرام
صاف بیرون گشت آب از آن پاک بشمارد و فتوی به این دان
آنچه قول ائمهٔ دین ست در کتاب خلاصه التعیین ست
برسد گر بخشت پخته نجس سیه گرت شود قدیم باشد لیس
گر بود خشت پخته تو ای مرد هم به هر مره که خشک باید کرد
چه بود چند خشک گشتن گو نبود باقی از قضا طهر او
گر نجاست رسید و شد بحجر تحجر او را کشد بخویش اگر
قاضی خان گفت بوده باشد نشست بشنود پیش او بجای درست
بکشد سنگ اگر بخویش چنان تا نشوئی نمی شود پاک آن
در هدایه و نسخهای کثیر مثل آئینه است با شمشیر
بچیز ها اگر رسید نجس چون کند مسح پاک گردد بس
لیک صاحب نهایه با عقل از کتاب محیط ساز نقل
نیز از اصل نقل کرد او هم گر با نیها رسید بول و دم
نشود پاک تا نشست اگر قدر ده هم اگر بود او شر
خشک او نزد حضرت شیخان پاک گردد بمسح بی نقصان
لیک نزد محمد ست تمیز پاک نبود مگر بغسل او نیز
گرچه آن امام صاحب دین کرد در اقتصار خود تعیین
خواه بود است خشک خواهی تر قدر درهم بهست خواه بول اگر
این نجس ار رسید بهر کثیف پاک گردد بمسح تیغی سیف
آنچه اندر خلاصه باشد قول پاک نبود بمسح سیف از بول
در عبادات حضرت معبود لیک شد احتیاط خواهد بود

[illegible]

او الیه تنقیه م ... او او [illegible]
الحر اطلی فمصرا و [illegible] علیها
و به جهالت ١٢ [illegible] ١٢

نیست اندر هدایه مشهور
بلکه در نسخها بود مذکور
هر جگاهی که خشک گشت زمین
پاک گردد به نزد ما به یقین
می توان ساختن نماز ادا
به تیمم اگرچه نیست روا
لیک در آن زمین ادای نماز
زفر و شافعی نگفت جواز
در نهایه هم اندرین معنی
کرد تفصیل این سخن یعنی
پاکی او بود بشرط دگر
از نجاست اگر نماند اثر
این ذهاب اثر به تخفیف آن
شرط در عامه مواضع دان
چیست او هست از اثر برگو
یعنی رنگ نجاست ست یا بو
گفت آن شارح خردمندی
یعنی عبد العلی برجندی
چون زمین را رسید و بود نجس
خشک گردید پاک گشت و پس
آب بروی رسید زمین ثانی
عود گردد نجس باو یا نی
از کتاب خلاصة المختار
عود گردد بآن زمین هر وار
از کبیری اصح نوشت ادا
نشود عود این نجس آنجا
آنچه قول ائمه دین شد
در کتاب خلاصه تعیین شد
نه یعنی رسد نجاست تر
خشک گشتن بود لیک اگر
آب ریزد بآن زمین پلید
نزد او را بدست خود بالید
نیز با خرقه یا بچوب این کس
پاک سازد همان زمین نجس
کرد سه مرتبه باین معنی
نیشود پاک آن زمین یعنی
کس نماند اگر باین تقدیر
لیک بودی که ریخت آب کثیر
تا که زائل شود نجاست او
نبود هیچ باقی رنگ و بو
بعد تخفیف پاک گردد این
در خلاصه و غیر او ست چنین

هر جگاہے که ارض باشد نشست
هم ز شرح طحاوی آورده
گر زمین سخت هست نشیب رست
می نهد آب بر زمین ایشاب
بعد ازین نوع پاک می داند
گر زمین سخت باشد و هموار
بلکه آنجا حفیره سازد
میشود پاک اسفل این ارض
هست اندر کتاب برجندی
قدر یک گز ازو شود جاری
از فتاوی قاضی خان ای کس
خاک پوشیده گر بود بسیار
نایدش بوی آن نجس زانجا
گر نجاست رسید گشت حرام
نیز مفروش اگر بود بے ظن
لیک مفروش هست اگر آن خشت
باز بیجا بگشت زمین تا نے
گفت در این سخن روایت دو
گفت صاحب نسائیه با هوش
گر نجاست رسید گشت جفاف
حکم او حکم ارض دان بے قیل
بهمین نوع طاهر است و درست
یعنی این صورت بیان کرده
کند نے میکنند بجای پست
میشود جمع با حفیره آب
باز آب حفیره را بنوشاند
نیست در غسل فائده ای یار
روی آن ارض باوی اندازد
این همه از خلاصه کرده درش
آب را بر زمین که افگند کسے
آن زمین را تو پاک بشماری
خاک پوشد بروی ارض نجس
بوی سازد همه زمین ای یار
هست جائز نماز الا لا
بنوشتند عالمان عظام
نشود پاک او بخشک شدن
حکم پاکیش با جفاف نوشت
عود گردد نجس با و یانے
هست در قاضیخان بیان او
خشت پخته اگر بود مفروش
شد سخن از ائمه و اصحاب
بعد تقلیل گشت با تحویل

لهم وان ابان الشمس
[illegible] حتی ابان الشمس
علی الکدس [illegible]
لاحاجة الی الغسل [illegible]
وعلیه الفتوی [illegible]
والفتوی [illegible]
[illegible]

فحکم طاهر والسرقین طاهر
عند ابی یوسف ره وعلیه
الفتوی کذا فی المفاتیح و
المضمرات ۱۲

آن نجس گر رسیده بود با آهن
نیست جایز نماز خواندن نیز
هر کجا نجس رسد به شجر
نشود پاک شمس دلیل باب
اختلافست در کلامی که حجر
است بان خشک گشت پاک شده
نشود پاک البته قطع آن دو
پیش چیزی رسد نجاست اگر
و لکه لابد نیست از این کس
نیز باشد این نجس آری
بالتمام رود نجاست کس
تو بود این حصیر غسل آید
لیک نشود حصیر این حسن
بود چی در ابتدا آب نجس
چون چنین شد بنفسه آن ها هم
ار رسد باز و نظر کن فعل آن او
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اگر بود جانب بلی زمین
ور گلیمش بود نکو بنگر بیند
آب باران با او رسید اگر
گر چه با آن نجس نباشد آب
پیش در ارض قایم است اگر
در خلاصه همین بود خشت ار
اینکه شسته شد پاک گردد او
خشک باشد نجس نباشد هم
تا که از وی شود زوال نجس
آب بر وی اگر کنند جاری
شده باشد از وی زوال نجس
سیکی باز خشک در سر باب
نشود پاک جسم نمالیدن
گشت و آن چگونه ساز و کس
اینگاه او نمی شود طاهر
نجس است آن ظرف پاک نگو
نشوی پاک آن نجس اگر [illegible]
[illegible] خشک او کردن
[illegible] جامه [illegible] رنگان است
[illegible]
اینکه شسته [illegible] جاری [illegible]

[illegible]

آب جزوی اگر شبی بگذشت
لیک روز و شب است از کافی
سخن مختصر همین بوده
قول اول که شب بود نکو
نیز از قاضی خان علی التعیین
شمس دین گفت شیخ گفته الفقیه
در خلاصه و غیر با تعیین
بوریا سے خلاف کرد و پاک
باشد عبد العلی ز بهر ثواب
موزه را رسد نجس
هر جگا هے که خشک شد خالی
تا که از جرم اثر نماند زان
پاک شد محمد ابن حسن
نقل دیگر از آن چراغ دین
بهر آب باشد بوری چیست
باشد نجس بان غسلت بین
نجس جرم شد نجاست اگر
شود بیاین موزه او لاین کس
شود آن موزه بعد از آن سایه
تا که از وی تمام شود قطران
پس بمالیدن زمین این ثقت

بعد از آن آن بساط را گر شست
نیز در مختصر ز دل صافی
یک شب و روز آنچه فرموده
گفته است از خلاصه مشهور
از فتاوی قاضی ظهیر الدین
بوده باشد مراد شان با یوم
سه اگر شوید بوریای شکین
بهر این شب ای سعادتناک
گفته شد شرح خود چنین آگاه
مثل خون منی فگنده کس
بر زمین موزه آن قدر مالے
پاک گردد به مذهب شیخان
نشود جز منی بمالیدن
گفته اند این قول گفته چون تحقیق
از فتاوی که نقل بر جنسی است
هر است در ظاهر الروایه این
پا بود جسم دار لیکن تر
تا که گردد زوال عین نجس
بعد ترجیح هر دو المفتی را بگذار
پاک گردد باین مذهب الثنا
نشود پاک گر نگردد جف

[illegible]

از ظهیریه آمدست سخن
اینکه ظاهر شود به شستن
هم بهر بار بر کنند جفاف
یعنی با خرقه که باشد پاک
صدر الاسلام آن امام شریف
گفت حاجت نگوی با تجفیف
یعنی تجفیف را که شرط بدید
گفتست به کرد است نیست چکید
نزد یکباره پیش شرط مدار
بهر دلیکی محدود در هر بار
لیک قول ست از ابویوسف
بسه حسبه هم دار تخفیف
بالداودا بارض آن چندان
نه زمین نه پوستی باندران
حکم آنکه بیابکی آن ست
بهمین جا بزرگان ست
بهمین عالمان پاک سرشت
از خلاصه هم او تصحیح نوشت
در هدایه وقایه ست این قول
گر بموزه رسد چو جسد بول
آنچه ذی جرم نیست در این فن
نشود پاک او بجز شستن
در نهایه امام محبوبی
گفت آن شاه گشته خوبی
موزه پوستی مثل بول گذشت
بعد با ریگ خاک و آن گشت
مثل ذی جرم گشت آنکه خفت
بزمین مالش اگر این خفت
پاک شد چونکه گشت ذی جرم آن
نیز در بعضی نسخه ست چنان
این چنین قول آن امام صبیح
نیز شمس الائمه گفت صحیح
این چنین ذکر کرد بوجعفر
زین فضل از دو شیخ عالمتر
مگر آنکه جفاف شرط نکرد
انه هم بهتر احتیاط بکرد
چونکه مسعود خالق بی جفت
ان المتقین معنا ز گفت
کرد صاحب خلاصه بعد ازین
در فتاوی خویشتن تعیین
آنچه قول ائمه ناس است
باطن ساق موزه که باش ست

مسئله
پستان گاو از روث [illegible] و پلید شود و چون گوساله سه بار بمکد بقول شیخین پاک شود و بقول امام محمد پاک نشود و از بول گاو پلید شود و چون گوساله سه بار بمکد باتفاق پاک و از برای آنکه بقول امام محمد رح بول گاو پاک ست ۱۲ الصلوة مسعودی
[illegible] محمد طاهر بخشند

[illegible]
کفاه فی الفتاوی [illegible]

ازعروقش درآید آب نجس   موزه شوید بدست مالد کس
بعد ازآن آب برکند سه بار   عصر کر پاس گر بود دشوار
پس همین موزهٔ نجاست ناک   هم بجریان آب گردد پاک
آن نه بینی شود بساط نجس   گر بجوئی نهند ازآن لبس
بگذرد آب گر شبے بردی   پاک میگردد اے شریعت طی
آنچنان موزهٔ خراسانے   ظاهرش جمله غزل بادانی
گر نجاست رسید تختهٔ سا   سه کرت غسل مے کنند بما
بیکند خشک باز درهر بار   لیک در نزد بعض نیکوکار
غسل سازد بماند آن چندان   تا شود منقطع تقاطر آن
بهمین نوع سه کرت شوئید   حکم این موزه پاک میگوئید
این سخن هست اصح و بعمل   لیک احوط روایت اول
در فتاوے قاضی خان امام   نقل سازد ز بزرگان کرام
آسیے را اگر بآب نجس   بدهد آب چیست حکمش لبس
او بنزد محمد ابن حسن   نشود پاک بعد ازین آهن
نزد بویوسف سعادت ناک   سه کرت آمده بآب پاک
سه دباید بکرد درهر بار   بعد ازان این جدید پاک تمام
طائرے در محل طبخ بدیک   گشت واقع بمرد دیگ نیاک
قول اجماع شوربا بے او   نتوان خورد حکم بحثش گو
بیضے در حال جوش اگر افتاد   نتوان خورد نیز حکم فساد
بعد تسکین اگر گشت وقوع   خوردنش بعد شستنش مشروع
بر غلط ریخت خل بگفته خم   حکم آن دیگ را چه سازی ام

قاضی خان آن امام بزرگوار
از فتاوای خویش کرد اظهار
هرگز آن می همین نگردد پاک
لیک بویوسف سعادت ناک
گفت سه مرتبه بجوشان باز
یعنی هر بار آب نو انداز
میتوان کرد بعد با خود صرف
لیک با خود هست هذا الحرف
طبخ شد گندمی بخمر نجس
نشود پاک این چنین زان بس
گندمی را رسید خمر اگر
حکم او را نوشته اند دگر
یعنی گفتند سه کرت غسل آر
اینچنین خشک سازد هر بار
باز صاحب خلاصه ائمه جد
در فتاوای خویش تعیین کرد
گشت گندم تغیر ز آب نجس
گفت هرگز نمی شود از آن بس
بر قیاس کلام بویوسف
سه کرت شوی ساز سه ره خشک
آرد ور اخمر اگر اصابت کرد
شد نجس نیست حیله ای مرد
آن چنین زان بخمر گشت خمیر
نیست هرگز بپاکیش تدبیر
در صلوة تتمه شکو ذات
نجسی اوفتاده بر حجرات
جای افتاده را گرفت اگر
باقیش پاک گر بود باسر
گر بحجرات بعد سر اوفتادست
حکم حجرات را دگر دادست
بی توقف گرفت باقی پاک
ورنه مجموع او نجاست ناک
در همین قول بعضی از راوی
حکم مذکور گفت در کاوی
گر بحجرات گوسفند نجس
افتد آن جای را بگیرد بس
میتوان باقی مانده را خوردن
قول بعضی چنین بود بی ظن
گفت صاحب خلاصه حامد
نجس افتد بروغن جامد
آن نجس را و آنچه گرد نجس
گر بگیرند پاک شد زان بس

مسئله
اگر حجرات با سر نجاست افتد سرهای
حجرات سه بار گردند باقی پاک
بود شاید خوردن و اگر حجرات
سه بار نبود در همان جای
بگردند باقی پاک است شاید خوردن
و اگر یک لحظه توقف شود شاید
خوردن از برای آنکه حجرات
با نجاست کنا و خاصیتی نیست
که آن [illegible] از زیر بزبر آورد
و پیچانکه از زیر بزبر آورد
واز زبر بزیر برد بعضی

[illegible]

پس چه بود سنت حد بر بستن
بگذرد مخطره اگر اسی بار
گفت شیرین هم همچنین بودے
نیز اندر صلوة مسعودے
چرم را داد روغن مردار
نشود پاک بعد باشستن
لیک روغن بچرم مالد کس
چرم آن دهن را بباطن برد
تا برد آب را بباطن بس
حکمتش آنکه بظاهرش فرمود
در سخنی که عالمان گفتند
ذکر کردیم ما نه بیش و کم

گر بگیرند چیزی از روغن
آن محلش نمی شود هموار
عالمیه ز فقه مسعودے
علمای عظام فرمودی
برد در باطن این نکو کردار
مینوشتند این چنین بباطن
بعد از آن روغنی که بود نجس
چرم را اندر آب باید کرد
بعد سه گشته عصر سازد کس
در صلوة فقیه و هم مسعود
در کتب ها نوشته گشتند
حق تعالی است اخبر و اعلم

در بیان دباغت پوستها

چو دباغت کنند کل اهاب
گر بشش جلد خوک یا آدم
نشود جلد خوک پاک از آن
جلد انسان که از کرامت اوست
در کتاب نهایه آورده
ملکی گفت جلد خود مرده
نیست جائز نماز کس با او
جلد حیوان که هست نجسش سبا

پاک گردد به نزد این اصحاب
نشود پاک با دباغت هم
نجس العین باست غیر گمان
بدباغت نمیشود این پوست
علما این چنین بیان کرده
گرچه او را دباغتش کرده
نیست تجویز انتفاع بگو
یعنی خورده نمیشود چون کلب

[illegible]

را قضا کنند و اگر تر است
سه روزه نماز را قضا کند اما
صحیح آنست که از امام اعظم
روایت کرده است که اگر
تر است تابستان یکروزه
نماز را قضا کند و اگر تر است
زمستان سه روزه نماز را
قضا کند و اگر خشک است
تابستان یکروزه نماز را
قضا کند و اگر خشک است
زمستان سه روزه نماز
را قضا کند ۱۲ صلوة
مسعودی

گر دباغت گشت نزد با
گفت طاہر مے شود بے شکا
لیک در سائر سباع از آن
نیز صاحب ہدایہ خوش قلب
گفت صاحب نہایہ نیز گفتا
بلکہ در شرح آن خدا ہی ہست
جلد این جملہ باطن و ظاہر
در ہدایہ نوشتہ شد بے شکا
این سخن اختلاف ہم دارد
یعنی در قول شافعی حسن
ہم ز مبسوط لفظ نقل آوردہ
گفت آن بندۂ خدا ہی طلب
بر رستی ست ہمین کلب نجس
گفت اندر کتاب خود بے شکا
ہم ز مبسوط شیخ الاسلام آن
جلد سگ گر شود دباغت او
قول طاہر بقول نا طاہر
نیز در شرح بو المکارم ہست
لیک گفت آن فقیہ بگزیدہ
نزد ما ہست ہمین کلب نجس
جلد سگ را نجس بدان آن را

ے شود پاک شافعی را
گر دباغت کنند جلد سگ
در خلاصہ نوشتہ اند جولان
کرد اشارت خلاف جلد کلب
نیست تخصیص جلد سگ در کا
کل ما یوکل اللحم کہ ہست
ہر دباغت مے شود طاہر
نجس العین نیست یعنی سگ
لیک اندر نہایہ مے آرد
نجس العین ہست سگ فی قول
اند بندگان دین بیان کردہ
نزد ما ہم صحیح از مذہب
کرد اشارت ہمہ آن سر کس
ہست نبود نجس چو خوک سگ
کرد صاحب نہایہ نقل بیان
ہست ز اصحاب ما روایت دو
قول نا طاہر ہو الظاہر
یعنی در عین شک خلاف ست آ
گشت قول صحیح بشنیدہ
نیز از مضمرات گفت آن کس
سود و پاک بہ ہمین فتوے

لیک در مذهب امام حسن | پوست او هم نجس بود فی الطحن
هم چنانکه گفت شمس الدین | یعنی در شرح مختصر تعیین
نیز اندر نهایه کرد خبر | بهر مسکینی که نگاه بکرد دفتر
زان ترکه اند در سپید زیاد | چنانکه شخص را کند افساد
قدر ده را اگر شود دباغت پوست | ور نجس اند ز پاکی قولی دوست
جلد مار اند درهم گشته زیاد | گرچه ذبحش کنی نماز فساد
لیک طاهر بود قمیص مار | در خلاصه همین صحیح شمار
آنچه جلد سباع از حیوان | هر دباغت که شود پاک آن
نیز با ذبح می شود پاک او | هست در لحم او روایت دو
در نهایه و قنیه النفیسین | نیز در بعض شرح های این
گرچه با اکل لحم او ست حرام | شیع او می کند نماز تمام
یعنی با لحم و شی ای سعادت ناک | گرچه لحم بوکل ست گردد پاک
نقل کرد از تحفه شمس الدین | پاکی لحم او صحیح تعیین
در نهایه صحیح اند قول آن | لحم او نیز با نجس میدان
نیز اند خلاصه بنوشته | غیر ماکول ذبح اگر گشته
نجسش اند قدر درهم ست زیاد | بهر کس نماز او ست فساد
آب لحم را چنین کند مردار | گفت این قول را هو المختار
گفت در کافی لحم لا یوکل | گرچه سازند ذبح ای اهل
و صحیح سخن بود مردار | همچنانکه گفت در اسرار
نزد بعضی امام شیرین گوشت | میشود باز کرده طاهر پوست
در نهایه چنانچه کرد بیان | گرچه ناپاک هست سور آن

چون دباغت ازالت ادیم و پوست
بوی طب نجاست از آن پوست
گر دباغت بدارد کرد کشش
نکند عود تا ابد نجشش
در دباغت کند نمش خاک
نزد ما خشک گشت گردد پاک
برسد باز آب بر این پوست
پس بود نجس روایت دوست

در بیان ذبح و احکام او

پس آنچه بذبح گردد پاک
باشد از مسلم و ذوی الادراک
با کتابی که بی شک و اشتباه
گفت در وقت ذبح بسم الله
در شروح وقایه شد تعیین
بلکه در هر کتاب اهل دین
از بزرگان شرع پرورده
در کتاب ذبایح آورده
لیک مشرک و یا مجوسی کس
ذبح سازد چه میته است نجس
یا مسلمان که ترک بسم الله
کرد عمداً حرام بی اشتباه
تسمیه ترک کرد از نسیان
نزد اصحاب او درست بدان
شافعی گفته ای برادر عین
یعنی باشد درست فی الوجهین
یعنی مالک امام ملت رست
گفت نبود بهر دو وجه درست
نیز بر آن خلاف و آن بی شک
نیز در ارسال باز یا چون سگ
یا که تخصیص بصید تیر انداخت
در همه حال ترک تسمیه ساخت
سخن شافعی درین انواع
فخر دین گفت خالف اجماع
از ینابیع شارح اوراد
شاه را گفت مضطجع بنهاد
تسمیه یاد کرد آن هنگام
خورد آشی و یا بگفت کلام
بعد از آن ذبح کرد و انحال
نبود حکم آن ذبیحه حلال
شده باشد طویل مکث آن
حکم این تسمیه تو ساقط دان

مسئله اگر گوسفند یا شتری یابند در صحرا و حلقوم و سه رگ دیگر بریده یابند و نمیدانند که کشته است شاید که بخورند گوشت او را حکم شرع بر ظاهر است ذخیرة العقبی ۱۲ پس نجس است چو شاید محتمل ذبح نماند و سرت

مسئله [illegible] حلال [illegible] یعنی [illegible] حلال [illegible]

از کبیری نوشت تا دانند
شاه را بهر ذبح خوانند

ماند او را او ذبح دیگر کرد
بهمین تسمیه که گفت آن مرد

گفت نبود حلال آنرا دے
چون نگفتست تسمیه باوی

هم ز تهذیب گفت شارح بس
که سزاوار این بذابح کس

تسمیه باد متصل با ذبح
کار دیگر نکند تا ذبح

بوالمکارم هم او ز قاضیخان
گفت چون تسمیه نگفت انسان

خورد آبے و یا تکلم کرد
یا گرفتست کارد چون آنمرد

یا که فعل کثیر سازد و آن
بعد از آن ذبح کرد جائز دان

بهر سرد کردن عمل هرگاه
گفت اگر نزد ذبح بسم الله

چون نشد ذبح را ارادهٔ آن
غیر جائز نگفت ز تحفه دان

تسمیه گفته است مومن یار
نیتش گر نکرد او احضار

نزد عامه صحیح از اقوال
گفت از قاضیخان ذبیحه حلال

گر باسم خدای اسم دگر
گفت مع بے سبیل عطف اگر

حکم میتت شود ذبیحهٔ آن
در صحیح سخن ز قاضیخان

لیک با عطف گر بنام خدا
وصل بر کرده هست ناهی را

گرچه نبود حرام کشتهٔ آن
لیک گفتند تو کراهت دان

از زکوة ضمر و ساز سخن
جرح سازد ز هر محل بدن

شرح این را خدای خواهد گر
در بیان آوریم پایان تر

اختیار زکوة را بر گو
هست در مختصر و غیر او

ذکر کردند با دیان حلق
ذبح میان بین لبته حلق

بوالمکارم که هست شارح آن
او روایت کند ز قاضیخان

ع
[illegible] القصاب وقت [illegible] يجب [illegible]
[illegible] التسمية [illegible]
[illegible] الاكل وعليه الفتوى [illegible]
[illegible] الصحيح [illegible]
[illegible] قاضيخان [illegible]
[illegible] الاسلام [illegible]
ذبح [illegible]

عروقه الحلقوم والمري و
الودجان وحل بقطع اي
ثلث منها قالم بحرف فوق العقدة
وقيل يحل مختصر وان ذبح
فوق العقدة بر وانه لذا
لم يجز الاكل و بروايته كما في
والمبسوط بر ۱۲ وعليه الفتوى
۱۲

کل حلق نیست چون محل رگ کرده
نیز و در این کتاب باشد منطوق
یعنی حلقوم و مری و دو جان
این همه نزد امام بزرگ تر
قول بویوسف او لا بود این
شرط کردست قطع حلقوم آن
قول مالک حلقوم و دو ودجی
گفت هم بوالمکارم مرحوم
مری مجری الطعام نیز شراب
در علیه آیه که هست مجرای آن
دو ودجان یعنی آن دو شاهرگ و
فوق عقده ولیک ذبح مسان
بوالمکارم بزرگ نیکو خو
یعنی با این [illegible]
بهر آنچه که حد فی دارد
کارد یا سنگ تیز باشد و
خالص اینکه هر آنچه باشد تیز
ریزد ازش خون آن ببرید آن
لیک با ناخن و بدندان کس
بجدا گشته ناخن و دندان
شافعی گفته است با این دو

آنچه پیش از رسول کرد اثبات
میکند ذبح از چهار عروق
قطع سه هم بجاست چهار آن
چونکه باشد مقام کل اکثر
بعد ازین قول گشت بالتعیین
قطع مری هم یکی دو ودجان
قطع هر چار شد [illegible]
یعنی مجری نفس بود حلقوم
میکند نقل او ز چند کتاب
سوی کاشی بود [illegible]
[illegible] بود در وطن حلقوم او
گفته از مختصر [illegible] چو ان
گفت قولیست نیز جواز او
شد روایت ز شیخ کو زین
می شود پاک ذبح اگر آرد
یا بود چوب تیز یا چون نی
قطع اوداج میکند آن چیز
پاک دان آن ذبیحه الی ظن
ذبح سازد و ز اشیاء نجس
هست جائز ولی کراهت آن
مطلقاً نیست نزد او

قطع

مسئله
ذبح شاة و بقی عقدة الحلقوم
مما یلی الصدر هل یوکل ام لا
فقال قوم ای القول [illegible]
الناس لم یوکل [illegible]
هو المعتبر و یجوز اکله
سواء بقی العقدة مما یلی
الراس او مما یلی الصدر
لان المعتبر عند الذبح
و الفتح قطع اکثر الاوداج
[illegible]

سخن بزرگان رده شون
ذبح زن هم روا است همچون مرد
سرو و کاشکم عقل وارنش
پس هم ذبحهاست گنگ اگر دانی
ذبح سازند گوسفند و بقر
گفته در مختصر چنین سادو سبا
ذبح اشتر و نحر و شاة و بقر
بالا ذبح اشتر و نحر دو
کرده انجح در دو تا به بود
لیکن مکروه می شود وطن
فاربیش حرام سفر بود
کارد را پیشتر تیز با عادت
کارد را تیز کردن انسان
نشود اضطراب خود تسکین
آنچه بی فائده بود تعذیب
مثل کسر عنق که قبل از برد
با کند ذبح از قفاء آن
وانچه بی فائده غذای کرد
از سراجیه شارح اوراد
بودی بغیر قبله ذبح آن
وصلوة فقیه مسعودی
ذبح اقلف روا است چون ختون
شرطهایش اگر تواند کرد
ستنیدر واشرط ذبح دانش
او حلال است در مسلمانی
هر ابل نحر کرده از خیبر
قاضی خان گفته است مستحب
کره فرموده اند اهل خبیر
نزد مالک حلال نبود او
تا رشش بجنبش چنین فرمود
ذبح را با نخاع پرسانند
وانش مسئله چه تشنه بود
تیز کردن او سپ بود و بطن
بیشتر ابا ندنش که ابستوان
پوست کندن و را کراهت این
کرده گفته عالمان کتب
بو المکارم چنانچه تعیین کرد
با کند قطع سر کرا استوان
مثل اینها اگر بدان ای مرد
گفت رو سوی قبله افضل باد
از ظهیریه گفت مکروه دان
علمای عظام فرمودی

گفت او زنده بود حیوانے
لیک طپید و خون نگشت روان
گفت طپیده است شاید خورد
بعضے بر سکے بود چو خورده شود
تجربه ساختند مردم چون
گر سباعی بزور حیوانے
خون او رفت لیک او نه طپید
قول ظاهر نمی توان خوردن
قول بعضے ست پای کرد دراز
پا اگر گرد کرد اکل روا
چشم اگر باز کرد نتوان خورد
موی سازد درشت شاید خورد
گر برآرد شکم بود مردار
این همه قول بعضے از علما
گر بود خون لبشترقه شاید خورد
ذبح کردند گوسفند بقر
اندرو بطنش برآمدست جنین
آن جنین مرده بود او مرده
هم بقول زفرؒ و ابن زیادؒ
می توان خورد قول دوره طے
سخن شافعیؒ هم او باشد

کرد بسمل ورا مسلمانے
جستجو ساختند از نعمان
زین سبب لحم او بباید خورد
خون او در بدن فسرده شود
هم چنانکه گفته شد بیرون
کرد بسمل ورا مسلمانے
حکم او را چگونه باید دید
چونکه افسرده خون روا بی ظن
خوردن او نبوده است جواز
نیز بر قول بعضے از علما
چشم اگر پوشدش بباید خورد
نیز هم اگر ساختند نباید خورد
گر نشاید فرو حلال شمار
ظاهر قول بزرگان ما
غیر مشترقه بود نشاید خورد
یا شتر نحر ساختند اگر
غیر مؤمن بود و یا مؤمن
نزد نعمانؒ سنے شود خورده
در هدایه نوشت اکل مباد
بوده باشد تمام حلق وسے
احتیاط اینهمه نکو باشد

آنچه تذبیح ست در فصول عماد
از برای تقرب حق باد
گر ز بهر تقرب انسان
ذبح سازد و نعوذ بالرحمن
می شود میته آن ذبیحه او
هرچه سازی برای حق برگو
از غریب الروایه باقی خان
در بیالار شد و نوشت چنان
موشی را رسید مهمانی
میزبان ذبح کرد چو اسپی
نیتش قربة الی الله است
اجر نیکست نوشته راوست
نیتش قربة الی الضیف است
بیقین دان که ذبح او خبیث است
یعنی چون میته شد ذبیحه آن
ذابحش را نعوذ بالرحمن +
حاجیانکه کشند ذبح اما
نزد قبر مشایخ شهدا +
بر مریض و غیر اینها گر
ذبح سازند کرده اند خبر
هر که گاهی بود بغیر الله
گرچه نام خدای گفت آنگاه
یکفرون بذلک بنوشت
خود نگهدار از فعال زشت
مختصر راست وحشی گشت نعم
جرح کردن کفایه برادهم
لیک بنوشت شارحان کتاب
بوالمکارم و غیر او زین باب
وحشی ست گوسفند در امصار
جرح کافی نمی شود ای یار
چونکه ممکن بود گرفتن آن
مرد با جرح اگر حلال بدان
لیک وحشی شده ست گاو شتر
مرد با جرح اگر حلال شمر
هم چنین نسخه و کتاب صید
نگاه در جمله کتب ای زید
وحشی صید را بتیر انداخت
گر بود زنده ذبح باید ساخت
گر کنند ذبح او مع امکان
بیقین دان حرام باشد آن
کرد جوجه کبوتر پرواز
وانهدش کس اگر نیاید باز

۹ [illegible]
[illegible]

عند السعدی [illegible]
[illegible] الناصحین
هرکه به نیت
تعظیم گاو و [illegible]
[illegible] گاو و [illegible]
گوسفند کشد
کافر شود و آن ذبیحه
حرام بود [illegible]
[illegible]
[illegible] الناصحین

نیز او را اگرچه تیر انداخته / مرد و یا جرح اکل باید ساخته
لیک دانید کشته می آید / غیر ذبح آکل او می شاید
گوسفندی فرو رود در چاه / نیست امکان ذبح او هیچگاه
زخم سازد بود حلال و صاف / لیک این ره نیاورد و خلاف
صید باشد موافقت کرده / خورده نتوان بجرح اگر مرده
در خلاصه خزانه فرموده / این چنین در صلوة مسعودی
خلق حیوان درنده نماید / یا که از وی محل ذبح نیابد
بعد ازین واقعه که ذبح آرد / زو حرام است اگرچه جان دارد
نقل کرده است شارح اوراد / بلکه در اکثر کتب شد یاد
باشد از گوسفند چندین چیز / گرچه شد ذبح کرده باشد نیز
ذکر کردند بزرگان اخص / خون مسفوح شد حرام بنص
شش دیگر کراهتی اے کس / ذکر او شنو این پیش و پس
زهره است و مثانه است و غدود / بہ یقین دان کراهیت فرمود
پشت ماده است جایگاه منی / در بیان گفت اکل او نکنی
آلت نر هر چه از بد و نیکو / در خزانه بود چو بول او
گفت هم خون دل بجرح درست / نیز در چند نسخه فرمود ست

در بیان ذبح اختیاری

آن ذکاتی که اختیاری هست / تسمیه نزد ذبح شرط شده ست
در هدایه و غیر او مشروح / یعنی این تسمیه است بر مذبوح
لیک در صید آنچه اقوال ست / شرط در نزد وے ارسال ست
پس درین مرتبه در الشان / یعنی تذکیر تسمیه اے جان

ط ۵ وفی المحیط یکره من الشاة سبع المرارة والمثانة والغدد والحیا والذکر والانثیین والدم قال ابو حنیفة الدم حرام واکره الستة [illegible]

[illegible]

در وقایه شرح وی زین باب
یعنی چون بازیست یا چون سگ
بوده باشد اگر معلم این
مرسلش مسلم است ای اشباه
بر شرطی که هست تعیین ها
سگ دیگر که هست نیش سلب
یعنی آن سگ که نا معلم هست
یا سگی که رسید در این حال
یا فرستاده سگی بلا اشباه
همچنان سگ پلنگ گشت انباز
تک بد طول هم توقف آن
گر توقف که کرده است دراز
ما و بیا سگ خار فهد او است
وحشی آنکه بود گریزنده
وحشی که موانست کرده
وحشی که فتاده اندر چاه
یا شود صید از دو پاش شکست
بو المکارم بزرگ شرع نشان
جرح باطن شود نه ظاهر هم
صید را اگر کسی به تیر انداخت
یا به تیری بزد همین انسان

کش ذی مخلب است یا ذی ناب
صید را گر گرفته تنها یک
جرح سازد ورا علی التعیین
یا کتابیست گفته بسم الله
صید را کشته تا آکل اوست روا
نبود این باز و آن معلم کلب
یا سگی مشترک شده تا کر است
کشته از برای صید ار سال ز
عامداً کرده ترک بسم الله
خوردن او نبوده است جواز
بعد ارسال سگ حلالش فوات
بعد از آن رفته گشت نیست جواز
چونکه او سبع معلم آمده است
از بهائم و یا ز پرنده
به جراحت نمی شود خورده
یا گرفتار دام شد ناگاه
خوردن او به زخم نیست درست
نقل کرد از کتاب قاضیخان
خوردن او نمی شود ظاهر
اندرو دیدن ورا ملائم ساخته
مرده اکنون حلال نبود آن

گوی تعلیم باز و سگ را چیست
در وقایه و شرح او مرویست

نخورد صید خویش را بیشک
سه کرت این بود معلم سگ

علم باز است مثل او بی ظن
گشته آید اگر به طلبیدن

باز اگر خورده است شاید خورد
گر خورد سگ از او نباید خورد

سگ که از صید خود خورد سه بار
خورد آنگاه صید او مردار

بعد ازین صید او مگوی جواز
تا که گردد معلم این سگ باز

وانچه صیدیکه پیش ازین کرده
بدرستی نمی شود خورده

لیک باقی به ملک صیاد است
علما این چنین خبر دادست

مومنی صید سگ کند هر گاه
تیر اندازدش به بسم الله

از شروط حلالی این باشد
جرح کردن هم اینچنین باشد

مومنی صید را به تیر انداخت
زنده اش را ز چشم غائب ساخت

در طلب کردن همان بشتافت
بعد از آن صید را که مرده یافت

گر نشسته از طلب این مرد
حکم او را حلال باید کرد

گر نشسته از طلب کردن
بدرستی حرام دان بی ظن

بود انکار زخم شست آن غائب
صید زخمی ز چشم شد غائب

نشد از جستجوی او زائل
یافتی بعد مردن ای سائل

اکل او می کند به استحسان
وز قیاس سخن حلال مدان

زاحتیاط ار که گفت اهل خبر
مرده باشد بباعث دیگر

وحشیی را به تیر اندازد
یافتی زنده ذبح می سازد

مع قدرت نساخت ذبح این
گفته باشد حرام بالتعیین

زود بمیرد ازش صید الناسی
مرده باشد حرام همی دانی

ذکر کردند بزرگان سبیل   صید را زد به بندقهٔ ثقیل
بندقه گرچه حدیثے دارد   مرد با وی حرام مثلا بود
از همین احتمال است ره طی   مرده باشد مگر بثقل وی
اصل این مسئله بسازی شمع   دو سخن شد محل حرمت جمع
جانب حرمت است راجح بین   احتیاط این بود علی التعیین
اینکه انداخت صید را صیاد   صید بر سطح پا در آب فتاد
یا فتاد است بر درخت جبل   یا که در جای پستے فتاد اوّل
بعد بر عرض او فتاد و مرد   گفت این صید را نباید خورد
یا در افتاد بر خزیده شئے   یا که بر تیغ منتصب آید وی
یا که بر طرف خشت پخته فتاد   بعد از آن مرد گفت اکل مباد
ز احتمالے که مردن این صید   بوده باشد بغیر رمی از زید
لیک واقع نگشت بر ارض این   ابتدا گر فتاد او به زمین
شارح پاک دین بیان کرده   در همین نوع می شود خورده
نقل سازد ز قاضی خان بلاشک   تسمیه گفت کرد است شک
سابق مذکور در همین ارسال   صید را گر گرفت گشت حلال
اینچنین که بصید تیر انداخت   تیر با این رسید هلاک ساخت
تیر از این صید هم گذشت اگر   تا که آمد هم رسید بصید دگر
نزد ما پاک هر دو صید آنی   نزد مالک حلال نے ثانی
صید را زخم کس زده بودے   از دویدن فرو شده بودے
زخم زد دیگرے که گشت هلاک   ضامن است اینکه صید بود پاک
از دویدن نگشته باشد سست   صید از دو سهم است اکل درست

یا کُل اللحم یا بغیر این
یعنی از بهر جلد موے تیر
از نهایه گفت کنز عباد
تسمیه بعد رمے یا ارسال
از هدایه چنین روایت ساخت
او بصیدے روان بکرد اگر
گفت بر تیرے تسمیه مردی
بهمین تیر صید اگر مرده
سوئے که بصید تیر انداخت
آن جدا گشته را نباید خورد
یا سبب مرده ست اگر ماهی
یا سبب مرده ست پاک بدان

میتوان صید کرد بالتعیین
مے توان هم ز بهر دفع ضرر
نزد ارسال رمی تسمیه باد
گفته باشد جز این نیست حلال
تسمیه گفت مرد تیر انداخت
پاک باشد رسد بصید دگر
تیر دیگر ولے رها کردے
گفت این را نمی شود خورده
پاره از عضو او جدا بر ساخت
از خود صید گفت باید خورد
نخوری لحم او ز آنگاهے
هست و تحفه الملوک چنان

در بیان احکام سباع بهائم وطیور

کل ذی ناب آن سباع که ها
کل ذی مخلب سباع طیور
هم نباشد حلال حشرات
مثل یربوع را حرامش دان
زاغ پیشه که می خورد مردار
کُل حیوان آبی را بے شک
اخوه الذل اله ملعنت است
تلخ و ترشهاے ماهی را

او حرام است ای خدای پرست
مختصر را حرام شد مذکور
خرهاے و بغل ای خوش ذات
اسپ ورنه حضرت لقمان
نتوان خورد ای سعادت یار
گفت باشد حرام غیر سمک
ماهی آن ماهی که لم یطف است
خوردنش بے زکوٰة هست روا

هم حلال آمده غراب زرع
نیز خرگوش عقعق اندر شرع
بوالمکارم که کرد اینجا عرض
حشرات آن بود هوام الارض
ذکر کردست شارح اوراد
از سراجیه وز فتاویه یاد
معنی الهوام این باشد
سکن او که در زمین باشد
چون کلاسست خارپشت و موش
همه باشد حرام چند خرگوش
عقرب و سام ابرص و مارست
خوردن این جمیع مردارست
موش و دشتی چیره گفتار
مثل این جمله را حرام شمار
خاص این سخن سباع هوام
به یقین دان که بود سبع حرام
خون سیلان ندارد آنچه بس
مثل زنبور پشه است و مگس
قمل است کنه زین تمثیل
اکل اینها حرام دان بی قیل
بوالمکارم که علم کردی کسب
گفت در اختلاف لحم اسپ
کره تحریم نزد نعمان ست
از هدایه اصح نوشته گشت
او عمادیه کرده است عیان
یعنی این قول را صحیح بدان
از فتاوای کافی کرد اعلام
یعنی در نزد بوحنیفه امام
کره تنزیه نزد او بوده
بر بیان صحیح فرموده
از کفایه بیهقی گفت او
هست قول بزرگان نکو
بوحنیفه امام خاص و عام
قبل از مردنش بسه ایام
گشت از حرمت لحومش او
ذکر کردست مختصر این گو
گفت از دو کتاب کنز عباد
در صحیح سخن کراهت یاد
خوردن عکه را نوشت چنان
نزد بویوسف از کراهت دان
سامع این سخن اگر باشی
در کراهت به فکر تا شی

نزد نعمان رح امام عالی نسب
چونکه گفته علی تقوی السبیل
گفت آن دو امام لحم فرس
چونکه گفت او بعهد آنحضرت
گفت در این کتاب سلطان
زان روایت که گفته شد ای کس
گفت در تحفهٔ ملوک ای یار
حکم او چون کلاغ بیشه دان
نخورد غیر دانه نیسته بود
می خورد اینکه دانه هم مردار
هم در آن نسخه از حلال و حرام
من بیچاره از ضعیف حال
هرکرا دانش آرزو باشد
پاسکے جاسے نوشتن ای یار
پس پاسکے خلق بر هر حال
پاسکے خلق است خدای پرست
هر عبادت که هست نجم قرب
ترک یک ذره شبه نزد آن
وز شبه آوری هزار سجود
روزها گیرد بر سخ صیام
النشی الله بهان خود کردن

کرده تحریم اصح لحوم اسپ
زانکه حرّم لحوم الخیل
غیر مکروه دان بقول اصح
لحم او خورده ایم بے شبہت
بعد منسوخ گشت از خوردن
نهی که گشته از لحوم فرس
زاغ اسود که می خورد مردار
زاغ اسود که بوده است کلان
خوردن لحم او حلال بگو
در حلالیش اختلاف شمار
یک بیک ذکر کرده است تمام
مختصر ساختم علی الاجمال
تا بخوان آن کتاب او باشد
فرض عین است با نماز گذار
فرض عین است با نسا و رجال
بلکه از اعظم فرائض هست
سبب قوت است اکل و شرب
بهتر از بندگی انس و جان
لقمه ات باشد از حرام چه سود
حیف ازین رنج نفس است حرام
هرکه ارشیه غذا کردن

چونکه تحریق آتش فانیی برد از جسم انتها جانیی
لیک آن آتشی که قهر خداست صفتش اول بشرح تا بد راست
سوختن هست بعد مردن نی بهره از حیات بردن نی
سوزش آتش جمیع جهان نیست مقدار ذره سوزش آن
گر یک انگشت آتش دوزخ بنهد فوق کوههای شخ
کوه ها می شود همان دم آب وای ای جان جان مشت تراب
ترک یک ذره شبهه و حشر به ز صد حج بگفت پیغمبر

حکایت

بابوحفص آن امام کبیر به بخارا که مقتدا اجازت پیر
گفت از روی مشورت با جفت یعنی بر خلق وعظ باید گفت
زن وی با تلطف بسیار عرض کرد ای امام بزرگوار
قبل ازین هیچ وقت از یک شی خورده ی بی رضای صاحب وی
گفت در کودکی که می گشتم کوی آتش پرستی بگذشتم
خویش را با سرای او بردم نه یکی برگ گندنا خوردم
چون تو گفتی بسی بر خاطر غیر ازین نیست چیزی در خاطر
گفت تا برگ گندنا بر تست نفس تو متعلق باشد شست
خواجه ما سوی آن سرا بشتافت صاحب برگ گندنا را یافت
خواجه با او بگفت عرض دل صاحب گندنا بکرد بحل
گفت خواجه فروش برگ مرا تا که بر صد درم رساند ورا
گفت فردا جواب خواهم گفت آن مجوسی برفت پیش جفت
صورت حال را که عرض نمود جست از جای خویش جفتش زود

[illegible]
نیست اگر بگذارد و
حالی می شود بخورد
[illegible]
در باغ دوست خود
رفت [illegible]
[illegible]
چون او خبردار شود
[illegible]
[illegible] ۱۲
[illegible] ۱۲

آنچه او رفته ست حق ونیست ست
دین او را گزین که کار این ست

گفت با برگ گند تا آن مرد
اینقدر روی خویش سازد زرد

چون برآمد خروش زان دو تن
گشت عالم بچشم شان روشن

همه اتباع او که بشنیدند
دین آئین پاک بگزیدند

بسبب نفس آن بزرگ دهر
یک مجوسی نماند دران شهر

حکایت

روزی این نکته بر دل ریش
در محل نماز رفت از خویش

بعد ازان آمد آن بزرگ بحال
خلق ازین حال ساختند سوال

گفت آن شاه با نکو بخت
فاطرم را رسید جرم سخت

قبل ازین در مقام می گشتم
تا که از در بباغ بگذشتم

روی خود را بسوی او کردم
از ریاحین باغ بو کردم

روز محشر که حضرت قهار
پرسد از این کثیف بدکردار

در جهان لاف بندگی کردی
بهره از ملک غیر چون بردی

من شرمنده سیه هم چه جواب
نزد پروردگار سخت عقاب

چه خطا بود اینکه من کردم
ظلم بر جان خویشتن کردم

بهر بو کردن ریاحینی
چه پشیمانی ست می بینی

وای بر جان ما سیه رویان
آه بر حال ناتبه جویان

روز سختی که باد غم خیزد
از شدیدی ستارها ریزد

جمع گردند آفتاب و ماه
همچنین نور می شوند سیاه

همچنین محکمی که داشت زچشم
کوه های زمین شود چون پشم

آسمان بدین بزرگی و صاف
شود از هول او شگاف شگاف

روز سختی که خلق راست پذیر
کودکان می شوند از غم پیر
کاندرین روز که زن و فرزندان
مثل پروانه اند سرگردان
همه حیران کار خود باشند
مانده در زیر بار خود باشند
قهر او بر کدام جان و تن است
بر همین مهر دست در سخن است
نزد پروردگار عجز و کُل
بگواهی زبان شود اجل
بوالعجب روز سخت حیرانے
سود نبود در و پشیمانے
آشکارا شود بهشت و نار
نیز میزان عدم داد حصار
حضرت ذو الجلال والاکرام
پرسد از شت همه حلال و حرام
پرسد از ما چرا چنین کردے
آن گنه ساختی که این کردے
تو که عبدی و من که معبودم
امر نهی که بر تو فرمودم
حد خود را چرا ندانستے
در محلے که می توانستی
غیر شرمندگی چه روی جواب
واے آندم چنان قطرهٔ آب
مگر آنگه کشد اله ما
پردهٔ عفو بر گناه ما
گر نه بخشد مقتدر وهاب
روسیاهیم مستحق عتاب

کتاب الصلوٰة دربیان فرضیت وقتها

بعد پاکی جاے جامه تن
وقت فرض ست بخلاف فطن
که بود وقت بامدادی جان
اوّل او ز صبح ثانے دان
سخنان هدایه را بیقین
شرح ساز نهایه با التبیین
صبح ثانی بگفته اند از و
بیقین دان که صبح باشد دو
اولش کاذب ست یعنی آن
او سفیدی ست چون دم سرطان
مے بر آید بسوے چرخ دراز
از تعاقب سیاهی گیرد باز

صبح ثانی که صادق هست بنام
این سفیدی که چون عیان گردد
آخر وقت تا طلوع ذکاست
نیست در اول و در آخر فجر
هیچ خلاف در اول پیشین
تا بگویم هم وقت این سر شمس
تا دو چندان شود بهر یک نقل
یک بر قول دیگری نعمان
بگذرد گفت وقت از پیشین
پس برین قول حضرت نعمان
بگذرد وقت ظهر ای عاقل
تا بماند هم که سایه دو چندان
زین روایت بیانه این دو
احتیاط این بود گذار نماز
تا نباشد در اختلاف مخوان
در خزانه ز بزرگان صاف
نیز و چند نسخه این باشد
سایه اصل چیست در سرطان
باشد اندر سه و نیم قدم
از قدم پنج نیم در میزان
نیم قوس جدی سه نیم دو

و صحبت او این بود بقول امام
منتشر گرد آسمان گردد
یعنی این صبح تا طلوع رواست
اختلافی یکی ز صاحب اجر
نبود از روندگان دین
وقت پیشین پس از زوال شمس
سایه هر چه غیر سایه اصل
سایه هر چه گشت یک چندان
نزد صاحبین باشد این
سایه هر چه گشت یک چندان
نشود وقت عصر هم داخل
نشود غیر ظل اصل ای جان
مثل این فجر ظهر بگو
باتفاق جمیع شیخ طراز
در نهایه چنانچه گشت بیان
ظهر خواندن گرچه وقت خلاف
داند آن کس محب دین باشد
نیم با یک قدم بهر انسان
سنبله در سه نیم باشد هم
هفت نیمی بفصل عقرب دان
باز کن عکس ای سالک ره

سنبله

اوقات فرض و نفل [illegible]
ثابت بحدیث و هم بآیت
آیت [illegible] قوله تعالی
اقم الصلوة لدلوک الشمس
الی غسق اللیل و جای دیگر
فرموده قوله تعالی اقم الصلوة
طرفی النهار و زلفا من اللیل
و جای دیگر فرموده قوله تعالی
سبحان الله حین تمسون
و حین تصبحون این آیت
کلام ربانی در حق شناخت
وقت است اما حدیث شریف
تفصیل
قال النبی علیه السلام [illegible]
[illegible]

هشت نیمے بدلو میدانے
هست در شرح فقه کیدانے
نیم شش حوت چهار نیم حمل
نیم سه ثور گفت اهل عمل
سایه باشد دو نیم در جوزا
یاد گیرند بندگان خدا
غیر اصلی برابر قد هم
آدمی راست سایه هفت قدم
بلکه در چون ز ظل اصلی ظل
می شود وقت ظهر فی الحاصل
هست اندرے زوال ای یار
در کتب از علامت بسیار
ما باندازه مجال خویش
نظم کردیم از کم و از بیش
غیر اصلی که ظل دو چندان شد
وقت عصر است جمله بر آن شد
می شود قرص آفتاب فرو
لیک قبل از تغیری که او
غیر اصلی که گشت یک چندان
وقت عصر ست نزد شاگردان
لیک ماخوذ نیست چونکه این
ور دخولش شکسته است یقین
ظاهر قول از دو چندان ست
در نهایه چنانچه اعیان ست
در صلوة فقیه مسعودے
این سخن را صحیح فرمودے
چون فرو رفت آفتاب تمام
می شود بے خلاف وقت شام
نیز تا غیبت شفق شام است
این سخن قول نیکو نام هست
سخن شافعی چنین ذات
می گذارند آنچه سه رکعات
وقت مغرب بود همین مقدار
یعنی در نزد آن نکو کردار
چونکه جبریل در نماز شام
گشت با مصطفی دو بار امام
در یکی وقت خواند هر دو باره
بخلاف دگر نماز ای یار
وجه اصحاب باز ابن عمر
نقل سازند از پیغمبر
تا که نور شفق شود غائب
وقت شام ست وقتانی نائب

[illegible]

کل شی مثلیه او مثله علی القولین الی وقت الغروب شمس وقت المغرب بمقدار ما یسع الوضوء والاذان وستر العورة وخمس رکعات وفی الهدایة وفتاوی قاضیخان هو مقدار ثلث رکعات و الاول اختیار حجة الاسلام الغزالی علی ما صرح فی الوسیط ۱۲ توضیح المقاصد

نگو از اول غروب او کس
کرد تاخیر کرده باشد بس
زین سبب پیک حق علیه السلام
غیر تاخیر خوانده باشد شام
در هدایه چنین بود به یقین
در نهایه است شرح های این
عصر را هم این راه نورد
یعنی تاخیر تا غروب نکرد
هم عشا را نکرد او تاخیر
یعنی ثلث شب آن امین بشیر
نیز تا بعد اوست بالاجماع
یعنی وقت عشا بغیر نزاع
تا توانی باتفاق سخن
در عمل باش چونکه بود ظن
چون شفق ز آسمان بگردد غیب
دقت وقت عشا شود بی ریب
نزد نعمان رح امام دین به حق
بعد سرخی سفیدی ست شفق
نزد دو یار این شفق سرخی ست
چونکه سرخی ز مصطفی ص مرویست
بو حنیفه رح همان امام سلیم
می کند نقل از رسول کریم
آخر وقت شام تا آنگاه
هر کجا هست افق که گشت سیاه
اختلاف صحابه در اینست
در هدایه چنانچه تعیین ست
بعد ازین ذکر کرد در کافی
اختلاف ائمه واصفی
مذهب صاحبین تقوی زیست
در میان صحابه نقل از کیست
مروی از عمر رض و ز علی رض بودست
نیز مروی ز ابن مسعود رض ست
مذهب بو حنیفه نقل از کیست
از ابو بکر رض پاک دین مرویست
نیز از عایشه رض شرع شناس
نیز از ابن حضرت عباس رض
گرچه در مختصر بقولهما
بنوشته بود به یفتیٰ
لیک آنچه امام اعظم رح گفت
هست احوط بده ز دست مفت
در قنیه نوشته اند حتیٰ
گر امام محله فرض عشا

ف و وقت المغرب
منه الی ان [illegible]
[illegible] وقت [illegible] الشفق
وهو الحمرة عندهما [illegible]
[illegible] وهی روایة
عن ابی حنیفة رح وقول
الشافعی رح [illegible] بیهقی

[illegible]

یعنی از غیبت بیاض اول
افضل آن باشدش که خوانده کس
بو المکارم کرده است بیان
هست سرخی شفق به قولها
اینکه غائب شود شفق ز سما
گفت ظاهر روایت از نعمان
لیک قومیکه میشود بیرون
در کتاب نهایه می آرد
آنچه بر قول عالمان باشد
در یکی قول شافعی اما
قول دیگر چو نصف شب بگذشت
مگر آنکه بود مسافر کس
آنچه بر قول شافعی است دلیل
و چه اصحاب بر رسول خدا
نیز از بزرگان نعمانی
جبرئیل آن امین وحی رب
لیک تا خیر زان نقل کرده
حضرت جبرئیل بس سریع
وحی بعد از عشاست تا دانی

خوانده احسن القول وه اکمل
واحد از غیبت سفیدی پس
یک روایت شده است از نعمان
بعد بنوشت آن فقیه اما
میشود فی خلاف وقت عشا
بعد سرخی شفق سفیدی آن
کرده اند اختلاف گو اکنون
اندرین جا دلیلها دارد
یعنی تا وقت فجر وقت عشاست
گر ز ثلث شب گذشت عشا
وقت خفتن بجرم هر آن گذشت
هست تا فجر ثانی وقتش سبب
حجت او امامت جبرئیل
گفت تا وقت فجر وقت عشاست
شد روایت که در شب ثانی
کرد تا خیر تا میان شب
هست مکروه در کتب فی ظن
زان مکروه او النصف اخیر
تا همان فجر که بود ثانی

در بیان اوقات مستحبه

کرد اوقات مستحب دانی
وقت اسفار فجر را خوانی

تخم معنی که عالمان کشتند
در کتاب نهایه بنوشتند
اینکه تاخیر آنقدر نما
تا شود شک در طلوع ذکا
چونکه در این بود فساد نماز
بندگی خدای بیشک ساز
بلکه تاخیر اوست آن مقدار
ابتدا اگر کنند در اسفار
گر چهل آیت و یا اکثر
با همه ترتیل خوانند سر تا سر
چون شد از نماز فارغ او
گشت ظاهر باو فساد وضو
باز سازد وضو نماز ادا
باشد پیش از طلوع ذکا
میکند یعنی آنقدر تاخیر
دارد امکان اگر باین تقدیر
باشد این وقت وقت استحباب
نیست تاخیر زان عمل آداب
بو المکارم پسر که نیکو فهم
کرد اندر نوشته خود ذکر
خبر در باره کتب خمسه و
آن نمازی که او ادا و شود
میکند ابن جنید چه خواند سبق
لیک در باره کتب مطلق
آنچه کرد و بید از علمای صحیح
غلس اسفار کرد بی ترجیح
گر گفتند وقت غلس فجر ادا
او بود نزد شافعی اولی
بلکه در نزد اوست اولی باز
اول وقت در جمیع نماز
خواندن ظهر در محل شتا
عجلت او باتفاق اولی
که در تاخیر لیک اندر صیف
نرسد بر خلاف بر هر کیف
در کتاب نهایه تعیین نیست
در نماز دگرها این ست
چونکه در وقت اختلاف آن
نزد یک باره جواز بدان
نزد یک باره یکی جواز
بگذاری تو بر خلاف نماز
عصر را امکن آنقدر تاخیر
نزد و تا قرص شمس تغیر

چونکه وقت تغیر کرده بدان   در زمستان خواه تابستان
مستحب در تغیر قرص شمس امی شود   گر بقرص شمس نظر تواند کرد
یعنی دگرگون نگه عینشان   نشود خیره این صحیح بدان
در هدایه چنانچه تعیین هست   در کتاب نهایه هم این ست
نزد یک پاره در ضیای آن   شد تغیر آنکه هست در حد آن
نزد یک پاره تغیر نگه   گشت از خیره باندیا از وجه
اول وقت خوان نماز شام   اتفاق ائمه هست تمام
چونکه مکروه هست در تاخیر   در هدایه نوشته است این پیر
این کراهت از آن سبب فرمود   چونکه تاخیر اوست شبه یهود
بالیل همین سخن بنگر   در نهایه نوشت ابن عمر
تاکه از آن بزرگ نیک نام   کرد تاخیر در نماز شام
تاکه آن دوم ستاره رو داد   کرد ازین وجه بنده آزاد
چون عمر دید از ستاره دو   یعنی قبل از ادای مغرب او
کرد دو بنده بهر او آزاد   رحمت حق بروح ایشان باد
رضی الله عنهما این کار   کرد از ترس واحد القهار
در حق عمر این عدالت گشت   شد بشارت ز مصطفی بهشت
همچنین قریب تر سد آن چندان   در حق ما و تو بود پسند آن
در عشا آنچه مستحب باشد   ما هماندم که ثلث شب باشد
لیک اندر کتاب قاضی خان   گفت تعجیل به تابستان
بعد تاخیر در شتای زین   مصطفی با معاذ گفت چنین
نیز اندر نهایه گفت اینجا   یعنی در نزد عالمان ما

گفت در صحیفه به بود تعجیل   در هدایه بود بقول قلیل
بعد تا نصف شب مباح ست او   لیک تا نصف ثانی کره بگو
در هدایه بود دلیل آن   در حواشی اوست ضد چندان
هست تا نصف شب مباح آری   باشد این آدمی به بیداری
نه چنان کس که خفته اول بار   خوانده او نصف شب شده بیدار
در مطلوب فقیه مسعود ست   بهترین انام فرموده ست
گفت در دوزخ ست دریایی   طرفه تلخ و سیاه بر جایی
هر که خفتن نخوانده ساز و خواب   کاندران بحر بسکنند عذاب
هست بیدار نه وراح الموت   میشده باشد از جماعت فوت
نیز این آدمی گنهگار ست   گرچه تا نصف لیل بیدار ست
چیست اندر نماز وتر ادب   بکسی اعتماد آخر شب
به تمام شب اعتماد درست   بی توقف پس از عشا اولی ست
علما گفته اند روز ابر   غیر عصر و عشا بخوان با صبر
هست تاخیر از ینکه امر خدا   نشود بیشتر ز وقت ادا
روز ابری که شمس ننماید   گفت تعجیل عصر زان باید
یا رود وقت یا بوقت کره نماز   اول وقت چونکه هست جواز
نیز سبب در عشا بود تعجیل   تا نگردد بجمعیت تقلیل
کرد صاحب هدایه با نقل   یک سخن از امام اعظم نقل
روز اگر ابر هست گفت آن پیر   در جمیع نماز به تاخیر
چونکه گر بگذرد ز وقت ادا   پس بجای ادای هست قضا
اوفتد تا ز وقت پیش نماز   نه ادا نه قضای اوست جواز

در بیان اوقات مکروهه

در کتاب وقایه کرد خبر
علما گفت در سه وقت نماز
هم نماز جنازه در تجویز
یعنی نیز و طلوع شمس ای خوب
در کتاب نهایه زین معنی
اینکه تجویز نیست وقت طلوع
قدر یک تیر گذشت باید این
آن روایت بود روایت اصل
شخصی با قرص شمس کرد نظر
کاندرین دم مباح نیست نماز
میکند شارح وقایه نقل
شخص پیش از غروب بست احرام
رفت الوقت آفتاب فرو
آخر وقت عصر دان کاین
آخر وقت است وزین انسان
پیش از اتمام آفتاب نشست
چونکه در وقت ناقص احرم کرد
لیک در وقت فجر کل آن
پس چو قبل از طلوع فی الاقوال
پیش از اتمام شمس اگر بود او

نبود قدرت نگه کردن * وقت مباح شد بی ظن

اینچنین در کتب بهائی گر
نبود غیر عصر یوم جواز
نبود سجده تلاوت نیز
نیز در قیام وی ز غروب
گر تفصیل این سخن یعنی
چه قدر بکند پیشتر شروع
سهوی گردد آن اگر آید این
لیک گفت این نقل در این فصل
دارد او بر نگاه قدرت اگر
در طلوع است آفتاب طراز
یعنی صدر الشریعه با تفصیل
ساخته بود و نصف عصر تمام
جائز است اینکه باقی ماند او
وقت ناقص بود علی التعیین
هست واجب بوجه نقصان
نیست فاسد نماز جائز است
اینچنین ناقصا ادا کرده
وقت کامل بود چه نقصان
واجبش بود بوجه کمال
این نماز [illegible]

چونکه اینجا عبادت مقصود
کاندرینجا دلیل چندانست
بوحنیفه امام حق پوشی
طرق شرع که شناخته اند
رحمت حق بروح ایشان باد
از حمید است نقل کز عباد
شمس شد در خلال عصر غروب
آنچه بعد از غروب بگذارد
این روایت که در کتب پدرم
گفته ابن ادریس هم استادان
نیز بنوشته شارح ارشاد
شیخ فخری قائم بشد در اول عصر
باد چونکه طلب سر اندر باد
تا که گردید آفتاب فسد
نقل باشد این صحیح کتاب
شیخ میکند فرض عصر ادا
شیخ دیگر پس از غروب آن
چونکه اینجا مودی است امام
در صلوة فقیه مسعودی
شارح وردهای شرعیه
یکسی نزد عصر آمد یاد

نه اداست چنانچه واجب بود
از همه به دلیل با آنست
مع جمیع ائمه ماضی
آنچنین اجتهاد ساخته اند
کرده اند آسان بما ایشان
تا سلفی کرد در کتابش یاد
آنچه خواندست از ادا محسوب
که در و نیت قضا آرد
از فقیهان عصر پرسیدم
قصد در دل کنند نه بزبان
در خلاصه چنین روایت او
در قراءت دراز کرده نه قصر
بود یعنی قضای وی بیاد
نیست تجویز نیز عصر او
در بیان امامت از اصحاب
در میان نماز رفت و کار
اقتدا میکند درست بدان
او بود قاضی آنچه گشت تمام
همه اینجا جدا ز فرمودی
میکنند نقل از سراجیه
قبل پیشین او قضا افتاد

نهایت ظهر را اگر خواند
عصر را با احمرار همی ماند
باد هروی قضاش بگذارد
وقت مکروه ادای عصر آرد
در قضا و ادای کافی بی تکذیب
در بیان فوایت ترتیب
نیز بعد از شروع عصر این ست
یاد آید قضای پیشین ست
شد و آن وقت مستقل بقضا
می شود عصر وقت کرده ادا
نیز و پیشین قطع عصر آرد
فوت پیشین خویش بگذارد
بعد سازد ادای عصر این تن
بخلاف محمد ابن حسن
گر بیاد او بگذرد بعصر این کس
ظهر را از غروب بیضا پس
هست اندر هدایه مشهور
کاندرین سه زمان که شد مذکور
در جنازه کتب ز قرآن
منع کرده از کراهت آن
گر ادایش کنند جائز گو
از وجوب حضور رایت هر دو
ور نشاید بود فریضه نماز
نیست جز یوم عصر حل جواز
در حق نافله چنان فرمود
کاندرین وقتها شروع نمود
واجب است این بود که قطع آرد
وقت دیگر قضاش بگذارد
هست در ظاهر الروایه این
نیز در باره گشت تعیین
در سه وقت عیان بجمیع نماز
نبود جز عصر یوم جواز
غیر ازینها ست چند موضع باز
کره بنوشته اند نفل نماز
یعنی بعد از طلوع فجر است این
تا طلوع و کما علی التعیین
از پسین از نماز دیگر بست
تا نماز ادای مغرب کس
نیز و خطبه جمعه همای قوم
نیز و عند الاقامت آن یوم
نیز مکروه گفته اند عیان
اینچنین نیز و خطبه عیدان

نزد آن خطیب که شود بر پا
همدرین وقتها اگر دانی
بعد ازین در هدایه آورده
روز عید اول نماز عید
همدرین فصل صاحب کافی
مصطفی با وجود حرص نماز
ور مستملیست خواه غیر آن
بزرگ وقت شارح ادراو
پنج رکعت بخواند عصر کسی
بشکند چار رکعت دگر همراه
چونکه از بعد عصر نفل نماز
نکند سهو هم درین معنی
و نه گفته امام شیرین گو
پیشوایان که زچه گشته‌اند
چونکه این را باختیار نکرد
آنچنین خوانده بود یک رکعت
باشد افضل تمام کردن آن
پس دوگانه بطن شب خواند
بعضی نوشته اند درین باب
لیک قول اصح بدان محسوب
پس همین شارح مطالب اجر

یعنی اندر کسوف استسقا
هست مکروه نافله خوانی
باب تعیین را بیان کرده
نافله خوانده کره باید دید
نقل کرده اند ائمه وافی
یعنی این فصل آنکه داد باز
نزد جمهور کراهت وان
کرده اندر سجود سهو او باد
در چهارم نشسته بود کسی
نزد یک چند امام شرع پناه
هست مکروه فعل کرده بسیار
نشد اتمام نفل او یعنی
شکند رکعتی اضافه باو
و غلبه اعتماد ننوشتند
نیست مکروه خواندن این هرد
بعد ازان صبح گشت ثابت
نقل شارح ز خانیه میدان
صبح بود ست بعد ازان اند
سنت با دا و گشته هاییست
در همه کار احتیاطش خوب
گفت این را ز باب سنت فجر

وقتهای نماز ست رجال / گفته شد چند بیت در یکسال
لیک تو بر جسم سر بگذشته / بهر اوقات وقت او گذشته
آن رسولی که هادی راه است / صفتش داعیا الی الله است
شاهد است و مبشر است و نذیر / رحمت عالمین سراج منیر
مهرپاسخی که شفیع امت / گفت آن سرور علو همت
عجلوا بالصلوة قبل الفوت / بشتابید توبه پیش از موت
عجب تو بیشتر اهل است / مهلت او نشانه جهل است
مرترا وقت مرگ تعیین نیست / عجب آنکس که در غم دین نیست
ملک الموت هست آماده / در پی و پی جستن تو ستاده
تشنه است او به ریختن سانی / تا رباید ز جسم تو جانی
مرگ نزدیکتر ز ابرویست / آبروی تو فکر توبه اویست
ملک الموت پیش پیشانی / نیست معلوم هم زمانی باقی
مرگ در فرق سر کشیده تیغ / تو ازو غافلی و پیش دریغ
مرگ در فکر هست شام و صبح / تو ازو غافلی چه قبح و قبیح
غم اشغال دنیوی تا کی / بسکه نفس پیروی تا کی
فخر امت شفیع روز حساب / بهر ما و تو رفت اندر لباب
بست پیکر ز بدو ازواج / همرهم با و لیلة المعراج
گفت عایشه حبیبه‌ی من بود / آخر وقت در کنارم بود
جسم پاک وی اندر کنار ماند / لیک لبهای لعل می جنباند
با وجودیکه سخت شد دردم / گوش خود را بلعل او کردم
آن رسالت پناه هیچ نگفت / امتی یا رب امتی میگفت

او بکرد این چنین وصیتها
اشنا شد در چه نیتها
او چنان بادشاه دریادل
او چنان مهربان چنان غافل
وا داشی نفس بد ز دست وا
چشم بکشا که زین خراب آباد
قافله کوچ کرد با احباب
تو درین گلخنی هنوز بخواب
پیشوایان که پیش چشمت بود
همه رفتند کعبه مقصود
تو درین دیرکه بشناسانی
نخفتنک با هزار رسوائی
همرهان تو رفت بس ستند
در سوال و جواب خود بستند
تو بیهوش از شراب غفلت چند
حیف ازین عمر بی حضور حیف
چشم بکشای از برای خدا
تا نمانی ز لطف شه جدا
تا نه افتی بعید از مردان
در بیابان حشر سرگردان

در بیان اذان و احکام او

در کتب سیو هدایه مشهور
این چنین در کتاب او مذکور
بهم ساز اصل سنت اذان
بیقرار سپیده قتل آن
هم بود سنت رسول الله
نیست در این سخن شک و شباه
در فتاوی قاضی خان مذکور
نیز در بسیار نسخه مشهور
سنت مصطفی ست با تمکین
نیز اجماع امت است برین
امتناع اذان کند هر شهر
فتنه یا حمله دین بهر
جبر سازد امام دین پرور
همه بگویند قتل باید کرد
در نهایه روایت مذکور
در محیط و چنین مسطور
از ابو یوسف است شهر یکی
جبر سست ایک کشتن سگ
از فتاوی غیرا دست بیان
نیز در شرح او نوشت چنان

نیز در وقت فرض سنت آن
پیش اگر گفت با اعادهٔ آن
از دو یوسف هست بانگ نماز
باشد از نصف شب بفجر دراز
هر چگاهی اذان بگوید مرد
لحن تصحیح هم نباید کرد
در اذان لحن را کراهت دان
در فتاوی کافی کرده بیان
مردی آمد به پیش ابن عمر
گفت ای همنشین پیغمبر
بدوستی بجان طلب ترا
دارمش دوست در رضای خدا
گفت ابن عمر توی دشمن
در رضای خدای مر ز من
گفت از بهر چه بگفت او باز
سبب لحن در اذان نماز
لحن فی الخبر اره گفتن
طرب باشد ز نغمه گفتن
گفت صدر الشریعه جمله آن
اخذ از الحان الاغانی و لحنا
ماخذ او ز فاسقان باشد
چه قبیح هست در اذان باشد
در فتاوی شرح شمس الدین
در کتاب الکراهیت تبیین
گفت یعنی ائمهٔ اسلام
نیست شک که بود خطا و حرام
خاص پیش مرد که همت هست
قبح است حرام فی لحن است
او کبیرست در بهادیان
نیز در چند نسخهای کلان
کرده اند این مؤذنان جهول
مذهب ما که از چه جای محصول
در نساید نوشته اهل کرم
اینچنین هست در مقدمه هم
سنت آنکه مؤذن اسلام
رجل بالغ نکو انجام
صالح متقی نیک نهاد
اینچنین اعلم بسنت باد
هم بود عالم باوقات او
نیز در بین مؤمنان حق گو
تا بکیفیت اذان داند
تا که فی لحن فی خطا خواند

در اذان چونکه چنین خطا باشد
نداء او فاحش خطا باشد
مثل آنکه همیشه مد الله
باد اگر کشید مد ناگاه
صاحب کافی میکند تقریر
یعنی در وصف اولین تکبیر
سینش فاحش خطا باشد
مثل اینها بهر کجا باشد
گر بعمدا بگفت ای سالک
ای برادر بعوذ من ذلک
هست شرح وقایه را مذکور
اینچنین در کتابها مشهور
اینچنان گو اذان که حرفی کم
نشود یا زیاده از وی هم
نیز چیزی ز کیفیات حروف
نشود کم زیاده از موصوف
مثل حرکات اوست یا سکنات
مثل تشدید اوست یا سکتات
لیک این جمله هیچ کم و زیاد
به تحسین صوت هیچ مباد
لیک تحسین صوت تنها او
گر بود بی تغیر لفظ نکو
سنت است در اذان صباح
هست لفظ زیاد بعد فلاح
یعنی این لفظ الصلوة خیر
من النوم دو کرت نه غیر
هم اقامت بود بمثل اذان
در اقامت زیادتی میدان
یعنی قد قامت الصلوة دو بار
بعد حی علی الفلاح ای یار
بترسل کنند اذان را باد
در اقامت ولیک سرعت باد
آنچه قول الکشف دین هست
در کتاب بنایه تعیین هست
بهر رفع کنند و بهر دو
لیک نزد بعض در اقامت او
جهر رافع گفته اند اذان
نشود نیز فوق طاقت آن
در اذان که بود ترسل نیک
تحسین تطریب گفته اند ولیک
گر بود آلتی که شد ز اذان
باز سنت بود اعادهٔ آن

در اذان اقامت از ترتیب
در اذان نیز در اقامت هم
غیر قبله گفت بانگ نماز
چون صلاة و فلاح بر خواند
لیک بنوشته است شمس الدین
در صلاة و فلاح ای با قدر
گفت صدر شریعه با تبیین
شخصی در مناره اذان خواند
با وجودی که ثابت است اقدام
این مؤذن درین مکان فی الحد
سر برآورد ز کوّه منار
بعد از آن یمین و سوی دگر
قول حی علی الفلاح تمام
هم درین فصل شارح اوراد
قول بعضی است کس بود تنها
لیک قول صحیح فی الاقوال
تا که گفتند روی گرداند
گر مؤذن بگفت اذان قاعد
نیز صاحب نهایه آن مشهور
کرده بود گفتن اذان نکو
بهر آنکه مؤذن با هوش

ترک کرد و اعاده اش تادیب
روی سوی قبله باید کرد
یا اقامت بود بکره جدا ز
یمنه و یسره روی گرداند
یعنی در شرح مختصر تعیین
روی گرداندن هست نه با صدر
یعنی در شرحش آن بزرگ دین
روی و سینه را اگر گرداند
لیک با حال خویش و اعلام
تا که بود در اذان شده دور
وادی حی علی الصلوة بیشک
هم ز سمت راست چپ برآرد سر
میکند نیز از برای اسلام
از کتاب محیط ساز یاد
نیست تحویل روی در اینها
هست تحویل در جمیع حال
بهر مولود که اذان خواند
گر نباشد ز شنیدنش باید
در فتاوی خویش تعیین کرد
در منار دو یا سه پای علو
بنهد اصبعین با دو گوش

[illegible]

لاذان فیوقعها الی [illegible] لانه صار سنة
قال قالوا فی کل
یؤذن للمولود [illegible]
یحول وجهه یمینه ویسره
[illegible] باین الکلمتین
[illegible]

چیست تثویب گفته اند حسن
در وقایه و غیر او بی ظن
در هدایه سخن بکرده جدا
آنچه باشد حسن بعد ندا
یعنی حی علی الصلاة و فلاح
در بکرت بعد از اذان صباح
لیک تثویب سائر صلوات
کرده بنوشت آن شرح وقایه ثقات
یعنی اوست ای نکو انجام
بهر اعلام عهد با اعلام
نیز در این کتاب مسطور شده
[illegible] که رفتکی او شد
بعد عصر صحابه دین زیب
یعنی احداث کردن این تثویب
هم ز متاخرین بزرگان باز
نیک است و بود در جمیع زمانه
نیز صاحب نهایه در اینجا
کرده چندین دلیلها انشا
اینکه صاحب هدایه کرد اثبات
کرده فی السوائر الصلوات
شمه زان دلیلهای خوب
دیگر سانیم یا درین مکتوب
در عشاست علی عالم زیب
دیده که فتی موذن تثویب
امر فرمود آن خلافت تاج
یعنی این هست مبتدع شد و اخراج
نشد و واقع اندرین مسجد
اهل سنت با اهل بدعت ضد
نیز نقل از صحابه دل طهر
گفت یک روز با ادای ظهر
یک مسجدی شد مدخل
همره ابن عمر عادل دل
تا که ابن عمر شنید اذان
گفت تثویب چون موذن آن
در غضب گشت گفت او برخیز
نزد این مبتدع نباشی خیز
گفت آنگه نمود آن تثویبا
یعنی جز فجر در زمان حبیب
هم نوشتست شارح اوراد
رحمت حق تعال بروی باد
نیز از جامع الصغیر خان
گفت چون حضرت بلال چنان

یعنی تثویب را مکر حبیب
در عشا نهی کرد از تثویب
آنکه اندر هدایه شد تعیین
یعنی احداث کرد کوفیین
که دو اشارت پس از اذان صباح
قول حی علی الصلوة و فلاح
بود وفاق همین سخن از اصل
در نهایه نوشته در این فصل
آنچه تثویب اول اندر فجر
بود بعد از اذان ز بهر اجر
لفظش اینست الصلوة خیر
یا من النوم و گشته شهر
نیز در جامع الصغیر چنان
نغفر الله له من النقصان
لفظ تثویب الصلوة خیر
یا من النوم بهتر است ز غیر
پس همین لفظ که بشد مکتوب
از ابو یوسف دو جا هست خوب
نیز یعنی امام فرمودی
یعنی در نفس این اذان نبودی
لیک قول اصح ز بعد اذان
بود در فجر آنچه گشت بیان
اینکه صاحب هدایه پاک سرشت
حسب ما تعارفوا بنوشت
نیز صاحب نهایه شرح این
میکند در کتاب خود تعیین
عرف هر شهر را آگاهی
یا تنحنح بود و هم قوهی
الصلوة الصلوة گوید خواه
با قامت همین و هم آگاه
عرف با هر که هم لفظ کلام
بوده باشد با و دهد اعلام
چون متاخرین بزرگان باز
نیک دیدند در جمیع نماز
نیز صاحب نهایه زین معنی
گفت اندر کتاب خود یعنی
گفت احداث بعد احداث است
همچنانکه تعامل ناس است
چونکه تثویب اصل بعد فلاح
در اذان بود در نماز صباح
باز بعد از اذان به لفظ اصل
بود در فجر ای ما احسن وصل

یعنی در غیر مغرب هیچ بود / اصل تثویب که بیان فرمود
کرد صاحب نهایه ایضا یاد / رحمت حق بروح آن شه باد
ثابت الاصل باشد الفرع هست / موشگافند دلائل شرع هست
می نشیند میان دو سلام / در همه وقتها مگر در شام
لیک در شام هم اقامت آن / اتفاقا جدا کنند از اذان
پس چگونه جداش باید کرد / احتیاطا و یک نشستن ضمه کرد
اندکی از اذان مغرب پس / قائما در سکوت باشد بس
نزد او اندکی سکوت ای یار / قدر سه آیت قصار شمار
یا بطول آیتی که بیست اسی / این توقف بالقدر ای اخی
نیز از وی نوشته اند گفتن / گفت مقدار سه قدم رفتن
می نشیند نیز نزد شاگردان / یعنی نشستن سبک و آن
اصلی بین دو خطبه بنشیند / آن نشستن بهمان قدر بیند
چون مؤذن کند اقامت سر / می نشینند خلق تا حیث بر
نزد بعضی علی الصلاة امام / می شود برپا نیز قوم تمام
نزد قد قامت الصلاة او باز / می نماز و شروع هم بنماز
پس ازین قول محمد مختصر / از طحاوی روایت دگر
یعنی کرده ست از طحاوی یاد / چند بزرگ و شارح اوراد
یعنی در آن کتاب که هست گفت / چون مؤذن علی الفلاح گفت
نیز و آنکه امام قوم آن / یعنی نزد محمد و نعمان
نگرفت قد قامت الصلاة چو او / اتفاقا تکبیر آن زمان بگو
گفت ابو یوسف شریعت طے / تا شود فارغ از اقامت بے

قوله في الطحاوي
المؤذن يقوم الامام والقوم
جميعا في قول ابي حنيفة ومحمد رحم
وقال ابو [illegible] حتى يفرغ المؤذن
من الاقامة فلا باس الكلام
في الاستحباب لا في الجواز وقال
ابو يوسف لا يكبر حتى يفرغ
المؤذن من الاقامة ولا رواية
عن ابي يوسف في القيام
وقال زفر اذا قال المؤذن
قد قامت الصلوة مرة واحدة
قام الامام والقوم جميعا فاذا
قالها مرة اخرى

[illegible]

یعنی تکبیر راست گویند
شخصی بعد از فراغ بست احرام
چونکه باشد سخن در استحباب
گر نباشد درون مسجد امام
نگذرد تا ز صف این اشرف
در خلاصه بود احب ای
خیزد آن دم امام قوم تمام
گفت قد قامت الصلوة چو او
آنچه در این کتاب تعیین است
بود انکار هم بزرگ نیکو نقل
عند قد قامت الصلوة شروع
یعنی شمس الائمه پاک یقین
در اقامت موذنان سعید
غیر او در آن محل ادایش ساز
این موذن خودش امام بود
در اقامت اذان وان گشتن
از غنیه و شرح اوراد
گر دو شخصے اگر اذان خوانی
گر موذن بود ازینجا غیب
یا خودش حاجت است رخصت کرد
شارح وردها بیان کرده

این جماعت که راه دین پویند
نبود باس نزد آن دو امام
نه سخن در جواز در این باب
یا که خود گفت امام این اعلام
بر نخیزند مردم آن صف
چون موذن فلاح گوید و
یعنی عند الفلاح بهر قیام
لفظ تکبیر اول آن دم گو
گفت قول اصح که هست ثبت
از کتاب محیط ساز و نقل
گفت آن عالم اصول فروع
ذکر کرده صحیح باشد این
چون به قد قامت الصلوة رسید
خواه گردد دران بجای نماز
یا نباشد همین کلام بود
هست در قاضی خان بمنع سخن
یاد کرد است رحمت حق یاد
غیر گوید اقامتش یا نی
میتوان گفت اقامتش بی ریب
میتوان گفت ورنه نی ای مرد
از فتاوے حجه آورده

[illegible]

الرجل عند الاقامة
یکره له الانتظار
في القیام
ولکن یقعد ثم
یقوم اذا بلغ المؤذن
الی قوله حی
علی الفلاح
هکذا ورد في روایة
شرح عن اصحابنا
رضي الله عنه ۱۲
شرح اوراد

گفت نزد اقامت آید کس
هست مکروه اگر چنین سازد
گفت اذان را کسی بغیر وضو
گر اقامت بلا وضو خواند
قول دیگر بلا طهارت آن
لیک نبود اعادهٔ این دو
کرد صاحب خلاصه اینها یاد
لیک دیوانه جنب یا مست
اینچنین زن اگر گفت اذان
در کتاب نهایه کرد خبر
بهر زنان اصل این اذان نبود
چونکه عورت بود بزن آواز
هم اذان بهر اعاده باد
در اقامت اعاده نبود اصل
گشت مشروع در اذان تکرار
گفت صاحب وقایه ره طی
از برای قضا اذان نماز
گر کسی را فوایت بسیار
گوید اول اذان اقامت کس
گر بخواند در جمیع او
شیخ علامه شارح اوراد

قایما منتظر نباشد پس
بلکه اندک نشیند و خیزد
کرد ترک ادب جواز است او
آنکسی اینکه کراهت ماند
گر اذان گفت بکراهت و آن
گرچه گفته ابو اللیث بی وضو
این نوشته شارح اوراد
گر اذان گفت اعادهٔ وی هست
هست مکروه با اعادهٔ آن
این چنین در کتابهای دگر
هم اقامت باین زنان نبود
بی جماعت ادا کنند نماز
تنهایی که گفت در اوراد
چونکه قول ائمه خوش وصل
در اقامت نگشت جز یکبار
نیز بنوشته است شارح وی
گوید آن شخص هم اقامت باز
بوده باشد ادا کند یکبار
باقی را بود اقامت بس
هم اذان اقامت او نیکو
کرد از چند نسخه خوش یاد

مطلب
رجل دخل
المسجد والمؤذن
یقیم ینبغی
ان یقعد
ولا یمکث
[illegible]

گر مسافر بود بنی آدم نیز گوید اذان اقامت هم
اکتفا کرد با اقامت او جائز اما مع اذان نیکو
لیک ترک اقامت ار سازد خویشتن را بکره اندازد
گفت اذان را مسافر راکب هست جائز بود بہر جانب
در اقامت نزول مے سازد مقصد خود حصول مے سازد
مگر آن فرض که ز خوف عدو راکبا مے شود ادا سے او
هم درینجا اقامت رکبان نیز جائز بود اقامت آن
گر خدا خواهدش بیان خوف آید اندر محل خویش فسوف
گفت اذان را مسافر ار باشی نبود باکش گر چنین باشی
در اقامت ولیک مشی آن هست مکروه بے کراهت خوان
اے مسافر تو هستی آزاده هم اذان را بگوی استاده
سخن بزرگان بدیده راس چونکه لاباس نیست اولی پاس
اے برادر مسافر با درک چون بسازی اذان اقامت ترک
در نهایه چنین بیان کرده او ز مبسوط نقل آورده
گفت در ارض یا بجنت خفت سفرے که اذان اقامت گفت
چون ملائک که جمله راست روند آنچه در بین خافقین بوند
میگذارند نماز همره او مگذارند ور نه الا دو
این نماز ز سمع مردم دور هست شرح وقایه را مذکور
آنکه در خانه است مقر وے چون موذن بگفت اذان حے
بے اذان اقامت از آنجا میگذارد نماز هست روا
لیک گفتن بود ز دل صافی گرچه باشد اذان حی کافی

لہ
ومن فاتته الصلوٰة
فی وقت
فقضاها فی وقت
آخر [illegible] اذان لها
واقامة [illegible]
[illegible]
خلاصہ [illegible]
ومن [illegible]
باذان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

والمصلے فی بیته
اذن یراد کافی
بان الکلام فی المنفرد
حیث قال ان صلے
فی المصر [illegible]
باذان واقامة
لان المنفرد مندوب
الے ان یودی
الصلوٰة علی ہیئة الجماعة
وان ترکها جاز ۱۲
شیخ الاسلام

در نهایه چنانچه تعیین کرد
نقلها از ائمه دین کرد
رفتگانی که زیر خشتند
در تفاریق گرچه بنوشتند
گرچه آنجا بجمعیت خوانند
گر بخواهند هر دو روا باشند
از ابو یوسف آن فقاهت جفت
لیک اسا بترک ذلک گفت
از فتاوی جامع الکرخی
یک روایت نوشته اند اخی
یعنی در آن کتاب بنوشت او
نیست رخصت بترک یک زین دو
گو ز صدر الشریعة الوز باد
کرد در شرح با صفایش یاد
گفت در قریه ها که مسجدی
بوده باشد چو مصر با شاری
مسجدی اگر ندارد او
در اذان حکم او مسافر گو
بیشکی حکم اذان فرزانه
میگذارد کسی که در خانه
نیز حکم اقامت این کس
چون مسافر بود در اینجا بس
شارح دردهای علامه
ذکر کرد است آن شکر خامه
چون ندای اذان موذن داد
شنونده کند جوابش یاد
گرچه بودست در جنابت آن
چونکه واجب بود جواب اذان
منعوظ اگر شنید انجا
آن جوابش کند لقابادا
لیک آنکس پس از فراغ آن
بدهد آن جواب را بزبان
سخن عالمان پاک ارواح
غیر حی علی الصلوة فلاح
نیز در فجر الصلوة خیر
یا من النوم ای محب سعید
چون جوابی که با اذان گوئی
هر چه گوید موذن آن گوئی
کل حی علی شود ظاهر
گر تو لا حول را ای آخر
چونکه حی علی الصلوة ای یار
معنی اسرع علی الصلوة شمار

پس جوابی که هست و این قول می شود راست گفتن لا حول
چون بگفت الصلوة خیر او پس تو صدقت و بررت گو

فی ترغیب الصلوة موذن بانگ نماز گوید بجواب او مشغول شود آنچه موذن گوید او همان بگوید چون موذن بحی علی الصلوة رسد لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و چون بحی علی الفلاح رسد بگوید ما شاء الله کان و ما لم یشا لم یکن گوید این صحیح است کذا فی شرح اوراد و در صلوة مسعودی آورده است که چون موذن گوید الصلوة خیر من النوم جواب بگوئی صدقت و بررت و چون بار دوم گوید این دعا بگوئی اللهم نبهنا من نوم الغافلین کذا در شرح اوراد

در شنود اذان نگوی سخن اینچنین در اقامتش گفتن
جز اجابت بجمله از اعمال نشود مشتغل درین دو حال
مصطفی کو شفیع ما باشد گفت ترک دو اجفا باشد
هر که چون گفته موذن گفت مغفرت کرد خالق بی جفت
هست در ترک او وعید سخت مکنی ترک ای سعادت بخت
آن وعیدی که العجب عجبی است در نوشته کفایهٔ شعبی است

فی کفایة الشعبی فی الاختیار ان من سمع الاذان و لم یقل مثل ما قال الموذن فانه یثقل علی لسانه کلمة الشهادة عند النزع و من لم یقل مثل ما قال الموذن فی الاقامة یمنع من السجود یوم القیمة اذا سجد المومنون لله تعالی

شعر اندر صلوة مسعودی نقل کرد از رسول محمود
گفت آن مهربان وجه حسن هر که وقت اذان کند سخن

مردمی هست از زوال ایمان خوف / زین سخن نیست چون بایشان خوف
شخصی اندر قرائت قرآن / بود و در آن زمان شنید اذان
بود مشغول اش همین قاری / ماند او را دو جواب آری
لیک در مسجد پیش آن خواند / از قرائت هم او بسی ماند
بود این قول شارح اوراد / لیک اگر نماید ساعتی یاد
گفت اگر قاری شنید اذان / باشد افضل کند توقف آن
پیش بشنیدن اذان نیکو / چونکه دارد شنیده اش با او
گر نباشد اذان مسجد خویش / نکند ترک آن نکو اندیش
گرچه آن قاریست در خانه / لیک باشد ز مسجد بیگانه
در صلوة و قضیه مسجد و [illegible] / قال بعض علما فرمود و [illegible]
می شنیدی اذان مسجدها / هست گفته جواب [illegible]
نیز بشنید اذان مسجد [illegible] / ترک سازد جواب اول [illegible]
بجواب اذان مسجد خویش / میکند اشتغال آن درویش
چونکه بوده جواب اول یاد / لیک این واجبست ترک مباد
ذکر کرده‌ست شارح اوراد / باز در چند نسخه خویش یاد
شخصی در مسجدست حین اذان / هست واجب جواب او بر آن
در کتاب نهایة الیقین هست / نیز در چند نسخه چون [illegible] هست
که دگر گوینده اذان را یاد / صالح عالمی است یاد
چونکه او مسئله نکو داند / بود با سنت او اذان خواند
مقتدی هم باد همین آدمیان / چونکه [illegible] اذان
مصطفی کرد جانشان با داد / گفت [illegible] اذان باد

اینچنین گفته است بشنا سنگ ها / لیک در بعضی بود پاسنگ ها
ای موذن چون آلت شد بدست / لحن خوانان پخته شد بدست
یا چو دیگر عالمان هستند / شیخ یاران در این میان هستند
گر چه در مجلس علم حاضر شوند / ما ندانیم از چه خاموش شدند
نقل کرد از حلیه شیبانی / فاسقی گر گشت اذان خوانی
بس بگیر و بیش روایت داد / لیک فرموده که اعاده مباد
عالم وقت گر نباشد آن / سبب فتنه گفته فاسقی فلان

در بیان ستر عورت

ستر عورت بشنو اقوال / فرض عین است با شما ای رجال
چیست عورت گو بیان آن / چون که لازم بود بهر ایشان
در هدایه گفته با تبیین / در جمیع کتاب اهل دین
عورت مرد زیر ناف خوش شنو / باشد از ناف تا سر زانو
شافعی گفته است عورت نیستا / لیک در زانو کرده است خلاف
اعتبار اینکه مرد را چو شناس / اتفاق است [illegible] شد
در زنان حره در از سر تا پاست / لیک زو چند عضو مستثناست
در فتاوی [illegible] شرح / قدم گشت رو مستثنا
لیک در بعض شرح گشت رد / نیست از وی زیاده ای خوش خو
در کتاب هدایه این مروی است / قدم زن اصح ز عورت نیست
لیک اندر کتاب فتاوی [illegible] / هست در مقصد [illegible] شیبان
قول [illegible] شیخ قدم / منع ساخت و [illegible]
انچه [illegible] اثبات تبیین است / در کتاب [illegible] نیست

نیست صاحب نهایه فاخر
نقل بسیار کرد گفت آخر
یعنی در حق اجنبیه نماز
واجب ستر دان قدم را باز
چونکه اندر نماز اسے نیکو
ستر اصباع واجبست بر او
عمل مرد و زن بسے قوے
باتفاق ائمه نیست اولے
کف اگر باشد بجز مستثنا
در نهایه نوشته اند اما
کفها شد مشیر این معنی
عورتست پشت کف زن یعنی
لیک در بعض نسخهای سلف
پشت کف بود نیست تابع کف
در کتاب خلاصة الفتوی
بطن کف را بگیر استثنا
آن زنان که چو بندگی کوشند
احتیاط اینکه دست و پا پوشند
پشت دست و قدم اگر بر زن
نبود عورت اسے برادر من
لیک [illegible] او چه گمان
یعنی اندر نماز پوشش آن
از غیر عورتست که هست جز ذان
مع پشت شکم بر او ست آن
ربع عضو ز عورت زن مرد
شد کشاده اعاده باید کرد
ربع ساق زن ار کشاده شود
آن نمازے که خواند اعاده شود
یا چنین شعر بطن فخذ او
گر شود کشف ربع تابع کو
یعنی هر یک علحده نیز سوا
گر شود کشف ربع نیست روا
شعر یعنی که شعر نازل وان
در هدایه صحیح باشد آن
نیز اندر خلاصه فرموده
گفت این قول را صحیح بوده
آنکه شعرے که هست و بر زن
گفت در عورتی او چه سخن
اشعه گشته از جدا و رواست بیان
گفت از جامع الصغیر عیان
[illegible] سته بود نهانی
پس او را چه پیش فرمانی ۱۶۰

نیز عضو علیحده هست ذکر
هم بود خصیتین عضو دگر
گفت اصح جامع الصغیر بخوان
در هدایه صحیح باشد آن
در کتاب نهایه آورده
از بزرگان دین بیان کرده
زانو عورت بود بتابع ران
یا چو عضو علیحده هست آن
بعضی عضوی علیحده خوانند
بعضی تابع بفخذ پندارند
گرچه قول اصح علیحده نیست
از همه احتیاط اولی نیست
ربع یک گوش زن که گشت گشاد
در منیه هوا تصحیح فساد
شارح درر های صاحب نقل
او ز بدایه بساز و تصحیح نقل
گفته از ثقات تا بنا که هست
هست یک عضو ای خدا آگه چست
در همین فصل از کتاب حصر
میکند نقل آن بسلم عصر
عورت شخص در نماز گشاد
ستر بر او بلاد و در یک نهاد
پس باجماع آن نماز این
گفت جائز بود علی التعیین
کو برکن گشاده همره آن
هم باجماع قول فاسد دان
ربع کشوف اگر ادا نبود
لیک مقدار رکن خواندن بود
نزد ابو یوسف آن نماز فساد
وز محمد سخن فساد مباد
در کتاب خلاصه فرمودی
اینچنین در صلوة مسعودی
هست پستان زن که آویزان
نیز عضو علیحده میدان
لیک پستان که هست چسپیده
تابع سینه عالمان دیده
شارح درر های شرعیه
میکند نقل از سراجیه
بود در جای آدمی عریان
جامه دار پست در عضو آن
طالب جامه گر نه پاید کس
نگذارد نماز بنشان بس

در میان نماز یافت اگر
میگذارد نماز را از سر
اصل پوشش نباید انسانی
چون گذارد نماز حقانی
در هدایه نوشت از اینها
با دلیل تمام تعیینها
بنشیند کند نماز ادا
هم رکوع و سجود با ایما
هر کجاے صحابه لج ماندند
وقت عریان باین روش خواندند
قائما گر ادا بکرد روا
لیک بنشسته خواندنش اولی
در هدایه نوشت بی شبهت
گفت فرض است پوشش عورت
اگر از فرضی رکوع سجود
اندرین جا ولیها فرمود
جامهٔ شخص شد نجس بی ظن
نیست چیزے ازاله اش کردن
ربع جامه اگر بود طاهر
باقی او نجس بود ظاهر
در همان جامه کن ادای نماز
گر ادا کرد و لج نگوے جواز
کمتر از ربع پاک باشد آن
نیز نزد محمدؒ است چنان
هست مختار نزد او اکمل
لیک در جامه خواندنش افضل
اندرین فصل شارح اوراد
از مفاتیح مے بسازد یاد
گر بساط حصیر یابد آن
نگذارد نماز عریان
ور باوراق قالزست کدو
یا بود از حشیش پوشش او
یعنی امکان ستر با اینها
گر شود عاریا نماز ادا
از سراجیه شنکر خامه
هر زنیز است آنچنان جامه
گر گذارد نماز ایستاده
بیشتر ربع ساق بکشاده
ور نشسته تمام مے پوشد
بنمازش نشسته میکوشد
شد بزن چیزی انکشاف از مو
چیزی از ساق او و پشت او

گر کنی جمع این کشاد جیب
نیست جائز نماز مذکوره
همدرین فصل شرح ساز لبیب
گر بود جامهٔ تنک بر زن
یا تنک هست مقنعهٔ او
بهمین پوششی که باریک است
میگذارد نماز نیست روا
در فتاوی شرع می آرد
مے نماید ز تحت ثوب بدن
نیز آواز زن بود عورت
گر تکلم با جنبی سازد
در خزانه چنانچه راوی گفت
گر بود حاجت سخن بر زن
هست قول خضوع بر وی طعن
گفت صاحب خلاصه آن شهره
اجنبیه بود زنان جوان
وهر آنها اگر سلام برد
مرد در نفس خود جواب دهد
منع باشد سلام شان با زن
در خلاصه چنانچه کردی یاد
در فتاوے شرعة الاسلام

ربع واحد شود ازین اعضا
چون که زن عورت است مستوره
نقل کرد از فتاوے تجنیسا
بنماید چنانکه از وے تن
مے نماید چنانکه از وی مو
رفت جای اگرچه تاریک است
گرچه در آن محل بود تنها
زن اگر جامهٔ تنک دارد
موجب لعنت است بر آن زن
نبود رفع صوت را رخصت
خویش را با جنابت اندازد
بعد در حیرة الفتاوے گفت
پرسشی کند بمرد سخن
چونکه فرمود حق فلا تخضعن
در کتاب الکراهیت آورد
منع باشد سلام از مردان
یا لبس از عطیه حداد آورد
گر بود زن عجوزه جهر آباد
در سخنهاے دنیوی چه سخن
هم نوشت است شارح اوراد
نقل کرد است از رسول انام

گر کند مرد اگر بهزل سخن
یعنی آن کس با اجنبیه زن
پس بهر یک کلام سال هزار
بشود حبس در میان نار
التزام حرام سوی زن
گر بسازد درین جهان هر تن
گفت پیغمبر بشیر و نذیر
مع شیطان کنند در زنجیر
بعد فرمان شود بسوی نار
یعنی با آن لعین بدکردار
هست معلوم جمیع انسان
دشمن بدترین بود شیطان
پس بدوزخ که بدترین جائیست
مع شیطان شدن چه رسوائیست
آن سخن که بروی شانه زن
غیر شهوت نظر توان کردن
لیک این مسئله که شد تعیین
گفت در شرح خویش شمس الدین
بود اندر زمانهٔ اینها
منع کردند در زمانهٔ ما
ورنه اینست بزرگان ما
نیز گفتند در زمان ما
روی بگشادن زنان جوان
منع شد در میانهٔ مردان
بلکه اندر روایت دیگر
گفت بر عورتی اوست خبر
آنچه در این کتاب تبیین ست
اخذ بولیث گفت بر این ست
اخذ بولیث گفت لافتوی
ترس باید به بندگان خدا
گر بشهوت نظر بسوی زن
نیکند در حرامیش چه سخن
بلاغت رسید چون بی ریش
حکم او را چگونه داری پیش
ذکر کرده در آن شریف کتاب
کردند از بهر احتساب نصاب
نبود آن بقدر اگر خوش رو
حکم مرد است نیز حکم او
آن بشر خوب رو بود تا
مثل زن عورت است سرتا پا
نیز بر سوی آن صبیح پسر
چون بشهوت حلال نیست نظر

در کفایهٔ شعبی آورده
بعد دیدن بدیده شد در خواب
نیز پرسیده شد ازو زان حال
امردی را بدیدمش در حی
زان سبب دی من ز آتش سوخته
هم در اخبار هست ابن عمر
امردی نیک روی آمد پیش
پس در آن دم که خلق گفت گذشت
گفت و شد این عمل بکردی خویش
بس شنیدم از رسول انام
اینچنین دان محاسن آنان
بهرهٔ هر زن است دو شیطان
امردی که صبیح رو باشد
کرد اراده برون شدن ز دیار
محتسب ناس را بغیر ضرور
بود خوش رو محمد ابن حسن
بو حنیفه طلب نکردی پیش
باز پشت ستون بگفتی درس
او بچندین شرافت و دین
انچه بنوشته است شمس الدین
گفت مر امردان سلام مکنید
یکی از عالمان دین مرده
شده رویش سیاه حال خراب
داد عالم باو جواب سوال
پس نظر ساختیم با بروی
دیدهٔ عانه بباید دوخت
روزی بنشسته بود پیشش پدر
رفت ابن عمر بخانهٔ خویش
بعد از وار خویش بیرون گشت
یا شنیدی ز مصطفی زین پیش
سوی آنها بود نگاه حرام
مع آنان بود کلام چنان
مع هر امرد است هرزه آن
طالب علم هم برا او باشد
هر پدر راست منع او باید
سازد از صحبت امارد دور
چون برفتی بمجلس خواندن
می نشاندی بسوی پشت خویش
تا ز فتنه دو دیدهٔ حق ترس
خوف بکرد از خیانت عین
یعنی در شرح مختصر تبیین
آن نظر غیر شهوتست اگر

نبود پاک چونکه در این باب
امر بر دست نکرده اند لقاب
گرچه لا باس گفته اند ولیک
اصل بر وی نظر نکردن نیک
چونکه از خوف امام بزرگتر
بر وی شاگرد زانکه و تلمیذ
در کتاب خلاصهٔ مشهور
در کتاب الکراهیت مذکور
اینچنین لمس با جنبیه زن
نیست جائز مصافحه کردن
چون که باشد حرام مس او
گرچه پشت کف ست مس او
چون که در مس او ضرورت نیست
نیست رخصت اگرچه عورت نیست
در عجایز مصافحه اما
علما گفته اند هست روا
نیک باشد حرام استمتاع
بهمه حال کاندرین انواع
اینچنین خلوتش بکل حال
هست بیشک حرام نیست حلال
افقه وقت خویش شمس الدین
در همین باب میکند تعیین
بعد ازان در مصافحه تجویز
گر بود غیر مشتهاة تجویز
نیک اندر روایتی آورد
هم بود غیر مشتهاة این مرد
هم بود غیر مشتهات این زن
بعد جائز مصافحه کردن
در کتاب قنیه آورده
از بزرگان شیخ پرورده
مرد و پیره زن بلا محرم
بشنو قول شیخ اکرم
نیز خلوت بوی توان کرد
بتجوز ار چه پیر باشد مرد
هست مذکور در کتاب نصاب
باشد از بهر احتساب کتاب
نی سره و نه التزام سقف
هست مجبوب یا خصی یا نر
عبد او یا رجال دیگر هست
پس بنا محرمی برابر هست
اینچنین بنده را بخانه زن
غیر جائز بود در آوردن

چون که در بنده خوف فتنه کار
اکثر است از اجانب احرار
هم نوشته‌ست آن بزرگ دین
یعنی در شرع خویش شمس الدین
گرچه باشند خصی رسیده غلام
در حرم خادمی اوست حرام
نیز بنوشته اند در ترغیب
در همین باب عالمان لبیب
هست نقل از نبی مبعوث
در نیاید بهشت را دیوث
بشنو این نکته نیکو
وصف دیوث را بیان کرد او
هرچگاهے بمرد گوید زن
روم از خانه اینکه چه [illegible]
پوشم اسے یا رجامهٔ رنگین
مرد راضی شود اگر به این
ببینی ها اگر دهد دستور
هست دیوث مرد کنا مذکور
یا بگوید بمرد خود زنها
سوی کوچه دریچه بگشا
مرد اگرچه مراد زن آید
از سوی او دریچه بگشاید
یا غلام رسیده پیش زن
بگذارد بگفت اهل سخن
آنچه دیوث گفت این باشد
وای بر جان کسی چنین باشد
چون زیارات قبرها رجال
مستحب است بهر اقوال
میکند ذکر شارح کد و راد
رحمت حق تعالی بر وی باد
از در او نجوه کرد اعلام
بر زنان این زیارت است حرام
هم نوشت از کفایهٔ شعبی
اندرین فن بروایتے عجبے
آن روایت بود بدین مضمون
زن شود سوی مقبره بیرون
آنچه باشد ملائکه یقین
یعنے در هفت آسمان زمین
همه لعنت کنند بر آن زن
غرق لعنت شود درین چنین زن
سیر خود را و آن زن بدحال
نیز در لعنت خدای تعالی

در نصاب الاحتساب آورده
هر زنی شد نیستی دعوت
پس بآن زن خدا بفضل وکرم
آن نه بینی که هست در اخبار
رجلی را بدید همره زن
پس بجان فرق ساز نیکو و بد
گفت آن مرد آن زن من بود
گر زنت باشد ای خلاف اندیش
تا نگشتی تو متهم در راه
وای بر مردک حمیت شست
همچنانکه هست در شرح غیب
زن غیور گر بیند معصد که ها
هر دو در لعنت خداوند است
زان چنان مرد خر بود بهتر
همزا پرسی عیادت غیره
نتوان رفت همرهی سفی
که با تنها اگر گذار شود
بزیارات محرمانش زن
مرد از محرمان که میدانی
گفت در شرح مختصر بیقین
جز پدر را درست محرم حال

از بزرگان دین که تعیین کرد
نیز آید نه خانه بی شبهت
میدهد اجسد حج عمره هم
یعنی حضرت عمر عدالت یار
سمی بکروند در طریق سخن
آن زن و مرد را بدره زد
پس باو حضرت عمر فرمود
چون نه بگذاشتی بخانه خویش
نزدیک کس زبندگان اله
زن ز نا محرمان ندارد رست
ذکر کردند عالمان لبیب
یا بحال خودش و هند رها
هر دو در دام دیو در بند است
چونکه زوجه بود حمیت محمر
نتوان رفت زن که باشد خیر
نیست تجویز در مسلمانی
عاصی عاصیت شوند هر دو
علما گفت میتوان رفتن
میتوان منع ساختن یا نی
شارح نیک عقل فخر الدین
نتوان منع ساختش در سال

و پدر سوی زن

ف
مسئله زنان ستر نشین از سر تا پای عورت اند و زنان حرمان نشین احکامست از دیدن و سخن

کردن ...
قال النبی علیه السلام
امرأة الاعرابی

مسئله ... در اشتی ...
عیادات

این صحیح است بر همین فتوی
کرد در ترغیب الصلوٰة خبیر
پدر و مادرش بود بیمار
بهتر تیمار کردن آن دو
باز مے که شخص دارد قرض
یا بزن شخص قرض اگر دارد
بهر این دو ضرور از خانه
لیک اندر دم سخن کردن
چون نه بیند هر آنچه هر دو از هر دو
شیئے از ناف است زیر زانو زن
گرچه باشند مادر و خواهر
لیک این جمله را زن شوهر
جائے مخصوص را که پیدائی
در صلوٰة فتیه مسعودے
عائشه گفت مے توان دیدن
گفت ابن عمر نظر شاید
چه شود حق تعالی فرزند
غیر شوهرش ز محرمان زن
سخن عالمان بے گمه
جائے خلخال تا بن قدم
آنچه بالا بر نشاید شود

گرچه هست اختلاف از علما
اینچنین در کتابهاے دگر
کس شان نیست که کند تیمار
مے رود گرچه نیست رخصت شو
کس ندارد با و بیمار و قرض
کس ندارد که قرض بگذارد
مے بر آید به پیش بیگانه
بدرستی همے کند سخن
زن هم از زن نظر نتاند کرد
زن دیگر همی توان دیدن
این چنین بی بی ست واه اگر
نتوان دیدنش ببیگانه
نتوان دید شوهر زن یعنی
علماے عظام فرموده
لیک نبود ادب چنان دیدن
تا از و رغبتے پدید آید
بر بد موضعے خردمندے
موضع زینتش توان دیدن
زینتش از سر است تا سینه
موضع زینتش بود آن هم
در حق محرمان او فرمود

زن بیگانہ را بروے کف   ستودن او حرام گفت سلف
مگر آنکہ عجوزہ باشد زن   ہست جائز مصافحہ کردن
بلکہ بنوشتہ است شمس الدین   در کتاب الکراہیت بیقین
بعضے در حالت شرار داہ   نتوان سودنش بلا اشتباہ
ہر دو از مرد انچہ شاید دید   موضع دید میتوان بالیسد
موضعے کہ نمے توان دیدن   مے نشاید بشخص بالیسدن
فوق ثوب کثیف مالد کس   موضع ستر را چگوئی بس
پارۂ گفتہ اند باس بدان   لیک ہست احتیاط ترک آن
خادمانے کہ ہست در حمام   گر بمالد برہنہ اوست حرام
در صلوٰۃ فقیہ مسعود ہست   علماے کرام فرمودہ ست
چار سالہ اگر بود بچگان   مے نشاید برہنہ دیدن آن
قاضی در وقت حکم بر کردن   یا گواہی کسے دہد بر زن
دیدن زن درین ضرورت ہست   گرچہ اینجا خطر ز شہوت ہست
مے در آرد زنے بعقد خویش   میتوان دید مرد از آن پیش
میخرد یا کنیزکی را مرد   شاید آنکس نگاہ برین کرد
ہم در آنجا نگاہ رخصت ہست   گرچہ اینجا خطر ز شہوت ہست
واجب ستر بود موضع زن   شد جدا اختلاف از دیدن
اینچنین ست از رجال اگر   شد بریدہ خصیتین ذکر
اصح قول غیر جائز دان   در نہایہ بود و غیر آن
یا تراشید موی زیر ناف   دیدنش از ائمہ ہست خلاف
بعد مردن باستخوان زن   نیست جائز نگاہ بر کردن

در قنیه چنانچه فرموده
جای پنهان جریح گشت اگر
جای پنهان مرد مجروح است
زن جراحه ماندن دارو
دارو کردن انگشتانه مرد
هست امکان عقد اگر براو
نیست سامان عقد اگر امکان
گشت مجروح زن علی التعیین
حاجت علم اگر بود بر زن
بضرورت ازبرای او کوشد
میکند چادر درست به بر
هم یکی چشم خویش باید بست
پشت خود را دوتا کند آنگاه
گرچه با علم او برون آید
آن شنیدی که هست بالتعیین
مرد داخل شود زیک در شهر
هرکه آید به پیش قتل آرد
گرچه در وی ز عالمان هستند
بهمین نوع گشته از یکسر
نصفی اندر میانه مردان
پس گناه همین زن بددل

بعد ازین در صلوة مسعودی
قدر حاجت کند طبیب نظر
بطبابت زنی ندارد دوست
نیک تعلیم میکند یا او
حیله او چگونه باید کرد
عقد باید میانه این دو
می کشاند بقدر حاجت آن
مرد جراح حیله است همین
کس ندارد بیان او کردن
موزه کهنه به پا پوشد
نیز کهنه گلیم بر چادر
گیرد آنگه عصای اندر دست
چون عجوزه در آید اندر راه
خویش را چون زنان بیاراید
در صحیفه تنبیه الغافلین
او که شمشیر کج کند از قهر
نکند رحم بر هیچ نگذارد
شیخ و سادات در میان هستند
رود از شهر از در دیگر
کند آراسته خودش را آن
بیشتر از گناه آن قاتل

زن همان زن بود سترش با بعل   ننماید بغیر الا البعل
زوجه بهتر از دو صد نیکو   کس نبیند مگر محارم او
نشنود هیچکس صدای وی   بلکه آواز کفش پای وی
بلکه همسایگان هم ندمگان   این زن نیک بوده است با ایمان
مرد هم آن چنان بغیرت باد   راضی گردد خدا و پیمبر شاد
غیرت چون ندید جامه زن خویش   مرد راضی شود به بیرون خویش
چون که مرد دست غیور را آری   روز سی صد مرتبه گر دو باری
آسمان برده سر نشیب کنند   هر زبان کاسه کاسه زهر نهند
پاره پاره کنند سر تا تن   تیغ آهن زنند بنا خن
صد هزار و شصت رگ کشند از تن   کوه ها را نهند بر گردن
اینهمه به از آن هر چه بیند   بر زن دوست فتد نگاه غیر
زن فرمان پذیر اعمی چشم   بهتر از صد جمیله بد چشم
زن خانه نشین چهره شب   به ز بیرون برای رخ کوکب
زن که از چشم غیر مستور است   گرچه بدرو دختری بود حور است
گرچه او غلام زاده بود   او ز صد با نسب زیاده بود
زن که منظور غیر اگر باشد   گرچه ماه است یا چه حور باشد
زن که از خانه شد برون یاوه   بی ضرورت بود جدائی به
گرچه بنت امیر و سلطان است   در جمال آفتاب تابان است
باید از آنچنان حذر کردن   گرچه مهر او است بر گردن
او که نا قابل است نادان است   مرگ بهتر ز صحبت آنست
زن که نه بوده صلاحیت ورزد   جان شیرین فدا کنی ارزد

سرخی روی زن ز پنهانی ست
سرفرازی او مسلمانی ست
دولت او حیا و تمکین ست
نعمت او زبان شیرین ست
شرم رخساره هاش جوهر اوست
گوهر او رضای شوهر اوست
آنچنان زن اگر شود موجود
رحمت حق تعالی خواهد بود
اینچنین زن اگر نشد پیدا
سر فرو ده به بندگی خدا
زن بد دوزخ همین دار است
عاقل از این عذاب بیزار است
دامن صبر اگر بدست آری
به ز مشغولی گرفتاری
بیخدا بودن ز خود دوری
به که اندر بغل کنی حوری
شب که سازد دوتا هند الوها
به ز هم خوابگی با لوها
آه در این زنان فتنه نهاد
شده است اختفا و خلق فساد
بعضی از فرقه مضل ضال
شده موجود در جهان الحال
تخم تند وید در بغل چیدند
خویشتن را بزرگ نامیدند
چونکه دارند شیخ صوفی نام
برد آنجا خیال خویش عوام
تا زنند شیخ را دم سروری
تا شود دفع علت دردی
نیز آن ناقصان بد اختر
حلقه گیرند بر زن و دختر
چند از نفس کشدمان آرند
صوتهای بلند بردارند
گاه بر روی شان دم اندازند
گاه بر پشت مالشی سازند
شیخ عشقی ابو الحسن آن فرد
در رساله خویش تعیین کرد
فتنه اینچنین مضل ضال
بود اکثر ز فتنه دجال
چونکه فتنه اوست روزی کم
میسزند عیسی نبی برهم
فتنه این بعیدے ماند
ضال دیگر طریق حق خواند

رفته رفته اگر مسلمانان — راست دانند کردهٔ ایشان
خانهٔ دین شان خراب شود — عمل نیک شان سراب شود
زین سبب فتنهٔ مضل ضال — بیشتر شد ز فتنهٔ دجال

در بیان پوشیدن جامه

فرض شد جامه باثنا ذی تعال — جامهٔ او بود ز وجه حلال
هم بمقدار ستر عورت کس — هم شود دافع هلاکت بس
بشنو اکنون روایت عجبی — ذکر شد در کفایهٔ شعبی
هست از بزرگان علامه — شخصی بر چهار درهم خرد جامه
نود و نه بود حلال درم — یکدرم از حرام با وی فهم
بر همان جامه کرد طاعت بس — نیست مقبول طاعت آنکس
گفت ابو لیث در رساله هم — گفت تا رسی حرام باشد ضم
بهمان جامه کرد طاعت اگر — غیر مقبول گفت پیغامبر
از سخنهای شارح اوراد — اندرین نظم خویش سازم یاد
جامه های جمیل پوشیدن — در روایت مباح شد بی ظن
شرط اگر دست صاحب جامه — از تکبر نباشد این جامه
چونکه در مذهب صحیح امام — گفت فعل تکبرست حرام
گر بتفسیر این سخن کوشند — جامهٔ نیک را به بر پوشند
دل شان مثل پیشتر باشد — هست جائز اگر چنین باشد
هر ورا جامه های ابریشمین — گفت باشد حرام بالتعیین
چون بریشم بود و سدایش اگر — لحمت او بود ز جنس دگر
باس نبود و لباس کردن آن — لیک بر عکس او جواز بدان

مسئله
کل لباس یکون علی
خلاف السنة فیکون لبسه مکروها
ای یکون مثل الثیاب الکفار و ثیاب
اهل الفسق والفجور و ثیاب
اهل البطر [illegible] و [illegible] الازار
و تطویل الکم و [illegible] الازار
علی الجانب [illegible]
و [illegible] و روی جعفر بن محمد عن
ابیه عن جده قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم
فضل القمیص علی [illegible]
کفضل [illegible] و کفضل الجنة
علی النار و کفضل [illegible]

[illegible]

جامه

ظاهر و هست چونکه بحث آن
بس سدا لبشو و در و پنهان

افقه وقت خویش شمس الدین
میکند در کتاب خود تعیین

بعضی مکروه گفته اند ز ناس
که کند جلد کس حریر پلاس

پس صحیح اینهمه حلال نه است
گرچه با جلد اتصال نه است

ور کتابی که نام اوست نصاب
کردن از بهر احتساب کتاب

جامه گر بود حریر ای یار
چون عمر گفت لبس ز اهل کتاب

ز سجله جامه حریر به جز
داشت آن جامه را کشاند عمر

گشت معلوم ز اینچنان گفتن
مثل قول عمر توان گفتن

ثوب و دیباج یا حریر بسی
ور بر خویش کرده است کسی

پس سزاوار این بود هر تن
بیند او را نمی کنند سخن

نشود هم بروی او خندان
بلکه تعریض میکنند ازان

در کتاب قنیه آورده
اختلافات را بیان کرده

با لباس بود حریر علم
با کسی قدر چار اصبع ضم

نزد یکپاره ز اهل خبر
چار اصبع ز اصبعای عمر

میکنند مثل قیاس ازین رو
قدر شبر است رخصت اندر او

نزد بعضی ست ضم نه کل ضم
شبر او کل شبر بود هم

نزد یکپاره ز اهل شرف
اصبع خود نه اصبعای سلف

در کتاب خلاصه اکثرهم
معتبر با چهار اصبع ضم

اصل درباب این حریر علم
شده است اختلاف ز اهل کرم

بعضی بشمرده است کره ای دوستا
لباس ماخوذ و مباح اوست

وجه شخصی که گفت کرده است آن
یاد کرده فقیه در بستان

[illegible]

شد الوسط
والمنطقة مکروه
شرح الصلوة
ولا بالمصلی
اذا کان لابس
شقة او فرجیة
الذی یشق فوقه
نعم شد الوسط
والمنطقة جائز
من غیر الکراهیة
من فتاوی
شرح اوراد

روزی ابن عمر عمامه خرید
علمش را حریر دید برید
گفت هم جا بر نکو انجام
قطع میسا ختیم با اعلام
کرد ابن عمر چنان تقدیر
گر بثوبے ست اختلاط حریر
بکند اجتناب زین جامه
وجه آن شاهیا ز علامه
چون نبی نهی کرده بر مردان
هست در وی زیاد و کم یکسان
آنکه او را مباح فرموده
وجه آن بزرگان چنین بوده
بود اما بسے ازین حال
گفت کردند از رسول سوال
یا رسول خدا بکن تقدیر
نهی کردی مرا ز لبس حریر
پس چه مقدار از وی هست حلال
گفت پیغمبر خدای تعال
از حریر است سه اصابع لیک
نیز فرموده است آن هم نیک
ابن عباس نیز گفت عمر
باک نے سه اصابع است اگر
سه اصابع و یا چهار حریر
گرچه رخصت بود بقول کثیر
لیک بالاصل ترک وی نیکو
گرچه شے قلیل باشد او
شیخے از ترک قول ابن عمر
مجتنب گشت از قلیل اگر
تقوی اوست بزرگاری اوست
خائفین خدای را دوست
در همه کار فعلے و قولے
یاد ترس از عقوبت مولے
ترس کار همه عبادتهاست
بهترین جمیع طاعتهاست
اینچنین از حریر بالین کرد
یا ببالاے او نشیند مرد
نیز مکروه هست عندهما
لیک نزد ابو حنیفه لا
قول صدر الشریعه باشد این
بعد ازین در قنیه شد تعیین
بند ایزار کس بریشم کرد
گفت مکروه نیست صحیح ای مرد

در قنیه آورده است که پوشیدن جامهٔ ابریشم بر بالای جامهٔ پنبه حرام نیست نزد امام ابو حنیفه وقتی حرام است که متصل بدن باشد و در نزد امام ابو یوسف حرام است پس نظر بآن دو ائمه رخصت و غلظت است و در پوشیدن جامه ابریشمین بالای جامه [illegible] و فی الملتقط یحرم علی الذکور لبس الحریر والذهب الا ما سداه ابریشم ولحمته قطن او کتان

[illegible]

[illegible]

نیز حکم قلنسوه چون اوست
این چنین کیسه که آویزند
شخصی و دیباج را افزایش کرد
اینکه گفتند با کراهت دان
ذکر کرده است تحفة الاخبار
ثوب با زربفت نیز یکسر زر
وانچه اسباب نشسته است تمام
لیک پوشیدن بریشم زره
هم نه پوشیدن وی است وے
نیز صدر الشریعه فرموده
پسر کودکان بریشم زره
همچنانکه حرام خوردن مے
در صحیفه و تحفة الاخبار
شش چیز هست بر زن مردان
کاسه و چمچه و دوات و میل
نه آهن و از برنج زن یا مرد
یعنی چون دسته با به از اینها
نیز باشد حرام بر زن مرد
نیز در شرح نبو المکارم هست
لیک انگشترین نقره مرد
آنکه سلطان و قاضی نیست اگر
گرچه زیر عمامه است ای دوست
گر بود از حریر پیچند
اختلاف از کبار راه نورد
و به فانند است در بستان
این چنین در کتابها بسیار
نیز انگشتری بدست اگر
باشد از زر بود بمرد حرام
مر زنان را مباح گشت غیر
چونکه ناهی او بود ولے
از کتاب الکراهیت بوده
کرده باشد کسی لباس اگر
هم حرامش بود خوراندن مے
نقل کرده ز عالمان کبار
زر و نقره حرام باشد آن
سرمه دان و خلال بی تمثیل
رفت اسباب زینت خود کرد
یا چو انگشتری نگینها
زینها را این چنین نباید کرد
گفت آن بنده خدای پرست
علما گفته اند که و
ترک انگشتری کند بهتر

چون که او زینت است ترکش نیک
حاجت قاضی هست سلطان لیک
بلکه بعضی نگفت جز سلطان
کره باشد بدست کردن آن
نزد عامه بکل مردان باز
هست انگشتری نقره جواز
مهر سازد اگر چه جعفر جدید
بدرستی که کره باید دید
مهر آهن رسول معبودست
قبلهٔ اهل نار فرمودست
داشت مهر برنج دیگر سیم
گفت می آید از تو بوی صنم
حلقه اش نقره و خاتمش ز عقیق
نیز باشد جواز بالتحقیق
خاتم از سنگ شب کند اگر
نبود باس ز شیخ خبر
حلقهٔ منطقه بود زچه باید
از نقره که چه باید چه
بعد ازان در کتاب منقول
منع کردی ز ثوب سرخ رسول
گفت آن شاه انس و جان
جامهٔ سرخ زینت شیطان
گر بود رنگ جامه از عصفر
یا بود از ورس و یا زعفر
کره فرموده است در بستان
گفت در شرعه مجتنب بوزان
هر لباس از خلاف سنت هست
گفت در شمس الدین که اجتنابست
پس موافق بسنت معروف
باشد از پنبه یا کتان یا صوف
گفت با مرد طول پیراهن
بود تا نصف ساق او دامن
بعد ازان گفت آستین آن
منتهایش رؤوس انگشتان
دهن آستین وجب باید
تا بسنت موافقت آید
لیک بر قول تحفة الاخیار
آستین های سید ابرار
بود تا بند دستهای ایشان
یک روایت بنوک انگشتان
مرتشی جامهٔ دراز خرید
آستینش ز بند دست برید

یا برای نوک انگشتان   گر بود بر آستین آن
آنچه بنوشته است در ازار   لباس عرو کند نصف باید
پیش ثیاب فقیر ای تو آن باشد   دور باشد ز زینت اسراف است
کو بعض با اثر بود بس قلیل   نیمه با [illegible] چو ثوب طویل
[illegible] ازار [illegible]   گفت تا نصف ساق باید کرد
لباس ازار زنان در [illegible]   با [illegible] پاسک آن
یا حسب شرع میکشد تحسین   هم بپوشند جامهٔ نقشین
بخصوص اندر [illegible]   بست نا کرده بیشاک و ثبوت
گفت در کافی که [illegible]   یعنی مانند حال چشم اوست
به بپوشم که جامه و زنان پوشش   گفت [illegible] هم بپوشیدش
در صحاح و فقیه بنموده است   گو هم آنچه فقیه فرموده است
آن قمیصه که بیش [illegible] بود   پیشش [illegible] بود
چونکه این را رسول [illegible] گفت   بدترین [illegible] اللغة گفت
یا زیر [illegible] پا به گرد   بدترین قتال گفت ای مرد
مرد خود را ازان کند مانند   گفت لعنت کند [illegible]
گشت مانند مرد زن خود نیز   گفت لعنت کند خدای عزیز
باز شرع میکند تعیین   اینچنین در کتاب شمس الدین
آن که از رنگها ثیاب سفید   دوست ترینگتر [illegible] باید
سبز هم سنت رسول الله   مستحب هم نوشته اند سیاه
هست سنت درست پوشیدن   سنت انبیاست [illegible]
سنت قمیص از ازار   بیشتر بوده است [illegible]

نیز پوشیدن سراویل او
به نشاید در رجال سنت گو
اوست پوشنده تر ز جمله ثیاب
هست مذکور شرح در این باب
اولین مرتبه خلیل الله
لبس ازار کرد بی اشباه
شند با جامه دوختن درجه
لعنت هست او ز جامهٔ درجه
آن شنیدی که هست در اخبار
در تحقیق و تحفة الاخیار
آن زمانکه خلیفه بود عمر
ثوب ما دربه او بداشت بدربه
بیضی دربه ز چرم دوخته بود
بود خود در عبادت معبود
سنتش جامه نیز هست دان
سبب دوری غمست همان
نیز در وقت جامه پوشیدن
ابتدا از یمین کند بی ظن
نیز در کفش موزه پوشیدنها
ابتدا میکند ز دست بپا
عالمانی که فرشتی سفتست
موزه را کس نشسته پوشد گفت
موزه را گر ز پای اندازند
گفت بیرون ز پای چپ سازند
جامه را هم ز سوی چپ بیرون
بکنند مومنان عقل افزون
این شنیدی یکی ز اهل کرم
نام او بود احمد ارقم
ناگهان آن بزرگ قطب سعید
موزه اول بپای چپ پوشید
از برای کفارت آن شه مرد
کر ده گندمی تصدق کرد
پیشوا کرده که بدانی نیک
بصدوسی و پنج من نزدیک
سنگ آن من سمرقندست
این حکایت بجا و تو پندست
از یکی آستین جامه که هست
شرع دین بیرون نکرده دست
زنیاک گفت قطره اندازد
بهر دامی خود اینچنین سازد
پس نسازد بهر دو کفش بل
غیر این بدعت است ای اجل

بیکی پاے موزه کرد اگر نرود راه کج بپاے دگر
هر دو پاے برهنه رفتن گاه هست سنت تو اصغا لله
موزه چون سنت است بی شبهت نیز باشد سیاه او سنت
خدمت فرعون بود سرخ آن لبس کردی سفید را اما ان
هر گهے که موزه پوشد کس اول افشاند و بپوشد بس
نیز با لبس جامه گر کوشد اول افشانده بعد ازان پوشد
مصطفی ثوب نو که پوشیدے کهنه را با فقیر بخشیدے
هر گهے کشتی نو جامه زبر نیز پیچیده ماند که هست خبر
بمیان از ثیاب آدمیان بهره گیرند گر نه پیچد آن
بس بلبس ثیاب اگر کوشند قسمیه گفته بعد ازان پوشند
حمد حق را اگر بجا آرید بزبان خود این ثنا خوانید

الحمد لله الذی کسانی هذا الثوب ورزقنیه من غیر حول منی ولا قوة در خبر است که هر گاه جامهٔ نو پوشد بگوید الحمد لله الذی کسانی الی آخره گناهان پیشین و پسین او آمرزیده شود و گناهان کسے که بعد از طعام بگوید الحمد لله الذی اطعمنی هذا الطعام ورزقنیه من غیر حول منی ولا قوة کذا فی تحفة الاخبار

هم فراشش رسول که بودی خواب میکرد آن حبیب حق
گفت تحفه ز چرم بود همان لیف خرماست در درون آن
طول او بوده است بر دو گز بود او یا قریب یا دو گز
عرض او یک گز بدست بدان یا چنان بود یا قریب آن
داشتی یک گلیچه آن شاه هر کجا رفتی ساختی دو تاه

[illegible]
اللهم لک الحمد
کسوتنیه اسالک
خیره و خیر ما
صنع له و اعوذ بک
من شره
و شر ما صنع له
۱۲ تحفة الاخبار

پیشه آنرا دوتاه گر بیاشت
زیر پای شریف می انداخت
گاه بر دوش بود یا بنخفت
عرش امت بکبریا بیگفت
هست سنت ز سید ابرار
پس تحقیق بستن دستار
نیز سنتش بلا شبهت است
همچنان بوده هست و سنت
اول آنکه سفید خالص باد
گرفته و بشهر بسته است مواد
نیز بر قول تحفة الاخبار
بسته بود سیاه در اکبار
چونکه بوده سنت و زیرا کفن
وضع دستار را می بر اوزن
چونکه گفت آن رسول حی مجید
کفن مرده با کفن سفید
زنده با هم سفید را پوشند
زین سبب با سفید می کوشند
در لباس سفید و صحت کثیر
گفته مذکور از بشیر و نذیر
دوم آنکه دراز باید آن
تا بهر عقد او ثواب بدان
سوم آنکه بزرگ باید
همچنانی که با کفش شاید
هم کند دفع شدت سرما
این چنین دفع شدت گرما
طول دستار افضل موجود
در میان هفته هفت گز بود
اشهر در [illegible] آن
بسته بودی دوازده گز آن
کرده تعیین آن گز دستار
هم ز انگشتهاست بیست چهار
کمتر از هفت گز عمامه مپیچ
کو کشاد از ادای سنت هیچ
دست توبه طول دستار او
فقها این نوشته اند نکو
چون چهارم همان عمامه که بست
بطهارت درا باید بست
پنجم آنکه بستن دستار
روی خود را بسوی قبله آر
سنت ششم آنکه در هر عقد
صلوة رسول گوید نقد

فی ترغیب الصلوة
امام محمد بن حسن رحمه الله
در کتاب سیر در باب العمامة
آورده است که دستار نشسته
نشاید بست که در خبر آمده است
که رسول گفت صلی الله علیه وسلم
ان من موجبات الفقر
تکویر العمامة جالسا
دستار نشسته بندد و ایستاده
باشد و درویشی را موجب گردد
و دستار نشسته نشاید بستن
و ازار ایستاده

[illegible]

هفتم استاده بستن او وان   فقر آرد نشسته بستن آن
نشسته لبس کردن ایزار   موجب فقر گشت و در اخبار
هشتم اندر کشاد فش باید   نیز کس عقد عقده بگشاید
پس کشاید چو بسته دستار   نشسته مرد بر زمین یکبار
سنت نهمش ز بستن پس   سه شمار زو نگه و در آید کس
یا نظر کاندر آب اندازد   بسته خویش را است بیازد
سنت دهم است بر دستار   فش ز زیر عمامه است بگذار
نقل نسخه که از مصطفی شده است   گذاشتن فش سنت موکده است
وعده در فش گذاشتن بوده   هم بترکش وعید فرموده
گفت و در کتب شمائل آن   چون ز بهتان گشت اهل قران
نیز مذکور در حدیث دگر   فش شمایند گفت پیغمبر
بدرستی و راستی شیطان   مصطفی گفت فش شما ندان
نیست از آنکه گفت کس خود را   چون مشابه بگشت ملتبس را
مصطفی با جمیع صاحب قدر   بود و در حال شکست روز بدر
حضرت ذو الجلال و الاکرام   بهر امداد مردم اسلام
امر کرد از فرشتهای کبار   عدد آن فرشته پنج هزار
همه بودند با عمائم صاف   همه با فش میانهٔ اکتاف
آن رسالت پناه سید بطحی   کرد این حال را مشاهده وی
پس باصحاب خویشتن وانگه   کرد امر بسوی آن شه
خویش را راست سعادت مند   بهر نفی ملک کند مانند
دیو ملعون که دشمن است صریح   بس بمانند او شدن چه قبیح

هست در بعض نسخه و کلش
اعلم وقت خویش باقی خان
او که در عصر علم اتقوی داشت
در زمانش چه شرع آرا بود
آن شریعت پناه راه نورد
در کتابی که مستحب فرمود
بین دو کتف ماندن از ادب است
چونکه جنیدی که راه دین پوید
خود فش سنت موکده است
چونکه فش میگذاشتی آن خبیر
سنت فعلی ست قولی نیز
بهر او وعده و وعید بکرد
در صحیفه و تحفة الاخبار
نقل سازد ز شارح مشکوة
نیز تا ظهر هم سخن زان است
دوم اوست با توسط آن
از خزانهٔ فتاوی مختار
گفت او ناش یک بدست ببین
گفت تا موضع جلوس اعلاش
گفت از جامع الصغیر خان
تا بجای نشست در مفتی

مستحب بین کتفه ماندن فش
غفر الله له من النقصان
صبر محکم درست تقوی داشت
در فقاهت سر بخارا بود
نیک تطبیق این سخن میکرد
در خود فش سخن شنوا بد بود
مستحب گفتنش ازین سبب است
در پس گوش چپ ادب گویند
بین کتفین مستحب شده است
در همه جا لها نکو در سید
ضبط هم ساختند رسول حمید
چون نباشد موکده ای مرد
شد ز مقدار فش سخن بسیار
قبضه یا قبضتین یا قبضات
اولش هر ضعیف الایمان است
ثالث او بکامل الایمان
نقل کرد از صحیفه بسیار
متوسط میان پشت کس
کمتر از ذراع بدست مباش
یک وجب را تو بر عوام بدان
طالب العلم تا میان گفتی

در بیان فرضیت نیت نماز

فرضی ستر را بگرد هم عرض بنماز ست نیز نیت فرض
در هدایه و غیر با یقین ذکر کردند بزرگان دین
فرض او قلبی ست نه قولی لیک با همره زبان اولی
معنی نیت ست اراده کس بر عمل باشد از اراده و بس
بین تحریمه و به نیت دل نشنو چیزی در میان فاصل
در کتاب نهایه تعیین کرد آنچه نقل از ابیمذین کرد
دل به نیت زبان شو و یاد دست یار رفع شک را این باد
شافعی در محل نیت آن گفت لابدی ست ذکر زبان
بعد تحریمه گر کند نیت غیر جائز بود بلا شبهت
شرط گردیده است تعیین باز گر فریضه و واجب ست نماز
در وقایه چنانچه فرمودے بعد گوید صلوٰة مسعودے
فجر را فجر می کند تعیین عصر شام عشاست بالتعیین
جمعه و وتر عید را چون این میکند هر کدام را تعیین
هم ادا را ادا کند نیت هم قضا را قضا کند نیت
شیخ جرجانی آن محب الله گفت یعنی امام عبد الله
همچنانی که فرض شد بظن روی بر سوی قبله آوردن
نیتش نیز فرض فرمودی این سخن در صلوٰة مسعودی
از ابوبکر فضل امام این ست این سخن در نهایه تعیین ست
قول ترغیب همچنین بوده لیک اندر رضا بحصر فرموده
نیت کعبه شرط نیست صحیح از سراجیه شد اصح تصریح

در هدایه فقها چون این است
بزبان تصحیح تعیین نیست
قول این فقها درین معنی
نیت کعبه شرط نی یعنی
آنکه بر کعبه روی آوردی
فرض او را ز خود ادا کردی
نیت کعبه کن بهر تقدیر
احتیاط است قول چندین پیر
هست در نیتش سخن چندین
باز در تحقیقش چه سخن
جهت کعبه است قبله این
شافعی شرط گفت این گفتن
نزد ما اینکه مستحب بود است
نیز این در صلوة مسعود است
نیت قبله آنچه در این است
آنچه در باب قبله تعیین است
نزد شیخش بلا اشتباه
باشد البته خالصاً لله
آنچه قول ابی حنیفه درین است
در کتاب هدایه تعیین است
نیت وقت را چنین آموز
ظهر این وقت گوی یا امروز
فرض این وقت هم بگفتا جواز
مثل تعیین یا ادای نماز
جمعه را ظهر کرد نیت کس
نیت ظهر وقت نیست شد بس
نزد بعضی نبوده است جواز
نزد بعضی بود درست نماز
نیت فرض کرد وقت نکرد
نبود کافی نیت آن مرد
واجب است اینکه بر زن و بر مرد
نیت فرض و وقت باید کرد
لیک تعیین بکردن اعداد
نبود شرط بلکه جائز باد
شک بود در خروج وقت اگر
شارح دررها بکرد خبر
ظهر امروز می کند نیت
در همه وقت شک بلا شبهت
آن بزرگی که راه دین پوید
یعنی صاحب نهایه می گوید
گشته باشد خروج وقت اگر
مصلی چنانچه ثابت خبر

آنزمان فرض وقت نیت کرد / لا جرم جایز است نیت آن مرد
ظهر را هر که کرد نیت کس را / جایز است آن نماز نیت کس را
خواه باشد شروع هیچ وقت نماز / وقت اگر باقی است نیست جواز
آنچه در این کتاب تعیین است / در کتاب خلاصه هم این است
قاضی خان همچنان بقیه روی / این چنین در رساله قوسی
نیز تاتارخانی است خبر / کس کند فرض وقت نیت اگر
گذشته باشد شروع وقت نماز / از تعالی صحیح نیست جواز
از فتاوی نوشت آن ذو الظفر / شافعی بود در شروع نیت ظهر
نیت ظهر وقت کرد آن یار / جایز است آن نماز اختیار
جمعه را فرض وقت نیت کرد / از صحیح است نیت آن مرد
این سخن در خلاصه تعیین است / وانگه آنکس که در شرح مبین است
نیت جمعه عالمان لبیب / آنچه بنوشته اند در ترغیب
آنچه در این کتاب تعیین است / گوش بر کن که راه دین این است

فی ترغیب الصلوة نیت جمعه را اینچنین باید کرد که نویت ان اسقط فرض هذا الوقت باداء رکعتی الجمعه اقتدیت بهذا الامام شرح اوراد

نیت پاک پنج وقت نماز / آنچه بنوشته اند گویم باز

نیت کردم بگذارم دو رکعت نماز بامداد فریضه این وقت روی آوردم بقبله قبله من جهت کعبه خالصا لله تعالی الله اکبر گوید اگر مقتدی باشد اقتدا کردم باین امام گوید اگر اقتدا کردم با سلام گوید روا بود بدین امام گوید بهتر باشد در همه نمازهای پنج وقتی همچنین نیت کند شرح اوراد

[illegible] فنوی ان ظهر الوقت [illegible] فرض الوقت [illegible]

گر امامست گفت اهل تمیز　　میکند نیت امامت نیز
صاحب شرح وردها گفت او　　گر امامت کنی اماما گو
تا که فضل امام بی شبهت　　گفت باید امام ازین نیت
نکند نیت امامت آن　　هست جائز نماز مقتدیان
نیز یابد فضل جمعیت　　چون بسازد باقتدا نیت
لیک بی نیت امامت کس　　او نه فضل امام یابد پس
نیت وتر عید را گویند　　مؤمنان تا طریق حق جویند

نویت ان اصلی ثلث رکعات صلوة الوتر گوید اگر وتر قضا باشد لفظ قضا در وتر زیاده کند شرح اوراد فی باب صفة الصلوة فی کتاب السعادات فی معرفة العبادات نیت نماز عید چنین کند نویت ان اصلی لله تعالی رکعتین صلوة العید اقتدیت بهذا الامام متوجها الی الکعبة کذا فی شرح اوراد

بعد جمعه چو نیت پیشین　　در قنیه چنین کند تعیین

والاحوط ان یقول نویت ان اصلی آخر صلوة الظهر ادرکت وقته ولم اصل بعد یعنی نیت کردم بگذارم آخر نماز پیشین دریافتم وقتش را و نگذاردم هنوز سنت پیشین که بعد از نماز جمعه است سنت مطلق نیت کند یا سنت روز جمعه نیت کند در جامع البیان آورده است که صحیح اینست سنت روز جمعه نیت کند اگر نیت مطلقا هم کند رواست

شرح ایها اگر بخواهد کے　　آیدش در بیان جمعه و سے
فجر از شخص فایته ماند　　پس همان روز که قضا خواند
گر کند نیت قضا اے قوم　　گویدش نیز فجر هذا الیوم
فرضی آن نماز تعیین باد　　هست در شرح اشرف اوراد

قوله والاطلاق مشعر باشتراط نیة الاقتداء وکذا بعد التحریمة [illegible]

هست کس را فوائد بسیار / بقضا مشتغل شود آن یار
میکند مثل عصر با پیشین / یعنی در نیت قضا تعیین
ظهر روز کذا اسم او گوید / لیک تسهیل امر اگر جوید
اولین ظهر قصد سازد این / یا کند قصد آخرین پیشین
این سخن قاضی خان بکرده یاد / بعد بنوشته شارح اوراد
از کبیری بکرد نقل اینجا / کس کند فوتهای خویش قضا
اولین ظهر که بود بر او / نیت آن نماز سازد کو
اینچنین با قضای جمله نماز / نیز از اولین کند آغاز
هم اراده بظهر دیگر کرد / میکند قصد اولین ای مرد
چونکه اول قضای خود را خواند / در پیش اولش بگشته ماند
سخن این کتاب مطلق بود / از سراجیه منتخب فرمود
در بدایه بود و غیر آن / حنفی بود مقتدی اگر انسان
نیت آن نماز باید کرد / نیز قصد متابعت آن مرد
اقتدا با امام خود یعنی / میکند مقتدی بهر معنی
نیت اقتدا کند گر مرد / لیک تعیین آن نماز نکرد
اقتدایش نبوده است جواز / نزد بعضی بود درست نماز
این روایت بود ز قاضی خان / نیز بنوشته در کتاب و آن
اقتدا کرد شخصی با امام / لیک نیت نماز امام
می نماید لیک با تعیین / میگذارد چو عصر با پیشین
آن نماز همان بنیت / گفت جائز بود همان نیت
نیت اقتدا بکرد تمام / نکند نیت نماز امام

نیت ظهر کرد لیک آنکسی
جمعه بودست و انش زان پسی
غیر جائز بود نماز آن
باشد این قول هم ز قاضی خان
عالمانیکه ز پیشتر گشتند
نیز در آن کتاب بنوشتند
بشنو اکنون تو نیت احسن
یعنی تو مقتدی برا و سنن

وفي القاضي خان والاحسن ان يقول نويت ان اصلي مع الامام وابتعليه الامام متوجها الى جهة الكعبة كذا في الوقاية وشرحها

ذکر کردست شارح اوراد
نیز در چند نسخهٔ خوش یاد
گر کند مرد امامت زنان
شرط باشد نیت امامی آن
نکند نیت امامت آن
نبود جائز اقتدای زنان
شخص می کرد ادای ظهر اگر
نباشدش روا نماز دگر
آن نمازش نماز پیشین ست
در جمیع نماز چون این ست
کرد نیت بدل نماز ادا
نباشدش ولیک وقت قضا
آنچه در دل بود همان باشد
عکس او نیز همچنان باشد
در همه کار در همه منزل
بوده است اعتبار نیت دل
شخص سازد شروع نفل نماز
نیتش مطلق نماز جواز
نیز چون نفل هست صحیح سخن
در هدایه جواز گفت سخن
لیک در قاضی خان شنیدن گو
گفت در نیتها تراویح او
سنت آن نماز را لی ظن
اینچنین ست نیت صحیح سخن
گر کند نیت نماز و بس
نیست جائز بود صحیح ای کس
سنتی گر نیتش سنت گشت
این بود احتیاط [illegible]
باشد از مثالست منقول
گر بود نیتش چنین مقبول

در همه کار در جمیع راه — نیتت باد خالصاً لله
هر که خالص کند باو نیت — میکند خود بفضل تربیت
دل جدا و زبان جدا باشد — او کجا طاعت خدا باشد
چشم در خانقاه و دل در سیر — این چنین بندگی چه حظ و چه خیر
روی بر سوی قبله و مشرق بپا — چه ازین دل بود بزینت و زیبا
دست بر سبحه و زبان بر یاد — دل در انجام دنیوی فریاد
ظاهرا زهد و خیر و تقویها — باطنا فکر خود و فسق و شیها
این چه طاعت چه بندگی باشد — فرقت بچه زندگی باشد
در قلوب تو گشته ره پوست — دل نداری که خانهٔ دوست
شاه نشسته گشته ویران — تخت سجده بجای آن
شومشان را بود چه شادیها — خوشی خوشیها و خیر بادیها
چه پریشانی است قلب سلطان — چه سعادت بود بجای آن
تو که چشم خویش آگاهی — چه بود بر تو سپهری و شاهی
آن دلی که مکان شیطان است — تا دلی در تصرف آن است
آن لعین را ز دل برون آری — جای سازی محبت باری
بملائک چه شادمانیهاست — در حق تو چه مهربانیهاست
رحمت حق بجان تو گویند — همه آمرزشش از خدا جویند
بر شیاطین بود چه ماتمها — همه در سر فرو روی غمها
نزد پروردگار حی قدیم — چه ثواب جمیل و اجر عظیم
چه سعادت بصاحب آن دل — که رضای خدا کند حاصل
تو که غافل ز کار دل باشی — بکه همتا آب و گل باشی

[illegible]

دل که گنجینهٔ محبت اوست / هفت اقلیم نزد وی یک موست
عظمت عرش و وسعت کرسی / همه دریاست آنچه می‌پرسی
بهر آن ملک پادشه باشی / چه درین عالم سیه باشی
تو اگر صاحب چنین قلبی / برازین مملکت چه می‌طلبی

در بیان روی سوی قبله آوردن

روی بر سوی قبله آوردن / فرض عین است بایقین در دین
آنچه در پیش شد درست خلاف / گشت در باب فصل نیت صاف
شخصی عمدا بغیر قبله نماز / خواندش باتفاق نیست جواز
هم روایت شده است از ثقلان / نیز کافر شود همان انسان
این روایت ز قاضیخان شد یاد / بعد بنوشت شارح اوراد
قبلهٔ اولین که عرش علاست / قبلهٔ جمله حاملان اوست
طائفه که هست گرد آن / نیز عرشش است قبلهٔ ایشان
گفت کرسی است قبلهٔ ثانی / قبلهٔ حاملان او دانی
گرد کرسی که طائفین باشد / قبلهٔ آن جماعه این باشد
قبلهٔ سیوم که مذکورست / بوشنو بیت معمورست
اوست قبله باهل هفت سما / عالمان گفته رفته اند اینها
چارمش کعبه که فرض است او / قبلهٔ جمله اهل ارض است او
با آن قبله روی می‌آریم / بجمال مبارکش زاریم
مکیان را ببین کعبه عیان / روی آوردنش فریضه دان
غائبان را فریضه شد بیقین / جهت کعبه روی آوردن
سمت کعبه صحیح قول این است / اینچنین در خلاصه تعیین است

جواب امام شافعی [illegible] و امام من قرآن است اگر پرسند که [illegible] اقتدا می‌کنی جواب [illegible] من بقرآن و [illegible] اقتدا میکنم اگر پرسند که نماز با چه درست می‌شود [illegible]

[illegible]

آنچه کرده ایمه دین یاد او
حد قبله چو در بلاد ما
یعنی روز دراز تابستان
روز کوتاه تر زمستان او
در میان همین دو رو آورد
از دو مغرب اگر برون شد او
قبله مستحب که در آنجاست
نیز یک حصه را ز جانب چپ
در صلوة فقیه مسعودی
یک نشانه بود ستاره قطب
بر بناگوش قطب را آرے
قبله را اشتباه ساز و کسی
علما آنچه در کتب آورد
دل بیک جانبی گرفت قرار
این سخن در هدایه شد تعیین
لیک فوق از تحریست خبر
حضرت قاضی خان بشرح شناخت
رجلی اشتباه قبله کرد
لیک رای مصلی سوی دگر
اهل آن موضعست آن دو مرد
نیست جایز خلاف قول شان

ذکر کردست شارح اورا او
در میان دو مغربست روا
چون قمر و گرد و آفتاب جهان
شود و آنجا که آفتاب شود
هست جایز نماز هر زن و مرد
گشت فاسد همان نماز او
پس دو حصه میان جانب راست
ترک کن این بود طریق ادب
این نشانه بقبله قیرودی
در دو مغرب بکن ستاره قطب
قبله آنست هوش اگر داری
گشت شخصی که پرسد از وی کس
لیک آنجا تحری باید کرد
بعد از آن روی خود بآن سو آر
در نهایه نوشت بعد ازین
اهل آن موضعست غایب اگر
در فتاوی خویش تعیین ساختند
قبله این جانبست گفت دو مرد
گفت در حال آن دو مرد نگر
قول آنها قبول باید کرد
چونکه عارف بقبله اند ایشان

اہل آنجا نباشد آن دو کس
بحث آن دو کس نگیرد بس

بلکہ برای خویش می خواند
اجتہاد او اجتہاد خود داند

ور بیابد یکی ز تفتیش سمت
در نہایت یقین بیابد این سمت

بتحری نماز کرد ادا
بعد دانست قبلہ ہست خطا

نبود لازمش اعادۂ آن
نزد نعمان و پیرو نعمان

نزد شافعی و پیروش یار
بعد دانند اعادہ است این بار

قبلہ را در نماز چون داند
روی سوی قبلہ گرداند

ہر کس را پس از شروع نماز
رفت رایش بسوی دیگر باز

متحیر شود بسوی او
تا بشود و سوی قبلہ روی او

در شب تیرہ ظلمہ اگر مردی
بجماعت ادا نماز کردی

سوی مشرق برفت روی او
روی ہر یک ز قوم ہر یک سو

روی با ہر سوی راست کرد تمام
قوم باشد اگر عقب ز امام

ہم ندانست امام خود را باز
چیست حالش نماز جملہ جواز

ہر کہ حال امام از آنان
گر بداند نماز او ویران

وانکہ پیش از امام اگر افتاد
نیز آنجا نماز اوست فساد

نیز در این کتاب شرع گستان
میکند در صلوٰۃ کعبہ بیان

اینچنین در درون کعبہ اگر
افتد اگر دو دیگری باہمگر

پشت او ہم بود بہ پشت امام
ہست جائز نماز او بتمام

چونکہ باشد بسوی قبلہ رو
ہم نکردہ خطا امام او

گر بروی امام پشت اوست
نیست جائز نماز او ای دوست

چونکہ پیش از امام گشتہ نشستہ ست
نادرستی از این سبب گشتہ ست

ق [illegible]
[illegible] استقبلت [illegible]
کان یسار الی [illegible]
وان اصاب القبلۃ جاز [illegible]
الواجب علیہ ان یسار الی [illegible] والا لان
فی ہذہ الحالۃ [illegible]
پس در ابتدا اجتہاد نکرد
بعد از آن [illegible] کرد و نماز

[illegible]

هست در مختصر تسلی المتحیرین
اصل در اشتباه قبله گفته است
قبله در حق وی سمت تحری بود
ذکر کرده است شارح او دلو
جلی شارح چه است در اصل
تحری است نماز کرد او را
با اعاده در نماز وی تحری
اگر تحری شود و خطا شد نماز
در گمان سمت ثانی آمد
شروع او بانکه تحری انعدام
خویشتن را گرفت بماند
گر نمازش گذشته شد ادا
باتفاق جمیع او است نماز
با مریضی که او علاج است او
کسی نیست روی خویش گرداند
اختیار کشتی اگر بشکست
سوی قبله اگر بیا درو
رو بهر سو گشت ادا است نماز
یعنی کفر العباد بکشتی
رو بقبله گشت شروع نماز
گر به کشتی است روی بر هر سو
بهر پوشیدن شمار حالی این
فی تحری اگر کرد غیبت درست
گر کشته باشد بخویش منتهی و
نیک شد انکه با صحابه شیداو
نیست محراب قبله اش مشکل
بید دانسته قبله هست خطا
چونکه قادر نبود به سوی آن
روی سوی قبله بود و هم جواز
آن کسیکه خوف صحبت گردد
یا ز شیر عدو و ثعبان
خوف دارد که دشمن داند
یا گذارد و خوف ما با بیما
رو بهر سو بود نماز جواز
نتواند بقبله کردن رو
روی با هر طرف بخواند
شخص بالا تخته نشست
خوف دارد بآب افتد او
هست در این صور نماز جواز
آنکه خواند نماز در کشتی
گرد او رو بقبله گرد باید
نیز جائز بود نماز او

در صلوة المریض در کافی
گشت ذکر ائمه وافی
آنکه در کشتی ست عذر داشته است
سر اگر شدش نتواند خواست
می نشیند بقول جمله امام
روی بر قبله می کند احرام
غیر دوران سر اگر شده است
در سفینه ز دو تخلف هست
لیک مربوط اگر بود کشتی
نیز در این کتاب بنوشتی
قاعدا گر ادا کند نماز
قول جمله ائمه نیست جواز
منقطع هست اندرو پایا
هیچ قدرت اگرش نیست روا
از سفینه کسی که نتواند
بهر که از وی برون شده خواند
از بنا هیچ شارح اوراد
میکنند در میان قبله یاد
بود بیرون مصر الثانی
راکبا کرد نافله خوانی
مرکبش پیش می رود یا پس
جائزست آن تطوع آنکس
قول بعضی ائمه عامل
می کند افتتاح مستقبل
بعد مرکب بهر طرف راند
نفل جائز بآن روشش خواند
زین سخنها اگر بخواهد دید
در صلوة المریض آید دید

فی المناجات

ای کریمی که در جهان داری
خلق کردی عزیزی و خواری
طوف بیتی که فرض فرمودی
قبلهٔ اهل ارض فرمودی
مقامی که در آن بنا کردی
وعدهٔ کان آشکار کردی
حرمت او و حرمت مردان
حجرهٔ او نصیب ما گردان
کور چشمیم و دست کوتاهیم
پای لنگ کناره از راهیم
در میان جزیره صحرائی
خفته با صد هزار رسوائی

قوله من كان خارج المصر تنفل
على دابته حيثما توجهت به يومي
ايماء والمراد [illegible]
على دابته حيثما توجهت [illegible]
كان [illegible]
وجه الله [illegible]
[illegible] اذا كان خارج المصر

قوله [illegible]
الصلوة [illegible]
[illegible]

گر نباشد ز رحمت تو رجا
ما کجا و جمال کعبه کجا
گرچه بی‌خرج و بی زاد و راحله‌ایم
بی‌نشان از سواد قافله‌ایم
چه غرایب ز رحمتت چه عجاب
پشه را بیشتر پری ز عقاب
همچنانکه به بخشش ابرار دوست
در دل ما محبت آن کوست
فیض آن خانه در دل ما شد
آگهی از حقیقت وی شد

در بیان فرضی که درون نماز و بیرون نماز است

فرضی آب جای جامهٔ پاک
گفته شد قبل ازین ولی ادراک
فرضی وقت قبله نیت
نیز بنوشته‌ایم پیشترست
وصف این شش قرینهٔ بی‌شک
گفته شد در محل خود یک یک
شش دیگر که هست در وی تن
هست تکبیر اولین گفتن
هم فریضه‌ست در نماز قیام
هم قرائت بقول جمله امام
هم رکوع و سجود واسی فاخر
هم بود فرض قعدهٔ آخر
هم خروج بصنع را دانی
فرض باشد بقول نعمانی
لیک در مذهب دو شیخ شعار
نیست فرض او واجب است شمار
وصف هر فرض را کنیم بیان
با تفاصیل اگر بخواهد آن

در بیان تکبیر تحریمه

آنکه تکبیر تحریمه گفتن
فرض عین است بی‌خلاف و ظن
به کلام حدیث با اجماع
در نهایه و غیر اوست سماع
شرط گفتند علمای ما
شافعی رکن گفته است اما
اختیاری و صلوة مسعودی
علمای عظام مسعودی
شد تخلف بشرط و رکن آن
ورنه در فرضیش چه شک چه گمان

ثمر این خلاف را دانی   خواند دوگانه بفضل انسانی
باز سازد و آن نماز بنا   سخن عالمان بادست روا
سخن شافعی روا نبود   ترک این نزد کم شود ادا نبود
در هدایه کافی مشهور   هست در سایر کتب مذکور
هیچ لفظ است گفتن تکبیر   لفظ الله اکبر سنت ای پسر
وقت تکبیر اولین دانی   گفت الله اعظم انسانی
یا الله اکبر بگفت اجل   گفت تا سه ز نام عز و جل
هست جائز بقول نعمانی   همچنین نامها اگر خوانی
غیر الله اکبر ای سالک   نیست جائز بمذهب مالک
ذکر کرده بفقه کیدانی   نیز مذکور شرح وی دانی
هست تکبیر افتتاح از فرض   در بیان فریضه کرده ام عرض
لفظ تکبیر آن درست نهاد   ساخته در بیان واجب یاد
یعنی الله اکبر ار ماند   لفظ الله اعظم ار خواند
فرضی تحریمه بباید ادا   ترک واجب بکرده است اما
زانکه راه نجات می پوئی   چون تو الله اکبر از گوئی
فرض واجب تمام گردد صاف   هم نمی ماند از ائمه خلاف
شارح درر های علامه   ذکر کرد ست آن مسئله خامه
شخص الله بگفت پس گردان   حسن آرد روایت از نعمان
می شود شارع نماز اما   لیک در ظاهر الروایة لا
شخص اکبر بگفت او پس کرد   نیست شارع باتفاق ای مرد
گفت تکبیر مقتدا با امام   پیشتر از امام کرد تمام

[illegible]

گفت ابوجعفر عن نافع ‌‌ الا حی عند هم نشد شارع
مقتدی در رکوع امامش یافت ‌‌ گفت تکبیر را که ناشتافت
ذکر کرده ست شارح اوراد ‌‌ آن شروعش بغیر جائز باد
گر انگه قسمت به تنها هم ‌‌ بوده باشد شروع اوست تمام
چونکه تکبیر اولین شد حی ‌‌ که بحالش بود قیام نه غیر
چون تو الله اکبر ار گوئی ‌‌ گر بحذف ار دستیش جوئی
ساخته در کتاب وافی یاد ‌‌ هم نوشته ست شارح اوراد
گر کشد مد به همزه الله ‌‌ بیقین آن نماز اوست تباه
معنیش را خطا ست تمام ‌‌ چونکه شد منقلب باستفهام
گر بجا گشته مد آن یک ‌‌ میشود کافر از برای شک
ور کشد مد میان لام و ها ‌‌ ضرری نیست لیک خوف اولی
گر کشد مد به همزه اکبر ‌‌ نیز از آن نماز او ابتر
گر در اکبر میان با و را ‌‌ مد کشد لحن در لغت فرما
بجو احتمال بد در او ‌‌ هم در آنجا نماز فاسد گو
بار قصد ار کشد بقصد مباد ‌‌ لیک آنجا نماز اوست فساد
بهر یکتا نزد پیران ست ‌‌ سخنانی در زوال ایمان ست
بشنو این کرده عجب راه ست ‌‌ زیر هر یک قدم ترا چاه ست
در پس هر کلام شیطانی ‌‌ تا در آرد خطا و نقصانی
بیخ اندیشه سست خناسی ‌‌ تا بیابد بوسه و وسواسی
در پس هر نگاه طرارے ‌‌ افگند تا بروے اغیارے
بهر یکے جان هزار دشمن راه ‌‌ مگر از وے دهد خدا پناه

[illegible]
ترک الارسال [illegible]
[illegible]
عند الشافعی [illegible]
الراء علی الصدر [illegible]
شرح اوراد [illegible]
یأتی بالمد والتفصیل [illegible]
[illegible]

در بیان فرضیت قیام و احکام او

در فرائض بقول جمله امام / این بهر رکعت است فرض قیام
آنچه در جامع البساتین ست / گفت تفصیل این سخن اینست
هست در شرع راست گشتن آن / شق بالا و هم شق پایان
باشد اصل قیام رکن تمام / در شرعیت نه امتداد قیام
لیک بهر قراءت قرآن / امتداد قیام واجب دان
آن چنانکه مقتدی انسان / باید اندر رکوع اماش آن
نشود واجب امتداد باو / چونکه ساقط شود قراءت ازو
گفت در شرح شمس دین چنین / باز در جامع البساتین بین
لیک با آنکه آمدی بی شبهت / گشت تقدیر بهر سه آیت
لیک قدر قراءت ای صادق / نیست مفترض در حق لاحق
این روایت ز شافعی خوشگو / از کتاب دگر خلاف او
اینکه لفظ قیام شد مطلق / زین سبب گفته اند اهل حق
از برای نماز کس برخاست / گر بدو پاشد باشد راست
یا بخیزد با عصای دو پا / جایز است آن نماز قولی لا

در بیان فرضیت قراءت و احکام او

چارگانه بود نماز اگر / مثل ظهر و عشاء یا دیگر
فرض باشد قراءت اندر دو / نیز در شام در دو رکعت او
بوده باشد نماز دو رکعت / فرض باشد بهر دو بی شبهت
شافعی گفت در همه رکعات / فرض باشد قراءت ای خوش ذات
در قراءت خصوص فاتحه نیز / فرض گفته است آن درست تمیز

قوله في الكبرى المصلي اذا كان قائما ينبغي ان يكون بين قدميه [illegible] اصابع [illegible] لانه اقرب الى الخشوع [illegible] عن ابي حنيفة [illegible]

[illegible]

نزد اصحاب ما نشد زان با مرد — هر دو در رکعت اگر قرائت کرد
لیک در باقی رکعت مشهورست — گفت تسبیح یا بکرد سکوت
نزد اصحاب ما نماز رواست — لیک گفتند فاتحه اولی است
هم حسن آن امام صاحب عقل — می کند از امام اعظم نقل
فاتحه در نماز گو با ست — هست واجب بجمله رکعات
لا تجوز الصلوة چنان آن — یعنی ادنی خواندن قرآن
نزد نعمان امام دین بحق — فرض باشد یک آیت مطلق
گر کسی الحمد یا [illegible] کرد — شد ادا لیک گنهگار این مرد
گفت یک آیت طویل یا دو یا — یا سه آیت که باشد از قصار
بوالمکارم بزرگ با تقوی — گفت در شرح خود بیانش
حسن ابن زیاد آن سره مرد — او روایت ز بوحنیفه کرد
یعنی ادنی خواندن از قرآن — لا تجوز الصلوة جز آن
باشد آیت آن سه آیت اگر — باشد او مثل سورة الکوثر
آیتی خواند یا دو آیت اگر — می شود مثل سورة الکوثر
لیک بشر گفت از خردمندی — از ذخیره نوشت پیوندی
لیک در وجه نقل فرض اثبات — شد قراءت چو در همه رکعات
در تطوع از آن سبب شده است — چونکه هر شفع وی علیحده است
نیز در وتر احتیاط این است — داند آنکس که فهم دین است
کرد هم آنچه ائمه دین گفت — یعنی در جامع البساتین گفت
بود اندر نماز زن با مرد — خواب برده اگر قراءت کرد
هست جایز بنزد بعضی یار — لیک اعاده کند هو المختار

[illegible]

[illegible] ابو المکارم ۱۲

دان یقین هم طریق راست روی
شده اجماع امت نبوی

از قرائت سبعه از هر یک
خوانده باشد درست وان بی شک

چون ز تمهید شارح او راد
کرد در شرح خویشتن او یاد

چونکه گفته رسول انس و جان
بدرستی و راستی قرآن

گشت بر هفت احرف او نازل
یعنی بر هفت قرائت مقبل

هست کافی و شافی این هر هفت[1]
متواتر بود خلاف نرفت

از همین هفت با یکی منکر
بشود هر که می شود کافر

چه بود حکم با عدای هفت
بعض قاری چنانچه با او رفت

گرچه مرویست از رسول جهان
متواتر نبود نقل آن

متواتر نبوده اخبارش
زین سبب کفر نیست انکارش

لیک باشد روایت معروف
یعنی از غیر سبعه موصوف

نیز شارح نوشته از تمهید
منکرش نه اهل فسق باید دید

شاذ باشد اگر روایت آن
منکرش را ز اهل فسق بدان

انچنین شخص از قراءت شاذ
خوانده باشد درست نیست نماز

هشت قاری که بود ایشان شد
با قرائت سبعه می خواندند

نام آن هفت قاری رافع
در مدینه امام دین نافع

قاری مکه بود ابن کثیر
هم ز شیخ علما منیر

همچنین ابن عامر اندر شام
بود ابو عمرو هم به بصره امام

عاصم و حمزه و کسائی نیز
بود در کوفه این سه پاک تمیز

هر یکی پیشوای دین بودند
شهره کشور یقین بودند

تند و هر قاری بود دو راوی
علت جهل را همه داوی

[1] من حاشیة الامام
تقول القراءة قیل [illegible]
[illegible] بعض [illegible]
علیها الکفر ۱۲ کشف العباد
القصص [illegible]
[illegible] فی القراءة
الفضل من [illegible]
۱۲

[illegible]

راوی ابن عامر است هشام
راوی نافع آن امام طریق
بعد ازین راویان ابن کثیر
مر ابوعمرو را دو راوی کیست
راوی عاصم آن امام دین
راوی حمزه چون خلف شد یاد
راویان کسائی آن دو عزیز
آنچه در شاطبی که هست این است
هست در کاشف المعانی هم
چون الف را ز رمز نافع دان
دال ز ابن کثیر دان ای گل
مر ابوعمرو حا بود دوری طا
کاف را رمز ابن عامر گو
نون بود رمز عاصم دین بین
فا بود رمز حمزه و الصاف
گفت رمز کسائی باشد را
کاتبان دگر اسمی مانند
همچو حاست رمزهای دگر
شاطبی را [illegible] شرح و
علم قرآن بود [illegible]
تا نخوانی [illegible] علم قرآن

پس ذکوان آنچه کرد اعلام
بود قالون و ورش بالتحقیق
بزی و قنبل است آن دو پیر
بیقین دان که دوری سوسی است
بود ابوبکر و حفص بالتعیین
هم بود او دوست دگر خلاد
یعنی بو الحارث است و دوری نیز
رمز هر یک بزرگ تعیین است
رمز این بزرگان اهل کرم
با و جیم است رمز شاگردان
ها و زا رمز بزی و هم قنبل
رمز سوسی شده است یا با
لام و میم است رمز راوی او
مر ابوبکر و حفص صاد و عین
هر دو شاگرد اوست ضاد و قاف
هر دو راوی اوست سین و تا
رمز این بزرگان چنین شد اند
می کشد طول ذکر سازم اگر
تا بری از خصوص آنها پی
[illegible]
[illegible]

تو اگر چه پارسا و لی کبیر · ذکر کرده در اول تفسیر
بلکه [illegible] هم این است · از رسول خدای تعیین است
بهر این جاهلان قرآن را · پیر پیش نهاد چون آن را
[illegible] آید ز کردگار سخن · نخوری ای [illegible]
عرض می سازد از [illegible] خویش · چون کلام تو هست در خویش
[illegible] باید خورد · مرد قاری از این عمل [illegible] کرد
قاری [illegible] بسیار خواند · مثل [illegible] خواند
نیست قاری [illegible] ایمان هست · بلکه این خواندن [illegible] است

در بیان رکوع و کیفیت آن

اینچنین [illegible] ای انسان · فرض باشد رکوع از اعیان
[illegible] · کرد در [illegible]
[illegible] اعضای فرد · انحنا را چه [illegible] باید کرد
گفت [illegible] روا باشد · گر چو تا هم انحنا باشد
[illegible] · گفت با حالت رکوع اقرب
[illegible] باشد [illegible] · [illegible] اقرب است [illegible]
[illegible] · پشت هموار ساختن [illegible]
[illegible] او را · از امامان ما [illegible] یاد
[illegible] نگذار · [illegible] اگر هموار
گر چه با تا [illegible] است · خوف تا [illegible] او هم است
با [illegible] اگر · کرد در شرح [illegible] خبر
چون [illegible] باشد · یعنی اقدام [illegible] پیش

[illegible]

تا که گردد رکوع زین حاصل داند این مسئله کسی عاقل
آنچه در این کتاب تعیین ست نیز عبد اللطیف نوشته نیست

در بیان سجود و کیفیت آن

هم بفرمان حضرت معبود فرض عین ست در نماز سجود
آنچه در جامع البساتین گفت نیز در بعض نسخه‌ها این گفت
سجدهٔ ثانیه چو اول دان هم باجماع قول فرض بدان
سجده بر جبهه است الف اینجا گفت در مختصر [illegible]
شارح این کلام شاه حسین گفت در شرح اوی باد و عین
یعنی با جبهه و بالف سجود فتوی فرض بر همین فرمود
در هدایه ولی چنین فرمود چونکه خبر رسول ما این بود
گر کند سجده با یکی زین دو نزد نعمان جواز باشد او
کرد بر بینی اقتصار اینجا غیر صاحبان بود بقول لهما
مگر آنکه عذر باشد او بعد ازین سجده را جایز گو
یک روایت شده است از نعمان سخن اینچه قول شاگردان
نیز در جامع البساتین ست هم نوشته بفتوی بر این ست
در خلاصه بجبهه تنها سجده کردن بود یکره ادا
در به بینی ست عذر هم یکره این بود قول رفتگان بره
باش سامع اگر خبر بدهی ذکر شد در کتاب مرشدی
سجده بر رخ و با سر کرد او عند [illegible] جایز او
گفت اندر فتاوی مسعود سجده بر رخ بود فعال یهود
در دو شست الف و پیشانی سجده کردن چنانچه متوانی

[illegible]

ابو الوفا
السجود و الجبهة و الانف
الظاهر ان ذکر الانف
[illegible] الکاتب
و یسجد باحدهما جاز عنده
و بالعکس لا [illegible] روایة عنه
الاقتصار علی [illegible]
[illegible] الامام

سخن بزرگان راه نما
می گذارد نماز را به ایما
هست ای شافعی چنین ممنوع
آرد آنکس بجا قیام و رکوع
سجدهٔ خویش را کند به ایما
سخن شافعی چنین فرما
لیک در نزد عالمان ما
می گذارد و سابند ایما
سجده ساقط گشت ز عذر قیام
نیز ساقط شود ز عذر تمام
این سخن در صلوة مسعودی
سختی در فصول فرمودی
شخص قادر نباشد ار بسجود
قدرتش با قیام کردن بود
به ایما در رکوع اراده کرد
قایما می کند ایما این مرد
قاعدا می کند ایما بسجود
از فتاوی قاضی ذکر نمود
باقی این اگر بخواهد سخے
در صلوة المریض آید وسے
سجده آرد اگر بروی ارض
از همه نیک با تو گویم عرض
بهر فرمان حق جبین پاک
چه سعادت نهی بروی خاک
ساجدے سجده کرد بر هر چیز
سختیش را اگر بیابد نیز
هم بسیر و فراش پیشانی
سجده جائز بود ورا الّانی
یا به بالین پاک بر بستر
سختی ارض یافت جبهه اگر
سجدهٔ او جواز فرموده است
این سخن در صلوة مسعود است
سجده بر برف کرد اگر انسان
بهمین شرط جائز است بآن
سجده بالاے ریگ آرد او
جبهه گیر و قرار جائز او
شارح وردها کند تقریر
هست در سجده هی حشیش کثیر
سجده بالای آن حشیش کرد
سختیش یافت جائز است ای مرد
حکم محلوج حکم گاه قطن
حکم آن جمله این بود بے ظن

لیک سختی او نیافت اگر
سجده بر پشمش از تن آورد
ناجوازی او ازان واسطے
لا
سجده بر گندم و جو آورده است
چونکه گیرد قرار پیشانیش
لیک اندر صلوٰة مسعودی
در تغارست یا جوال اینهاش
سجده جائز بود والا نے
جائے سجده ز موضع قدمان
گر بقدر دو خشت منصوبست
باشد اکثر از و جواز مباد
آنچه در جامع البساتین ست
جائے سجده اگر ز جائے قدم
در محل زحام جائز دان
نیز بنوشته است آن کس
موضعی که گشت سجود بر او
رفعت او ز خشت راست زیاد
خشت خشت بخارا بنوشت
بوده باشد زحام آدمیان
جبهه بر پشت آدمی ماند
آنچه صدر الشریعه تعیین کرد
غیر جائز نوشت اهل خبر
نیست جائز همان سجود که کرد
که نگیرد قرار پیشانے
حکم بر جائزی او کرده است
اینقدر بس بود بگفتم بیش
بنوشت آن محب معبودی
یعنی چون گندم ست یا جو باش
سعی کن احتیاط را واسطے
هر جگاہے بلند تر بود آن
رفعت او سجود معیب است
ذکر کرده است شارح اوراد
نیز در بعض نسخه چون اینست
باشد از نصف گز زیاده هم
لیک در غیر او جواز مدان
در مسئله اولات عامه بس
شد ز جائے قدم بلند تر او
باشد آن سجده اش جواز مباد
قدر ربع ذراع وان آن خشت
نیست جائے که سجده سازد ات
اگر آنکس نماز او خواند
پس درست ست سجده آنکه کرد

[illegible]

ذکر شمس الائمة الحلوانی موضع القدمین من کتاب الصلوة ان کان التفاوت بمقدار لبنة او لبنتین یجوز وان کانت اکثر من ذلک لا یجوز واراد باللبنة اللبنة المنصوبة دون المفروشة [illegible] من المسائل [illegible] ویجوز علی الظهر [illegible] الزحام [illegible] ولا یجوز علی ظهر من لا یصلی صلوة لان [illegible] او یصلی صلوة اخری [illegible] ۱۲

لیک بر پشت آدمی دیگر
یعنی اندر نماز نیست اگر
یا گذارندهٔ نماز است آن
او نخواهد نماز این انسان
سجده بر پشت او نگویی روا
در خلاصه و قنیه خیرها
قولهای ائمهٔ دین گفت
صاحب جامع البساتین گفت
هم ز ابن مقاتل با عقل
از کتاب قنیه ساز نقل
شرط کرده است آن امام همام
سجده بر پشت مرد وقت زحام
این باین شرط سجده جائز گو
گر بود در زمین دو زانوی او
همچنین از ائمهٔ عالم
نقل سازد ز بو المکارم هم
کرد مردی به پشت مرد سجود
سجدهٔ او به پشت دیگر بود
گفت صدر القضات جائز دان
از کفایه کنند بیان آن
قول دیگر ادا نیابد فرض
سجدهٔ ثانی نیست گر بر ارض
از خلاصه نوشت آن شه باز
بود در صحیح قول جواز
سجده بالای کس که هست روا
جای خالی نیابد او اصلا
فرجهٔ قدر سجده یافت اگر
غیر جائز بود به پشت دگر
گر شود منتظر همین انسان
تا که خیزند راست آدمیان
کرد عبد العلی چنین تبیین
مستحب در کتاب شمس الدین
فرجهٔ یافت سجده بر وی کرد
هم جواز است سجدهٔ ای مرد
نیز در باب جمعه قاضی خان
گفت اگر گوید حسن و صحبان آن
سجده در پشت مرد در هر حال
نکند گفت آن شریف جمال
نقل کرده است شارح اوراد
جبههٔ بر پیچ عمامه را بنهاد
یا کند بر زیاد جامهٔ سجود
هست جائز بکره خواهد بود

[illegible] سجد علی کور عمامته
بعض المشایخ لا یکره وقال
ابو القاسم الصفار رحمه الله
ان کانت ان کان لضیق
المکان لا یکره وان لصیانة الوجه
عن التراب یکره ۱۲ ح

از ابو یوسف فقط مروی ست
حرف بر نا جوازے اویست
سخن شافعی کہ ہم بودست
یعنی غیر جواز فرمودہ ست
سجده بر آستین گر کند انسان
یا بود سنگ ریزه یا چون آن
یعنی سازد ز بهر دفع اذا
سجدهٔ او بغیر کره ادا
نبود اینچنین بکرده جواز
فعل مکروه بے ضرورت ساز
جاے سجده نجس بود اما
آستین پهن کرد بر آنجا
سجده بالاے آستین آورد
در خلاصه جواز شد اے مرد
وضع دو زانو وضع هر دو دست
نیز وقت سجود سنت هست
لیک بر ارض ماندن قدمین
باشد اندر سجود فرض العین
این سخن در هدایه تعیین کرد
شرح او را از محیط آورد
تا که آن دم اصابع دو پا
رافع ست از زمین بگوی روا
بو المکارم که ناصر دین ست
از فقیه صحیح گفت این ست
قول وضع قدم که در اینجاست
گفت وضع قدم باصابعهاست
گرچه یک اصبع ست وضع زمین
در خلاصه بود چنین تعیین
بر زمین گر ستاد پشت قدم
نرسد بر زمین اصابع هم
که مکانست تنگ جایز دان
در خلاصه بود بیان آن
یک قدم بر زمین که چون ننهاد
گفت تجویز شارح اوراد
لیک اندر صلوٰة مسعودی
در جوازش خلاف فرمودی
یک قدم بر زمین نهاد اگر
زیر آن قدم نهاد دگر
نیز اندر صلوٰة مسعودی
ناروا گفته حکم فرمودی
نزد شافعی بگفت وجوب
وضع دو دست و زانوانند وجوب

[illegible] على [illegible] كمه [illegible] ابى يوسف [illegible] لا يجوز [illegible] وفى المحيط الوضع الكفين او ركبتين فانه يجوز صلوته خلاف الزفر والشافعى لا يجوز زفر [illegible]

لیک قولی ز بزرگان ما   گفت ابونصر شاه با قوی را
بر زیین رکعتین اگر سهو او   در سجودش نبد جائز باو
سجده سهو سجده قرآن   نزد و آید اگر بخواهد آن
هم بود واجب بابو لیث این   این سخن در علم الفتاوی بین
از ابو یوسف آمد است جواز   گفت این قول را روایت ساز
لیک در چند نسخه پر تمیز   نزد اصحاب ما بود تجویز

در بیان قعده اخیر

قعده آخر است فرض یقین   چون رکوع و سجود بر ما دین
گفت صاحب نهایه شاخر   یعنی فرض قعده آخر
نقل او از کتاب اسرار است   فرض او از کتاب اخبار است
تا بقدر تشهد است قعود   فرض او را که مصطفی فرمود
گر خروج بصنع را وانی   فرض باشد بنزد نعمانی
این خروج بصنع را دو بار   گفته بعضی ز واجبات شمار
در عبادت حضرت باری   واجب است احتیاطا آری
هست مذکور فقه کیدانی   اینچنین در شروح وی دانی
آنچه با فرض هست ثابت چیست   بادرستی دلیل وی قطعی ست
اوست فرمان کردگار حی   نبود هیچ شبهه در وی
فاعلش را ثواب لاتحصی   هست در ترک او عقوبتها
منکر فرض می شود کافر   فرضیتش راست اتفاق اگر
آنچه با واجبی بود اثبات   هست ظنی دلیل او بالذات
فاعل واجبات راست ثواب   تارک او بود سزای عقاب

عملاً مثل فرض باشد آن
کفر نبود چنانچه انکارش
سنّت آنکه شده است ضبط نبی
ترک کرده نه یک کرت یا دو
فاعلش را ثواب بنوشتند
یعنی این حکم مؤکده است
مستحب آنکه کرد پیغمبر
سلف او را گرفت باشند تو
فاعلش را نوشته اند ثواب
سنّتی که بود زوائد چیست
فاعل او ثواب میباید
نیز چون این ز شرع او را دست
سنّت که مؤکده بوده است
شخص بر سنّت رسول ست
کرد اندر صلوٰة سهو و آن
متفق باشد اوّل و آخر
ابتدا اختلاف اگر کردند
باشد انکار اینچنین سنّت
در فصول عما و تبیین کرد
گفت شخصی آدم دیگر
باشد این سنّت رسول الله

اعتقاد اوّلی چه فرض بدان
رتبه اش بعد فرض بشناسش
بر همان فصل پیشتر ادا طلبی
نشود تا چو فرض حکم ادا
تارکش را عقاب باید داد
ور روا باشد این چنین شده است
ترک کردند ستره دیگر
گوش کن در کتب بیان است
تارکش را نبوده است عقاب
نیز تارکش عقوبت نیست
عاقل از فضل روی سنّت باید
از بزرگان چنین خبر داد است
مصطفیٰ کرده است فرموده است
کرد انکار چیست حکم وی است
گر صحابه علیهم الرضوان
سنّتی را اینچنین سخن کافر
آخر اتفاق آوردند
به درستی و راستی باشند
در بیان کلام گفته آورد
تا خفته کن قلم زاشان سر
گر بیا تا کسی ز جا بر نگاه

گرچه سنت بود نسازم من
کفر باشد همین قبیح سخن
چونکه این از سبیل انکار ست
زین سبب قول کفر مردار ست
او که بر وجه تجدد رو گفته
زین سبب بر قبیح بد گفته
نیز و سائر سنن اینست
انچه وز آن کتاب تعیین ست
بخصوص آن سنن ز سید پاک
بتواتر رسیده مثل سواک
گر دو در موضع دگر تعیین
طعن سنت که هست کفرست این
هم ز کنز العباد گویم باز
گر ز سنتهای پنج وقت نماز
حق ببیند اگر کس او را اصل
می شود کافر انگه بد وصل
لیک حق دیده ترک او سازد
خویش را با گناه اندازد
انچه قول صحیح هست این ست
نیز و چند نسخه تعیین ست
فقه بولیث را و غیر این
هست در نسخها چنین تعیین
ور فروضش نمازے با درک
گر ز شخصی فریضه گردد ترک
خواه کس ساهی ست یا قاصد
بیقین دان نماز او فاسد
ترک واجب که شد ز شخصی بس
گر بود عمد مجرم ست آن کس
آن نماز وی ست بر نقصان
مبتدع بوده است تارک آن
سهو باشد سجده سهو آرد
نقص او این سجود بر دارد
ترک سنت اگر بسازد آن
نیست فاسد نماز این انسان
سجده سهو هم نشد لازم
لیک بر عمد کرد ترک اثم
نافله ترک کرد انسانے
تارکش را گنه نمی ولے
لیک مانده ست از فضائل این
و صحیح کتابها تعیین
در صلوة فقه مسعود ست
در کتابش فقیه فرمود ست

ترک واجب بعمد سازد کس گر بیارد سجود سهو آن کس
یعنی از قصد نه از نسیه اشتباه نگیرد و نه برد گناه
هست بد گو تفسیر کیاست نیز اندر شرح وسط و وافی
ترک واجب چه سازد کس سجده سهو می کند آن بس
ترک واجب که کرد زن یا مرد در بیان سجده اتمه بکرد

در بیان واجبات نماز

پس بگو هم واجبات نماز گر بخواهی جدا جدای ای انباز
پیشتر از قراءت قرآن گفته شد در کتاب فرض آن
که تعیین فاتحه خواندن هست واجب بنزد با ای فطن
ثالث ضم سوره تا سه رکعات فاتحه را قبل سوره کرد اثبات
آنچه در جامع البیان بوست نزد مالک فریضه است این ست
هم خواند امام صاحب فضل می کند از بو حنیفه نقل
فاتحه و ضم سوره کو یا سه هست واجب بجمله رکعات
سوره فاتحه بکردن ضم یعنی آن واجبا ست ای اکرم
نزد مالک فریضه بوده قول واجب بنزد ما بوده
ور نخواهد سه سوره زیاد از قبیل شرح اوراد
یک طویل آیتی کلام الله یا سه آیت ز آیت کوتاه
هر دو فاتحه خواندن آن که باجماع قول واجب دان
نیز در شرح شیخ دین آن نیز در چند شرح تبیین
گفت در مختصر بلا تکذیب هست واجب بنا بترتیب
شرح مختصر او مطلق لیکن اندر هدایه است حق

نیز در جست لسجده خوش شنو
آنچه فعلی بود مکرر او
پس مراعات اینچنین ترتیب
باشد از واجبات بی تکذیب
در نهایه نوشت بی شبهت
آن مکرر بود بیک رکعت
یعنی چون سجده که بود تکرار
در یکی رکعت است او دو بار
سجدهٔ ثانی بمانده است اگر
نیست آنکس برکعت دیگر
سجدهٔ ترک گشته وارد
اول آن سجده را قضا آرد
لیک گر سهو هم گشت آن یکیک
هست جائز نماز او بیشک
لیک تنبیه کرد بشروع
یعنی اندر نماز مثل رکوع
او چه بعد از سجود نیست اتباع
معتدا به بمذهب اجماع
از همین باب بزرگ وافی
بنوشت یعنی صاحب کافی
هست تقدیم راست اینا لیک
بر رکوع است فرض عین ای تن
هم رکوع است بر سجود نماز
فرض باشد مراتب این باز
اینچنین شد حسین تعیینش
کرد در جامع بما تبیینش
نقل کرد از شروح مبسوط آن
از ظهیریه از محیط چنان
هم ز شرح طحاوی ساز فرض
هست تقدیم آن مراتب فرض
اینکه صدر الشریعه در تحریر
گفت ترتیب اولین تکبیر
یعنی بر قعده است فرضی بس
باقی ترتیب واجب است ای کس
در صلوة فقیه دین مسعود
در سه ترتیب او قضا فرمود
چون قیام و رکوع نیست سجود
حق تعالی به بنده ها فرمود
نیز ترتیب این فرائض بس
گفت فرض است باتفاق ای کس
قعدهٔ اول از وجوب نماز
در دو قعده تشهد او باز

در نمازی که جهر می خوانند جهرش از واجبات می دانند
در نمازی که بود قرات پست پست خواندن ز واجبات کهست
هر کجا هی مصلی تنها هست او مخیر بود بجهر و پست
در خلاصه فقیه مسعود است گر مصلی که منفرد بوده ست
در نمازی که پست خواندن بود هم باین پست خواندنش فرمود
منفرد در نماز جهر که هست خواه خواند بلند خواهی پست
نیز در بعض نسخه چون این گفت بعد در جامع البساتین گفت
منفرد جهر کرد در اخفا از محیط سرخسی امّا
بوالمکارم که شرع پرورده است در بیان قرات آورده است
چه بود جهر گفت ائمهٔ خیر باشد ادنای او شنیدن غیر
چیست ادنای پست در معنی باشد اسماع نفس خود لیکن
گفت این قول را صحیح شمار هم اصح گفت هم هو المختار
از ذخیره مشیخ اوراد در صفات نماز سازد یاد
نشنود نفس خویش در اخفا الاصح آن نماز نیست روا
بهمین قول اعتماد شمار این درست است هم هو المختار
باشد این اگر بجو اندی در بیان قرات آید وسی
نیز تعدیل کردن ارکان هست واجب بمذهب طرفان
لیک ابو یوسف درست تمیز فرض فرمود و شافعی هم نیز
چیست تعدیل رکن کو فرمود یعنی آرام در رکوع و سجود
نیز در قومه جلسه آرامش گشت تعدیل رکنها نامش
قدر تسبیح چون گرفت آرام گشت تعدیل رکنهاش تمام

شخص ناورده جلسه را بجا
رفع سر کرد و بسجده کرد آنجا
در کتاب هدایه کرد بیان
نیز در بعض نسخها چون آن
سر بود اقرب بسجود نماز
اصح قول اصل نیست جواز
بقعود اقربست جائز دان
یعنی نزد محمد و نعمان
در رکوع و سجود سه تسبیح
سنت حضرت نبی است صریح
گر رکوع و سجود خویش تمام
نکند گر کسی بلا اتمام
هست در شرح فقه کیدانی
نیز در نسخها بود و سه دانی
خبری از رسول حق گویاست
اسوء السارقین کسیست او نیست
نیز بنوشته در حدیث دگر
اخبث الناس گفته پیغمبر
این احادیث زان مطرزات
نیز بنوشته اند در مشکوٰة
چه تقاضا می کنی بخویش چه خیر
حشر [illegible] زدن [illegible]
گفته نیست در تو آراست
اسوء السارقین شده ناست
در قنیه هست قول از طرفان
سهو او را سجود لازم دان
لیک بنوشته فقه کیدانی
نیست لازم بسهو وی دانی
چونکه او واجب لغیر بود
آن دلیلش دلیل خیر بود
لیک بر ترک واجبات دگر
سجده لازم چو سهو کرد اگر
هم دو رکعت بخواندن قرآن
گفته بودیم قبل فرضی آن
لیک تعیین در اولین او
بدرستی ز واجبات بگو
گوئی تعیینش اماشفی باز
مقتدی را ز واجبات نماز
صورت این اگر بخواهد حے
در میان امامت آید وی
اختصاص خواندن دعای قنوت
هست در وتر از وجوب ثبوت

لما قال القاضی الامام صدر
الاسلام ابو الیسر من ترک
الاعتدال فی الارکان [illegible] ویلزمه
الاعادة واذا [illegible]
الثانی دون الاول [illegible] ذکره
شمس الائمة السرخسی [illegible]
[illegible]

این مسائل اگر بخواهد آن   می شود در صلوة وتر بیان
گوی تکبیر است هر دو عید   نیست از واجبات باید دید
این مسائل اگر جدا خواهد   در بیان دو عید می آید
در وقایه و غیرها این بود   فقه کیدانی بعد از این فرمود
آنچه فرض وجوب شد تقریر   هم ادا پیش کن بلا تأخیر
یعنی اندر محل ادا است آن   پس ستی ز واجبات بدان
صورت این اگر بخواهد آن   می شود در سجود سهو بیان
نیز بیرون شدن بلفظ سلام   هست واجب بجمله خاص و عام
شافعی گفت فرض باشد این   هست شرح وقایه را تعیین

در بیان صفات سنت و تحریمه نماز

آنچه مذکور شد فروض و وجوب   غیر از این سنت است یا مندوب
آنچه فرض و وجوب شد یعنی   شافعی گفته است یک معنی
هر کجاهی گفته شد در نماز   کن بتکبیر حق تعالی آغاز
لفظ تکبیر فرض نی تکبیر   کرده بودیم قبل از این تقریر
آنچه سنت ز مصطفی بوده است   گوی تکبیر رافعا دو دست
آنچه عبد العلی که تعیین گفت   نیز در جامع البیان این گفت
آنچه در مختصر که کرد بیان   از ظهیریه است قاضی خان
تا کنی مس بکف ید و ابهام   شمنی و دیگرش آن هنگام
در هدایه و خلاصه غیرها   نیز در سایر کتابها
شمنی و دیگرش را ابهام   که محاذی کنند در آن هنگام
قال یوسف و دست ضمیر   رفع باید کن تا آن تکبیر

[illegible]

کما فی شرح خزانه [illegible] القنیت و ترک النعت و ترک النظر [illegible] تسویه الصفوف [illegible] وقیل [illegible] مولوی شمس الدین محمد ۱۲ [illegible] ۱۲ [illegible] یوسف ۱۲ [illegible] خلاصه

نیز در نعمان و ز محمد باز دست بردارد و کند آغاز
این سخن در صلوة مسعودی نیز اندر هدایه فرمودی
اصح قول دست بردارد بعد تکبیر بر زبان آرد
گشت در اکثر کتب این یاد هم نوشته است شارح اوراد
از صحیفات عمدة الابرار نامهٔ بزرگان برین اشعار
گفت امام سرخسی خصلت خوب جنبه ناخند درین مکتوب
قول بویوسف نکو کردار وحنبلا صحه بود و هو المختار
نکند کس اصابع خود ضم نکند نشر چه وارسکی هم
می کند سوی قبله باطن کف نکند تشتت هم بقول سلف
اینچنین در صلوة مسعودی نقلها از ائمه فرمودی
زیر کتفش کشد آزاد دست از آستین برهنه باد
دست از آستین برآوردن هست در بارهٔ کتب زشتن
نیز در بارهٔ کتب اولی ست چونکه با کم ز مصطفی قولی ست
لیک زین قول کافی آورده ست این روایت که از نبی کرده ست
بوده معهود در زمان عمرو دست در آستین شریح کرد و
زانکه دستش ردا ستی آخر می بخواند و یا نراسی فاخر
بوالمکارم بزرگ شرع نشان می بسازد و مضمرات بیان
گر صحیح سخن چنین دانی پیش از استفتاح می خوانی
در هدایه نوشته اند اما قبل ازین هم بخواندنش اولی
تا شود متصل به نیت آن یعنی تکبیر این صحیح بدان
سخن بندگان معبودی ذکر شد در صلوة مسعودی

[illegible]

[illegible] ولو
[illegible]
لا قبض وجهه وبسطه الی آخر الایة
فی بعض التکبیر ولا بعده وکذا
بعض الفتاوی شرح المقدمة وقال
فی بیان یعنی [illegible]
و عند الشافعی [illegible] لا حضار
التکبیر واذا فرغ من الثنا یأتی بعد
یتعوذ ای یقول اعوذ بالله
من الشيطان الرجيم للقراءة
تبعا للثناء یعنی التعوذ سنة
القراءة عند محمد رح خلافا

[illegible]

وقت تکبیر دست بر سر نهد
وقت تکبیر بعض از نادان
زاهد قیصر گفت اندر اگر
او بخشی چو راکع مو نیست
شیخ الاسلام گفت اگر قیام
لیک نزدیک تر بود برکوع
هرکه مخلص بود درین اوصاف
دست در آستین نهان کردن
هرکه در بندگی بباشد مرد
شمس دین گفت دست دیگر مرد
هرکجا که زن شروع آرد
در هدایه صحیح قول این ست
بعد تکبیر مرد نیک اندیش
همچنین در صلوة مسعودیست
دست ایمن بچپ نهد ابتدا
بیشتر بزرگان پاک نهاد
باطن کف راست تا واسطه
حلقه گیری بخنصر ابهام
باقی انگشتها بپشت ذراع
بوالمکارم بزرگ پاک سرشت
در قیامی که ذکر مسنونست

شک که برسویه دست آرد سر
سر خود سویه بکشند پایان
چون شود یا نگشته او با سر
آن شروطی که گرد با نیست
هست نزدیک تر بسان قیام
آن شروطی که کرد باشد شرع
نگذارد ثنا خود خلاف
وقت تحریمه بشست دست بر زن
عل فصل زن نخواهد کرد
گشت بدعت اگر شروع نکرد
دستها تا دو کتف بر دارد
بعد ازین در خلاف تصحیح ست
دست تا زیر ناف دارد پیش
سنتست جمله مرسلین بودست
در خلاصه نزد شیخ اخذ اولی
گفته اند زوضع اخذ جمع بیاد
یعنی بر پشت کف چپ باشد
رسغ دست چپ بقول امام
جمع شد اخذ وضع نیز اتباع
هم همین نوع را صحیح نوشت
سنتست او دست اخذا و دو دست

[illegible]

لان کفها لیس بعورة وفی
الکافی روی عن ابی حنیفة
ان المرأة مطلقا کالرجل
لان کفها لیست بعورة ۱۲
برجندی
[illegible]
والاخذ اولی من
[illegible]
الجمع بین الاخذ والوضع بان
یضع باطن کفه الیمنی علی ظهر کفه
الیسری ویاخذ الرسغ
والابهام [illegible]

ورد پا هم صحیح نفس بین
ور خلاصه اصح تو نشست نشست
پس نشستن امام سنت گفت
پیشین سنت قراءت گفت
تا که فارغ شود کس از تکبیر
گفت از سال ملک شد از آن پیر
لیک فارغ شد از ثنا خواندن
اعتنا وسته بعد از آن بستن
شافعی از او آن حاصل عصر
شد نقل از کتاب مختصر
با کتف اندر قیام گفته کمال
زیر سینه گفت بعضی اهل کمال
بعد تکبیر اولین که هست
گفته از سال بعد بند دو دست
گفت حنفی امام بی کینه
زن گذارد دو دست بر سینه
سر گذارد بهر نماز تمام
وقت واسط نماز وقت تمام
چشم بر سجده گاه خود دارد
چشم خود را از آن محل بر دارد
فرجه دارد میان دو قدم
یعنی مقدار چار انگشت ضم
گر بعضی مقتدا ای پیر
گو پیشش و یکی امام و هم تکبیر
از قفا وسعت حجت ترغیب
ذکر کرده دست شرح ساز لبیب
گر امامش با خبر از تکبیر
پس مقتدی بسازد و سر
بنشسته بر همین فتوی
هم بود احتیاط هم تقوی
از کفایه شعبی آورده است
فضل تکبیر را بیان آورده است
اصح قول را اگر دانی
گر امام است در ثنا خوانی
گفت تکبیر مقتدی آمد هم
فضل تکبیر را بیابد هم
از خلاصه چنین کند تقریر
در ثنا بود امام گفت تکبیر
فضل تکبیر افتتاح نیافت
یا پیشش از او ولیک یافت
قول مختار را اگر دانی
یافت در وقت فاتحه خوانی

[illegible]

می بباید ثواب آن تکبیر
احتیاطش بکن بہ رفع یدیر
از ذخیره نوشته است اسا
این بگفتند بعضے از علما
گر امامش برکعت اول
یابدش مقتدی شروع عمل
فضل تکبیر اولین را او
یافت از جمله احتیاط نکو
هست در قاضی خان معنی شفت
یا امامش اگر برابر گفت
یک روایت شده است از یعقوب
نبود آن شروع او محسوب
پیشتر از امام سازد یاد
فے الاصح عندهم جواز مباد
پس کلام ثنا وے تحقیقتا
گشت بے اختلاف سنت ثابت
هر گزارنده نماز که هست
بعد تکبیر دست چون بربست
بے توقف ثناش می خواند
آن ثنا این بود یقین داند

سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک وتعالی جدک ولا اله غیرک

این ثنائے که در کتب شد یاد
چیزے از وے نکرده اند زیاد
در هدایه چنانچه این شد یاد
لیک بنوشت شارح اوراد
در محل قراءت آید کس
اقتدا گر دبا امامش پس
گر امامش کند قراءت پست
خواندش این ثنا که سنت هست
گر امامش بلند مے خواند
بیقین خواندن ثنا ماند
چونکه اینجا شنیدن قرآن
هست لازم بمقتدی انسان
ذکر کرده است فتوی بر این ست
نقل او از نصاب تعیین ست
گر بود در دم رکوع امام
اقتدا گر دشخصے آن هنگام
گفت تکبیر قائما آن کس
بے توقف کند رکوعش بس
ترک سازد ثنا علی التعیین
مشتغل می شود به تسبیح این

[illegible]

غیرک ولو جری ذکر
علی لسانه خطاء بل [illegible]
اختلف المشایخ فیه والصحیح انه
لا یکون نقضا [illegible] الا ما م
الا الفصر رح وفی الواقعات الامام
قرأ ولا اله غیرک لا غیرک [illegible]
شرح اورا در
النصاب [illegible] وادرک الامام فی
الرکوع فان کان بحال لو اشتغل
بثناء یفوته الرکوع لا یشتغل
ولا یشتغل فی الثناء [illegible]
ان الثناء سنة [illegible]
[illegible]

این سخن را صحیح فرموده   نقل او از نصاب سے بوده
گر مصلی ست منفرد و امام   چون ثناے خدا کرد تمام
پس تعوذ بجهر سنت نیست   چونکه این تابع قرأت است
نبود تابع ثنا پس آن   یعنی نزد محمدؒ و نعمانؒ
در هدایه چنانچه تعیین است   در نهایه و کافی هم اینست
مقتدی را تعوذ سنت نیست   چونکه بر مقتدی قرأت نیست
لیک سنت بود بے قرآن   چونکه لازم بود با قرآن
نزد بو یوسفؒ طریق نما   این تعوذ بود تبع به ثنا
در خلاصه تعوذ و المختار   صورتش این بود تو گوش بدار
گفتن این تعوذ هست اختفا   اصل این واجب است نزد عطا
گر تعوذ در افتتاح نماز   که بهر رکعتش اعاده مساز
از نهاے شارح اوراد   که درین نظم خویش سازم یاد
گر تعوذ بماند از نسیان   باز از آنگه رسد بخاطر آن
یعنی از بعد فاتحه خواندن   پس تعوذ بگوید او بی ظن
چونکه تعوذ بگفت بے اشباه   بعد او سنت است بسم الله
در سر فاتحه بهر رکعت   تسمیه گفت گشت بی شبهت
بیقین و آنکه فتوے بر اینست   هم بود احوط اینکه تعیین است
شافعیؒ آنکه راه دین پوید   تسمیه جهر و فاتحه گوید
رائے او رفته است با این باز   نیست بی فاتحه نماز جواز
یک سخن که ز حنیفهؒ خبیر   گفت در اول نماز تکبیر
در قنیه نوشت از این باب   این سخن نیست اصل زین اصحاب

[illegible]

بلکه نزد جمع سنت باشدست تسمیه واجب سر هر رکعت
لیک نزد این گروه دل صاف در وجوبش اولش باشد خلاف
نزد هر دو امام شرع شان هم چنین در روایت ایشان
یعنی در هر رکعت ثانی مثل اول وجوبش دانی
یک روایت زان غریب آواز یعنی در تسمیه افتتاح نماز
گفتن تسمیه نیست حسن لیک واجب بود صحیح [illegible]
نیز در جامع الرموز آورد هم بلفظ صحیح تصریح کرد
یعنی در شرح شمس دین گفته نیز اصحاب ما [illegible]
بلکه در کل رکعتها واجب خواندن تسمیه روی وجوب
در هدایه گشته این مشهور گفت لا [illegible]
لیک شیخ [illegible] گر نماز سنت بود و یا فرض داد
تسمیه در میان این دو باد اجتهاد وسعی با چنین افتاد
گفت او مختار شمس الائمه قول مختار قول او را این
گفت لا بأس اگر [illegible] احوط این است با یقین فتوی
لیک او تصحیح کرد در میان در میان دو سوره گوید بان
گفتن تسمیه بین باشد داند آن شخص اهل دین باشد
قول مجموع عالمان هست تسمیه در همه نماز اخفاست
نکنی جهر تسمیه اصلا هست در شرع او روایتها
پس حدیث صحیح غیر خلاف کرد اخفای او ستاری دل صاف
چون بگوید اعوذ و تسمیه پس سورهٔ فاتحه بخواند بس
سورهٔ دیگری بفاتحه ضم می کند چونکه واجب است اتم

[illegible]

جهر اخفا بخواند اندر قرآن   از وجوب جهر و نفی سنّت دان
گفتن این اگر بخواندی   در بیان قراءت آید وی
چون قراءت کند بجهر امام   مقتدیها شنو و سکوت تمام
در پس او اگر قراءت کرد   نزد ما شد گناهگار این فرد
بلکه قولیست بر فساد نماز   از صحابه و بزرگان طراز
سورهٔ فاتحه که کرد تمام   گوید آمین چو مقتدی امام
در نمازی که هم نمی‌خواند   نیست آمین بمقتدی داند
آخر فاتحه اگر بشنود   این سخن در فتاوی مسعود
گوید آمین بقول بوجعفر   بوالمکارم چنانچه کرد خبر
گوید آمین شیخ بر اخفا   چونکه آمین بگفتن هست اینجا
پس نباشد دعا بر اخفایش   در هدایه و شیخ با فرمود
نیز اندر هدایه کرد بیان   مد قصر اندر او بود دو جهان
لیک تشدید در وی آن نیکو   گفت باشد خطای فاحش او
بلکه صاحب خلاصه آن شهباز   گفت قولیست بر فساد نماز
نزد بویوسف است غیر فساد   که بتشدید میم سازد یاد
بنوشتند بر همین فتوی   که سزاوار نیست گفت امّا
لیک بنوشت شارح اوراد   با امامت اگر بسازد یاد
گفت فاسد باتفاق نماز   ناقل از تحفه است آن شهباز
چون قراءت تمام سازد کس   می‌کشد در قیام قطع نفس
بعد الله اکبر او گویان   می‌رود با رکوع این انسان
سر کشد نزد انحنا ز قیام   نزد تسویهٔ رکوع تمام

[illegible] بقول [illegible] اذا قال الامام ولا الضالین فقولوا آمین [illegible] علی قول ابی یوسف رح [illegible] القرآن [illegible] شرح اوراد [illegible] بالاتفاق تفسد صلوٰته

[illegible] فقال [illegible] ابی یوسف رح [illegible] القرآن [illegible] آمین [illegible]

گفت از حضرت شمس الدین
گردنش با دو دست و دو زانو
گر دو زانوی او شود چو کمان
نیز قوت کند بدستش آن
این سخن در صلوة مسعودی
پشت خود را چنان کند هموار
هم سر خویش را نبر دارد
راست گیرد لیثی خود یعنی
از تشبه بشارب اوراد
از تجافی دستهای نشستن
هست در شرح شمس دین فطن
این اشارت باو بود که زنان
لیک از زنا بدنی عیان شد باد
نکند اعتنا قسم دو دست
بل نهاد دستهاش کرده ضم
متجافی نمی کند عضدان
هر چگاهی که کس رکوع آرد
از خداوند عالم عادل
گفت ابوطلحه یا رسول الله
گفت براو رسول خاص و عام
بعد این مصطفی چون فرمود

در صحیح روایت است همین
نیک تسبیح با دو اصابع او
گفت در شمس دین که است دلیل
تا که بیرون برد و خم دوران
بعد ازین در خلاصه فرمودی
قبح آب گیر در استقرار
هم در آنجا فرود دست آرد
منع تکبیش برفع زین بستی
ستی بسازد در رکوع زن را او
نیک پیدا نسازد آمد ضم زن
پس شفقت ز زن نکرد سخن
اندرین حکم هست چون مردان
زن نمی سازد او جباش گشاد
بر دو زانو زن خدای پرست
می کند رکبتین خود را ضم
یعنی زن در رکوع چون مردان
چشم بر پشت پای خود دارد
صفت خاشعان است نازل
چیست اینجا خشوع کن آگاه
اینکه باشد مصلی وقت قیام
منتهایش بود جای سجود

اینچنین با رکوع در قدمین | مصطفی گفت منتهای بین
در محل سجود با ارنبی | در محل قعود فخذونی
نیز بعد السلام اول دان | باد تا کتف راست چشم آن
تو دو تسلیم که بود ثانی | چشم تا کتف ایسرش دانی
آن نمازیکه خاشعان خوانند | گفت در کافی اینچنین دانند
در صلوة فقیه مسعود است | گفت خیر الانام فرموده است
هر کسی این سخن بجا آرد | نور ایمان باو نگه دارد
هست در جامع البیان نیز | که درین باب کرد تعیین نیز
گفت کعبین خویش چسپانند | یعنی اندر رکوع تا وانند
هم بغلها گشاده می دارد | نقل این راز زاهدی آرد
این چنین در کتاب شمس الدین | بهر این نوع میکند تعیین
هست تسبیح در رکوع سه بار | سنت از صغار و کبار
یعنی ادنای تسبیحات این باد | کرد تفصیل شارح اوراد
گر زیاده کنند شد افضل | پنج یا هفت گفت آن اکمل
لیک تسبیح را امام طویل | نکند تا شود هم قوم ثقیل
لیک تسبیح در رکوع و سجود | نزد بعضی امام واجب بود
بلکه در سجده تسبیح ای سالک | فرض باشد بمذهب مالک
فرض گوید ابو مطیع صبیح | در رکوع و سجود شد تسبیح
یعنی این بو مطیع شیرین گو | بود شاگرد بو حنیفه او
نزد بعضی ائمه اکرم | گفت تسبیح را ز ۳ گر کم
غیر جایز بود نماز آن | بدو از وست احتیاط ایجان

لفظ تسبیح گفت شمس الدین   در سر رکوع باشد این
در رکوعش گرفت چون آرام   نیز تسبیح او کرد تمام
بعد تسبیح بر زبان گویان   یعنی بر دارش سر از آن
چیست تسمیع ای سالک ره   سمع الله لمن حمده
که درین وقت مقتدی انسان   گویدش ربنا لک الحمد آن
در هدایه و غیره این است   نیز اندر خلاصه ثبت است
نی بگوید امام این تحمید   نزد نعمان امام عقل فرید
منفرد شخص هر دو را گوید   داند آن کس که راه دین پوید
در صلاة فقیه مسعودی   نیز کنز العباد و غزنوی
بین تسبیح در رکوع آغاز   وان ها را بگو به آخر باز
در کتاب قنیه آورده   از بزرگان چنین بیان کرده
هست تنها گذار اگر انسان   گویدش وقت رفع تسمیع آن
بعد در قومه چون گرفت قرار   با تحمید این تسمیع شمار
یا اگر باشد در آخر چه   [illegible] ای سالک ره
شخص چون با آن نیارد یاد   گفت لفظ ستایش او باد
هم بگوید سمع هم با این   گفت در شرح خویش شمس الدین
نیز اندر رساله است چنان   [illegible]
نیز در شرح ابوالقاسم   گفت با تسمیع هم این اعلم
نیز در شرح فقه کیدانی   ظاهر آن شرح کرد پیداست
چون هم سانند های او ای یار   هست در شرحها چنین بسیار
نیز در شرح خویش شمس الدین   گفت بر ثواب بالتعیین

[illegible]

قومه آنست راست گردد آن
شق بالا دهم شق پایان
باز در قومه دستها ارسال
سخن بزرگان شهید مقال
باز در قومه چون گرفت آرام
آنچه در قومه بود کرد تمام
بعد الله اکبر او گویان
سر رود با سجود وانگه آن
گفته اند در صلاة مسعود
شرح اورادش نیز فرمودی
چون ز قومه مصطفی آگاه
سر بسازد و چو گفته الله
راست اکبر که حرف آخر بود
می کند ختم اینچنین بسجود
وز خلاصه ز قومه این انسان
می رود سجده را سر لقا آن
تر دو با سجود و شد آن مرسل
گفت این بدعت است آن اکمل
در محل سجود باید او
نهد اول به ارض دو زانو
بعد دو دست در زمین ثانی
بعد سینه و بعد پیشانی
این سخن در صلاة مسعودست
شرح اورادش نیز فرمودست
نیز ضم ساز و اصابعش گفته است
سجده ساز و میانه دو دست
نزدیک گوشش ای شریعت حظی
می شود با خدای دست روی
تا که از گوش او فتد یک چیز
او فتد پشت دست او را نیز
همه انگشت دست و پای که بود
سوی قبله شود محل سجود
فرضی وضع کردن قدمان
یک بیک کرده ایم پیش بیان
چشم خود را گشاده می دارد
نیز بر بینیش نظر آرد
شکم از ران و ران ز ساق جدا
سجده می ساز و از برای خدا
نیز صحیحین هر دو ابدا باد
هم ذراع وی از زمین آزاد
لیک در شرح خویش شمس الدین
گفت از زاهدی علی التعیین

مستحبها

مقتدی دو صف امی برادر همین
گفت ابدا نی کند ضبعین
سجده سازنده زن بود یقین
فرش سازد ذراع خود بزمین
نیز ابدا نی کند ضبعین
نکند نصب اصابع قدمین
بلکه چسپاند او شکم بر ران
چونکه پوشیده تر بود بر آن
در هدایه و غیره ها واسطے
در همه تسبیحات نماسطے
چون بیارد سجود خود برجا
گوید سبحان ربی الاعلی
یعنی ادنائے او بود سه بار
زایدش را تو مستحب شمار
گر زیاده کند ز سه هرگاه
طاق باید بگفت بے اشتباه
لیک تسبیح را امام طویل
نکند تا شود بقوم ثقیل
چون گرفتند در سجود آرام
نیز تسبیح او که کرد تمام
باز الله اکبر او گویان
سر جو بر دارد از سجود چنان
در صلوٰة فقیه مسعودی
اینکه تکبیر گفتنے بودی
اولش از سجود آغاز و
ختم در حال جلسه می سازد
بین دو سجده گر نشست تمام
قدر تسبیح بر گرفت آرام
باز الله اکبر او گویان
می رود با سجود ثانے آن
گوید از جلسه هم ز الله
ختم آن در سجود بے اشتباه
سجدهٔ ثانیه چو اول دان
آنچه جا چنانچه گشت بیان
چون شدی فارغ از سجود چنان
ختم تکبیر بر زبان گویان
اولش سر فراز سجود آغاز
آخرش در قیام ختم بسازد
نیز اندر صلوٰة مسعودے
۲ [illegible]
سجدهٔ ثالثے که ادا سازی
زود بهر قیام برخیزی

[illegible]

اکثر الناس یخطئون فی
ورفع الرأس [illegible]
من السجود [illegible]
التسبیح [illegible]
سجده [illegible] الرفع و قد
ربنا لك الحمد [illegible] سجود و
من [illegible]
الواجبات [illegible]
فی [illegible]
[illegible] الصلوٰة ۱۲ [illegible]

همچنانکه ز سنگ نقصان کس
می نجنبد چنانچه خیزد بس
شکل تکبیر انتقال که هست
می بگوید امام جهر نیست
شایع ورد های پاک روان
می بسازد ز چند نسخه بیان
چون بجنبد مصلی از قدم
خیزدش بر صدور سر دو قدم
دست خود تکیه بر زمین نکند
بی ضرورت کس اینچنین نکند
جبهه بردارد اول انجا او
بعد ازان دو دست و دو زانو
گفت عبد العلی و غیر او
خیزدش دست مانده بر زانو
رکعت ثانی را چو اول دان
لیک نبود چهار چیز دران
یعنی تکبیر اولین نبود
رفع دو دست همدرین نبود
هم تعوذ ثنا نمی خواند
یعنی در رکعتی که شد ثانی
یعنی این چار چیز رای اکمل
ثابت است در غیر رکعت اول
غیر این چار ما بقی کل
می گذارد چو رکعت اول
گشت فارغ ز سجدهٔ ثانی
در دوم رکعتی که میدانی
کرده تکبیر ابتدا ز سجود
ختم تکبیر می کند بقعود
در نمازش اگر نشیند مرد
در هدایه وقایه تعیین کرد
پای چپ مفترش بباید کرد
یعنی بالای او نشیند مرد
کرده استیخ پای راست چنان
سوی قبله بسازد انگشتان
هر دو دستش بهر دو ران ماند
نکشاد اخذ رکبه ها و اند
هم روایت ز شرح اوراد است
نیز در منتها خبیر واد است
اصبعایش نمیکشند او ضم
نکند فرجه وار گه هم
بلکه در حال خویش بگذارد
دست بر ران خود که میدارد

له و کذا یکره ان یعتمد بیدیه على الارض بل یقوم بلا اعتماد لان وضع الیدین على الارض یشبه بالمتقاعدین ۱۲ قاضی خان والمستأخرون قال الشیخ العلامة المحقق ابن الهمام فی شرح الهدایة ان الوارد فی کیفیة الاشارة انه یعقد [illegible] صفرة و [illegible] الوسطى والابهام ویقیم السبابة [illegible]

وکذا عن ابی یوسف [illegible] ثم الامام [illegible] انما [illegible] والقطعات [illegible] والاصابع [illegible] الوسطى والابهام [illegible] عند الاشارة [illegible] والسبابة [illegible] بکون [illegible]

[illegible]

می نهد چشم بر کنارش آن
گفت در کاشفے انتها بر ران

گفت از هدایه که شمس الدین
یعنی اطراف اصبعهاے این

اندرین حال نزد دو زانو
می شود یعنی در قعود او

در وقایه هدایه مشهور
همچنین در کتابها مذکور

گفت از سوی راست و پا زان
می بر آرند وقت بنشستن

می نشیند بالیه چپ او
چونکه پوشیدگی باو نیکو

هر گذارنده نماز که هست
یعنی هر رکعت دوم بنشست

مے بخواند تشهد مشهور
این بود آن تشهد مذکور

التحيات لله والصلوات والطيبات السلام عليك ايها النبي
ورحمة الله وبركاته السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين
اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله

بود باشد نماز دو رکعت
چون تشهد بخواند بے شبهت

صلوات دعا بکرده تمام
سوے یمنے چپ دهد سلام

از دو رکعت بود نماز زیاد
از تشهد زیاده هیچ مباد

چونکه این قعده قعدهٔ اولاست
چون تشهد بخواند باید خواست

نیز بے غیر تکبیره خیزد آن
باز تکبیر بر زبان گویان

گو بود از قعده همزهٔ الله
راسے او در قیام بی اشباه

مابقے رکعت ست چون ثالثے
لیک بے ضم سوره می خوانی

خواندش فقط فاتحه ای کس
هم رکوع و سجود آرد و بس

گر سه رکعت بود نماز چو شام
می نشیند کند نماز تمام

چار رکعت بود نماز اگر
راست خیزد برکعت دیگر

قوله قال العلامة [illegible]
التحيات [illegible] العبادات
[illegible] تعالى [illegible]
[illegible] الصلوات [illegible]
[illegible] والطيبات [illegible]
العبادات [illegible]
[illegible]

قوله [illegible] السلام عليك
[illegible] ذلك السلام الذي [illegible]
تعالى عليك [illegible]
فهذا حكاية ذلك السلام [illegible]
السلام على النبي عليه السلام لا ابتداء
[illegible] ان كان مقصوده [illegible]
[illegible] والبركات [illegible]
الدائم [illegible]

چون بخیزد در رکعت چارم / می بخوانند در رکعت سوم
در وقایع و شرح او گویند / از بزرگان که راه دین پویند
تحیه از شفع ثانی مثبوت / گفت تسبیح یا بکرد سکوت
نزد اصحاب ما شده واست / لیک گفتند فاتحه اولی ست
لیک در وتر نفل فرض اثبات / شد قراءت چه در همه رکعات
در تطوع ازان سبب شده ست / چونکه هر شفع وی علحده ست
نیز در وتر احتیاط این ست / داند آنکس که پیرو دین ست
نیز در جامع البنا این ست / هم ز مجتبی آنچه تعیین ست
حسن ابن زیاد صاحب عقل / کرده از ابی حنیفه نقل
فاتحه در نماز مکتوبات / هست واجب بجمله رکعات
شافعی در تمامی رکعات / فاتحه را فریضه کرد اثبات
چون مصلی ادای فاتحه کرد / هم رکوع و سجود باید کرد
هم رکوع و سجود با جز این / می کنند همچنانکه شد تعیین
پس باخلاص باطن و ظاهر / بنشیند بقعده آخر
آن تشهد که باو شد زان پس / صلوات رسول خواند کس
هست سنت بنزد ما صلوات / شافعی فرض می کند اثبات
این سخن در هدایه شد تعیین / صاحب کافی گفت بعد ازین
همچنانکه آن درست تمیز / فرض می گوید او تشهد نیز
صلوات رسول این باشد / داند آنکس محب دین باشد

اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی

ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید کذا فی شمس الدین

صلوات یکسان ختم تعیین … انچنین ذکر کرد شمس الدین
گفت از عامهٔ کتب و روایت … لیک در بعض نسخه بارکیست
انچه از عامه کرده است اثبات … مثل او ذکر کرد در مشکوة
مثل او در کتاب حصن حصین … لیک با قول آن ورود ستین

اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت و سلمت و بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید حصن حصین

چون بخواند درود در پی ست … بعد او خواندن دعا ست
آن دعا از خویش آغازد … مؤمنین مومنات را سازد
در صحیفه کافی تعیین ست … سنت خواندن دعا این ست

اللهم اغفر لی و لوالدی و للمؤمنین و المؤمنات کافی

نیز در چند نسخه این باشد … سخن اکثران همین باشد
هم دعا بود ازین دیگر … نقل او هم بود ز پیغمبر
ذکر کرده است جامع مشکوة … از رسول خدای شد اثبات
آن دعا یکه شد و تعیین … علما گفته اند باشد این

عن ابی بکر صدیق رضی الله عنه قال قلت یا رسول الله علمنی دعاء ادعو به فی الصلوة قال قل اللهم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا ولا یغفر الذنوب الا انت فاغفر لی مغفرة من عندک وارحمنی انک انت الغفور الرحیم متفق علیه

ناقل این دعا علی التحقیق … افضل جمله امتان صدیق
هم دعای ز افضل ناس ست … ناقل او که ابن عباس ست

اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم و اعوذ بک من عذاب القبر و اعوذ بک

۹ [illegible] التشهد [illegible] علی النبی علیه السلام عن البعض من الحنفیة ان [illegible] الا انه [illegible] [illegible] [illegible] فان [illegible] السلام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الاول [illegible] ان

لا یقتضی التکرار وکلما ذکر عند الصلوة الا انه خلاف الاجماع کذا فی المبسوط ولکن فی التحفة انه یصح وفی المحیط انه یستحب کلما ذکر عند عامة العلماء وفی الزاهدی الیسین ۱۲ شمس الدین محمد

من شر فتنة المحیا والممات واعوذ بک من شر فتنة المسیح الدجال کذا فی المشکوٰة در خلاصه آورده است که ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا ربنا عذاب النار و در شرح اوراد آورده است که ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب

چون درود و دعا که گشت تمام
وبه اول بسوی راست سلام
بعد بر سوی چپ سلام دهد
چشم خود را بکتف خویش شود
گفت در شرح نقش شمس الدین
از حقائق چنانچه شد تعیین
اولا روی خویش گرداند
گفت آنکه سلام می‌خواند

یعنی السلام علیکم ورحمة الله گوید

می‌کند نیت او بدل بشتاب
در سلامش با وصی و ملک
یعنی هر آدمی که در آنجاست
ملک الست هر کجا پاست
در همین باب صاحب کافی
نیک تعیین کند بدل صافی
نیت آن ملائک حفظه
در سلامت کنی رونده رد
پس بهر مؤمنی بامر خدا
ملکانند حافظان ما
در شمار همین ملائکه صاف
شده وانگه از ان بیش خلاف
یک خبر اینچنین بود بشتاب
که بهر مؤمنی است پنج ملک
یک فرشته است کاتب حسنات
کاتب سیئات او یکذات
یکی تلقین کننده با خیرات
یکی رد دفع می‌کند آفات
زان یکی او که گویدش صلوات
می‌رساند با حضرتش خوش ذات
بنوشتند بعضی از اخبار
ده ملک بوده است با هر یار
بعض اخبار چون نشست افتاد
هم عدد شصت گرو شصتی باد

بر یقین دان اینکه هر یک
حفظه هست بیگمان بیشک

عدد شان نمی‌کنند تعیین
که سزاوار قول باشد این

نیت آن زمان امام نکو
می‌کند هر که باشدش تبع او

در سلام صحیح قول این است
در همین باب آنچه تعیین است

گر او مقتدی بلا شبهت است
آنچه گفتیم می‌کند نیت

اینچنین نیت امام کند
در همان وقت که سلام کند

گر امام هست سوی راست آن
نیتش در سلام اول و آن

سوی چپ است در سلام چپ
می‌کند نیت آن خدای طلب

ور بحذای امام هست آن یار
نزد بو یوسف است اول یار

لیک در مذهب محمد امام
نیت اول کند بهر دو سلام

شیخ از امام وین اعظم
در هدایه است چون محمد هم

هر کسی را که نیست شرکت آن
در نماز وی اینچنین برهان

نکند نیتش به تعیین
در هدایه صحیح باشد این

منفرد در سلام خود ای خیر
حفظه قصد می‌کند نه غیر

لیک نیت آنکه هست امام
در صحیح سخن بهر دو سلام

ذکر کرده فقیه شمس الدین
از ابو القاسم آن امام دین

گفته اند سلام آن شه فرد
نیت جمله اهل ایمان کرد

می‌شود وی نیاز زین تفصیل
این بود قول آن امام جمیل

هم نوشته آن امام خوش گفتار
اینچنین در فتاوی مختار

بیقین قصد این سلام خویش
نیست نزدیک از سلام پیش

مقتدی می‌رسد چو وقت سلام
گفت بعد از امام خود و امام

[illegible] فی الصلوة [illegible] ١٢
التعلیم الاوسط
[illegible] والثانی
للتسویة ونکت
الاختیار ١٢
شرح طحاوی
والکفایة

دو روایت شد وست از نعمان
یک روایت شد از آن با امام
گفت ابو جعفر سلام است بار
از یمینش وهم امام سلام
او که فارغ شده از سلام بسیار
نقد لویش راست با لتعیین
گفت انس از رسول خلق نواز
بگذارد وهم خدای مجید
آن شهیدان که بی شک و شباه
محتسبین وصابرین باشند
وعدهای دگر رسول خدا
بشنو برای برادران اما
گر دکس ترک سنت ای نیکو
ترک سازد وها و تا گر آن
ترک سنت چه خصلت شوست
پس قوای ترک زا و کو چه عقل
نیستی عاقل اینکه می گوی
پنبه غفلت ست و در گوشت
بند هستی بهست پای تست
می کنی جمع خوش شد احسان
خر قر خطا سخنی که می دوزی

یک روایت چو قول شاگردان
مقتدی می کنند سلام تمام
ذکر کرده است مذهب مختار
مقتدی آن زمان دهند سلام
از یسارش دهند سلام این بار
می کند نقل آن امام دین
در جماعت کسی که پنج نماز
کرد ادا حشر ده هزار شهید
مرده باشند فی سبیل الله
آن همه غیر مدبرین باشند
گفته او که شنو بگفتن ادا
هست اندر خلاصة الفتاوی
که بعذر است هست معذور او
نیست مقبول فرض آن انسان
زان چنان اجرها که محروم ستا
آنچه سنت او بکه کردی نقل
شرم دار از چنین سیه روی
ظلمت ماسوی ست درگوشت
سگ نفس تو پیشوای تست
میزنی آتش ریا بر آن
در بر خود نکرده می سوزی

مسلم
سئل [illegible] عن
[illegible] رجل
ترک [illegible]
الصلوة [illegible]
ان [illegible]
فقد کفر لا [illegible]
[illegible]
علیهم السلام
و [illegible]
[illegible] حقا
[illegible]
قیل لا یا [illegible]
[illegible]

عهد با شیخ که صبح بر بستی
نشد و نیم روز بشکستی
پیش او توبه که خود ببندی
تار او را هزار جا کندی
در توبه که اشرف شیء هست
فرض انسان هر خفی وی هست
کرد ناگاه نفس بد عهدی
بشکستی بسنگ بد عهدی
از خدا و ز شیخ و بسیار شرم
تو که بازار نفس داری گرم
کیا ازین زمان کجا این بد
لاف عیدی زنی بمغفرت او
مگر آنگه خدای بخشنده
خود بگوید بلفظ خود بنده
شیخ حق قطب دین فرید الدین
می کند در کتاب خود تعیین
فاسقی از گناه باز استاد
در توبه بدست خود بگشاد
مدتی در مقیم ندامت بود
از گنه ساختن سلامت بود
باز نفس بدش تقاضا کرد
مثل احوال پیش پیدا کرد
سحری بود رفت از وی خواب
ریخت بر روی محبت و آب
باز از فعل خود پشیمان خورد
غم فزود او ز فکرت جان خورد
خواست تا توبه کند آن مرد
لیک شرم از خدای خود می کرد
گر نبودش بدرگه آن حی
زهره توبه ساختن در وی
هاتفی گفت فاسقا پیش آی
مست بودی بحالت خویش آی
هست دریای مغفرت در جوش
ناامیدی مساز بر کوشش
قابل التوب بندگان ماییم
ما پذیرنده گناهانیم
گرچه صد بار توبه بشکستی
گناه اندی تو عهد و بستی
چون پشیمان شدی نه والی
آشنائی بنده یا لی
چون شنید آن ندای شفقت ناک
کرد بر خویشتن گریبان چاک

جست از جای خویشتن چون برق   گشت در لجهٔ محبت غرق
گشت یکبارگی ز خویش جدا   تا ثبت شد ز اولیاء خدا
ای کریم ازل خدای احد   رحمتت را نه انتها نی حد
من همان نامه سیاه هستم   توبه کردم هزار بشکستم
نیست اکنون بدرگهت رویم   توبه کرده عذر خود گویم
لیک دارم امید از ان کو   از همه سو بهانه گیرد یک سو
آخر کارم از گرفتاری   بصلاحیت تمام آری

در بیان قرائت نماز

در هدایه و غیرها بنوشته   یعنی از علمای پاک سرشت
جهر باشد به بامداد امام   در دوی اول عشا و شام
باقی یک رکعت که در شام است   خواند اخفا چنانچه احکام است
در دوی آخر عشا که هست   گرچه باشد امام خواند پست
هرجگاهی مصلی تنها هست   خواه خواند بلند خواهی پست
لیک فرموده اند جهر افضل   در نماز یکه بود جهر اول
در خلاصه مصلی تنهاست   پست باشد نمازها اینست
این مسائل که بودن پیش گشت   پس بتفصیل در وجوب گذشت
آنچه او ناسے جهر اخفا باز   درج کردیم در وجوب نماز
در نماز دگر و ظهر که هست   واجب است این که تا قرائت پست
لیک در جمعه یا بود عیدین   می کند جهر ای برادر عین
شنو و اگر کس نماز جهر قضا   یعنی از شخص فوت گشت عشا
خواندش باز طلوع صبح این   گر امام است جهر سازد و گر

ع
في الجامع الصغير الحاكمي
واختلفوا في حد الجهر والاخفاء فقال
الكرخي رح ادنى الجهر ان يسمع نفسه وادنى
المخافتة تصحيح الحروف
وقال بعضهم ادنى الجهر ان يسمع غيره وادنى
المخافتة ان يسمع نفسه وما دون
ان يسمع نفسه فليس بقراءة بل هو صوت صحيح
مجمجة وهو اختيار الفقيه ابو جعفر الهندواني وشمس الائمة
الحلواني وعليه الاعتماد
الى ابي بكر محمد بن الفضل ۱۲ شرح اوراد

[illegible]

این نخواند و لیک تنهاست		نیست تنها بلکه خواندست
در بدایه صحیح باشد این		می‌کند با دلیلها تبیین
نیز اندر خلاصة الفقه است		گفت قضا نخواند این اخفا
در قضا گر بیاد او [illegible]		رو نباشد که قول [illegible]
شب بود در بدایه فرزند		خواندنش خواه هست خواه بلند
ذکر کرد امجد شمس الدین		جهر در نفل روز کرده است این
نبود باس در شب اما او		افضلش بین جهر اخفا گو
در نهار مخافته اتیان		بشنود باید او کسی قرآن
نیز حکم جهر است خواندن		در قضا حتم نیست بود و لیشان
لیک در بعض نسخها تعیین		همچنانکه گفت شمس الدین
بشنود او اگر بود انسان		گفت اعلای جهر باشد آن
نفس جهر آن امام صاحب دین		کرده شرح نقایه تعیین
جهر باشد و امام آن چو اذان		گر نصیب سماع مقتدیان
نکند جهر افضل است اما		یعنی نبود فرق حاجت آنها
فرق باشد بدو سماعتین		مثل این ذکر کرد شمس الدین
منفرد در نهار جهر گذشت		کرده بود و قضا بخواند اخفت
فاتحه خواند بار بعضی این		اقتصا کرد و دیگری تعیین
در کتاب [illegible] ساز و یاد		فاتحه جهر را اعاده بیاد
در قنیه نوشته [illegible]		اقتصا کرد بعد از آن [illegible]
با سلیقه قرات او داند		گفت آنکس [illegible] خواند
از سکینه [illegible] اول [illegible]		ترک کرد و بثانیش خواندن

[illegible]

فاتحه را در آخرین عشا
ترک شد سوره در دوی اوّل
جهر سازد امام باشد این
وجه بسیار گفتند گفت دگر
پس بقول صحیح بے اشتباه
یعنی قول محمد و نعمان
آنچه فرض ست واجب قرآن
در فرائض و واجبات نماز
سوره با فاتحه که کردی ضم
فرض واجب تمام گرد و صاف
گوی اکنون تو مستحب را این
پس همان کس که در سفر باشد
سوره و فاتحه که مے خواند
در سفر فجر را رسول خدا
پس ازین فعل حضرت مولی
آنچه گفتیم بیشک و اشتباه
لیک اندر محل امن و قرار
گفت چون سوره بروج اگر
آنکه باشد مقیم بهر اجر
یعنی از غیر فاتحه ای شاه
نیز از غیر این روایت هست

باز سنتی نمی کنند قضا
سے بخواند بعد فاتحه کل
در هدایه بود چنین تعیین
گر بیارد قضاے سوره اگر
جهر سازد بفاتحه همراه
قول یعقوب بر خلاف آن
یعنی اندر نماز خواندن آن
ست مفصل نگفتیم اینجا باشد
با سه آیت قصیر باشد هم
هم نمی باند از الحمد خلاف
در کتاب هدایه شد تعیین
یعنی در فجر هم اگر باشد
با هر سوره که او دو اند
کرد او با معوذتین ادا
در سفر سوره قصر اولی
باشد آنکس بعجلت اندر راه
بوده باشد اگر مسافر بار
چون قرائت کند باو عشر
خواند آنکس در دو رکعت فجر
چهل آیت بگفته با پنجاه
از چهل آیت خدا با شصت

نیز از شصت تا صدست خبر بر همین جمله وارد است اثر
آنچه صاحب هدایه آورده وجه توفیق او چنین کرده
راغبان را صد آیت ای عاقل کاهلان را نوشته‌اند چهل
باشد اوساط حال آ و میان بین پنجاه و شصت آیت دان
قول دیگر نظر کند انسان بدرازی لیل و کوته آن
کثرت اشتغال قلت وی نگرد یا وسعهای قرأت کے
آنچه اندر هدایه تبیین است در خلاصه و غیرها این است
در صلوٰة فقیه مسعودی یار غار رسول فرمودی
خوانده اندر نماز فجر آنشه پیش اصحاب سورة البقرة
نیز از باب او هست خبر سوره یوسف آنکه خواند عمر
سوره را چون رساند با آنجا یعنی آنگه وقال یا اسفی
تاکه بر وی گریستن افتاد بعد از آن پشت با رکوع نهاد
گشت معلوم سوره های دراز می توان خواند مثل اینها باز
این سیاست بود که قوم آن راغبانند هم قوی حالان
وقت با ضعیف حال بود خواندن اینچنین ملال بود
در خور اضعف جماعت خویش خواندش پیشوای نیک اندیش
آن نه بینی که چون رسول الله می نخواندی نماز فجر آنشاه
پس همان نور علوی مشعلے تاکه بشنود گریهٔ طفلے
گشت معلوم اشفق امت آمده یادرسش بحثیت
خواند اینجا معوذتین سببے بهر آن گریه که کرد صبے
زین دلائل کند قرائت امام در خور حال اضعف اقوام

[illegible]

یوم واحد ... ان یختم القرآن فی
اقل من ثلثة ایام لقوله
قال علیه السلام من قرأ القرآن فی
اقل من ثلثة ایام لم یفقه
ویقرأ القراءة ...
الاسواق ولا السوال ولا یقرأ فی
غیر طاهرة الافضل من ... موضع
... قال علیه السلام ...
... حتی القراءة والبحرة
[illegible]

در هدایه چو مختصر در پیشین
چونکه در وقتست همین و در وقت
لیکه اند اصل یاد دون از فجر
چونکه در وقت ظهر هست اشتغال
سخن مختصر بود بی ظن
بلکه طوال مفصل اندر فجر
با اوساط در عشا و عصر
نیز بشنو که قول مختصر است
بدرستی ز سوره حجرات
اینچنین از بروج ای نیکو
بعد ازین سوره هاست تا آخر
نیز در بدو بی شبهت
بدرستی دراز هم خواسته
لیک در ظهر هر دو رکعت آن
گفت آنا محمد ابن حسن
رکعت اول بیش ثانی و
اینکه در جامع الصغیر هست
از ذخیره کتاب بشنفت
هم شارحانی در اینجا
گفته در جمعه است یا عیدان
گر بود هم در اول رکعت
می بخواند اما هم بالتعیین
گر مساویست بیشک و شبهت
یعنی در ظهر قول آن با اجر
باد کمتر تحرز از ملال
در حضر آنچه هست مستحسن
نیز در ظهر بیش باشد اجر
شام را باد سوره های قصر
این طوال مفصل آن سورست
کرد تا سوره بروج اثبات
هست تا لم یکن ز اوساط او
کو قصار مفصل ای فاخر
در قراءت در اول رکعت
در هدایه ز رکعت ثانی
گر مساوی بمذهب شیخان
دوست تر آن بود بنزد حسن
در قراءت کند ز ثانی دراز
کاندرین باب آنچه تعیین هست
فتوی بر مذهب محمد گفت
هو ماخوذ گفت للتقوی
باتفاق سخن مساوی دان
کرد تطویل قدر سه آیت

در خلاصه نوشت هست خلاف
لیک کمتر بود ز سه آیت
چون قراءت کند بجهر امام
فقه کیدانیست نیز مرغوب
در کتاب هدایه تقییدست
گر امام که آیت ترغیب
بشنود هم سکوت باشد این
روز جمعه امام بر منبر
گفت صاحب وقایه خوش ثنا
اصح قول آنچه شد مثبوت
گفت آنچه اصح کرد مذکوری
لیک اندر کتاب قاضیخان
ز اول خطبه تا آخر بس
چونکه هست استماع خطبه فرض
چونکه پیدا از ادای او چنین
سوره یا نماز گر تعیین
قولها کرد اهل دین گفت
نیز تکرار سوره شش هست
در دو رکعت ز بزرگان ره
در دو رکعت دو سوره خواند
گفت مکروه باره علما

گفت مکروه ائمه دل صاف
نیست مکروه بیشک و بهتان
منفرد را شنو سکوت تمام
گفت انصات مقتدی ز جهر با
در نهایه و غیرها این است
خواندش با که آیت ترغیب
استماع است فرض وان چون
یعنی صلوا علیه گفت اگر
یعنی سرا بگوید او صلوات
می کند قوم استماع سکوت
هست اندر کتاب کافوری
بزبان صحیح کرد بیان
یعنی سرا و سکوت سالکین
می کند از مشایخ ما عرض
هست ملکن و رود به گفتن
بآنکه بوده است مکروه آن
صاحب جامع البیا نیز گفت
هست مکروه و دیگر گفته
شد مختلف اصح فلا یکره
سوره در میان او ماند
قول دیگر نوشته اند اما

اول اگر هست سوره مابین   نیست مکروه ای برادر عین
هست مکروه در یکی رکعت   نیست در این خلاف بی شبهت
سوره خواند شخصی از اولی   فوق آن سوره خواند در اخری
در خلاصه نوشته کرده است این   گفت چون این شیخ شمس الدین
نیز بنوشت آن فقیه زمان   اینهمه در فریضه کرده بیان
گر شود در سنن فلا یکره   نیز در چند نسخه کرد آگه
این کراهت گذشت تنبیها   هست در حال اختیار اینها
لیک در حال تعذر یا النسیان   علما گفت غیر باشد بدان
آنچه تاتار غافلی راست بیان   چون رعایات ترتیب قرآن
لازمیش صحیح باشد او   لیک با سهو او سجود بگو
سورة الناس خواند ناسے   نیز خواند بر رکعت ثانے
در خلاصه کتاب مشهوره   در دو رکعت بخواند یک سوره
اختلاف است در ائمه کره   اصح قول گفت لا یکره
نبود باک اینچنین کردن   گر کند باس هم بگو ای تن
هست اندر صلوة مسعودی   نقل کرد از رسول معبودی
حضرت مصطفی ﷺ درون نماز   ز آخر سوره کرد آغاز
قطع هم درمیان سوره نیز   که نکرد است آن رسول عزیز ﷺ
بلکه هر سوره که کرد آغاز   کرد آخر اگرچه بود دراز
بلکه دو سوره در یکی رکعت   که نخوانده است مشفق امت
لیک آنکس که ختم می سازد   سوره از میانه آغازد
یا کند قطع درمیان او   یا بیک رکعت ار بخواند دو

ولا یجمع بین السورتین بتمامهما سورة واحدة فی رکعة واحدة تکره [illegible] ان کان [illegible] فان کان [illegible] لا یکره وان کان [illegible] سورة واحدة فان بعضهم لا یکره وقال بعضهم [illegible] سورة [illegible] لا یکره وقال بعضهم لا یکره [illegible] ۱۲ مطالب المومنین

[illegible]

آنکه در این صور که شد عرفی ختم سازنده را کراهت سی
شارح ورد با چنین آورد قصد یک سوره در نماز که کرد
هست مکروه که ورا ماند بعد از آن سوره دگر خواند
گرچه زان سوره ای نخواندش آن مصلی نگفت حرفی بیش
گر مصلی برکعت اولی خواند یک سوره از کلام خدا
بعد از آن برکعت دیگر سوره دیگری بکردی سر
بعد سر کردن او یقین داند سوره در میانه ست ماند
نکند ترک یا کند این بار خواند این سوره را هو المختار
یا که در رکعت دوم این فرد سوره را اگر قرائت کرد
بعد خواند ز سوره دیگر نیست پایان هست بالاثر
در کتاب ذخیرة المختار نکند ترک بعد از این این بار
گر شده یک آیه از قرآن خواندنش در فریضه کرده بدان
در قولش [illegible] کرد تکرار از سلف این چنین شده بسیار

در بیان قرائت که حرفی بحرف دیگر تبدیل شود و حکم او چیست

سخن عالمان بما هر طرف حرفی خوانده شود بجای حرفی
بوده باشد یا دمی امکان بی مشقت جدا بکردن آن
یعنی چون ظا و صاد و گفتن بی مشقت جدا توان کردن
یعنی الصالحات گشت باو ظا بخواند کسی بجای صاد
گشت فاسد نماز این انسان در فساد وی او چه شک چه گمان
لیک ممکن اگر نباشد فصل بین حرفین بی مشقت اصل
یعنی چون ظا بود مع الضاد او ظا مع الثاء [illegible] بالضاد او

[illegible]

در کتاب خلاصه تعیین هست — اختلاف ائمه در این هست
بعض کرده ز حکم او بفساد — نزد یک پاره فساد اباد
ما اضطر ثم بذال یا با ظا — خوانده باشد نماز نیست روا
گفت از شیخ امام سعید — آن امام همام شیخ شهید
ظا بخواند کسی بجای ضاد — یا شود ضاد و جای ظا [illegible] باد
یا بخواند سین بجای صاد — نزد عامه مشایخ ست فساد
نزد بعضی ائمه نی فاسد — واجب است احتیاط در هر باب
فاسد است فساد را اما — یک بیک در خلاصه کرده جدا
بعضی چون ظا بغیظ را با ضاد — یا بخواند بذال نماز فساد
ضاد مغضوب را اگر با لحنا — خوانده باشد نماز نیست روا
یا بخواند به را و یا با ذال — گشت فاسد نماز او فی الحال
لیک در خواندن ولا الضالین — خواند با ذال یا بظا گر این
در خلاصه فساد نبود آن — گفت فاسد بذال قاضیخان
در سراجیه هم بذال و ظا — قول عامه فساد گشت اینجا
شخص والعادیات ضبحا را — گشت فاسد اگر بخواند ظا
ناضره بضاد را یا با ظا — خوانده باشد نماز اوست روا
ناظرة با ضاد شد یا با ذا — نیز اینجا نماز نیست روا
ذلت ضاد و شد نماز فساد — ظا بخواند ولی فساد مباد
ذال اگر خواند ضاد فی تضلیل — غیر فاسد بگفت اهل سبیل
لیک این ضاد ظا اگر گشت فساد — نیز ظا در تظل گر و ضاد
خواند از کسی بحکم و اظهر ظا — نیست فاسد بود بضاد اما

ولو قرأ الغیظ بالضاد او بالذال او قرأ المغضوب بالظاء او بالذال تفسد ولو قرأ الضالین بالظاء او بالذال [illegible] صلوته والمغضوب بالزاء او الدال [illegible] في الخلاصة [illegible] او بالذال لا تفسد [illegible] القرآن [illegible] اهل القرآن

[illegible]

نیز با زال است تا ز فساد — اینچنین قول از فحول است یاد
مختص و لا الّه غیر که او — جاست غیر که بخواند غیر او
در قفا و تا از اوست قفا فا — در میان الف بدل صاد فا
فرض را یا دال یا با الفا — خواند و باشد تا الف نبود روا
ظاهر الاسم و الکریم [illegible] — تا بخواند ابدا سین از فساد
[illegible] در الکریم [illegible] — تا بخواند بصاد نیست روا
خواند [illegible] یا بسین — یا بصاد یا بسین بخواند چنین
سین نشد [illegible] و بصاد تعبیر — یا شو و صاد [illegible] و تسییر
یا بخواند عسیر را با صاد — لا انفصام اوبا سین شد یاد
لا [illegible] لا انفصام چنین — یا اصروا و [illegible] شد این
صاد گرد و مسیطر ای اکرم — نیز چون این قتل [illegible] هم
یا گردد فان عسوک بسین — یا [illegible] ابخواند چنین
صاد و صق علی شو و سین یاد — خواند از سین سوره را بصاد
صاد عن بعضهم بگرد و حیث — یا بصرون کسین شو و چون [illegible]
جا بهم با خست بگرد و صاد — [illegible] بصاد سازد یاد
در همین جا به باکه گرد هم یاد — گفت صاحب مطالعه نیست [illegible]
در بخواهد ست صاد و نصر اللّٰه — سین بخواند بقول عامه [illegible]
صاد و صق علی شو و سین یاد — هم ز تاتارخانیست فساد
نیز صاد صد بخواند سین — از ظهیریه نوشته [illegible]
سرها هر جگاست که گردد صاد — [illegible] هم بصاد گرد و یاد
یفتعل هر جگاه که گردد سین — یا الی المصطرة شود چون این

[illegible]

باکه قرآن است پیدا رشد صاد
فالمغیرات صبحا از سین یاد

تیز فرموده اند اهل حق
سین اگر گشت صاد و صو یا حق

هم نوشتند رفتگان قبر
سین اگر گشت صاد و صو یا صبر

مستقیمی تیز تصور شد سین
یا شود فی الصد در سین چون این

یک بیک یاب چونکه کردم اینجا یاد
در خلاصه نماز راست فساد

مصطفی را اگر بخوانند سین
تیز فاسد شود سے علی التعیین

وجه و تا اگر بخوانند صاد
نیز اینجا نماز اوست فساد

مرصراط و طلعها و انا
خوانده باشد نماز نیست روا

قطره قانطین قطر را آن
تا بخوانند نماز شد ویران

قانتین را اگر بخوانند طا
القنطار را اگر بخوانند تا

تیز حمالة الحطب را آن
تا بخوانند نماز شد ویران

تیز در حلت الشتا چنین
طا اگر گشت تخین و التین

باختلاف بتا شود تبدیل
ببطش نیز تا شود فی قیل

گفت فاسد نماز و با اینها
اینچنین در خلاصة الفتوی

خاسئین شیطان کربنا شود انا
طا و مستطیر یا بخوانند تا

طا و لوطنا بتا شود اینجا
یا و یا بیطشنا بخوانند تا

طا شود یاکه صاحب الحوت او
مطلع الفجر تا شود دیگر

دست چنین فصلهنا بکردم یاد
در خلاصه نماز نیست فساد

نخستین سوط عذاب بخواند صاد
یا الطا بصاد گردد یاد

[illegible] فاسد نماز آن عباد
قول دیگر بصاد گردد یاد

[illegible] کشند مذکور
اخذ شد از خلاصه مشهور

مطلب

ولا تزاد فی الصلوٰة [illegible]

[illegible]

با چنیدان نظیر و قرآن بود در آن کتاب شرع نشان
ضعف احوال خویش دانستم نظم مجموع او نشانستم
بعضی از آن نظیرهای خوب درج سازیم اندرین مکتوب
شخصی دال آورد بخواند تا بدرستی نماز نیست روا
گر بخواند لامکان اسم خواندنش غیر فاسد ای مردم
تو کند یا دست در لحن حمد لام اگر گشت شد نماز تبه
یوم مثلا السراط با لام خواندنش یافت اندرین احکام
گر مذکر شود مؤنث آن در خلاصه بغیر فاسد دان
یا مؤنث شود مذکر او هم درینجا بغیر فاسد گو
اینچنین در مخاطب غائب خواند بر قلب او یا طالب
آنچه اندر خلاصه کرد بیان نیست فاسد نماز این انسان
شخصی اسقی بمنزل استقا خواند غلط ز فا وسطی اینجا
نیز گفته این همه روایتها حکم شد خواند از کسی بخطا
شخصی عمدا نه بجز اما یا بخواند اگر بجای حا
مثل الحمد ها بخواند آن ها بخواند رحیم یا رحمان
گفت یا ربی العظیم بضاد یا که ظاهر بذال سازد یاد
مغضوب را بخواند ذال یا بخواند اعوذ را با دال
یا که صاد و صمد بخواند سین التحیات را بها گفت این
در درستی حرف اگر آن یار می‌کند جهد نیک لیل و نهار
همچنین جهد آشکار و نهفت بدرستی نمی‌تواند گفت
پس بر آن شخص جائزست نماز گر کند ترک جهد نیست نماز

[illegible]

فتاوی [illegible]
القرآن فی السنة مرة لا یکون [illegible]
ای تارکا للاجر وعن ابی حنیفة ومن قرأ
القرآن فی السنة مرتین فقد قضی
حقه [illegible]
[illegible] القرآن
[illegible] الحسن [illegible] فی کل شهر
[illegible] من الاکمال ان [illegible] القرآن
فی اقل من ثلثة ایام [illegible] وقال النبی
علیه السلام من قرأ القرآن فی اقل من
ثلث لم یفقهه [illegible] افضل القراءة [illegible]
القرآن فی یوم واحد
خزانه

یعنی آن شخص در درستی قرآن
کرد ناسفے باو نگنجاند
مسئلہ کی از کتاب قاضیخان
که اساطیر را بخواند صاد
غیر المغضوب را بخواند قیر
شخصے را اگر بیشا خواند
نیز شخصے که طا ز اصطبر تا
در فرضے بخواند ضادش ظا
یصدر الناس را بخواند سین
تا ز استشنا ار بخواند طا
چون بود تلظها بخشم لضاد
طا ز والطور را بخواند تا
شخصے من قسوره را بخواند صاد
ظا ز یکظم را بخواند ضاد
انتهم اقرب لهم هرگاه
اینچنانکه د ماقلے را آن
شخصے والصیف را بخواند سیف
در حسوکا اگر بخواند صاد
صحفا را اگر سین خواند
شخصے وانحر بنقل وانحر
خواند میم تبارک اسمک با

باقی عمر خویشتن سازد صرف
کردن جهد خویشتن ماند
کاندرین باب بر کنیم بیان
یا بتا خوانده است نیست فساد
گفت فاسد شود والله خبیر
گشت فاسد نماز او واند
خواند با تا نماز نیست روا
فاسد است آن نماز او اینجا
گشت فاسد نماز بالتعیین
هم در اینجا نماز نیست روا
خواند با ذال ظا نماز فساد
بیقین دان نماز نیست روا
نیز اینجا نماز اوست فساد
یا بخواند بذال گشت فساد
اغرب خواند آن نماز تباه
خوانده باشد علی شود ویران
گشت فاسد نماز بر سر کیف
گفت سعد معاذ گشت فساد
گشت فاسد نماز او واند
خوانده باشد نماز او ابتر
با کسے دال جد ک را تا

ص
[illegible] دوم ۶
اهدنا الصراط بالسین
لا تفسد صلوته [illegible]
دوم ۷ انعمت علیهم
بالنون [illegible] فسد صلوته
دوم ۸ المغضوب
بالقاف تفسد صلوته ۲۳
[illegible] اوراد [illegible]
الخاتمة دوم ۹ انعمت
علیهم باللام تفسد
صلوته ۱۳ [illegible] اوراد
[illegible] النجاة

ذکر کرده است شارح اوراد | بیقین دان نماز او است فساد
نون الغنت را بخواند لام | بیفساد است او بود و بحکام
ذکر کردند بزرگان خاص | مشتهر در اخر سوره الاخلاص
لام قل را اگر بخواند را | یا و اما و نماز او پیدا
نیز اندر تعقیب الصلوة بگو | ذکر سازیم از روایت او
علما مذکور در من الشیطان | تا بخواند نماز شد ویران
هر کجا سین بود بصن خواند | گشت فاسد نماز او واند
طای تحیت اگر بخواند دال | گشت فاسد نماز او فی الحال
تا بخواند حطب نماز فساد | یا که سین نسد بخواند صاد
اتحیت بر طا طیبات بتا | خوانده باشد نماز شد ردا
صلوات و صالحین بالسین | خوانده باشد تباه شد بیقین
قطع گردد هر کجا کلمه | قول قرا بود نماز تبه
نیست فاسد نماز بعض فقها | سعی قرا واجب است یا ثنا
یعنی ال گفت بگرفت نفس | حمد لله بگفت از آن پس
یا الذات گفت در درون نماز | نفس او گرفت اینجا باز
گفت الرحمن او [illegible] او | بین آن دو فرق مشکلت کرد
در قنوت است در [illegible] صاد | گر بخواند بسین نماز فساد
نستعینک که بگمان این است | نیز نستغفرک که چون این است
هست صحیح و نجیب هم بین | صاد خواند تباه شد بیقین
تا و نشی اگر بسین خواند | گشت فاسد نماز او واند

[illegible] النفس قال [illegible] [illegible] اوراد

در بیان قرائت که حرفی زیاده شود حکم او چیست

گو ز صاحب خلاصه آنچه یاد
در قفا واسی خویش کرده یاد
گفت در وقت خواندن قرآن
حرف زائد شود بخواندن آن
پس بآن حرف زائدش یعنی
زود گردد و تغیر معنی
قول بو یوسف است اتحاد و
نزد عامه فساد نبود و او
مثل بد غلط گشت بد غلظ هم
عضو و بدنه همانند هر دم
هر جگاهی تغیر شد معنی
بر زیادتی حرف اگر یعنی
گشت فاسد نماز او ایدر و
احتیاط تمام باید کرد
صورت او چنین بود ای خلیل
شخصی میخواند سورهٔ و اللیل
ناگهان آن سخن را بس
کرد آن بگفت قاری کس
نیز چون این ورا اول یٰسین
آنکس را و آنکس گفت این
بزیادتی واو فاسد دان
در خلاصه و نیز قاضی خان

در بیان آنکه اگر حرفی کم شود حکم او چیست

هر جگاهی که حرف شد نقصان
گر نگردد تغیر معنی آن
غیر فاسد بود و لیکن خلاف
در میان ائمهٔ دل صاف
مثلاً اینکه اصل جاءهم
رسلنا بوده است ای فرد هم
جاء هم خواند تا او افتاد
بدرستی نماز نیست فساد
گر نگردد تغیر معنی آن
پس به نقصان حرف فاسد دان
مثل او ای در معانی گفت
وانتها را اذا تجلی گفت
بعد واو و ما خلق ماند
گشت فاسد اگر چنین واند ۱۰

[illegible]

سلک [illegible]

در بیان آنکه کلمه با کلمه متصل شود یا تشدید ولی تشدید حکم او چیست

وصل شد حرف گر ز یک کلمه	دیگرے را بماند زین آن کلمه
کاف ایاک بود از نون فصل	گشت با نون نعبد گر وصل
مثل این هر کجا که شد مذکور	در کتاب خلاصه مشهور
نبود زین صحیح قول فساد	لیک بی تغیر اختلاف مباد
گر تشدید بود بے تشدید	خواندش حکم او چه باید دید
هر کجا که بود تشدید او	غیر تشدید خواند از وے کو
گر نگردد تغیر معنی آن	نیست فاسد نماز این انسان
چون ان الشاعد خواند بی تشدید	گر نباشد نماز او تفسید
لیک گردد تغیر و معنی	ترک تشدید گر شود یعنی
صورتش اینکه رب الناس	مثل این هر کجاست در قرطاس
ترک تشدید کرد در اینجا	شده است اختلاف از علما
عامه بزرگان پاک نهاد	حکم او را نوشته اند فساد
علم قرآن فریضه عین ست	مرترا آبروے وار این ست
چونکه بے وے نماز نیست درست	پس همین علم را بگیر نخست
یا که در خواندن هم العادون	گر تشدید دال خواند چون
گشت فاسد نماز خواننده	واجب ست احتیاط بر بنده
شخصے ایاک را بلا تشدید	خواندش حکم او چه باید دید
غیر فاسد بود علی المختار	سخن عامه را فساد شمار
مد که شد ترک حکم او کن یاد	گر نگردد تغیر نیست فساد
یعنی چون راس سوره کوثر	شخصے انا بگفت بے مد اگر

[illegible]

وکذا لو قرأ الدین مکان الذین [illegible]
والا لا تفسد ۱۲ شرح اوراد
ایاک نعبد وایاک نستعین بترک التشدید
اصح انه لا تفسد [illegible]
تفسد صلوته [illegible]
الخانیة ولو ترک المد کان [illegible]
[illegible] بترک المد لا تفسد [illegible]
یتغیر المعنی بان قرأ [illegible] کان
[illegible]
ترک التشدید کما [illegible]
شرح اوراد ۱۲

یا نخواند او ولیکن بی مد
گر بگردد تغیراتی اکرم
یا سواء علیهم از انسان
غیر فاسد بود هو المختار

در همین نحوهاست لا تفسد
چون دعاء بود نداء هم
خواند بی مد درین محلها آن
لیک بالاصل اختلاف شمار

در بیان آنکه خطای در اعراب شود و حکم او چیست

گر بگردد خطای در اعراب
نشود گر تغیر معنی آن
مثل اصواتکم بکسر تا
لیک گردد تغیر در اعراب
نزد ما بزرگان ما
وعصی آدم بضم میم
خواند بر عکس این شود ویران
این همه در خلاصه است بیان
مثل قولی که کرده ایم بیان
گشت کافر نعوذ من ذلک
چه عجب راه پر خطرناک ست
هم جگرها کباب دلها خون
نقد ایمان خود بآن خانه
ای کریمی که بنده پروری
همچنین تا هر زین همرای غرور
ای کریمی که جسم و جان دادی

نیز بنوشته اند در این باب
نیست فاسد نماز این انسان
خوانده باشد نماز او ست روا
معنی وی چگونه ای درین باب
فاسد ست آن نماز نیست روا
ربه که بنصب باست قدیم
مثل این هر کجاست در قرآن
نیز اندر کتاب قاضی خان
گر نخواند بعمد هر انسان
باش حاضر درین رهای سالک
دیدها آب سینها چاک ست
همه ذی عقل هر آن محزون
بسلامت بریم ما یا نه
نام ما را ز مؤمنان کردی
بسلامت بری بخانهٔ گور
نور ایمان بسینه بنهادی

[illegible]

آبروی جهان کور این نور ‌ خانهٔ آخرت ازین معمور
از همین نور ای خدای احد ‌ کنی دور در دو کون لحد
در همین باب شارح اوراد ‌ قول متقدمین بسازد یاد
خواند انعمت را بکسر تا ‌ بدرستی نماز نیست روا
نیز ایاک را بکسر کاف ‌ خواندش فاسد است بدین انصاف
مؤمن و مؤمنه نیز ازین فرد ‌ احتیاط تمام باید کرد

در بیان آنکه کلمه با کلمه تبدیل شود حکم او چیست

باز صاحب خلاصه [illegible] مرد ‌ در فتاوی خویش این تعیین کرد
کلمه چونکه با دگر کلمه ‌ گشت تبدیل ای مسالک ره
هر کجا شد قریب معنا هست ‌ نیست فاسد نماز برجا هست
مثل جای که العلیم بودی ‌ یعنی در خواندن الحکیم شدی
الخبیر البصیر شد یا او ‌ یا شود السمیع جائز گو
یا شود جای اثم از فاجر ‌ نیست فاسد نماز ای طاهر
شخصی از سهو خواند در آیت ‌ سیئت را بمنزل نقمت
طیبت را بمنزل خبثت ‌ خالقت را بمنزل رفعت
بر قیاس امام ابو یوسف ‌ غیر فاسد بود درین احرف
لیک فاسد بود ولیکن لهما ‌ سعی فرما و احتیاط نما
کلمهٔ آنکه نیست در قرآن ‌ لیک باشد قریب معنی آن
صورتش اینکه خواند تیابین ‌ یعنی خطا بجای توابین
نزد بو یوسف آن نماز فساد ‌ نزد دو پیشوا فساد مباد
گر نباشد قریب معنی آن ‌ نزد جمله نماز فاسد دان

[illegible] قسورة او قحطا مکان [illegible] تفسد صلوته بالاتفاق [illegible] مکان قسورة [illegible] کعصف [illegible] مکان الغراب [illegible] بعض المشایخ لا تفسد [illegible] تقارب المعنی [illegible]

یعنی از آن کلمه مسطور معنی این کلمه باشد دور
پس شنی نماز ویران ست تغیرش این جا معنی گشت

در بیان آنکه کلمه با کلمه مقدم و موخر شود حکم او چیست

کلمه که مقدم او بود سے گر موخر شود و چه تغیر شود و نه که
گر نگردد تغیر در معنی نیست فاسد نماز کس یعنی
مثلاً در قرات از عمداً گشت التقدیم یعنی برجا
یک تقدیم گشتن تاخیر گر یعنی او برگشت تغیر
گفت فاسد نماز نیست اشباه در همین نوعها سخن کوتاه
ان الابرار گفت از ان پس خواند ناگه لفی جحیم آن کس
ان الفجار گفت زن یا مرد بعد ذکر لفی نعیم بکرد
پس بخواندست بر مراد الله گشت فاسد نماز این اشباه
نزد جمهور عالمان این ست پر بیان صحیح تبیین ست
مثل این هر کجا شود ناگاه بیشتی نماز اوست تباه
ست تفصیل این دو اینجا وز کتاب خلاصة الفتوی
نیز اندر خلاصة المختار در همین نوعها فساد شمار
یعنی نزد محمد و نعمان بو المکارم اصح نوشت چنان
هم بتاتار خانی ور اینجا از عتابیه بر همین فتوی
نیز ور چند نسخهای کبار بر فساد وی او سخن بسیار

در بیان آنکه در بعضے جا وقف قبیح ست حکم او چیست

نیز اندر خلاصه است صریح هست در بعضے جای وقف قبیح
شنیعه بر شرط و وقف کرد اینجا یعنی ناگفته بود ذکر جزا

ذکر الوقف لا یفسد الصلوة [illegible] عموم البلوی [illegible] الفتوی ۱۲ قال الشیخ الامام العالم الربانی [illegible] جمع القرآن لا یفسد صلوته [illegible] سورة البقرة [illegible] الظالمون [illegible]

[illegible]

یا میان صفت و موصوف آن	گر کسی وقف کرد در قرآن
نیست فاسد بود قبیح اما	اینهمه در خلاصة الفتوی

مانند ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات تا اینجا شرط است وقف کرد بعد ازان ابتدا کرد اولئک هم خیر البریة وقف میان صفت و موصوف چنان ست اگر کان عبدا گفت وقف کرد بعد ازان ابتدا کرد شکورا را نیز در خلاصه مذکورست عند قوله تعالی انهم من اصحاب النار اگر وقف نکرد و وصل کرد قوله تعالی الذین یحملون العرش نماز فاسد نمی شود ولیکن قبیح ست

گر نگردد تغییر فاحش آن	یعنی چو وقف کرد این انسان
مثلاً لا اله الا هو	وقف کردی نگفته الا هو
نبود نزد ما نشان فساد	گرچه گردد تغییر فاحش باد
گفت صاحب خلاصه نثر درو	وقف بر قالت الیهود گر کرد
گفت انگه عزیر ابن الله	نیست فاسد تا نیه اشتباه
لیک اندر کتاب قاضی خان	نزد بعضی بگفت فاسد دان
هر کجا وقف مثل این باشد	گفت او حکم او چنین باشد
بوالمکارم بشرح خود آورد	وقف کس یا بعضی گر کرد
بعد الی کفرت خواند اگر	نزد بعضی نماز او ابتر
گر بعدا نکرد وقف اینجا	قول بعضی بود قباحت با
اینچنین قاضی خان سخن گفته	وقف این را عجب قباحت گشته
لیک بعضی رساله قرآن	وقف هم ذکر کرده اند در آن
آنچه گفتند می کنم تقریر	اوست داننده تر ز ما التقصیر

[illegible]

در بیان آنکه اگر قرآن را بلحن خوانند حکم او چیست

شخصے اندر قراءت قرآن
خواند اندر نماز با الحان
کلمۂ که تغیر شد آنجا
گشت فاسد نماز نیست روا
باشد اندر حروف مد و لین
الف واو یا که باشد این
لحن فاحش شود نماز فساد
غیر فاحش شود فساد مباد
نیز در خارج نماز چنان
نیست مشروع لحن در قرآن
تالی هم آثم است سامع هم
فصیح الدین چنانچه کرد رقم
نیز در اختیار مختار است
بلکه در نسخہ‌هاے بسیار است
نیز ترجیع ساختن در او
از تحسین و استماع این هر دو
غیر مشروع گفته اند ورا
ہمچنین دان بمذہب کبرا
بعضے از آدمان تا انجام
خویش را کرده اند حافظ نام
بخلاف نوشتۂ قرّا
خوانند تنها کنند بے پروا
در حق آنچنان کسے بد حال
گفت پیغمبر خداے تعال
هست بسیار شخصے از انسان
که تلاوت کنندۂ قرآن
مصطفے گفت بیشک و شبهت
یعنی قرآن ورا کند لعنت
چون شفاعت کنندۂ اکرم
لحن را بد بگفت ائمه هم
بهر تحسین کردن آواز
آیت پادشاه بے انباز
که بلحن کرده بر خوانے
چه قبیح ست در مسلمانے
طمع اجر داری باید ز حق
واے بر جان مثل تو احمق
واے تحسین کنندگان را نیز
نیک و بد را نمی کنند تمیز

[illegible] القرآن [illegible] القاري [illegible] القرآن [illegible] وقال النبي عليه السلام [illegible]

[illegible] فقال النبي صلى الله عليه [illegible]

در بیان مفسدات نماز

بعد گویم مفسدات نماز / گر بخواهد خدای بی انباز
آنچه در شرح مختصر این ست / یعنی در جامع البساتین ست
می بود مفسد نماز سخن / مطلقا اوست نیست اینجا ظن
خواه عمدا بگفت خواه بخطا / بیش یا کم نماز نیست روا
یا بسهوا ست یا در خواب / یا بقرآن بشخص کرد عتاب
باشد این جمله مفسدات نماز / بعد اینها نماز نیست جواز
چون مراد از کلام اندر این / نبود اصطلاح نحویین
بلکه هر لفظ که بود مفهم / هست مفسد اگرچه باشد کم
تا که گفتند بزرگان کرام / نحنح مسموع کرد آن هنگام
یعنی چون اُف بگفت یا اح کس / آه یا اُف فساد شد زان پس
در نماز بود و غیر او / یعنی در فصل ناقضات وضو
خنده و ضحک کرد اگر انسان / باز بشکستی نماز شد بیان
ضحک آنست بشنود خود او / نشنود آنکه هست در پهلو
ضاحک ار بالغ است یا صبیان / در خلاصه ورا برابر دان
آنچه صاحب وقایه با دین / گر باین لفظ که کند تعیین
هست مفسد انین و التاوه / نیز تافیف است رونده ره
هست در شرح حسین شریف / یعنی اف گفتن ست التافیف
الانین آه گفتن ست ای شه / همچنین اوه گفتن التاوه
لیک تصحیح کرده اسماع / حرفها را بگوی زین انواع
نیست فاسد باو نماز اشه / گرش نزد حضرت کرخی

[illegible]

و فسدت صحت [illegible] احتیاطا کذا فی المنیة فی باب السجدات ۱۲ ابراهیم شاهی
قال محمد رہ کل صلوٰة فاسدة [illegible] وقت جائزة فات [illegible] العبرة الی [illegible] ۱۲ ذخیره
تقدیر التاوه وان یقول اوه بتشدید الواو [illegible]
[illegible] صلوٰة [illegible] بلا خلاف بین المشائخ ۱۲

گریه سازد بهر دنیا و الم / یا بود گریه از مصیبت هم
گر نهایت گریه است با آواز / هست بیشک ز مفسدات نماز
در هدایه چنانچه کرده یاد / هم نوشته ست شارح ارشاد
گریه از بهر آخرت باشد / طلب عفو مغفرت باشد
یا که در ذکر جنت و نار است / نیست مفسد اگرچه بسیار است
یا تنحنح بکرد بی عذر او / حرف پیدا بگشت از وی دو
هست این هم ز مفسدات نماز / کرد درین باب احتیاط بساز
عذر نبود و نباشد از مضطر / در تنحنح چنانچه گشت خبر
بهر تحسین صوت اگر کردی / در نمازش تنحنحی کرد وی
گفت ظاهر ز وجه هم اینجا / فاسد است آن نماز نزد ما
بهر تحسین صوت نیست قصور / این سخن هم ز شارح مذکور
گفت در شرح قهستانی / یعنی در باب کره وسه وانی
گر مصلی دمید جای سجود / نیست ممنوع کره خواهد بود
در سجایت هم بود ممنوع / هست مفسد نماز او ممنوع
گفت مفسد سلام عمداً آن / نیز رد سلام مفسد دان
مفتی جامع البساتین بین / سخن مختصر کند تعیین
مطلقاً مفسد است رد سلام / چونکه روشن بود خطاب کلام
هست مفسد سلام عمد خطاب / ذکر گفتند سهو او اصحاب
نیست مفسد سلام سهو درین / هست اندر کتابها تعیین
این سلامی که باز فرموده ست / پس سلام نماز فرموده ست
لیک نه هر سلام بر انسان / گرچه سهو خطاب مفسد دان

در فتاوی کافی کرد بیان ... در میان سجود سهو عیان
گر کسی بدهد به سهو سلام ... بگمان اینکه شد نماز تمام
نیست فاسد نماز بی‌سخنی ... سجدهٔ سهوست کند لیکنی
لیک ناسی بود اگر به نماز ... مفسد است آن نماز اینجا باز
حدیثش اینکه شخص از پیشین ... بر سر دو سلام داد چنین
پس براستی او بگشت نماز ... باشد از او اعاده و باز
سجدهٔ سهو می‌کند زان پس ... چونکه داد او سلام سهو آن کس
لیک اندر گمان او است اگر ... هست این سجده با نماز سفر
بدرستی نماز شد دوران ... چونکه کرد او نماز خود نسیان
هست کنز العباد و [illegible] ... یعنی در باب لاحق [illegible]
قبل سجود و سلام امام ... هست [illegible] امام سلام
بهمین زن اگر سلام بداد ... بدرستی نماز او است فساد
لیک سهواً اگر بداد سلام ... می‌شود با سجود سهو تمام
آن سلامی که گفته مقصد او ... گفته شد [illegible] یاد
اینکه گفت السلام شد [illegible] ... گر علیکم نگفت [illegible]
خواه رد سلام لفظاً هست ... یا اشارت به سر بود یا دست
لیک اندر روایت دیگر ... نیست مفسد اشارت با سر
آنچه در این کتاب شد تعیین ... مثل این ذکر کرد [illegible] الدین
در عبادات حضرت متعال ... واجب است احتیاط بر هر حال
در کتاب خلاصه تعیین هست ... [illegible]
گر تصحیح نخست خود سازد ... [illegible]

[illegible]

گر بود آن رخ یا نه چهره انسان   باید عطسه در نماز چه سان
به یمین یا حروف شد حاصل   عفو گویند اهل مسئله کامل
نقش عطسه ز نفس دست اگر   گفت تشمیت او ست و گر
گشته فاسد نماز ثانی مرد   گر همان شخص را خطاب بکرد
لیک سازد خطاب خود را او   نیست تشمیت ای شریعت گو
یاد در جامع البیانش هست   نیز در چند نسخه تعیین هست
با قلبش ار به حق بسازد یاد   گر بود در نماز نیست فساد
نیست قرآن بود سکوت بساز   یعنی در عطسه درون نماز
بلکه در عطسه گفته اند چنان   گفت الحمد لله انسان
یعنی از بوحنیفه یا ساز   صحیح هست بر فساد و نماز
چون ان لم قولی صحیح یا شد باز   همچو گوید پس از فراغ نماز
مقصد اهل نماز شد الفراغ   هست آن مفسد ایشان استرجاع

یعنی استرجاع یا شنیدند که شخصی در نماز بود و دیگری خبر داد که فلانی فوت شد یا شخص نماز گزار بود اگر در جواب گوید انا لله و انا الیه راجعون

دیر وقت نماز الفاسد شد   هست خواندن کلام ربانی
فتح سازد مصلی بر او   چیست اینجا نماز او بر گو
گر اراده ز فتح آن انسان   کرده باشد قراءت قرآن
در خلاصه نبرده روایت بل   نیست فاسد نماز عند الکل
لیک تعلیم او اراده کرد   گشت فاسد نماز فاتح مرد
در فتاویه هدایه کرد اعلام   فتح سازد اگر نه پیش امام
گشت فاسد نماز او الحق   صحیح این کتابها مطلق

۱۶

نیز اندر خلاصه کرد بیان
اینچنین در کتاب قاضیخان
تا بجوز به الصلوة تمام
از قراءت نخوانده بود امام
نقل می شد بآیتی دیگر
مقتدی فتح کرد آنهم اگر
فتح او را گرفت او باسته
نیست فاسد نماز او واسته
تا بجوز به الصلوة اگر
خوانده کرده است نقل با دیگر
فتح اگر ساخت مقتدی سلیم
هم اراده کنند یا تسلیم
گشت فاسد نماز فاتح مرد
هم نماز کسیکه اخذ بکرد
تا بجوز به الصلوة نخواند
بعد از آن آن امام چون ماند
پس توقف بکرد و در آنجا
چون نکرد انتقال با اخری
گر کند فتح مقتدی آن دم
شد درست اختلاف اهل کرم
اصح اینجا تباه نیست نماز
یعنی بر فاتح به آخذ باز
یعنی در جامع الصغیر شهید
یعنی صدر الشهید امام سعید
تا بجوز به الصلوة امام
از قراءت که کرده بود تمام
گشت فاسد نماز این و آن
فاتح آخذ است ایشان ان
این سخن آن در معانی گفت
بیقین دان بلفظ قالوا گفت
بعد این نحو در فتاوی هم
ذکر کرد و به فیض اهل کرم
اینچنین قولها که شد تعیین
مقتدی را بود سزاوار این
نکند با امام خویش قبیل
یعنی بر فتح ساختن تعجیل
خوانده باشد امام یک خبر
تا بجوز به الصلوة اگر
نکند اخذ فتح او را بل
بر دو بار کرد این اصل
یا کند انتقال در آنجا
بدرستی بآیتی اخری

[illegible] ان بلغ الامام الی الفتح ذا القراءة فلا یفسد ان قرأ ما تجوز به الصلوة ۱۲ قمر الدین

صاحب کافی نکو انجام گفت بر فاتح نماز امام
غیر فاسد بود بکل الحال این بقول صحیح از اقوال
این روایت اگرچه هم غریب است از همه احتیاط او خوب است
چونکه مذکور گشت از علما در فتاوی او روایتها
مقتدی بر امام فتح کرد شمس دین گفت شد گر آن مرد
گر بگیرد امام فتح آن نیز این فصل را کراهت دان
بود اعاده نماز آن یا مرد غیر خویشش باو کسی آورد
گفت الحمد لله اینجا پس در نمازش همان مصلی کس
خبری سوی یا بکر و سماع آن مصلی بکرد استرجاع
یا التعجب خبر رسید بی قیل گفت تسبیح شخصی یا تهلیل
یا که تکبیر گفت کو زین باب گر اراده باو کند خطاب
در خلاصه زده روان سبل نیست فاسد نماز عند الکل
گر اراده کند جواب آن گشت فاسد بنزد بو طرفان
قول دیگر بود درین انواع گر مصلی بکرد استرجاع
گر اراده کند جواب باو نزد کل آن نماز فاسد گو
اینچنین یاد بود و پیغمبر کرد اراده باو جواب اگر
اجتهاد و اشبه ظاهر بر فسادش بود هو الظاهر
بالقرآن شخص کرد خطاب گفته بود هم سبیلش در باب
خویشتن اینکه بود یحیی نام بود پیشش کتاب آن هنگام
آن مصلی بگفت یا یحیی یعنی یحیی خذ الکتاب اینجا
گر اراده باو بکرد خطاب گشت فاسد نماز زین اسباب

[illegible]

حدیثش اینچنین بود هر جا
خلاصه این سخن خطاب جواب
آنچه بنوشته ایم درین باب
قصد اعلام خویش کرد آن باید
در خلاصه نوشت از این ناید
مثل این جاریه کاو میگشت
گفت تسبیح یا ایما یا ید
نیست قطع نماز با این دو
گرفته انگشت بکرد از سه مشت
سخن مختصر همین ای سعد
خواه کم خوانده است خواه زیاد
آنچه در جامع البساتین ست
بازفرمود آنکه دارد یاد
بوالمکارم بزرگ راه نورد
نسخه مکتوب با آنکه خطش
نیست فاسد نماز این ناظر
لیک ست تنها نگاه بکرد
گفت نزد محمد است فساد
وز محمد چنانچه تعیین ست
از ابو یوسف آنچه شد تعیین
از هدایه صحیح بالاجماع

گشت فاسد نماز نیست روا
مطلقاً مفسد است درین باب
گر اراده باو بکرد جواب
گر ایستد آن صنم نماز گزار
نیست فاسد بلا خلاف نماز
که ز پیش مصلی بگذشت
گر دو آن باره در عقب آید
دو ستر آن بود نکردن یاد
فاسد است آن نماز گفت ثقات
گفت در جامع البساتین بعد
هست در ظاهر الروایه فساد
نیز در شرح شمس دین آنست
عند بعض آن نماز اوست فساد
از کتاب خلاصه تعیین کرد
غیر مستفهم او بکرد اگر
لیک بر سجده گاه شود خطا
فهم هم کرد آن مصلی مرد
نزد بو یوسف او فساد مباد
اخذ بولیث گفت بر این ست
گفت اخذ مشایخ ما این
غیر فاسد بود بغیر نزاع

[illegible]

یعنی قلیل بسیار واحد قضی
من الصلوة مع کشف [illegible]
۱۲ شیخ اورا و مسئله
در مضمرات و در نصاب
آورده است که در مسا
پیش از نماز چیزی نسا
نوزده و در نماز [illegible]
در دهان رسانید [illegible]
فرو برد نماز [illegible] فاسد
نمی شود و [illegible]
۱۲ وسیله السعادت

اکل را شرب یا تو فاسد دان
خواه به عمد خواه بر نسیان
خواه باشد کثیر خواه قلیل
هست مفسد نماز اینجا قیل
مگر آنکه میان دندان بود
نیست مفسد که کمتر بود از نخود
این سخن در کتاب شمس الدین
آنچنین در خلاصه شد تعیین
گر نباشد به نحو باشد آن
مفسد است [illegible] نماز بدان
ژاله یا بر دهن بود با آن
رفت یک قطره به گلوی آن
در نماز است هم تباه گشته نماز
گر بود روزه و از فاسد باز
ور به سهو است [illegible] سهو بود
آنچه دی سجده گاه را بود
رفت تا نیمه در گلوی او
باز بیرون نخورد نیست فرو
گفت هم روزه و نماز تباه
این چنین گفته اند اهل الله
گر نشد [illegible] اگر بجا شکست
نشد اینجا نماز فاسد است
شد بجا شکرش نماز فساد
روزه اینجا ولی فساد [illegible]
چون بجا شد لیکن شود ناچیز
نیست [illegible]
[illegible] در نماز بود آن
آن عمل شد کثیر مفسد دان
گر بود احتیاج با دو دست
ور دو تا یک کثیر ذکر شده است
یا عملی در آن کند بسیار
آن نماز در اشتباه شمار
ناظر یا بنده بیند گمان
نیست اندر نماز عامل آن
نیست در جامع البساتین هست
از علما گفته تعیین است
کار با یک [illegible] با دو دست
گرچه با یک ید [illegible] است
کار با یک دست نیست بسیار
کرده باشد اگر به تکرار
در کتاب خلاصه زین تمثیل
این مسائل کنند نکو تفصیل ۲

و اکل البعض قال الامام و ان زاد و فی فمه حتی [illegible] البعض الباقی فی الصلوة فابتلع قدر الحمصة لا تفسد ما لم یکن [illegible] و ان کان بین اسنانه [illegible] لا تفسد صلاته [illegible] او کان اقل من قدر الحمصة [illegible] لا تفسد صلوته [illegible] بعضهم ان کان [illegible] لا تفسد صلاته [illegible] فی البحر

[illegible]

مثلاً نمازی را ز بدن سه بار — یعنی در سکون آن نماز گزار
جسم جنبد هر دو رفع شدن آن — آن نماز باطل شد و ویران
موی خود را بکند با سه بار — آن نماز را [illegible] شمار
این چنین شد مسایل بزرگان — [illegible] از آن گشته فاسد [illegible]
اصل اندر نماز گشتن آن — [illegible] حجت [illegible] آن
گفت ابو یوسف فقاهت را — نقل و فتوی [illegible] تا هیچ
گشتن گر دو دست با جسمی — [illegible] آن [illegible]
گشته با ضرب [illegible] دشمنان — که [illegible]
هر مکانی که بگذرد ایشان — [illegible]
گر نماز شد چنین [illegible] — گشته فاسد نماز [illegible]
این [illegible] مسلمین — قول در جامع الصغیر است
لیک اندر کتاب قاضی خان — [illegible] نقل [illegible] گفت چنان
که بود احتیاج [illegible] — گشت فاسد عبادت آن تن
دانکه [illegible] اگر [illegible] — سر زد [illegible]
آدمی را بدست [illegible] — [illegible] در خلاصه [illegible]
خود [illegible] الامام [illegible] — عمل [illegible] احتیاط [illegible]
[illegible] خود [illegible] — گشت فاسد نماز [illegible]
[illegible] — [illegible] الدعا [illegible]
نیست فاسد نماز [illegible] — هست در جامع الصغیر [illegible]
قول دیگر [illegible] — حرکت [illegible] کرد [illegible]
نیست فاسد بود نماز او — از جهت احتیاط او [illegible]

[illegible]

انچه در جامع البساتین است / نیز در شرح شمس دین این است
در خلاصه نوشته اند چنان / راه اگر رفت در نماز انسان
رفته باشد اگر بقدر سه صف / غیر فاسد نوشته اند سلف
قدر دو صف بدفعه واحد / رفته باشد نماز او فاسد
زنی بهر نماز روئی آورد / شوی آن زن گرفت بوسه کرد
خواه باشهوت است و بی شهوت / گفت فاسد نماز بی شهوت
باشهوت است پس بساز و آن / نیز گردد نماز او ویران
آن یکی علک را اگر خائید / او کشید ست می شود تفسید
این سخن در خلاصه مشهور / علما کرد این چنین مذکور
زنی بچه اش مکید او لبن / گشت فاسد نماز او بیقین
گر دهن ماند بچه بر پستان / تا ورا اوست کار بهر از آن
لیک نازل شود ز پستان شیر / نیز فاسد شود بهر تقدیر
لیک یکبار یک کرت یا دو / نیست نازل لبن شتاب مگو
گر سه یکبار شد به بطلن / گرچه نازل نگشته است لبن
در خلاصه نوشته اند بیان / زنی واقع شود و بیان
کرده نیت امام هم آنجا / به حقیقت اما مقتدی نا
همه گویند نماز هر دو جواز / لیک مسئله مرد را تباه نماز
یک کس از راست هم چپ یک کس / هم کسی که بود حذای لبس
چون محاذات کننده است هم / در نماز یکه هست مشترکه
هم او اگر گذارد این شرط / هم بود زن ز اهل شهوت او
هم بود شرط استوا مکان / نبود حائلی میان شان

نوی ما مقتدیا وکبرت مع الامام تنعقد تحریمة ولا امام سواه صحیح وحد المحاذاة ان یحاذی عضو منها عضوا من الرجل حتی لو کانت المرأة علی الظلة ورجل بحذائها اسفل منها ان کان یحاذی الرجل شیئا منها

[illegible]

ذکر ادنای حالتش ای مجمل — گفت مثل موخره رجل
این محاذات بیش شد یا کم — زن بود واجب بپا یا محرم
استوار سکان فرموده — صورت این سخن چنین بوده
گر جبل برد کاسه بر پا فراست — لیکشان بر زمین نخیز درست
قدم وسی او بلند کان — پس تحقیق سه محاذات آن
این سخن در خلاصه مشهور — در کفایه بعینه گز مذکور
نیز یعنی امام راه نورد — گفت زن مشتهات شد نگرد
مطلق زن که عاقله بوده — ست یعنی چون مشتهاة فرموده
ذکر کردند صاحبان سخن — فرجه در میان مرد و زن
قدر گنجایش ستون یا مرد — گر بود حکم او چه باید کرد
آنچه در جامع البساتین است — گفت غیر فساد تعیین است
وز محمد امام نیکو او — گفت فاسد شود نماز او
مثل این در کتاب برجندی — ذکر کرده است آن خردمندی
ذکر کرده در آن شریف کتاب — کرده از بهر احتساب نصاب
بالغ ست رشید چون بیش — حکم او را شنو ز داری پس
نیز و آن پسر اگر خوش شد و — حکم مرد است نیز تا آید
آن پسر خورد بود اما — مثل زن خویش است گویا
در همه شرحهای مختصر است — از ائمه دین چنین خبر است
بلکه از نیت امامت آن — یعنی قصد امامت زنان
نیست فاسد نماز مرد ای تن — بلکه فاسد شود نماز زن
در نماز ار نیست مشترکه — زن محاذی شدای روندهٔ ره

[illegible]

الکرم الامام ... مبسوط و فی الجامع [illegible]
[illegible] ۵۳ [illegible]
الصلوة وان کان فی [illegible]

گر حریم شود تباه گردد آن — هست در جامع البساتین آن
سنتی که پیشتر گفتند نام — مفسدی را نه بهر نماز تمام
ترک سنت نه ز فرضهای نماز — گر شود آن نماز فاسد باز
خواه عمدا است خواه نسیان — چون شود ترک فرض عمداً آن
مثلا سجده گر بجا نکند کس — بکند فاسد آن نماز کس
ور [illegible] تحیه تکبیر کرد — ور خلاصه تحیه با آورد
یا تباهی [illegible] سهو باد — یا در این صور نماز فساد
زین سخنها چنانچه تعیین گذشت — قبل در باب سهو کان گذشت
یا کسی [illegible] گر داند — عمد نبود تباه شده داند
[illegible] — ور [illegible] او
از قضا سخن [illegible] — ترک اگر شود نماز [illegible]
فرضهای نماز قبل از این — [illegible] گفت اهل یقین
[illegible] سنتهای نماز — بهترین عبادت هست نماز
[illegible] دین او — [illegible] آمین او
این چنین بندگی است [illegible] — بین که گردد [illegible]
دل که گنج محبت آن است — بارگاه [illegible] ایمان است
آنچنان بارگاه صدق مقام — [illegible] ز قطع حرام
در صلوة نفیسه مقصود است — از بزرگان که نقل فرموده است
آدمی زاد ور گناه شود — نقطهٔ از دلش سیاه شود
نکند توبه کند دیگر — آن سیاهی شود زیاده تر
بنده تا بر گناه بر گردد — آن سیاهی زیاده تر گردد

له
در اصول الصلوة من القلم من عزیز از [illegible]

رفته رفته دلش سیاه شود عمل خیر او تباه شود
دل که گردد سیاه در اینجا روی گردد سیاه در اخری
از سپه چند گشته دو پنهان نزد مخلوق آشکار و نهان
کس بروی سیاه ننشیند آبرو راست سپیدی بیزد
پاره مردم سیه پای شقیم چون سیاه چو پا چو پان [illegible]
رفت با اهل [illegible] بازدو [illegible] نقش گرد و اینجا [illegible]
بعد از ان حال آن [illegible] شیخ او را خدای [illegible]
فوق الحال زندگی داری [illegible]
تو به یاد دگر چند ساقی خوش [illegible] یا انجم دم ساقی
چو شود حال آنگه گردد تو به از قبیل او گردد
[illegible] گرد دل [illegible] گرده با آب عشق شسته
که شد از شیر شیر خواران روز عشق سیاه مردان
آن [illegible] گر بست [illegible] تو به کردن [illegible]

در بیان تکبیرات نماز

در [illegible] فقه [illegible] نزد شرع جهان وی [illegible]
ذکر کرده تکبیرات نماز ذکر سازیم ما در اینجا باز
[illegible] الله گفتن گفت باشد همه [illegible] گفتن
جهر کردن بلفظ آمین با باشد از این قبیل و در آن نماز
چونکه آمین گفتن سنت و جا نیست بنای و جماعت اخفا
شافعی جهر کردن این و بیقین دان شما است اخذ [illegible]
راست باجیب نظر در آن هنگام گرچه تحویل بعض [illegible] حرام

نگرد گر بگوشهٔ چشمان — بی کجی رو مباح باشد آن
چونکه کرده بنوک چشم نظر — که باصحاب خویش پیغامبر
هم نظر سوی آسمان کردن — بس حرام ست آن چنان کردن
تکیه کرده بغیر عذر نماز — نگذارد بود محرم باز
باشد این حکم در فروض و وجوب — در تطوع چنین بکن محسوب
اینچه رفع یدین انگشت ثبوت — نزد تکبیر افتتاح قنوت
نزد تکبیر است و عیدین — غیر ازینها حرام رفع یدین
شافعی در رکوع رفع ید ست — گفت نبود حرام نیکویست
رفع انگشتها ز روی زمین — در رکوع سجود و نهی چنین
دو قدم هم از زمین نشود آزاد — در سجود آن نماز او ست فساد
اینچنین هر دو پا نشست — در نماز از محرمات آمدست
بازی کردن بجامه یا بدن — گر زند بار او حرام ای تن
گر دو سه مرتبه نماز تباه — گر زند بار او شده ست گناه
ذکر کرد آن بزرگ علامه — در تشهد یکی بسبابه
مثل اهل حدیث اشارت کرد — گفت در نزد ماست نهی حرج
شافعی گفته ست اشارت ست — مستحب با اصبع شهادت ست
هم دعای قنوت را بی ظن — مستحب در تهجد وتر بر خواندن
نبودست از محرمات نماز — نیست در غیر وتر بهیچ جواز
شافعی در نماز فجر قنوت — خواندنش را اگر بودست ثبوت
حنفی مذهب خدای طلب — مقتدی شد بشافعی بعقب
در نماز پگاه و بی شبهت — نکند در قنوت بتبعیت

مسئله المستفتی اگر دستها در تکبیر رکوع و سجود دستها بر میدارد شرعاً نماز او فاسد شود یا نه شود الجواب اعلم [illegible] فتاوی [illegible]

چونکه تفتیش درین اشکال غیر شد احسن درین اقوال
هم بیک جانب اختصار سلام صاحب فقه گفته است حرام
در ثنا و تشهد و تکبیر نیز در تسبیحات گفت آن پیر
گر ز سهو کرد رسول زیاد است او کند سجده سهو باد
چیست کردن زیاده در تکبیر ثنا سات و در تشهد تقریر
گر بجز الله اکبر این آدم کرد اعظم و یا اجل سالم
شد ز سهو کز رسول یاد زانکه از گفته رسول یاد
آن ثنا کز رسول ما فرمود آخرش لا اله غیرک بود
انی وجهت خواند اندر آن در ثنا شد زیاد و یا تشهدین
یا وجل ثناؤک زاد او شد ز سهو که رسول یاد
این چنین تسبیح رکوع عظیم چیست سبحان ربی العظیم
چیزی بعد العظیم کرد زیاد شد زیاد و چنین فعال یاد
این چنین تسبیح سجود اما چیست سبحان ربی الاعلی
بعد اعلی بگفت الوهاب با چنین شد زیاد و این با
در تشهد زیاده این راکو در رسوله که هست آخر او
چیزی از این زیاد اگر آرد خویش را بگناه اندازد
یا کند ترک واجبی ز وجوب گر بعمد احسن ام گفت آنخوب

در بیان مکروهات نماز

ذکر کرده است فقه کیدانی فعل مکروه ای مسلمانی
کرده باشد این چنین کردن هست نصف عقاب آن تن
شرح او راده در آخر کتاب گفته آن هست مستحق عقاب

[illegible]

فان کانت
الکراهة تحریما
وجب اعادة الصلوة
فانه ترک الواجب
تنزیها استحب لانه
کالمستدرک کما فی
فتح القدیر و ذکر فی
الکافی ان الامور
المذکورة انما کانت
مکروهة اذا کان الفاعل
متعمدا فی ذلک والا
فلیست المکروهة
شرح فقه کیدانی
[illegible]

در صفات نماز شمس الدین　　گفت لفظا صحی که شد تعیین
مستحق عقوبتست آن یار　　آن عقوبت ولی نه بسیار
هم کراهت که در کتاب اوست　　گفت فوق اساءتست ای دوست
آنچه فعلی که از انسان　　بود واندر قراءت قرآن
در قراءت بیان آن گردید　　که درین فصل او عیان گردید
فعلهایی که در درون نماز　　کرده باشد بیان شود در باز
آنچه زین فعل شارح اوراد　　در صحیفه نوشت سازم یاد
گفته است اعتجاز کرده وان　　یعنی اعتجاز را بیان
آنکه پیچید عمامه گرد سر　　چون بود وسط سر کشاده اگر
گر عمامه و یا قلنسوه بس　　او فتد در نماز از سر کس
گفت رفع قلنسوه که هست　　باشد امکان رفع با یکدست
پوشش راس با قلیل عمل　　از کشادی سر بود افضل
حکم دستار را چه فرموده　　بوده باشد عمامه معقوده
پس بباید که چون عمل با یکدست　　بر سر خویش ماندن افضل هست
گر کشاده شده است این دستار　　هست حاجت به بستنش ای یار
سر کشاده گذارد آنکه بسر　　همچنین حال او فتد از سر
اصل تخشع بکشف راس نماز　　بگذارد و بکوشد از وی باز
از خشوع و تضرع است اگر　　نبود باس با کشادی سر
ناصر الدین امام دین برحق　　گفت مکروه کشف سر مطلق
چونکه تعظیم اوست اینجا سلب　　عبرت اینجا بود خشوع قلب
از عتابیه کرده است خبر　　گر گذارد کسی بکشف سر

[illegible]

[illegible]

اگرچه خواندن تنزلا آن یار
گفت کرده باشد المختار

لیک در چند نسخه تاوانی
گر نبود تنزلا خوانی

کتفها را برهنه کرده نماز
نگذارد بود کراهت باز

رشح کستین تا بدو مرفق
کرده فرموده اند اہل حق

از غایه گفته است بیان
این چنین شد وسط کره بدان

از خزانه بشرح اوراد
کرده باشد کراهت یاد

در قبا ظرف هست بارانی
هر چه باشد نماز بر خوانی

سر کند داخل دو کم دو دست
بایدش هم میان بمنطقه بست

نقل کرده فقیه ابوجعفر
لقبا سکند نماز اگر

گر میانه بسته است این مرد
گفت او خویش را مسی برکرد

این روایت که شد ازین کتاب
عقل در مانده گشت درین باب

بلکه این عمل بود لعنی
جستجو ساختم ازین معنی

از فقیهان وقت بالتفریق
لیکے بساخت این سخن بالتطبیق

قول حاجب بدانکه راجح
بوده باشد بکره فرجی

در قبا بود قول بوجعفر
او تعالی است اعلم اخبر

فرجی پوش و شهادت کم
نکند کره گفت از مردم

عذر اگر نیست بر نماز گذار
بسدل اویل فرو کرد شعار

بسدل اویل فرو کرد خبر
مصلح ستر عورت است اگر

مصلح ستر گر نباشد آن
بدرستی نماز او ویران

این چنین با ثیاب بد انماز
کره گفته اہل سنت باز

معنی بدل چیست کن تعیین
هست شرح وقایه را تبیین

[illegible]

لکن بقراءة [illegible]
سواء کان المصلی اماما او منفردا
[illegible] المختار ان [illegible]
[illegible] عن [illegible]
[illegible]
وفی الصغری [illegible]
[illegible]
جامع المضمرات

نه از آنست لبس کرده ورا
نزد کس بدین کسی را
لیک بر هیئت خویش بپوشد
هم ورا او بجا بپوشد
بهتر این عبا و نیست نماز
بهتر این جامه پوش او بسیار
جامه بر سر کند نماز گزار
نیز این فعل را اگر شمار
در کتاب فقه می آرد
جیب بسته نماز بگذارد
شک نباشد ز گفت استاد
زان نماز نکوست جیب گشاد
بین دو دست صورتست اگر
به یمین و یسار فوق سر
یا بجامه کسی بود صورت
در هدایه است کرده‌ای شبهت
صورت اندر بساط باشد چیست
یعنی در سجده گاه انگشت نشست
بو المکارم بعد ملت
گفت در اصل کرده وان عورت
این قول صحیح کرده مگو
گر نباشد بجای سجده ورا
صورتی که بود صغیر اگر
ناظری که باو بکرده نظر
بی تکلف نمی نماید آن
پاک نبود بود چنان
سر صورت تمام باشد چو
نبود پاک گر بود این نحو
خط کشد در میان این همه
باشد او هم خلاف سنت بد
خانه را که صورتست و سگ
نه در آید فرشتها بی شک
در کتاب هدایه کرده بیان
حضرت جبرئیل گفت چنان
پیچ دستار را ز زیر گلو
نه در آرد که منع باشد او
معنی طیلسان چنین بود کی
این سخن در صلوة مسعودی
لیک نبود شست در فصول آنی
شخصی ز گلو کند دستار
شخصی دیگر کرد طعن آن
بر قباحت نبود بر این طعنان

در کبیری [illegible] فی التاتارخانیة [illegible]
لانه صنع اهل الکتاب [illegible]
[illegible] صلی [illegible]
[illegible] صلوة
[illegible]
کرده ست باید گریبان گشاده نماز گذارد [illegible]
بیان گشاده [illegible]

نماز روا نیست [illegible]
فی الخلاصة [illegible]
لا بأس [illegible]
[illegible] گریبان [illegible] نماز
[illegible]
مسعودی

انچه گفتند نقل می خوانیم   اوست وانند و انمیدانیم
در صلوة قنیه علامه   آدمی با وجود دو جامه
بر یکی جامه کرد ادای نماز   آن نمازش اگرچه هست جواز
سخن از بو حنیفه آورده است   آن مصلی بخود جفا کرده است
وز محمد روایت است چنان   گفت ساقط شود عقاب است زان
لیک جامه کنی نماز تمام   بود آن فعل از فعال کرام
سر لباس از خلاف سنت هست   گفت در شمس دین کراهت هست
سنت سر لباس قبل از این   گشت در ستر عورت او تبیین
کره باشد شمردن آیت   که با انگشتها بلا شبهت
هست چون این شمردن تسبیح   لیک با دست کره هست صریح
لیک نزد صاحبین پاک   در فتاوی کاسفی شو و باک
پاره از ایه ساز و غرض   بوده این اختلاف آن در فرض
از تطوع ایمه دل صاف   گفت یک دو نیست غیر خلاف
قول دیگر بود در این انواع   در سنن لغیه کبیه بالاجماع
انچه هست اختلاف ایشان ان   در نماز تطوع هست چنان
گفت اما فقیه بو جعفر   در سنن لغیه تطوع هست اگر
عد تسبیح کرد و هم سور   کرد ز اصحاب ما روایت او
در برون نماز هم از این   اختلاف است از ائمه دین
در خلاصه ائمه کامل   گفت اگر بشمر و بحفظ دل
نکنی عقد دست جنبانی   هست در این کراهیت وانی
خاصه یازه با وی آید   و هنش استوار می باید

[illegible]

اصلهم فیقطعها [illegible] علیه السلام اذا افتتح
لا یباح فی غیر ذلک [illegible]
بحال لا [illegible] الا الامتناع [illegible]
اذا [illegible] امکن ان یاخذ [illegible]
وغطی فاه بیده او ثوبه [illegible]
عن ابی حنیفه ۱۲ خلاصه
ویکره ان یصلی [illegible]
[illegible] واحد [illegible]
حصل ۱۲ ستر عورة ولکن لم
یحصل [illegible]
[illegible] عند کمال [illegible] ۱۲
خلاصه [illegible]

بنهد دست خویش را بر دهان
سنت بود در صلوٰة مسعودی
که بدندان فوق خود لب زیر
تا توانی نگاه دار چنان
گر نگردد آنهم استوار دهان
فقه کتب است نی مسلک اگر
دست یا جامه بر دهن بنهاد
در کتاب شریف شمس الدین
لیک غیر قیام دست یسار
هست نکرده در بیان سر
باز دامن بکرد پیچید
کرد سر را ستره است اگر
یا بیان سر اش ستر دانسان
نیز این را که ستره بود
بدیارسی معاذ را صدیق
هر سنی با فلان یار چنان
حرب کن ای معاذ با آنها
گفت از چه شناسم ای اکمل
کرد سرای خود تراشانند
یا تراشنده سو بنگس این
سیل خود یکطرف اگر سازد

یعنی کف گفت بعضی زشتان
حسن از ابو حنیفه فیروزی
وقت خمیازه استوا بگیر
ورنه نه دست خویش را بدهان
بد بالش درآیدش شیطان
تا خمیازه نکرد فاتحا
در بیان کریه کرده یاد
می نهد در قیام دست یمین
وقت خمیازه بر دهن بگذار
سوی سر جمع کرده هست اگر
نیز این را که به باید ده
ترک سازد کسی میان سر
کرده سر را بمانده هست چنان
آنهمه در صلوٰة مسعودی
کرده بودی امیر با تحقیق
گفت آنجاست قوم فتنه بیان
باشد از حق تعال احسانها
گفت ابو بکر با معاذ جبل
لیک سوی میان سر باشند
آن بود رافضی خطاآئین
فعل خود را بباید انداز

ف
وفی نصاب الفقه ان
سبق احد بالدخول فی
المسجد انتظره مسلمان فی
الاول فعرفی رجل اذکر
ستا او الی علم بنیة ان
یتاخر ویقدم فتطعاله
وستر النقصان ۱۲
وان یاول بن حجاز
[illegible] النبی صلی الله
علیه وآله وسلم [illegible]
[illegible] جبین وصلی فی [illegible]
[illegible]

هم چنین فعلها را کراهت آن — چونکه بود سنت عادت شیطان
هم درین فصل شارح اوراد — کرد در نسخهٔ شرح نفلش یاد
از عبارت بود سطی التحقیق — کرده و سونه مصلی تحقیق
بگذارد با نماز اذان — چونکه مشغول می شود دل آن
از قفا و سر خانه این مجمل — که مطالب بود بغائط و بول
هیچ ندا در اینش جواز — آن نمازش بود بکره جواز
از حجاب بیه شارح اوراد — کرد در آخر کتابش یاد
در میان نماز بول اشدید — کردش حکم او چنین باید
قطع سازد نماز خود باین — تا که سازد فراغ نفس نجس
همچنین نحو اگر اسازد — خویش را با گناه اندازد
گرش خوف فوت وقت آن — باشد اتمام را اولی آن
هم چنین شارح خجسته صفات — گفت اندر میان کیفیات
پوشش جسم در مصلیا — فعل مکروه گفت در اینجا
شد اینجا دلیل و فریبد — چونکه عادت بود باهل یهود
بزند دست خویش بر خاصر — گفت مکروه ائمه فاخر
هم چنین فعل را درون نماز — که گفتند اهل معنی باز
آن زمانیکه شد لعین شیطان — دست بر خاصرش زد انجم آن
وصف نه فتنه کیداسی — این چنین در شرح دی دانی
کرده دان غیر عذر اگر قید — نشود گر ازو وضو پدید
گر نکرد و وضو ازو پیدا — گشت فاسد نماز او اینجا
هست مکروه پیش اتفاقن — هم ز حیوان چنین بود ای تن

ف [illegible]

یا مصحف المصحف کل عداه و
یقلبه و یقول [illegible]
[illegible] وجل ۱۲ [illegible]
[illegible] الی جانب المصحف
ان لم [illegible]
وکذا لو کان المصحف
معلقا من الوتد [illegible]
الی ذلک الجانب [illegible]
ووضع القرآن [illegible]
علیها [illegible]
[illegible] الجلوس علیها وقال بعض
المشایخ لا یکره ۱۲
قنیه

نیز مکروه بود دمیدن خاک   غیبت مسموع اگر بود ای پاک
لیک مستحب است باشد ار مسموع   فاسدست آن نماز و نی ممنوع
در دهن درهمست یا چو ان   گر کند منع خواندن قرآن
نیز مکروه گفته در این فصل   گر کند منع نیست جائز اصل
انچه باشد سباته و غران   گر فرو برد در نماز انسان
بود فاسد ز نحو مفسد او   کمتر از او بود و گر بیشست کو
کنخبه ی را اگر ز خارج فم   گر فرو برد مفسدست آنهم
نهم ادای قراءت قرآن   گر بود در رکوع کرده بدان
گفته تفصیل ذکر با بطلین   یعنی در انتقال های تن
شرح این قول ابتدای سبب   کل تکبیر انتقال که هست
یعنی کس با رکوع میرفتی   لفظ تکبیر با یکش گفتی
می بگفتی چو بهره اش اتمام   راش نیکرد در رکوع تمام
سمین تسبیح از رکوع بود   باز در قومه اینکه ختم شدی
در صفات نماز از اعضا   باب یک کرده ام تفهیما
هر که بیجا بگفته زین اذکار   پس همین فعل را کریه شمار
در صلوة نفخه بیسود   مکروهم آنچه گفته فرمود
در نماز آب بینی شد ظاهر   هست سنت گرفتن ای طاهر
دیدنش واجبست ای اکثر   بعضی سنت بگفت دیدن هم
حفظ کن آب لعنت آشیان   تحت که بر زمین مسجد آن
زآب بینی بقول پیغمبر ما   ارض مسجد چنان کشد خود را
تا هم تو بیاد در آتش نگدازی   زنهار احتیاط بسازی

[illegible] كان النبي صلى الله عليه [illegible]

نبود با من این مصلی تن
طالب اذن این بود احسن
پس نمازش انبساطنست لبود
میگزارد نماز باس نبود
لیک ارض و فضل ست لتقین
یا بخیزیکه رو بپیشش نبین
شخصی بر سوی قبله کرده رو
شخص میکند نشسته او
دیگری سوی پشت آن انسان
میگزارد نماز باس بدان
نکره باشد رسول چون بنشاند
ور پس تکیه نماز بخواند
لیک بعضی سوی نماز گزار
او رو باشد اگرچه [illegible]
گفت انس تا مع الصغیر خال
[illegible] فارق دید یک انسان
ایستوده رو سوی مرد کرد نماز
کرد ادب بر وی تا بیرون باشد
پس ادب بست آن عادل
گفت شو سوی قبله مستقبل
مصلی گفت در آن حال
میکنی سوی صورت استقبال
فهم شد رو سوی مصلی کس
کردن اینجا حرام بوده پس
بعضی از عالمان شرع شعار
گفت نزدیکی نماز گزار
تا بمانند یا سخن گویان
کز نهی صحیح کراهت دان
لیک نزدیکان است سبیل
کرد نهی رسول را تاویل
قوم اگر میکنند بلند سخن
ترسد این شخص از غلط کردن
یا بود خوف بر نماز گزار
صوتی ظاهر شود تا نمازیار
در نمازش بخندد او ناگاه
شود از خنده آن نماز تباه
گر درین حال او شود بیدار
می شود شرم وار تا نمازیار
نبود این خوفها اگر زآن
پس نبود نماز نزد شان
پس همین قولها که کردم یاد
ذکر کردست شارح اوراد

[illegible]

که مشتمل بر نار النهر
بر پشت پای مصلی
افگندن کراهت
و شستن ازین
طریق مبتدعانست
تقلید کردن ۱۲
مجموعة الفتاوی
۱۲

مسئله

جای با قعده سجده باشد پاک گرد بر گرد او نجس ست ناک
گر چه آنجا بود درست نماز لیک بود ست او بکره جواز
این سخن در صلوٰة مسعودی لیسند قاضیخان لقد بعودی
گفته از وی ملک غیر نماز ملک کافر بود نگویی جواز
چونکه با خواندن مسلمان اصل نبود راضی کافر بدو وصل
ملک ارض مومن ست فرد وجه یا بود آن زمین مکروهه
نکند از وی نماز این انسان چونکه راضی نه است صاحب آن
غیر مزروعه گر زمین بودی می‌گذارد و نماز معبودی
چونکه بنمود مصنف نیز این صاحب ارض راضی ست با این
با بتلا گشت مومن ناگاه در میان زمین غیر و راه
باشد انجا نماز در ره غیر چونکه نبود حقش بارض غیر
همه کس در طریق حق دارد انتهی قول قاضیخان آرد
بعد ازین در صلوٰة مسعودی نقل کرد از رسول معبودی
هر جگاه مصلی و صحرا ست بکند ستره بجو پیش حفاست
بهر زین باب شارح اوراد آنچه گرد ست یاد سازم یاد
ستره چوبی کم از ذراع مباد قدر گز باد یا ازوست زیاد
چونکه ز اصبع مباد باریک چون موخر ز رحل باشد نیک
ستره با کس قریب بیاید تا موافق بمسئله آید
سجده راست پیش خود را او بجدا سی یکی ز دو ابرو
معتبر نیست چوب انداخت یا کسی پیش خویشتن خط ساخت
قول یکپاره ائمه خوب نیست ممکن بود خلاندن چوب

مسئله
الصلوة في ارض
مغصوبة جائزة ولكن يعاقب
بظلمه فما كان بينه وبين الله تعالى
يثاب وما كان بينه وبين العباد يعاقب
وكذا الحج بمال الحرام والمعاصي
[illegible] الطاعات واذا في [illegible]
[illegible] مغصوبة [illegible]
واذا صلى في ملك الغير
وجهين اما ان كان مسلما او كافرا
كان مزروعة لا يجوز لانه لا يرضى
الصلوة المسلم في ارضه وان [illegible]

مسئله
[illegible] ان ينصب [illegible]
[illegible] الصلوة [illegible]
لا بد ان [illegible] الارض [illegible]
[illegible] ان [illegible] الطريق
[illegible] الذراع [illegible]
[illegible]

× × × × × × × × × × × ×

سے نهد چو برادر ازان پس — بعضے و پیش خویشتن آن کس
بر جگاهے کسے بنا بد خوب — کشد خط تبتول تا مه خوب
خط کشد گفت بعضے را شمع آن — شد تخلف کشند خط را چون
قول بعضے کشد در محراب — بعضے طولا گفت در این باب
نزد بعضے امام روشن گور — گر مکانے امان بود ز مرور
نبود بیش از طریق بیان — ترک ستره شود تو باش آن
نیسند در صحن مسجدی فرقی — گر ادا سے نماز می کردی
گر بنا شد قسمت قرآن — گفت در شرح بر که آیت دان
بس قریب ستره را آن بار — علما گفته اند چه مقدار
آنچه در شرع کرده اند خبر — با و مقدار گو سفند گذر
گر به پیش مصلی شخص گذشت — گذرنده بحجبه هم آثم گشت
گذرنده گشت آثم اینجا — گذرد در کوے از کدامی جا
در صحیح سخن ز جاے سجود — از کسے جا بخیر شیخ نمود
سهم ز کاسے اصح نکرده یاد — این سخنها ز شارح اوراد
چهار زین باب ابو المکارم سهم — نقلها میکند ز اهل کرم
در صحیح اصح مکان سجود — در کراهیت اعتبار نمود
لیک قول دگر لقب د وصف — فتوی بر این نوشته آن اشرف
قولے سه گز نوشت قولی پنج — قولی چهل گز بعضے سخن سنج
بر مکانے بود نماز گزار — گر به پیش گذشت دیگر بار
ذکر شد در فتاوی کافی — آنچه از قول ائمه وافی
گر بود او لقب روا است هرد — ذکر لا باس در کتاب نکرد

[illegible]

اختلف المشايخ في الاولى
في المسجد فالذي يصلي
وبعضهم لا يفسق بل بعضهم بابا
اصح ما يقال انه يعتبر [illegible] او
المسجد [illegible] صحيح في
بجميع الذي يصلح ان يخرج من
فيه فلا رواية فيه والمشايخ
مختلفون لا باس للمرور
وصاحب الدار ان بنا في
المسجد في الصحيح من المذهب
والاحسن ان يتورع فلا [illegible]
ولا يدخل المسجد الكبير [illegible]
وذكر ابو [illegible]
[illegible]

پس همین حکم صحرا دان | چیست در مسجد بیت اگر انسان
خیمه و جای های بستان نشان | مسجدی صغیر باشد آن
گر ز سر جای پیش او بگذشت | گذرنده بجرم آثم گشت
حکم صحرا است مسجد ان کبیر | قول دیگر چو مسجد بیت صغیر
مسجدی خرد آنچه تعیین ست | بوده کمتر ز شصت اندر شصت
پس سخن کمتر از چهل و چهل | شمس دین ذکر کرده ای عاقل
گفت این قول را هو المختار | باز ازان کاسه ذکر کرد آن یار
گفت حضرت بد اندیش بین | اثم پیش مصلی بگذشتن
تا چهل میکند توقف آن | لیک ثابت نه چهل کرد بیان
بو هریره بگفت تا چهل سال | قول پیغمبر خدای تعال
گر ز پیش نماز بگذاری | قصد بگذشتن ار کند یاری
بر اشارت و یا بتسبیح این | گفت گرداندش علی التعیین
جمع اگر کرد اشارت تسبیح | گفت کرده در کتاب صریح
نیز کنز العباد گفت آن یار | از فتاوی عمدة الاسرار
گر نگردد نماز نیست تباه | لیک بگذرنده است گناه
گر بود سترة به پیش امام | بد ستی ست سترة اقوام
باقی افعال کره از انسان | در میان نماز باشد آن
گر بخواهد خدای بی انباز | در میان امامت آید باز
بکراهت کشد نماز ادا | علما گفت اعاده اش اولی
شمس دین در کتاب فرموده | سنتی که موکده بوده
هست ترکش کراهت تحریم | کردن او سعادتی ست عظیم

اذا سلم الامام [illegible] اخر التشهد [illegible] فاتم [illegible] التشهد [illegible] نوعان کراهة التحریم وکراهة التنزیه فان فعل الصلوة [illegible]

[illegible]

در مقام دگر نوشت او باز
با کراهت ادا گشت نماز
گفت آنرا اعاده کردن خوب
بلکه از گشتن نقل شد ز وجوب

در بیان نماز جماعت

پنج وقت نماز که بر ماست
فرض عین ستون دین ماست
بجماعت ادا کردن آن
همچنین سنت موکده دان
چونکه پیغمبر خدای ودود
همچنین سنت هدی فرمود
کس تخلف نمی‌کند از آن
مگر آنکه منافق انسان
شهد است چنانچه گرد و داد
بعد ثبوت شارح اوراد
بلکه گفتند بزرگان دین
بجماعت ادا کردن این
رای آنها بالفرضی این است
عد از سنت شمار از و
نیز این شرح ساز فرمودی
این چنین در صلوة مسعودی
ابن عباس یعنی عبدالله
گفت پرسید از رسول الله
شخصی در چهار وقت امر خدا
بجماعت کند نماز ادا
لیک در وقت شتی انسان
نشود حاضر جماعت آن
گفت پیغمبر ستار و کبار
هو فی النار گفت تا سه بار
نیز فرمود حضرت عبدالله
کردم این را سوال تا یکماه
حضرت مصطفی که خفت خفت
در جواب من انچنین گفت
وز کتاب قنیه آورده
شخصی ترک جماعت ار کرده
گفت تعزیر واجب است آنرا
نبود عذر اگر چنین انسان
نیز همسایگان گنهگارند
گر نگفته باو ساکت اند
نیز در این کتاب [illegible]
ترک او اهل ناحیه کردند

[illegible]

الکاشف فی بیان الاوراد
وسئل ابن عباس رضی الله عنهما
عن رجل یقوم باللیل
ویصوم بالنهار ولا یحضر
الجماعة قال هو فی النار
شرح اوراد

هست وصیت‌شان بیان الصلاح   پس جماعت بود تطهیر فلاح
هم نوشته کسی سست لیل و نهار   می‌کند عمل فقیه را تکرار
فشود حاضر جماعت پس   نیست مقبول آن گواهی کس
نیز در آن کتاب بگزیده   شد ز شمس الائمه پرسیده
شخصی در بیت خود گذارد گاه   سنت الهش نماز فرض آنگه
یافت نقل جماعت او یا نه   گفت نی آن امام فرزانه
کردند از بهر عتبیش سوال   گفت آری امام نیک جمال
در کفایاسے شعبی آورده   که درو اینچنین بیان کرده
ابن مسعود با رسول خدا   گفت ای رهنمای شاه و گدا
یک جماعت که فوت شد از من   کردم آزاد بهر او یک تن
گفت بشمر بنده بی شبهت   نرسد با ثواب جمعیت
گفت دو بنده ساختم آزاد   مصطفی باز آن جواب بداد
گفت سه بنده ساختم احرار   بعد از آن گفت سید ابرار
آنچه باشد رقاب روی جهان   گر بود بنده تو جمله آن
همه را حر کنی بلا شبهت   نرسد با ثواب جمعیت
در صلوٰة فقیه مسعودست   گویم آنچه فقیه فرمودست
گفت در مسجد محله خویش   خوانده باشد نماز از وی پیش
نرود یا رود بجای دگر   مردمے ماندست از جماعت اگر
نخعی گفت مانده است اگر   گر نشاید رود بجای دگر
ظاهر قول پیشوان فتن   شیخ بصری بگفت امام حسن
دیده‌ام صد هزار از اصحاب   بود هفتاد بدری از احباب

الواحد مع الامام جماعة [illegible] ولو فاتته الظهر [illegible] في بيته مع اهله [illegible] الجماعة [illegible] في البيت ان كان [illegible]
[illegible]

چون جماعت که فوت شد تنها
کرده تعلیم‌های خود زیبا
مسجد و دید با محله دگر
بجماعت ادا کنند اگر
لیک آنکس درون مسجد گشت
داند آنکه جماعت ار بگذشت
چون تحیت بیارد اول کس
برود جای دیگری زان پس
هست در شرح ور دلی شبهت
گر ز مسجد گذشت جمعیت
گفت بایست خویش آید باز
مع اهالیش کند ادای نماز
بوده باشد اگر مصلی دو
غیر جمعه بود جماعت او
گر چه با اوست یک صبی عاقل
او جماعت بود بحیدین نقل
گفت از روضه چون ز مسجد کی
گر جماعت گذشته باشد وی
خواه در مسجدش گزارد فرد
از جماعت بماند باشد فرد
خواه رفته بمسجدی دیگر
بجماعت کند نماز اگر
فضل این هر دو را مساوی دان
از سرائر چه گفت لیک چنان
داخل مسجد ار شود این مرد
که در آنجا اداش باید کرد
لیک داخل نگشته باشد کس
هیچ و ثواب جماعت پس
شرح او را و نقل کرد از حصر
ذکر کرده ائمه دین نص
مسجدی راست قوم معاودین
هم امام هم مؤذن تعیین
بجماعت که شد ادای نماز
جمع دیگر ز قوم آید باز
بجماعت ادا کنند یا نی
اختلاف است ائمه شد وافی
باز تکرار این جماعت را
گفت شیخ و مباح نزد ما
شافعیه جواز بشمارد
هر یک اینجا دلیلها دارد
وجه با آنکه سید ابرا
رفت روزی بسایهٔ انصا

[illegible]

جماعت في محله
خاصة فضل المسجد
فيه كما عليه الأصحاب
تكرار الجماعة فيه
بأذان وإقامة
عندنا وعند الشافعي
مباح وأما التكرار
بغير الأذان وإقامة
مباح بالإجماع
١٢ خلاصه

کرد اصلاح شان چو آمد باز / اهل مسجد گزاردند نماز
بخدم رفت پس رسول الله / جمع کرد اهل خویش را آنگاه
مع آنها نماز کرد ادا / این بود کرده رسول خدا
وجه او اینکه هیچ وقت نماز / بجماعت اداسی آنها باز
در وجه سنی نفسه قدر ثانی / چون فریق نخست سیدانی
گوئیا غیر اهل مسجد باز / بجماعت ادا کنند نماز
نیز چون مسجد شوارع بین / اندرین نحو و جائیش این
گر بنا شد نه اهل مسجد خویش / آن جماعت که خوانده از وی پیش
هست تکرار باتفاق جواز / گفت در مسجد شوارع باز
نیز از جامع الصغیر خان / از همین باب کرده است بیان
مسجدی را چو هر دو اهل گذشت / بجماعت نماز او بگذشت
بی اذان و اقامت انجا کس / واحده خواند از جماعت پس
چونکه تکرار در یکی مسجد / نیست جائز جماعت ای عابد
گر شمارے جواز بی شبهت / کس نترسد ز فوت جمعیت
پیشود قلت جماعت آن / این کراهت بود یقین بدان
شافعی آن امام شرع شعار / نبود باس گفت در تکرار
در همین جامع الصغیر اینجا / ذکر شد والصحیح ما قلنا
این چنین از شحانه نبوی / نقل شد در طریق راست روی
چون جماعت که فوت شد زنبیان / مے نخواندند نماز را وحدان
از ابو یوسف سعادت یار / در جماعت که کرده شد تکرار
قوم بسیار گر بود واقفی / یعنی قوم جماعت ثانی

واذا فاتت [illegible] عن وقتها [illegible] ان تقضیها [illegible] بیته ولا تقضیها فی المسجد [illegible] ترک الصلوة [illegible] [illegible] صلوة [illegible] جماعة [illegible] الجماعة [illegible] المسجد [illegible]

[illegible]

یکی مرد اگر بود یا دو — گر یکی ناخسته مسجد او
همچنین نحو گر ادای نماز — نیست مکروه این جماعت باز
در صلوة فقیه در این باب — هست بر قول بوحنیفه جواب
یعنی گفت آن امام نیکوکار — غیر جائز بود درین تکرار
نص از جامع الصغیر خان — شرح او را کرده است بیان
هر جگاهی که قوم از خانه با — بجماعت نماز کرد ادا
اهل مسجد اذان بگفته باز — بجماعت ادا کنند نماز
یعنی از اهل مسجد از انسان — بمخافت گر گفته اند اذان
تا که بیرون مسجدش یک کس — نشنیده اذان او را پس
بجماعت گزارده نماز — باقی مردم گشت جائز باز
بجماعت ادا کنند انها — شرح او را کرده تبیینها
چونکه اینجا جماعت اول — گر بسنت نکرده اند عمل
هر جگاهی مسجدی منزل — گر نباشد موذن ای عاقل
رود انجا کند اذان آن نماز — گر چه تنهاست بکنند در نماز
چون که آن مسجد یکه باشد حی — گفت حنفی بود از و بهر وی
پس او اینشو و ازین حیران — این روایت بود ز قاضیخان
هست در مسجدش موذن پس — لیک حاضر نشد و یک کس
گفت اینجا ائمۀ عالم — پس اذان گویند و اقامت هم
واحد اخواندش نماز اگر — به که تنها انجا رود بجای دگر
هست در یک محله دو مسجد — کدامش رود کسی تما
هر کدامش قدیم تر باشد — مسجد دو انچنین اگر باشد

[illegible]

اذا صلی ... فان کان ... بالجماعة
الاقرب ... وان اختلفت
[illegible]

گر بساولیست در بنا هم و
در قمیصی بود به بر اهم
لیک باشد قمیصه بی‌نیان
تا شود باعث آن سعادت یا
شود پیشوا اگر این مرد
در کدامش کراهت تام
در قمیصه بود و شود بکس
شوید آنرا اگرچه آن حالت
اگر از فوت وقت خوفش هست
در وضو عضو عضو که سه شستن
اشکم هر عضو را سه شوید بکس
بر که یکبار شویدش اعضا
قول دیگر سه بار می شوید
شرح او را کرده است بیان
گر بجمعه جماعت این بارش
لیک تأخیر ساختن از وقت
نیز در این کتاب شد مذکور
پس بیان کس شدت باران
یا که بر جامه است خوف فساد
هم حضور جماعت ای مولی
می بباید اگرچه قائد او

برود با قمیص منزل او
پس مخیر بود و همچنین آدم
بقابیل انجماعتش رود آن
هم جماعت درو شود بباید
باشدش نگاه باید کرد
در پس او کند نماز تمام
گشته از قمار در هم تخمیر
باشدش خوف فوت جمعیت
نبد هر دو وقت را از دست
بیقین نیست سنتی زشتن
باید از رکعت جماعت پس
بایدش اول جماعت را
از بزرگان که راه دین پویند
گر کسی مختفی است از سلطان
نیز آید مباح بشمارش
نه مباح است بلکه باشد سنت
منزل کس بود ز مسجد دور
خوف بر نفس خویش دارد آن
سگ از در بخانه باش بسیار و
غیر لازم نوشته هم اینجا
نیست لازم اگر رود نیکو

مسئله بستان الفقیه ۵ ... اللیث قال الفقیه اذا کان الرجل منزله بعیدا من المسجد فخاف على نفسه ... المطر ... الطریق الى المسجد او خاف ... فلا بأس بان یصلی فی بیته ... السراجیه لا یلزم حضور ... والله اعلم ... وکذا المقعد ومقطوع الید والرجل ... والشیخ الکبیر الذی لا یقدر ... ۱۲

[illegible]

ماند و هر جا هست بر همین اوصاف
دست پای بریده هم ز خلاف

نیز پیری که قدرتش بر راه
نبود عذر وان بلا اشباه

بنده مے طلبد اذن از مولی
تا نمازش کند صحیح ادا

اذن سوے اگر نباشد بعد
نیک قصد همین عبید سعید

گر بود لاسے خود گران ناید
از براے جماعت او آید

لیک آید گران بمولایش
سبکش از دو نماز بر جایش

بنده را حکم جمعه هم نیست
داند آن کس که هر دو دین

ور کتاب قشیریه گو جمعه
در جماعت چو هست نیست منفرد

سطر و ثلث ست بر دو شد بعد
با بود خود منفرد باید

در بیان امامت و احکام او

ور امامت اگر دو کس ناید
بیشتر اعلم سنت باید

گر مساوے بود بعلم اگر
باید آنکس که هست قاری تر

ور قرائت اگر بود یکسان
پیشوا سکنند اورع آن

ور ورع هم اگر یکی حالست
افضل او که از سنین سالست

ور برابر بود بسن هر دو
باد آنکس که هست نیکو رو

بعد ازین آن کسی که انسب
اوست لایق تری بآئین نسب

گر بانها بود برابر هم
در خلاصه نوشت اهل کرم

بعد ازین گفت قرعه اندازند
قرعه بر نام هرکش بسازند

یا بباشند باختیار قوم
هست کار امام کار قوم

گفت در کافی و در مبین شیخ
احسن الوجه را بدان شیخ

هرکه در شب نماز خواند بیش
احسن الوجه باشد آن درویش

[illegible]

حرمة عادة بود اعظم / غیبت خلق بیش باشد هم
ذکر کردند اهل این معنی / این بود معنی حسن لغیره
میکنند نقل شارح اوراد / از رسول خدا چنین شد یاد
در پس عالمی تقی مردی / گفت هر کس نماز ادا کردی
گوئی در خلف یک نبی خدا / کرده باشد نماز خویش ادا
آن حدیثی که هست تا دانید / خلف هر بر و فاجری خوانید
نیست شک قول شاه اسلام است / از برای بیان احکام است
لیک باید امام نیکو مرد / اقتدا خلف بد نشاید کرد
چند فرقه شود امام اما / فاسق مبتدع و یا اعمی
یا که اعرابیی بیابان است / متقی در علم شرع نادان است
یا شده باشد از زنا مولود / یا بود از خورندگان سود
یا مغفل کس است یا مجنون / یا منقوط ست یا سک چون
ابرصی که بطن هر اعضا / برص او اگر بود پیدا
یا امامت بکرد عبد قن / یا سفیه ست بدمن حاقن
امرد و نرد باز شطرنج باز / ذکر کردند بزرگان طراز
هست مکروه امامت اینها / شرح اوراد کرده تبیینها
اندر اینجا که ذکر شد مجنون / گفت از خانه یا بمضمون
هست مجنون مطبق از انسان / نادرست است اصل اقتدا آن
گاه دیوانگیش برباید / بعد با هوش خویش می آید
آنزمان که بهوش آید باز / گر امامت کند شدست جواز
در کتاب نصاب التعیین است / نیز در جامع البساتین است

[illegible]

ببلاغت رسید چون پسریش / حکم او را چگونه داری پیش
نبود آن پسر اگر خوش شد و / حکم مرد است نیز حکم او
آن پسر خوبرو بود اما / مثل زن عورت است سرتاپا
گر محاذی شود بمرد او باز / گفت او را بفسد است نماز
هست امام محاذ فاسق اگر / گر نه قومش رود بجای دگر
رسد آن رفتنش ابو یانی / میرسد این سخن ز شیبانی
لیک در عید جمعه است اگر / نرود مقتدی بجای دگر
گر قرائت بکرد با الحان / گفت اندر کتاب قاضی خان
لحن فاحش بود نماز فساد / غیر فاحش بود کراهت باد
ای دریغا که اندرین ایام / رفته شد عیب در اسلام
اکثر دون امام الحانند / قار و فاسقان اعلانند
وفضلا عالم بدین هستند / متصل جمله با این هستند
ور نمازی امامت اعمی / نزد مالک نبود هست روا
همچنین در صلوة مسعودی / دیده شد آنچه شرح فرمودی
نزد مالک امامت فاسق / نیست جائز بقول آن حاذق
آن امامیکه داردش بکیست / نزد اصحاب با کراهت هست
در ادای حروف از قرآن / نتواند بکرد اگر انسان
گر کند جهد نیک عمر دراز / روز و شب از طاقت استد باز
همچنین جهد آشکار نهفت / بدرستی نمی تواند گفت
هست جائز نماز این انسان / لیک گفتند بزرگوان جهان
نتوان شد باتفاق امام / این روایت ز عمدة الاسلام

[illegible]

ذکر کردند بزرگان سبل
با کند وقف او بجای وصل
در فتاوای قاضی خان خبیر
لفظ لا ینبغی از تهذیب
هم باجرت امام بگرفتن
لیک فتوای عالمان ما
جست فتوی یکی ز اهل یقین
گر نباشد امام در اسلام
سنت مستحب نباشد هم
هست جائز امامتش بانه
اشرف بندگی که هست نماز
آن زمان با خدا که همراز اند
چه مناسب جهول ونیادوست
صاحب خانه اذن ناکرده
این روایت ز شرح اوراد است
اصل او پاست صاحب خانه
نیست جائز بکودک و بزنان
از ائمه بلخ ز اهل حق
گفت جائز امامت صبی
نیز در نفل مطلق است خلاف
در جمیع نماز استفتا

گر کشیده تنحنح ست رجل
پا بساز و بجای وصل او فصل
گفت امامت نمی کند با خیر
از خلاصه نیز از ترغیب
هم دریجا کراهیت گفتن
گرده نبود درین زمان ما
از امام همام رکن الدین
چه بود فرض واجب است کلام
گر امامت کند چنین آدم
گفت نے آن امام فرزانه
وقت یکرنگی و تحمل راز
افضل قوم پیشوا سازند
پیشوا در تحمل راز او ست
کرد امامت گر به پشمرده
از بزرگان دین خبر داد است
با امامت ز مرد بیگانه
در نماز اقتدا کند مردان
در تراویح سنت مطلق
لیک قول مشایخ ما نے
در میان ائمه دل صافی
در نماز نوافل چو شمار

وفی قنیة [illegible] ... قال ابو حنیفة [illegible] ... [illegible]

[illegible]

زین سبب که نوافل صبیان هست دون از نوافل مردان
چونکه ویران کند نماز صبی قول مجمع قضاش لازم نی
صاحب جرح سائل ست اگر گر امامت چو با صحیح اگر
نیست جائز نماز صحت مرد در جمیع کتابها آورد
در پس مستحاضه پاک زنان گر کند اقتدا درست مدان
قائمی اقتدا بقاعد کرد اقتدا ایش بود درست ای مرد
لیک قول محمد حق دین غیر جائز بود علی التعیین
متوضی پس متیمم وار اقتدا می کند جواز شمار
بخلاف محمد ابن حسن غیر جائز بود برادر من
بو المکارم بزرگ شرع نشان گفت از مضمرات غیر آن
که بنزدیکه در وضوداران نبود آب اگر جواز بدان
آب اگر هست در طهارت دار نیست جائز بنزد هر سه یار
چون محمد امام شهد مقال غیر جائز بگفت در هر حال
متیمم که با وضوداران در جنازه کند امامت آن
در خلاصه ائمه دل صاف گفت جائز بود بغیر خلاف
لابسه اقتدا بعاری کرد اقتدا ایش درست نی ای مرد
اقتدا کرد قاری با امی بدرستی نماز جائز نی
ور کند اقتدا باخرس باز گفت ائمه نبوده است جواز
امی چون نماز را جدا ان می بخواندی نوشته قاضیخان
قاضی هم بمذهب او تنها می بخواند [illegible]
نیست جائز نماز امی مرد در هدایه صحیح [illegible] کرد

[illegible]

نبود در نماز قارے آن   نیز جائز گفت قاضی خان
اینچنین اقتدای امی کس   نادرست ست گفت با اخرس
اخرس ار اقتدا بامی کرد   گفت باشد درست تشنه مرد
قومی از امی قومی از قاری   کرد بامی اقتدا یارے
بوحنیفه امام شرع نهاد   گفت باشد نماز جمله فساد
در هدایه ولیک هر دو قول   گفت از لطف خالق ذو الطول
در هدایه و غیرها فرمود   کس توانا ست با رکوع وسجود
گر کند اقتدا بمومی این   غیر جائز بود علی التعیین
مومی با مومی اقتدا کر درست   اقتدایش درست آور دست
گرش مومتش بود قاعد   مضطجع هست امام ای ساعد
اندرین حال اقتدای این   غیر جائز بود علی التعیین
نیست جائز امامت گر آن   شرح او را و کرده است بیان
کودکے شد امام با کودک   در هدایه جواز آن بیشک
در کتاب خلاصه مذکور ست   نیز در چند نسخه مسطور است
گر ز خنثای مشکل هست نسان   جائز ست گر شود امام زنان
کرد امامت بمثل خود خنثی   یا بمردان نبوده هست روا
بصبی مراهق اے درویش   جائز است اقتدا بمثل خویش
متنفل بمفترض شد امام   غیر جائز بود بقول تمام
مفترض گر بنفل خواننده   کرد امامت درست ای بنده
شخصی خوانده است فرض اگر   شخصی دیگر بود بفرض دگر
گر کند اقتدا بآنکس این   غیر جائز بود علی التعیین

اعلم ان مقام الامامة میراث من النبی صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] فلذا [illegible] من کان [illegible] ویکره من کان [illegible] امامة [illegible] کذا فی المبسوط [illegible]

[illegible] الا ان النبی علیه السلام [illegible]

۱۹

است موزه گر نجاست ها
گرا ماست کند شست روا

هم درین باب شارح اوراد
بزبان زخم بسازد باد

اقتدای صحیح انجا باز
هست بر مسح جبیره جواز

گر نداند امام را تعیین
یا مقیم است یا مسافر این

در خلاصه هم ز قاضی خان
نبود صحت اقتدای آن

اقتدا به مقیم مسافر کرد
وقت اگر هست صحت است [illegible]

گفت بعد از خروج وقت اما
غیر جائز نوشته اند علما

این سخن از کبیره واضح
بدلائل بگفت در کاشف

اقتدای مقیم مسافر را
هست در وقت بعد وقت روا

در صحیفای شرح اوراد است
نیز از بزرگان دین داوست

حنفی مذهب خدای طلب
مقتدی شد بشافعی مذهب

متعصب نباشدش آن یک
هم بایمان خود ندارد شک

نشود منحرف بقبله او
یعنی در منحنین باشد رو

نیز او دستر را بلاشبهت
نگذارد درست یکیفت

باکشنده بود تعیین او
بعد خون قی و دهانش وضو

هم نسازد وضو راستی اهل
یعنی آنکس زیاب مستعمل

آب کم قدر قلتین بود
گر نجاست درو وقوع شود

زان چنان دان اگر وضو ناکرد
از خلاصه سه راید آورد

بهمین شرطها گذشت بیان
می توان کرد اقتدا بر آن

شک بایمان خویش کردن نیست
انچه در این کتابها مرقیست

گوید آن شخص که درین درگاه
انا مومن ان شاء الله

[illegible]
صلاة الامام باز
صلاة علی غیر طهارة
و امام باز [illegible]
الا اعلام ۱۲ من
[illegible] المقیمین

همچو مومن از خدا خواهد
گر چنین گوید اقتدا شاید
قول ترغیب کو زه پشت فلان
فی الاصح نادرست است آن
در کتاب هدایه تعیین است
در نهایه و کافی هم این است
مقتدی گر یکی است چون برجا
از یمین امام خیزد راست
لیک نزد محمد آن شد مرد
مقتدی هر کجا که باشد فرد
اصبعش نزد پاشنای امام
می نهد آن یکی دران هنگام
لیک قول دو بزرگ ظاهر
خیزد از راستش هو الظاهر
گر بود سوی چپ و یا در پس
جائز اما بد بود آن کس
مقتدی هر کجا که باشد دو
پیش استد امام ازین دو
از ابو یوسف آمده ست بیان
گفت استد میان دو انسان
گفت صاحب هدایه آن اول
پیش استادنش بود افضل
در میان دو مقتدی استاد
گفت این فعل بد نباشد یاد
گفت صاحب خلاصه ظاهر
پیش استد ز دو هو الظاهر
شرح او را در او نباشد شک
گر بود مقتدی یکی کودک
از یمین امام باید خاست
مرد بالغ چنانچه خیزد راست
زن اگر مقتدی ست کرد اعلام
گفت می استد او به پشت امام
مقتدی یک زن است هم یک مرد
مرد را سوی راست باید کرد
زن به پشت امام استد زین
این بود مذهب ائمه دین
گر یکی مرد یک صبی یک زن
اقتدا می کنند چیست سخن
استد از سوی راست بالغ کس
از یسارش صبی و زن از پس
هر کجایی که قوم باشد بیش
بی تخلف امام استد پیش

در چنین یا پیاده صف شد امام / او گنهگار است شد نمازش تمام
اینچنین اقتدا او میان صف / هم گنهگار است بقول سلف
در چنین امام یک کس بود / گر نشست شارع [illegible]
اقتدا اگر و بعد دیگر یار / راست این آدمی بسوی یسار
اقتدا اگر و باز یک انسان / بشنود هم شود امام آن
و در جمیع کتابهای سلف / قوم چون هر جگاه بند صف
صف به بندند اولاً مردان / بعد مردان بود صف صبیان
بعد صبیان بود صف خنثا / بعد خنثی صف آورند نسا
گر محاذی شود زنی با مرد / هر یکی را نماز فاسد کرد
پیش ازین گفته ایم بالتفصیل / زان نگویم درین محل تطویل
صورت این مسائل مشهور / در غنا و نماز شد مذکور
بجماعت زنان که بود [illegible] / یعنی حاضر شوند شان یعنی
در رواجت بود زنان جوان / گفت حاضر شوند که [illegible]
بعجوزه به صبح شب و شام / گفت صاحب بود نه اعظم امام
در جمیع نماز نفس بجا / گفت لا باس مر عجوزه نسا
در فتاوای کافی است عیان / نیز در شرح نسخه است بیان
در همه وقت منع تعیین است / گفت الیوم فتوی به اینست
در جمیع نماز بهر زنان / بجماعت رود کراهت دان
نیز در مجلسان وعظ چنین / منع کردند بزرگان دین
نیز در شرح بو المکارم هم / فتوی بر این نوشت ابن کرم
بدرستی ازین سبب زنها / میگذارند نماز را تنها

گر بجماعت شوند زنان خود را
در خلاصه بود و استحبت آن
بجماعت اگر کنند تمام
در کتاب هدایه آورده
عائشه با زنان گشته امام
شرح او را و نقل کرد چنان
هست مکروه انفراد امام
گفت مکروه زین سبب اصحاب
قوم اگر به مکان اعلی هست
از جوامع نوشته این خوش فات
نیز در ظاهر الروایه آن
اینکه مکروه گفته اند کبار
ذکر کرده طحاوی آن شمرد
قول دیگر ز بندگان نکو
قول دیگر بقدر گز آورد
هست تنها درون طاق امام
پای در سجده هست لیک بجود
این روایت ز شارح او را و
در صلوة فقیه مسعود هست
بوده باشد مع امام سه تن
ز طحاوی چو شارح او را و
با جماعت اگر کنند ادا
در هدایه کراهت است چنان
قعده گیرند در میانه امام
حضرت عائشه چنین کرده
گشته بود که در اول اسلام
بعضی از جامع الصغیر خان
به مکان بلند از اقوام
او مشابه شود باهل کتاب
بوده باشد امام جای پست
بعضی اندر بیان مکروه است
بخلاف طحاوی کرده بیان
بوده باشد بلند چه مقدار
او مقدر بود بقامت مرد
چون شود واقع امتیاز باو
بر همین اعتماد باید کرد
گر بگفتند عالمان عظام
گشت در طاق بد نخواهد بود
در بیان کراهیت شد یاد
در بلندی امام قوم به پست
کره نبود باتفاق سخن
کرد در بابت امامت یاد

موانع اقتدا

مانع اقتدا است چند اشیا
میکند منع صف تمام نما

راه عامه و نیز جوی کلان
چیست جوی کلان لبناز بیان

کس لبناز و عبور زوای ناج
نهر ممکن بود بتبیر علاج

یعنی بی قنطره مثل آن
نتواند عبور کرد انسان

راه عامه چو عجله پا او بار
برود منع اقتدا الشمار

مانع گفتند بعضی اهل عمل
اندران راه که برفت جمل

هرچه گاهی ازین بود کمتر
جائز است اقتدا کنند اگر

درمیان امام و قوم اما
فرجه مانده است در صحرا

فرجه باشد اگر بقدر دو صف
مانع اقتدا است گفت سلف

قول دیگر بزرگان دین
که دران فرجه که شد تعیین

نبود امکان صف در و بستن
هست جائز نماز و بی ظن

در صلوة فقیه دین مسعود
سخن عالمان تا این بود

قدر یک صف کشاده هست چنان
نزد ما اقتدا درست مدان

هم دراینجا نوشته اند سلف
بود آنجا امام با سه صف

بعد ازان قوم آن نماز بدید
جامه های صف میانه پلید

ناروا شد نماز صف میان
هم نماز صف سوم و بدان

شد نماز صف میانه فنا و
گوییا قدر یک صف است کشا

یک سه شخص را از صف میان
گر بود جای جامه پاک چنان

هست جائز نماز صف اخیر
اوست دانشره نزد ما تقصیر

نیز در این کتاب شیرین گو
مانع اقتدا بود آن جو

از امام سرخسی نیکوخوی
گفت زورقچه رود در وے

بروایات شرح جوے کلان
یعنی وقتیکه جست ازوی مرد
یا که پل حاجت آید اندر وی
پل اگر ساختند بر آن جو
هست بر پل یکی نماز گذار
گر دو کس هست حضرت یعقوب
سه کس استاده است اگر بر پل
گفت در ترغیب الصلوة سلف
لیک نزد محمد و نعمان
در کتاب خلاصه کرد آگاه
اتصال صفوف اگر بطریق
گر صفوف است متصل بر راه
شرطش آن صف که بر طریق استاد
نزد محراب امام در مسجد
اقتدا کرد شخصی از بیرون
گر بود اتصال با صفها
یعنی با شرط اتصال صفوف
هم ز شرح طحاوی در ترغیب
چه بود اندرون مسجد اگر
جایز است اقتدای بیرون مرد
بین اقوام آدم بیرون
مانع اقتدا که باشد آن
که تکلف درو بباید کرد
این بود قول آن شریف طی
مانع اقتدا از دیگر سو
اینچنین نارو ابود ای یار
گفت تجویز بر خلاف و وجوب
اقتدا جایز است عند الکل
نزد بویوسف است دو کس صف
صف نبود است کم ز سه انسان
مانع اقتدا اگر گردد آن راه
گر نشد مانع است بالتحقیق
اقتدا صحت است فی الاشباه
هست سه کس و یا ازو ست زیاد
بود اندر نماز اے عابد
گفت کنز العباد و این مضمون
بیقین اقتدای اوست روا
شد روا ورنه اقتدا موقوف
نقل ساز و ز بزرگان لبیب
صف چو پیوسته تا به پیش در
پس درین احتیاط باید کرد
خالی ماند که بگذرد گردون

قوله
في الفتاوى العتابية
في الفصل الاول من
باب الخامس من صلوة
والتجنيس والمزيد
ولو كان صلى رجل
في [illegible] في مسجد
مقتديا بالامام في
المسجد و [illegible]
التكبير من الامام او
من المكبر [illegible]
الحايطية يجوز صلوته لان
النبي عليه السلام في [illegible]

[illegible]

نبود جائز اقتدای این
فتوی بر این بود علی التعیین

گر اندر نمازگاه عید
هست جائز اگرچه هست بعید

گفت در روز عید چون علما
حکم مسجد بود محوطها

هم نوشتند عالمان سعید
خلق اگر در نمازگاه عید

بجماعت کنند فریضه ادا
حکم او می کنند چون صحرا

بین یک صف که از صفوف دگر
قدر گردون گذر بماند اگر

غیر جائز نوشته اند ساعت
اقتدای که کرده است آن صحبت

شخصی بسطح مسجدی شد است
اقتدا با امام مسجد خواست

ور در مسجدی بست اگر در بام
نشود اشتباه حال امام

شرح او را اقتدای آن
گفت فی قولهم درست بدان

نبود باز هم نماز تمام
نبود اشتباه حال امام

حال او اشتباه شد بر این
اقتدا نادرست بالتعیین

در کتاب خلاصه آورده
در امامت چنین بیان کرده

خارج مسجدی دکانی هست
لیک با مسجد است او پیوست

خویشتن در همان دکان مردی
اقتدا با امام خود کردی

شد روا باشد اتصال صفوف
متصل نبود اقتدا موقوف

گفت تکبیر مقتدی با امام
بیشتر از امام کرد تمام

گفت ابوجعفر سخن نافع
الاصح عنده هم نشد شارع

مقتدی در رکوع امامش یافت
گفت تکبیر را کفا بشتافت

از فتاوای خانیه شد یاد
آن شروعش لغیره جائز باد

چونکه تکبیر اولین اسے خیر
که محلش قیام بود نه غیر

ان کان بین الامام [illegible] والمقتدی حائط کبیر [illegible] [illegible] [illegible]

سلم الامام للسهو صح الاقتداء والا فلا ۱۲ [illegible] فاذا تمت صلوة الامام فهو مخیر ان شاء انحرف عن یمینه وان شاء انحرف عن یساره وان شاء ذهب الی حوائجه وان شاء استقبل الناس بوجهه اذا لم یکن بحذائه مصل سواء کان فی الصف الاول او الآخر والاستقبال الی المصلی مکروه [illegible] [illegible] ان [illegible] المصلی ۱۲

گفت در آخر اسلام امام
هم علیکم نگفت آن هنگام

آدمی اقتدا باو کرده
علما در کتاب آورده

نبود جائز اقتدا اکنون
اینکه گفت السلام شد بیرون

لیک بهر سجود سهو سلام
داده است اقتدای او ست تمام

عمد سهو سلام یا نسیان
شود از بنده حکمهاے آن

بنگر فصل مفسدات نماز
گفته بودم نگفتم اینجا باز

هر که باشد مقیم باشد مرد
اقتدا بر کسے مسافر کرد

او دو رکعت که خوانده داد سلام
دومی دیگر کند مقیم تمام

باقی مانده نماز خود را آن
مثل مسبوق ادا کند و چنان

فی الاصح در دوئی اخیر این مرد
بے قرارت اداش باید کرد

این سخن در هدایه هے آرد
نیز کافے دلیلها دارد

در بیان قرارت آورده است
پس همین کس که اقتدا کرده است

یافت چون اول نماز همان
اندرین دو ست لاحق این انسان

پس قرارت بلاحقان کردن
اهل فتوی حرام گفت ای تن

گوئیا در پس امام ست آن
حرمت او ازین سبب میدان

قول بعضی ست مثل مسبوق او
پس قرارت کند چو در این دو

سجدهٔ سهو گشت لازم بس
مثل مسبوق میکند آن کس

مثل مسبوق ازین سبب باشد
پس قرارت باو ادب باشد

چونکه فرض قرارت ای اکمل
گشت ادا در دو رکعت اول

حکم شد بین حرمت مندوب
احتیاط این بود نکردن خوب

بشنو اکنون روایتی ست غریب
شرح اوراد گفت از ترغیب

به مقیمین مسافرین آد امام
گر نهد او سلام خوانده دو
آنچه قوم مسافرند امام
لیک قوم مقیم بے شبهت
نکند نیت امامت اگر
شفع ثانی اگر بخواند او
در پس نافله گذارد بعده
نبود جائز اقتدا می آن
گفت بعد از سلام اگر این تن
شفع ثانی که ذمه را دارند
چونکه اینجا سفر بود بیقین
ما چه دانیم نیت آن یک
گر چه نسیان بجسته است امام
بمقیم اقتدا مسافر کرد
دوی او با متابعت شد چار
گوش کن در صلوة مسعودی
به مقیم اقتدا مسافر کرد
لیک بعد از خروج نیست روا
واجب است بر امام بر این فرضا
چار رکعت نماز فرضی را
بوده باشد کسے مسافر امام
نیست با رکعت سوم چون او
گفت سازد متابعت به امام
نکند با امام تبعیت
گشت وارد و او نماز سفر
در حق او ست نافله این دو
اقتدا اگر و فرض خوانند
می نشیند ازین سبب ایشان
کرده ام نیت اقامت من
نیست لاحقانه بگذارند
شک بود نیت اقامت این
حکم ثابت نمی شود با شک
سازد این قوم خود نماز تمام
چار خوانند تبعیت این مرد
قطع ورد و نمی کند این یار
قول هاے عجیب فرمودے
وقت اگر هست صحت است ایدر
چونکه شد قعده اولین اینجا
زین سبب ناجواز کرده عوض
شفع اول مقیم کرد او را

در دو سه آخر از مسافر مرد اقتدا اگر دو غیر جائز کرد
چونکه در شفع ثانی آیت رب خواند نفلش مر مقیم را ست ادب
در دو رکعت باین مسافر تن فرض هست از کلام حق خواندن
این قراءت باین مقیم او هست مانع اقتدا ازین سبب است
اقتدا اگر و معترض بنده نیست جائز به نفل خواننده
گر قراءت در اولین آن ترک گشته است از مقیم انسان
گر بخواند در آخرین نماز اقتدا اگر دو این مسافر باز
نیست هم جائز اقتدای او با تو گویم دلیل های او
گشت قاضی در آخرین نماز بمحل اوا رهد او باز
از قراءت که خالی ماند این دو نا روا گفته اند ازین رو
گر دوگانه سه گانه هست نماز اندرین جا نوشته اند جواز
این همه وجه از مقیمین مرد بمسافر نیه وقت بکرد
در فتاوی کافی هم به یقین چون دلیل همین کنند تعیین
پیک بنوشت از دوگانه نماز از سه گانه هم او نگفتی باز
گفت ابعاد از خروج فی شبهت فرض او چار سفه به تحیت
آنچه گفتند می کنم تقریر اوست واجب شده نه با تقصیر
در شریعت کسی مسافر هست حکمها ست نماز ایشان چیست
این مسائل اگر جدا خواهد در نماز مسافران آید
حکم مسبوق آنچنین لاحق زود آید و کند خالق
بزرگانیکه زیر سر خفتند در کتاب خلاصه بنوشتند
پیش فعل نماز گزار امام ترک شد ترک می کنند اقوام

مسئله قال في [illegible] واذا ثم يفعل الامام ثم يفعلها المقتدي [illegible] وقد [illegible] والثالث اذا ترك الامام [illegible] المقيمين لانهم [illegible] والثالث اذا لم يقعد الامام [illegible] القعدة الاولى [illegible] القعدة [illegible] [illegible] [illegible] والمسبوق [illegible] الامام [illegible]

گر نخواند قنوت امام چنان قوم هم میکنند ترک آن
نیز تکبیرهای هر دو عید ترک شد قوم ترک باید دید
یا شود ترک قعدهٔ اوسطی قوم هم میکنند ترک او را
آیت سجده را اگر خواند نکند سجده قوم هم ماند
آنچنین کرده بود سهو امام کرد آنجا نماز خویش تمام
سجدهٔ سهو هم بجا ناورد قوم هم نیز ترک باید کرد
چند موضع بود امام او را گر کند قوم راست ترک او را
سجده را اگر زیاد آورد مقتدی تبعیت نباید کرد
گفت تکبیر عید امام زیاد مقتدی هوش سامع باد
از رفقا ولی حضرت اصحاب نه برآید به تبعیت در باب
از اقا ولی شان برآید وی نشود تابع این شریعت طی
ور نماز جنازه پنج گرفت گفت تکبیر نیست تبعیت
قعدهٔ آخرش نشست امام بعد از آن خیست ساهیا به قیام
مقتدی در جلوس بنشسته شد یعنی آنجا امام را بنشسته
گر مقید بسجدهٔ دیگر نشد آنوقت بازگشت اگر
چون نشسته امام داد سلام همره او کند نماز تمام
گر مقید بسجده گشت امام مقتدی خود کند نماز تمام
گر نه بنشسته امام در چارم خیست سهوا برکعت پنجم
ایستاده شود و مقید این باز بهر سلام با تعیین
گر مقید بسجده گشت امام گفت فاسد شود نماز تمام
چند اشیاست گر امام نساخت مقتدی بایدش باو پرداخت

مسئله [illegible] لا یتابع الامام [illegible] فعل الامام [illegible] المقتدی [illegible] الامام [illegible] لا یتابعه [illegible] تکبیرات العیدین [illegible] لا یتابعه [illegible]

والامام لو زاد [illegible] علی الرابعة وقام ساهیا الی الخامسة ساهیا لا یتابعه المقتدی و ان لم یقید الخامسة بسجدة وعاد وسلم [illegible] ولو لم یقعد الامام علی الرابعة وقام الی الخامسة ساهیا وتشهد المقتدی وسلم ثم قید الامام الخامسة بالسجدة فسدت صلوته ۱۲ [illegible]

۱۲۰

او چه تکبیر افتتاح و دو دست
گر نه بر داشت مقتدی ها راست

گر نخواند ثنای سنت امام
قوم لیکن ثنا کنند تمام

لیک در فاتحه و در سوره
شده است اختلاف مشهوره

ترک تکبیر انتقال ازان
گر نشود گویند مقتدیان

ترک تسبیح گر بکرد امام
قوم تسبیح گوید آن هنگام

سمع الله گر نگوید آن
می بگوید و لیک مقتدیان

التحیات اگر ازو ماند
باز ربنا لک قوم می خواند

مانده باشد سلام اگر ز امام
قوم در آن محل دهند سلام

ترک تکبیر کرد در تشریق
قوم می گویند بالتحقیق

مقتدی سست و در هم رکوع و سجود
یعنی تسبیح سه نگفته بود

کرد آنهم امام رفع بسر
مقتدی چون کند بباز خبر

بی درنگ و بهر شارح اوراد
کرد از خانیه ذخیره یاد

نزد بعضی عالمان عظام
گفت تسبیح را کنند تمام

چونکه تسبیح گفتنش سه بار
فرض باشد بنزد بعضی یار

لیک قول صحیح این هنگام
نباشد او متابعت با امام

چونکه تسبیح سنت است یقین
هست واجب متابعت تعیین

نیز این شارح طریق نورد
از کبیری و خانیه آورد

التحیات مقتدی می خواند
پاره خواند پاره او ماند

خاست با رکعت ثالثه امام
خیز و این مقتدی بکرده تمام

همچنین سنت در اخیر نماز
مقتدی بود در تشهد باز

این تشهد نکرده بود تمام
داد آنهم امام خویش سلام

مسئله
قوله بعد از سلام [illegible]
[illegible] الی آخره
[illegible] المعروف
[illegible] صلی الفرض [illegible]
الاوقات [illegible] الاولی
[illegible]

پس ورا اخته نشود این
گر گروه بود در وقت سلام
هم ز وجوات ماند چون انشست
چون موذن اذان اقامت را
پس ثواب اذان اقامت بین
گر جماعت مقتدی است پیر
بتفاصیل در صفات نماز
منفرد هست با امام انسان
سنت مستحب و غیر آن
در بیان قرائت آورد هم
در محل قرائت آید کس
گر امامش کند قرائت پست
ور امامش بلند می خواند
چونکه آنجا شنیدن قرآن
فی الصلوة الخفات یعنی
گر بود در دم رکوع امام
گفت تکبیر قائمان آن کس
پس بماند ثنا علی التعیین
نقل کنز العباد شد ز انصاف
در صلوة فقیه دین مسعود
اقتدا کرد آوے آنجا
می بگوید سلام بالتعیین
بیسار بهره امام سلام
بدلیل تمام تعیین هست
که بخیزد امام قوم آنجا
بتفاصیل هست در تبیین
گوید او در کدام دم تکبیر
گفته بودم نه گفتم اینجا باز
فرض واجب ز خواندن قرآن
واجب سکوت مقتدیان
باز اینجا بیانش می کردیم
اقتدا کرد با امامش پس
خواند این کس ثنا که سنت هست
بیقین خواندن ثنا ماند
هست لازم به مقتدی انسان
بنوشتند همچنین فتوے
اقتدا کرد شخصے آن هنگام
بی توقف کند رکوعش پس
مشتغل می شود به تسبیح این
این سخن را صحیح کرد حساب
ور نماز امام راکع بود
گفت تکبیر هم بگفت ثنا

هم نکرده رکوع آن هنگام
سر بر آورد اندر رکوع امام
بس همین رکعتی که آمد آن
نزد ما در نیافت آن انسان
چونکه در این رکوع ای عباد
با امامش مشارکت نفتاد
نیز کنز العباد تعیین کرد
از کتاب ذخیره نقل آورد
لیک اندر رکوع پشت این
تسویه یافت گشت بالتعیین
گرچه تسبیح گفته نتواند
یافت این رکعت او چنین داند
پیش آن دم امام رفع سر
از رکوعش نکرده بود اگر
پیش از تسویهٔ پشت اگر
کرده باشد امام رفع سر
کرد آنگه رکوع بی شبهت
نزد بعضی نیافت آن رکعت
در صلوة قعده مسعود ست
از ائمه چنانچه فرمود ست
در قعود و سجود بود امام
اقتدا کرد شخصی آن هنگام
چون شمار سجود اند او باقی
نزد بعضی ائمه تا دانی
این قعود و سجود نی محسوب
که درین دم سجود اندر او خوب
نزد یک چند عالمان عظام
هست واجب متابعت با امام
از برای اتباع ست واجب
ترک سنت به است ای صاحب
در محل قعود امام که هست
اقتدا کرد آدمی بنشست
گر نشسته نساخته آغاز
پیشوا خیست و بخیزد و باز
التحیات کرده بود سخن سر
تحیت هر باقی امام اگر
نزد بعضی متابعت سازد
التحیات اگرچه آغازد
چونکه فرض است او درین هنگام
هست واجب متابعت با امام
نزد یک پاره در وجه تمام
التحیات را بکرد تمام

هست یک ذکر چون تشهد بس — ثالث قطع ذکر اینجا کس
هرکه دارد ز آخرت اندیش — سر بر دارد از امامش پیش
پیش برداشت سر اگر ز امام — گفته بی شبهه مهترین انام
روز محشر که او برانگیزد — سر او چون حمار برخیزد
زینهار ای برادران زنهار — توبه سازید از همین کردار
سر که فاضلترین اعضاییست — چون سر خر شدن چه رسواییست
سر که برداشت دید آن هنگام — سر بسجده بود هنوز امام
سخن عالمان عقبی پیش — باز بنهد بسجده راس خویش
چون خطا کرد بر خطا بودن — نیز آن هم خطا بود بی ظن
نیز فرمود شارح اوراد — سجده یا دو سجده کرد زیاد
گر بسهو آبود نماز او — که باجماع غیر فاسد گو
عمداً او ساخته بود هرگاه — گفت نزد همه ست تباه
آنچه گفتند بزرگان دین — یعنی قول صحیح باشد این
در خلاصه و غیر یا فرمود — مقتدی از رکوع خواه سجود
پیش برداشت راس خود ز امام — باز گردد چنانچه گشت اعلام
بازگشتن ز بهر تبعیت — نشود در رکوع بی شبهت
در صلوة نقیب مسعود ست — بسند با حدیث فرمود ست
گفت پیغمبر صغار و کبار — پنج انواع شد نماز گزار
هر یکی را نصیبه افتاد — هر یکی را ثواب حق بهفتاد
به یکی پنجه است یا بیست — شد یکی یک ثواب را شایست
هر یکی هیچ نی ثواب این — کیست این شخصها بکن تعیین

[illegible]

[illegible] خود گشته و از صف بیرون نباید کرد تا آنکه نباید که نماز تباه کند و از سبب وی دیگری در گناه افتد شارح صلوة مسعودی قال رضی الله عنه القیام وحده اولی فی زماننا لغلبة الجهل علی العوام فاذا جره تفسد صلوته ۱۲ [illegible]

یعنی هشتاد و هر امام نماز / هست پنجاه با موذن باز
آنکه سازد متابعت به امام / بست حصه ثواب اوست تمام
به امامش موافقت چون کرد / می بود یک ثواب با این مرد
چیست برگو موافقت به امام / تا که فهمند این سخن را عام
با امامش بجا بر این آرد هم / سر فرود آورد و بر آرد هم
با امامش مخالفت چون کرد / هیچ نبود ثواب با این مرد
یعنی پیش از امام که دارد / سر برآرد و یا فرود آرد
نیز اندر صلوة مسعودی / گویم آنچه ائمه فرمودی
در نماز چهارگانه که هست / چون دو رکعت امام خواند نشست
مقتدیها بساختند گمان / نشسته امام از نسیان
خیست بازگشت ثلث آنها / بعد دانند از خود است خطا
بازگردند آنچه کرد تمام / میکنندش متابعت به امام
چون دو واجب که مانده اند اینها / بازگردند آن سلانها
یک به تبعیت امام خویش / واجب دیگرست قعده پیش
در نماز فریضه در هر جا / چون شود ترک قعدهٔ اولی
او که بعد از قیام سازد و گر / قعدهٔ اولش شده ز و ترک
بازگشته نمی شود به یقین / در همه حالها اگر در این
بنوشته است شارح اوراد / ساخته در بیان مسجد یاد
گفت ائمه دین صف اول / در جمیع صفوف هست افضل
هم ز ثالث زیاده تر ثانی / بمراتب چنین بود دانی
فرجه گر هست در صف اول / صف ثانی ست متصل اما

میکنند

م از بهشت از برای اوده درجه در حدیث دوم فرموده است کلیه [illegible] اگر غافل بکند شمار از شیطان ۱۲ صلوة مسعودی [illegible] فی التاتارخانیه یکره ان یصلی خلف الصفوف اذا وجد فی الصفوف فرجه ۱۲ شرح اوراد

[illegible]

یکبار و جمعه ثانی را
بهر تعقیب که در و هستند
صف اول که پر شد از انسان
هر کجا فرجه یابد کس
در مقامی که از جماعت آن
گر رود پیش اگر این بار
از همین خوف از همین اندیش
حق تعالی بفضل خود همه
مسجدی را که پر شده است همه
گر گذشت از رقاب آدمیان
از ذخیره چه شارح اوراد
ذکر کردند عالمان عظام
آمد از کشف النسفی
گفت ابو یوسف آن بزرگ علم
گذشت آن [illegible] علمای
بوحنیفه آن عظیم [illegible]
[illegible] امام را [illegible]
شد و بنشست از او مطیع سخن
قصد تسبیح یک سه بار دو
گفت ابو القاسم از کسی [illegible]
بوده باشد فقیه آینده

حرمتش نیست چونکه بر آنها
صف اول چو پر نه بنشینند
نه بد زحمت این آدمیان
که دران جایگاه استادین
آید آنجا کسی شریعت پاس
مسلم این جایگی گرفت زین کار
هر چه گاهی نرفت آنکس پیش
سید ما بهر او ز اول صف
فرجه یافت شد و موقوف
گفت امام بود کراهت آن
ور بیابان رکوع کرده باد
ور محل رکوع بود امام
منتظر شود بر او یا نے
یعنی پرسیدم از امام اعظم
گر شود منتظر بالفانے
یعنی از عظیم شرکست آن
بکراهیتش روایت کرد
نبود باس انتظار گرفتن
گفت شیخ نکوست باس باد
بود جائز انتظار کسی
جائز است انتظار این بنده

[illegible]

[illegible] ویکره للامام ان [illegible] ولا یکره [illegible] [illegible]

گفت ابولیث آن شریعت طی / اگر آینده را شناسد وی
نبود جائز انتظار آن / گر نه بشناخت غیر پاس بدان
بزرگانی که گفته اند لا باس / سخن هر یکی به بنده راس
لیک کرد آنچه بوحنیفه خبر / ترس آن قول اتقیا بهتر
ترس کاری سر عبادتهاست / بهترین جمیع طاعتهاست
در خلاصه ز ظهر خفتن شام / گشت فارغ دران زمان که امام
می بخیزد و زهر سنت زود / کرد والمکث قاعداً فسود
می شود منحرف ولی زانجا / سوی یمنی شود و یا یسری
یا شود منحرف بسوی پس / از مکانی که فرض خواند کس
گر نخواهد و در جهت همان / میگذارد تطوعش را آن
نبود بعد او تطوع اگر / یعنی چون باره او یا دیگر
گشت فارغ نشست مستقبل / گرچه المکث گفت در منزل
گر شود ذاهب اختیار اوست / ور نشیند الی طلوع نکوست
هر گاهی نشست در محراب / تا طلوع ذکا کشید ثواب
چون نشیند بقوم سازد او / نیست مسبوق اگر حذای او
هست مسبوق گروش اما / سوی یمنای خویش یا یسری
در فتاوی قاضی کرد اعلام / چون بشد فارغ از نماز امام
مستحب است که بهین انسان / گر دوش با بهین قبله آن
گفت یمنای قبله ای عاقل / هست بیشک یسار مستقبل
و غیره نوشته اند سلف / هست مسبوق اگرچه آخر صف
روی بر سوی او که کرد اند / او کراهت بود یقین داند

[illegible]

این چنین در صلوٰة مسعودی زبن عباس نقل فرمودی
چون نمازش امام برخواند رو بسوی خلق گرداند
کرد نسیان امام قوم اگر قوم با چیزی می کنند خبر
هر نمازی که کس ادا سازد بعد فارغ شدن دعا سازد
در دعا گفت شارح اوراد در بیان دعا که کرده یاد
در دعا هر دو دست بردارد یعنی آن هر دو دست که دارد
دستها تا حذای صدر آرد قوسی تا منکبین بر دارد
قول بعضی ز صاحبان عمل تا نماید بیاض هر دو بغل
باطن کف کند بسوی سما ضم با دست کردی با اخری
هم دل خویش را کند حاضر بین دو دست خود شود ناظر
موقنا بالاجابة آنجا میکند با خدای خویش دعا
رو بسوی سما نباید کرد قسمیه گوید در دو این مرد
بین جهر مخافت از این باد می بسازد دعا برادر سعاد
بتضرع دعا کند تکرار اوسطش پنج اکملش هفت بار
از دعا گشت فارغ ای خوش ذات باز گوید علی النبی صلوٰة
در ذخیره کتاب استحسان گفت اصل دعا بود پنهان
نیز در فصل و ترشد تبیین بعد ازین در هدایه است چنین
در صفات نماز گفت آنجا چون دعا نیست سنت جهرا
نیز در کافی ست در عیدان گفت اصل دعا کند پنهان
این چنین در خزانة المفتین آخر بیانی فصل سنت بین
در کتب زین سخن بود بسیار عدد او برون ز تحت شمار

[illegible]

[illegible] قال ابن عباس رضی الله عنهما [illegible]

[illegible] والشیخ رضی الله عنه یرفع یدیه للدعاء متصلا لا فرجة بینهما ۱۲ فتاوی صوفیه

در عمومیت دعا که تعیین هست / گوش کن خواندن و ثمارت

اللهم اغفر لی ولوالدی ولمن دخل بیتی مومنا وللمومنین والمومنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات انک مجیب الدعوات ورافع الدرجات ومنزل البرکات وقاضی الحاجات برحمتک یا ارحم الراحمین

ایضاً چنین در کتاب حصن حصین / هست چندین دعا در [illegible]
انچه مختار بزرگان ما / ذکر سازم برادران اینجا

اللهم اغفر لی ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت وما اسرفت وما انت اعلم به منی انت المقدم وانت المؤخر لا اله الا انت [illegible] اللهم انی اسألک رزقا طیبا وعلما نافعا وعملا متقبلا اللهم اعنی علی ذکرک وشکرک وحسن عبادتک برحمتک یا ارحم الراحمین [illegible] والمعوذتین [illegible] قبل ان یتکلم اللهم اجرنی من النار [illegible]

که درا [illegible] آورد / این دعا را اصحاب میکرد

اللهم انی اسألک [illegible]

در دعا گو [illegible] سلطان ما / در حدیث آمده [illegible]
[illegible] / [illegible]
هر که [illegible] از وی آزاد / [illegible]
از نبی گفت [illegible] / [illegible] آزاد
هم چنین چار کس [illegible] قبول / که خدا داد [illegible]
میکند در حدیث حصن حصین / یا که زین [illegible] هست [illegible]
گفت هم از خدا دیگر بس / تا غروب [illegible] کس
آنچه اجر یکه در [illegible] هست / در [illegible] او همین خدا اجر هست

او نبود اقتداست هم پیغمبر   شرع او راد کرده است خبر
به جماعت نماز فجر ادا   کرد بنشست تا طلوع ذکا
کرد و رکعت و یا چهار نماز   در رضای خدا همی خواند باز
گفت گرداندش حرام از نار   پادشاه ازل تن آن یار
غیر ازین وعدها بود چندان   نیست این نسخه را تحمل آن
هر امامیکه هست این تمیز   میکند نیت امامت نیز
تا که فضل امام سنت هست   گفت باید امام ازین نیت
شارح وردها نوشته او   گر امامت کند اما گو
نکند نیت امامت آن   هست جایز نماز مقتدیان
نیز یابند فضل جمعیت   کرده باشد با قتدا نیت
لیک یابد به نیت امامت کس   او ز فضل امام یابد بس
پس امام اعلم بسنت باو   اقرأ و اورع بلت باو
تا کند اقتدا طالب خوب   دینش مستحب فرض و وجوب
این چنین در طریقه عرفان   پیشوا باد افضل انسان
آن شنیدی همی شنو که در ظلمات   آفریده خداست آب حیات
قصهٔ آن آب جاودان سازی   اولین بار ترک جان سازی
چون بهمت میان خود بستی   دست خود را سپار با دستی
چونکه اول قدم کنیاسی   نبود تیسیر عجز جیه اسفی
سی هزار هر طرف راهی   زیر هر یک قدم بود چاهی
نیست خضری اگر درین وادی   پای ماندی بچاه افتادی
خضر اگر پیشواست قافله است   گوهر شب چراغ گیر دست

روشنائی گوهر نایاب
چیست از بهر قدوم تو وافی
آید از بهر چراغی آواز
یک بهر دم رسد ندای خضر
غیب فدا هم خود نظر نکنی
وره در چاه مثالها افتی
این چنین پیشوای خضر صفات
پیران باشدش ز وصل و فتح
کار بی سنت او نکند
در پی مصطفی نهاد و سپه
در شریعت چرا آفتاب علم
گر به حب شریعت حق باد
سر بنا شد که فتوا است
کار اهرا ز اصل فصول فضل
متمسک سنت رسول الله
عمل علم حلم جود و مجد و
بود در سیر همت غور
آید اول باد که چو شوی
چون او کرده ز دوستان شما
ابتدایش حسینی بود و انکار
آخرش آفتاب ما

تا ثبات آنکه چه چیست عالم تاب
ابتدا از آن پاس پیشتر را
در مقصود نیست آنجا باد
به ره رهزن بود وسواس خضر
آنچه من گفته ام دگر گفته
تا بره او مقابله است
می رساند ترا بسر جانش
نرود نقطه برون از شرع
هرگز از غیر حق طلب نکند
طرق شرع کرده باشد کی
در طریقت بود فناست از غم
پیشوای با غریبان داد
صفت او بشرع تا پرست
با لقا و وصل مقام اصل
سرور عارفان حبیب الله
این همه در جبلت او بود
بارها حق بزرگ ناس الناس
ره کسی پیدا او طالب عشق
دل خواهید میشدی ذاکر
انتهایش خداست و انس
گر [illegible] ولی نگاه [illegible]

اینما باشد حق از این بنده　　صد هزاران قلوب شد زنده
در ظهور بیان و قال و حال　　رحمت بود از خدای تعال
رحمتی بود غرق رحمت باو　　زین سبب نقل آن درست نهاد
سر تا سر از کمال جود　　رحمت کردگار حق فرمود

در بیان اختلافات و بنا کردن

در بنا بود و شرطها دگر　　در نماز وضو شکست اگر
میرود و میکند طهارت باز　　میتواند کند بنای نماز
گر امام است او بجای خویش　　وقت رفتن کشد کسی را پیش
خواه سازد بنا بجای دگر　　خواه بجای اول آید او
مقتدی با [illegible] گردد باز　　گر نکرد است امام ادای نماز
شافعی گفته است بهر حال　　میکند با نماز استقبال
گر بخواهد نماز را از سر　　نزد اصحاب ما بود بهتر
چونکه اندر بنا شدست خلاف　　در میان ائمه و دل صاف
ونکه سازد بنا بهر سبب ها　　گر بود شرط گفته اند روا
[illegible] شرط نیز دگر　　هم مکرر نکرده است اگر
در صلوة [illegible] سهو دگر　　این حادثه را ونوع فرمود
گر سماوی بود حادثه آید و　　نزد هر سه بنا تواند کرد
سبب گر بود و بنا نتوان　　بعض نزد محقق لعان
خون بینی شکستی و بلا ان　　حادثه ناگهان سماوی دان
بینی آن بود دگر بار　　ناگهان زو گشت خون جاری
یا کسی در نماز عطسه داد　　ناگه از وی چو پیدا آمد باد

[illegible]

ولو خرج من المسجد ولم
یستخلف حتی لو کان مسافرا [illegible]
فسدت صلوة القوم وعلیهم
الاعادة لان الاقامة فی المصر
[illegible] على ذلك [illegible]
[illegible] جامع [illegible]
[illegible] الامام [illegible] فی صلوة
لا یکون [illegible] رجل او رجلان
[illegible] ایضا فی فصل الخامس عشر
رجل [illegible] فجاء رجل واقتدى
[illegible] الفاتحة [illegible]
[illegible]

یا بجرح کسی رسد پاک چیز
یا بود پای شخص آبله دار
آبله چون کفید گشت روان
اتفاقست کاندرین علما
خون بینی پدید شد اما
کرد فعلی و یافت قوت آن
چونکه با فعل او روان گردید
گر بعمدا حدث بود اینجا
خون بینی کسی شود موجود
بر بنا رفته چون طهارت کرد
جامه خون شده کند بیرون
گر یکی جامه او برد و ارد
لیک خون کمتر است بر جامه
گر درین حال هم بنا نتوان
آب بودش درون مسجد چون
رفت با حوض بود اینجا چو
پاک ازین شد عبث نباشد اگر
پیش آید کسی آب باو
نبود درین تفصیلها کسی یا
شخصی بهر بنا بدو رفت او
آب جامه کرد او وضو کرد سی

زین سبب چون روان بگردیده
یافت ورنه بزد آبله افشار
سببی اینچنین بود که دوان
نتوان کرد با نشاز بنا
یا ز سر رفت از برای بنا
مثل عمدا حدث بود پیدان
مثل عمدا حدث بپا بازد پد
نتوان کرد باتفاق بنا
هم ز خون جامه ای وی آلود
کرد و جامه بدارش است مرد
پوشش جامه نمازی چون
شد بدان جامه و بنا آرد
شست آن جامه نیست ورنها
ریخته نزد مجتهد و علما ان
یا جو او همچنین برد بیرون
بیشتر نزد پاک را بماند او
بر دو دستی بشر عمد دیگر
پس گرفت آب را بکرد وضو
گفت نتوان باتفاق بنا
دیگری آب جامه بردی زاو
گرچه نجس شستن بود کسی ۱۳۰

مسئلے شد کثیر بے اشتباه
بدرستی نماز گشت تباه
یا کہ ہر عضو در تحلل وضو
گر دعا ہائے او بخواند او
بخطا خواندش اگر یاسفے
اتفاقاً بناش جائز سفے
ور نخواند درست این جا ہم
شدہ است اختلاف اہل کرم
در قیاسش حدث شد رسد پس
از برای بنا رو دران پس
خواند این آوسے اگر قرآن
گفت اینجا نساز او ویران
چونکہ رکنے بلا طہارت خواند
از بنا ساختن ازین رو ماند
او کہ در وقت آمدن خواند
نیز اینجا بنا نہ بتواند
چونکہ رکنے نماز این انسان
بیگمان ار چنانچہ راہ روان
آنچہ در این کتاب تعیین ست
در خلاصہ وغیرہا اینست
استناف افضل ست نزد ما
شافعی گفت اصل نیست روا
پس بکن استناف ای عاقل
چونکہ کار بنا بود مشکل
گفت ابو حفص امام بالتقوی
بہ بنا ساختن دہم فتوی
لیک خود ہا کنیم عمل
در ہمہ حال استناف افضل
جنب شد ز احتلام چو او
یا کہ خود خواب رفت ازین کو
وہدایہ وغیرہا آورد
نتواند بنا ورا انشا کرد
قہقہہ نیز ای شریعت طی
ہست ہمچون کلام قاطع وی
نیز در قاضی خان شیرین گو
ہست در باب ناقضات وضو
نائم از راکع ست ساجد باز
خواب نبود حدث درون نماز
وگر او متکی ست مضطجع ست
بوضو این نیا ممتنع ہست
ہست این اضطجاع بر تو یقین
غلبہ ساخت خواب بہ تلقین

بعد از آن مضطجع کنند خواب
این بجای همان کس است حساب
کرد سبقت حدث درون نماز
او وضو می‌کند بنا هم باز
مضطجع شد بجا در این حال
می بسازد وضو و استقبال
کرده بودیم قبل ازین اگه
بمصلی حدث رسد ناگه
گر امام است او بجای خویش
وقت رفتن کند کسی را پیش
نیز کنز العباد زین اوصاف
گفت اندر بیان استخلاف
با امامت هر آن کسی شاید
آنچنان کس خلیفه میباید
نیست نزد امام جز یک مرد
چون حدث بر امام سبقت کرد
هست این مرد امام نفس خویش
گرچه نکشد امام امام پیش
هم بگو در محل استخلاف
میشد مرد را بچه اوصاف
دامنش گیرد و کشد با پیش
مردی از مقتدی بجای خویش
بود اندر زوادث اربع امام
اقتدا کرد شخصی آن هنگام
با امام آن زمان حدث برسید
هم همین شخص را به پیش کشید
این ندانند که چند را خواندست
چند از رکعتش بقی ماندست
چار رکعت بخواند این آدم
می نشیند بکل رکعت هم
احتیاطاً وی اینچنین خواند
رکعتی هم باو نمی ماند
در هدایه نوشته اند چنان
ور گمان شد حدث رسید بر آن
دید بیرون شده ز مسجد حال
این حدث نیست سازد استقبال
لیک بیرون نگشته بنده باز
نیست حادث بنا کند بنماز
ور بمسجد امام نیک جمال
میکند هر دو حال استقبال
بوده باشد اگر امام این مرد
بگمان حدث خلیفه کرد

مسئله
کل من یصلح اماما للامام الذی سبقه الحدث یصلح خلیفة له ومن لا یصلح [illegible] فی الابتداء لا یصلح خلیفة [illegible] ۱۲ [illegible] الخلاصة [illegible] الکبری [illegible] والامام [illegible] فی المسجد [illegible] ان یصلی اربع رکعات [illegible] ۱۲ [illegible]

[illegible] ۱۲ ظهیری

بعد وانا حدث نبودست این … گشت فاسد نماز بالیقین
عملے شد کثیر بے عذر او … فاسدیش ازین سبب برگو
صاحب کافی گفته آن شه مرد … بگمان حدث خلیفه کرد
گرچه در مسجدست این انسان … بیقین دان نماز شد ویران
این چنین در صلوٰة مسعودی … در اوایل بباب فرمودی
در گمان حدث خلیفه کرد … بعد وانا حدث نه است این مرد
باتفاق ائمه دین ست … این خلیفه که کرد نیست درست
بزرگانے که زیب سر ششتند … در کتاب هدایه بنوشتند
در گمان شد که بی وضویست آن … پس بکرد انصراف این انسان
گرچه بیرون نشد ز مسجد او … گشت فاسد نماز او برگو
اینچنین در فتاوے کافی … بیک تعیین کند ز دل صافی
تیمم اگر بدید سراب … منصرف گشت باگمان آب
یا بجامه بدید رنگے چون … منصرف گشت باگمان خون
ماسح موزه باگمانے گشت … مدت مسح او مگر بگذشت
چون شود منصرف درین احوال … میکند با نماز استقبال
گرچه در مسجدست چون ابرد … پس بنا بر نماز نتوان کرد
گر بخواند نماز در صحرا … بگمان حدث رود زانجا
بعد وانا حدث نبودست آن … در جماعت بود همین انسان
پس مکان صفوف در صحرا … بیقین حکم مسجدست او را
گر رود پیش حد ستره آن … زو تجاوز کند بنا نتوان
نبود ستره گر در پیش … پس بقدر صفوف خلف خویش

[illegible]

ولو تقدم الخليفة ثم تكلم الامام قبل خروجه من المسجد او [illegible] منفردا [illegible] ولا تفسد غيره ۱۲ شرح [illegible]

وان حصر الامام عن القراءة فقدم غيره اجزاه عند ابي حنيفة رح وقالا لا يجزيه لانه يندر وجوده [illegible] لان الاستخلاف يكون بعجز وهو ههنا الزم ولو قرأ ما يجوز به الصلوة لا يجوز بالاجماع لعدم الحاجة الى الاستخلاف بل يتمها [illegible] الحاجة اليه ۱۲ هدايه

گر بود منصرف ز هر یک شو
بعضی از این حدود گر بگذشت
گر نگفته نشسته است از اینها
هم درین فصل شایع او را و
در نمازی که امام برد گمان
پس خلیفه بکرد مرد [illegible]
بعد بیرون شدن همین انسان
نفی اتمام این نماز از این مجموع
نیز در این کتاب کرد اعلام
نیست اینجا جواز استخلاف
چونکه بعد از حدث بدین انسان
نیز از وجع بطن غیرها و
نیز با این سبب که کرد اعلام
گر از این وجه قاعداً خواند
بر امامی حدث رسید اگر
هم رسیده نگفته خارج امام
ذکر کردند عالمان خبر
در صلوة فقیه کرد اعلام
چون بیامد فرود از منبر
خطبه نشنیده را خلیفه کرد
گشته محدث پس از شروع نماز
قد در آن موضع سجود او
بر یقین آن نماز فاسد گشت
می توان کرد با نماز بنا
می کند از کتاب ثانیه یاد
آن گمان که حدث رسید بآن
شد ز مسجد برون ز هر بنا
واندر این که حدث نبود است آن
گشت فاسد نماز وی ممنوع
گر مطالب بود بقول امام
قولهای ائمه دل صاف
بود جائز خلیفه کردن آن
گر خلیفه کند جواز مگو
گشت عاجز اگر کسی به قیام
غیر جائز بود یقین داند
ماند بر جای خویش مرد دگر
یا حدث کرد یا بکرد کلام
این ضرر بر وی است نه بر غیر
خطبه چون خطیب کرد تمام
اندر آن دم حدث رسید اگر
نیست جائز خلافت آن مرد
خطبه نشنیده شد نماز جواز

مسئله
و فصل [illegible]
[illegible]
ان الا الامام
[illegible]
[illegible]

این چنین در اواخر این باب
در نماز حدیث رشید بیان
نیک اندر طهارت ایشان
زاید انگشت را نشاید
غسل با هر عضو را که بی گوشت
وست در زیر جبیره اندازد
شیخ الاسلام نیک بی گوید
شوید پیش پاپهاش و در ابرا
گویا در بنا از هست چنان
بزنان که بناست مشکل شد
بزرگان شد و که حدیث بر سید
نگه شد بوده جای نماز
گر نه جای نماز گشت جدا
قول بعضی بود عیان شاید
ظاهر قول شان چون عجز است
پیشتر گوش شد ز روی کتاب
سخن بزرگان صاحب فیض
بعد یا کی او شود معلوم
در کتاب هدایه باشد این
چون مصلی نکرده بود سلام
اندرین هم حدیث رشید باو

ذکر کرده در آن شریف کتاب
میتواند جسم او بنا کردن
اختلافی است از عمل ایشان
قدر حاجت چه چند سر بگشاید
زود او را بشوید و بپوشد
سر بگشاد و مسح سر سازد
وست در آستین فرو شوید
زین سبب گفت آن نکو کردار
تا نگاه گشاده عورت آن
نیکتر این که خود انداش از هم
از همین وجه روی گرداند
گر بنا بر نماز کرد جواز
نتوان کرد بر بنا زیبا
می بود حکم شان چون مسجد
بس همین قول بزرگان ماست
کرد تعیین در اول این باب
روی گرداند با گمان فیض
هست اینجا بنای او معدوم
در همین باب می کند تعیین
التحیات کرده بود تمام
میکند از برای سلام وضو

[illegible]

ددوا انما یجوز ذلک
اذا کان حافظا القرآن
الا انه لحقه خجل او
خوف ولم تتعین علیه
القراءة فاما اذا نسی القرآن
بحیث لا یحفظ قدر ما
[illegible] فهو [illegible] عند ابی حنیفة
ددوا قال الاستخلاف [illegible]
الحدث ۱۲ کبل تتمها الغیر
قراءة فکان [illegible] یوم اقامة
قرأ من ۱۲ بحر الفائق
فی الاستخلاف

چونکه واجب بود سلام او کس
بی طهارت سلام نه هم بس

عامدا آن زمان گفته سلام
خود گنهگار شد نماز تمام

چونکه باقی نماند از ارکان
لیک گفتند بزرگان جهان

چونکه واجب بود سلام ای مرد
با طهارت سلام باید کرد

گفته بود تیمم قبل از ادای یا
متیمم بود و نماز گزارد

یعنی وقت تمام از ارکان
آب دید نماز شد ویران

اینکه قدر تشهد بنشست
بعد از آن دید آب ظاهر گشت

مدت مسح یا کسی برسید
یا بفعل یسیر موزه کشید

یافت تعلیم امی از قرآن
یافت جامه اگر کسی عریان

یا بایمای کسی که مومی بود
قدرتی یافت با رکوع و سجود

یا قضا داشت شخصی از پیش
برسد آن زمان بخاطر خویش

یا حدث شد و بهر امام قاری مرد
امی را بجو خلیفه کرد

یا که در صبح بود زان یا مرد
آفتاب آن زمان طلوع کرد

یا که در جمعه بود آن عاقل
آن زمان وقت عصر شد داخل

ماسح بر جبیره بود کسی
از نکوی جبیره افتد پس

یا بود صاحبان عذر یقین
عذر او انقطاع شد بیقین

عذر چون مستحاضه زن یعنی
یا کسی که بود باین معنی

آنچه دید این صور که کردم یاد
یعنی بعد از تشهد او بود داد

بوحنیفه امام صاحب دل
گفت باشد نماز شان باطل

چون خروج بصنع را دانی
فرض باشد بقول نعمانی

این خروج بصنع نیست بها
نبود فرض واجب است اما

ط فی الخلاصة الامام اذا احدث فقدم مسبوقا لا ینبغی له ان یتقدم وان تقدم لا ینبغی ان یتقدم ولکن یقدم غیره وان تقدم ینبغی ان یتم صلوة الامام فاذا قعد قدر التشهد یتأخر ویقدم رجلا ادرک اول الصلوة

[illegible]

زین سبب آن صور که کردم یاد / نزد صاحبین نیست فساد
این چنین در هدایه کرد اعلام / هر کجا گاهی حدث رسد بامام
هر دو مسبوق را شد آن در پیش / هر یکی را کشد بجای خویش
نیز مسبوق نی شود تقدیم / جهت عجز خویش از تسلیم
رفت مسبوق اگر بجای امام / سازد اول نماز قوم تمام
چون رسد با سلام ای درویش / بکشد مدرکی را به پیش
چون مقدم گشت مدرک مرد / تا اهلش سلام باید کرد
پس حنفی نکرده است تمام / لیک مسبوق چون سلام امام
اندرین حین ادا که کرد این مرد / نقض سازند که نماز نکرد
گشت فاسد نماز آن کس بس / شد تمام نماز قوم ای کس

در بیان مسبوق و لاحق و مدرک

مسئله
کیست مسبوق کیست لاحق کیست / حکم این هر دو در کتاب چیست
هست حق بشارح اوراد / از روایت ز خیر سازد یاد
کرد مسبوق را چنین اعلام / مانده از اول نماز امام
معنی لاحق است آن انسان / یافته است اول نماز چو آن
آن نمازش نکرده است تمام / مگر آنکه بسبب امام
مانده است از امام ازین باب / در محل نماز برده خواب
یا شود سبقت حدث بر او / عود کرده بود بعید وضو
یا که از خواب چشم سازد باز / خوانده باشد امام بعضی نماز
مسئله
حکم مسبوق اولا به امام / میکند آنچه یافته است تمام
مسئله
گشت فارغ امام خود ز نماز / ما سبق را گذارد آنگه باز

[illegible]

بالنهار فلا ضمان [illegible] بالليل فعليه الضمان وان كانت [illegible] حفظ المزرع بالنهار على صاحب الزرع وحفظ الدابة على صاحبها [illegible] نهاية [illegible] قال النبي عليه السلام من وضع يده على بطن امرأة وهي حامل [illegible] الرحمن الرحيم [illegible]

[illegible]

حکم لاحق گو ازدان کس پیش
تا تنبه مع الامام خویش

اولا آن فائتش کند تمام
بعد سازد متابعت به امام

با امامش بگفته تا تکبیر
بعد ازان خواب کرد او را زیر

سر و سجده امام او را
گشت بیدار بعد ازان آنجا

رکعت اولش گشته اتمام
گرچه در ثانی رکعتست امام

زین شمارند لاحق است چه از
نشود موجب فساد نماز

نیست مسبوق با سبق زآن
بر وی است آنکه خواندش قرآن

سهو سازد سجود سهو آرد
چون که او حکم مقتدی دارد

لیک لاحق چو هست این شان
گو نباشد در پس امام است آن

سجده قرأت نماز بگذارد
چون که او حکم مقتدی دارد

سهو اگر کرده است لاحق خود
سجده سهو هم نباید کرد

هم درین باب شامی با عقل
از کتاب طحاوی سازد نقل

لاحق فائته اگر دارد
چون امامش سجود سهو آرد

نکند او متابعت به امام
سازد اول قضای خویش تمام

بعد ازان از برای سهو سجود
میکند چون امام کرده بود

هست اندر کتاب قاضی خان
نیز در چند نسخه است بیان

گر دو مسبوق خفته‌اند اگر
اقتدا ساختند یکی بدگر

آنکه کرد اقتدا باین انسان
گشت بیشک نماز او ویران

چونکه اصل اقتدا مسبوقین
غیر جائز نوشت علی الیقین

نیست مسبوق گشت پر شک
از دو رکعت بماند او با یک

گفت تکبیر قعده استقبال
گشت فاسد نماز او فی الحال

في العمدة الابرار
ذكر [illegible] القضا بالمقتدي اذا فرغ
الامام من صلوة المغرب
يستحب له ان يشتغل بالدعاء
قليلا ثم يصلي ركعتين [illegible]
[illegible]

نیز مسبوق سهوها به امام   چون فراموش کرد وا داد سلام
هم گمان برده است بعض آن   بعد تکبیر گفت آن انسان
ذکر کرده است شارح اوراد   می‌کند او چنانچه نسخه یاد
سجدهٔ سهو امام اگر دارد   نیز مسبوق تبعیت آرد
لیک بشنیده غالبان عظام   نکند او متابعت بسلام
گر بیاید متابعت ای مرد   هم چنان داندش که باید کرد
گشت اینجا نماز او ویران   غیر جایز بود بنای آن
نیز مسبوق کی اگر به امام   چون فراموش کرد وا داد سلام
هر چه خواند ده است ای مرد   نیست فاسد بنا تواند کرد
خواند باقی خود که میدانی   سهو واجب شود باو یا نی
گر بامام سلام داد است آن   سجدهٔ سهو غیر واجب دان
وا ده باشد سلام بعد امام   واجب سهو گفته اند عظام
در خلاصه نوشت چون در شام   یافت مسبوق رکعتی به امام
رکعتی خواند نشسته بسلام   التحیات خواندن این آدم
التحیات را ادا سازد   زود با رکعت دگر سازد
خواند این رکعت آن نکو انجام   می‌نشیند کند نماز تمام
این دو رکعت که بر نوشته تعیین   نیست یابد بجز قراءت این
ور یکی گشتش اگر قرآن   [illegible] دو نشانده ویران
[illegible] در ظهر قضا کن و دیگر   با یکی گشتش رسید اگر
سوره با فاتحه بکرده ضم   رکعتی خواند و نشسته ثم
چون تشهد تمام کرد اگر   باز خیزد و به رکعت دیگر

بالفاتحة والسورة
ويتشهد لانه يقضي آخر الصلوة
في حق التشهد ويقضي ركعة
أخرى يقرأ فيها بالفاتحة والسورة
ولا يتشهد وفي الثالثة يتخير
والقراءة أفضل ولو أدرك ركعتين
منها يقضي ركعتين يقرأ فيهما
وفي أحدهما [illegible] صلوة لان
يقضي أول صلوته في حق القراءة
١٢ خلاصه وإذا دخل في
الصلوات والمسبوق بثلث
ركعات [illegible] قال [illegible]
وإذا سلم الامام قام
المسبوق

[illegible]

فاتحه سوره دو خواندش این بار
نه شنید ولیک ور این بار

خلیست آن رکعت ثلاثش اگر
اندرین جاست فاتحه بسته

رکعت سیوم چنین کند انجام
نه نشیند کند نماز تمام

گر دو رکعت بیافت از ایشان
بقراءت کند دو رکعت او را

بنشیند کند نماز تمام
این بود قول عالمان عظام

ور یکی رکعتش اگر قرآن
ترک گردد نماز او ویران

سیزده فتح از ظهیری بفعل
گر دو از بوحنیفه با عقل

یعنی در ظهر خفتن دیگر
بر یکی رکعتش رسید اگر

ما بقی را ادا کند چون قیام
فتوی بر این بود بقول امام

آنچه مسبوق رسید ز بیت کتاب
گفت چون خلاصه در این باب

در خلاصه امام داد سلام
این مسبوق نشستی بقیام

در همان دم سلام امام بداو
سجده سهو را شست آمد باید

آنکه مسبوق بود در این چنین
گر نشیند بسجده نبود این

باز گردد همان زمان ز قیام
سازد اینجا متابعت به امام

از قیام قرائتش ای خوب
سجده رکوعش نمی شود محسوب

داد بعد از سجود سهو سلام
مرد مسبوق خیزد او بقیام

گر گذشت از قیام آن کس باز
نیست فاسد نماز او است جواز

ور اخیر نماز این انسان
سجده آرد بقول استحسان

گر رسید به سجده گشته بود
کرد امام از برای سهو سجود

مرد مسبوق اندرین هنگام
نکند او متابعت به امام

گر بسازد متابعت بافعل
آن نمازش تبه شدم ای عاقل

ولا یقوم المسبوق لقضاء ما سبق حتی یعلم فراغ الامام من الصلوة [illegible] المسبوق قبل سلام الامام [illegible] الامام [illegible] بعض المشایخ [illegible] المسبوق [illegible] سلم مع الامام [illegible] السلام [illegible]

آنچه در این کتاب کردی یاد
نقل کرد از ذخیره گر با امام
مسح [illegible] و دو دست خود [illegible]
از فتاوی حجه است تمام
پیشتر و باقی ماند خویش
در نماز تحیز داد به قیام
خوش داد و اگر کسی آنکه
صاحب جمیع مسائل [illegible]
یا مصلی تیمم است اگر
یا مصلی تحیه باشد کس
یا مصلی کسی ست ورد و عید
از همین جنبه جا که تعیین ست
نشود منتظر در این هنگام
شرح او را و را نشده است بیان
ذکر کردند بزرگان کرام
مرد مسبوق چون کند در آن
چون تشهد ادا کند این مرد
همدرین جا بقول بعضی یا
[illegible] صحیح گفت اما
در کتاب خلاصه بنوشته
تا امام آن زمان سلام کند

هم نوشته است شارح او را او
واد مسبوق اگر بسهو سلام
بیقین بشد تبه نماز او
تا نهد بجا نشین سلام
یعنی مسبوق مرد بیناک اندیش
تا نشود فارغ از سلام امام
مدتی مسح بگذرد و تا که
خائف است از خروج وقت اقدر
خائف است از خروج وقت اگر
خائف است از طلوع شمس بس
نیز از فوت وقت از عید
تا تشهد امام اگر بنشست
یعنی مسبوق با فراغ امام
یعنی در بابت تشهد آن
قعده آخرین نشست امام
گفت از جامع الصغیر چنان
نزد بعضی سکوت باید کرد
التحیات را کشد تکرار
خواند این آدمی درود دعا
التحیات خواند آهسته
التحیات این تمام کند

[illegible]

گفت اینش با صحیح باشد این
با دگر سهو بدین سجده نو
سهو امامے حدیثش رسید اگر
بعد ازو هم امام باز آرد
گشت فاسد نماز سجده و امام
بر امامی حدثش چو سبقت کرد
چون ز مسجد قدم برون بنهاد
بشد او حکم منفرد آن گاه
لیک در مسجد این قضا شد یاد
چونکه در مسجد است تا بادوام
نیز در قاضی خان بگو خبرم
کرد مسبوق سجده با او همراه
سهو واجب نبوده است امام
ز شهر قول بزرگان راه
سهو ناداشتن بدانند او
بو المکارم بزرگ راه نما
گر چه دانند بوده سهو او
فتوی این گفت زین معنی
گر خلیفه نشد بجایش امام
شد خلیفه اگر کسے نادان
این چنین در طریقه ارشاد

در فتاوی قاضی همچنان ازین
در فتاوی قاضی خان نیز گو
چون خلیفه بکرد مرد دگر
قبل ازین ذمه را قضا دارد
هم تبه شد نماز قوم تمام
پس بجایش کشید دیگر مرد
رسد آنجا قضاے او بر یاد
گشت تنها نماز او ست تباه
گشت آنجا نماز جمله فساد
گو بیا قوم خویش را است امام
سجده سهو کرد امام اگر
لیک از ابتدا او که گشت آنگاه
شد تخلف ز بزرگان کرام
گشت مسبوق را نماز تباه
گفت فے قولهم فساد کو
از صحت بیه ذکر کرد اما
نیست تقیید فتوی براین کو
از متاخرین بود بعضے
باد آنجا خلیفه مرد تمام
مے شود ضامن مسلمانان
خلفا کامل مکمل باد

ف و
وکذا اذا قام فی موضع فان
بخروج وقت الصبح او وقت
الجمعة او
العید کما فی الخلاصة
واسلم الی ان الملاحق
[illegible]
صلوة کما فی المحیط ۱۲
مسئلة اذن محمد
فی بیان الاحکام اگر
نماز شام با امام
[illegible]

[illegible]

سنّی فرمان شرع داند خوب ورنه او که محبت محبوب
هر چه گانه خلیفه باشد خام میکند پیر خویش را بدنام
نبود فارق ضمیر را ز وجود میرود با طریقه سد ود
ظاهر شرع را نکرده سلی چون برد از طریق باطن پی
شرع میزان جمله کارست این جهان آنجهان ترا پایه ست
دار بازی اگر برآید دار میرود پس خلیفه این کار
ورزش خویش را رساند خوب بدو دستش دهند لنگر چوب
پس بمیزان چوب ماند پا همچنین نوع میرود بالا
میل آن چوب شد اگر یکسو پای لغزید او فتاد از و
راه مردان مرو اگر بوقی گو بپا پای پیر موسی
چون قدم پیشتر نهی هر بار خوف افتادنی هزار هزار
هست میزان شرع اگر در دست سر امید بر آمدن هم هست
میل کردی بسوی ای هالک اوفتادی نعوذ من ذلک
پس خلیفه بباطن و ظاهر باد چون پیر طیب طاهر
جانشین باد هم چنین بنده میکند پیر خویش را زنده
بو حنیفه که بود بحر جود در دیانت سراج امت بود
هر مسائل که بود در عالم ساخته جمع آن سراج امم
چون برآمد ز جسم پاکش جان آن کتابش فتاد در عمان
مومنان چون شدند اندر غم خضر تعلیم شد نمودن هم
پس بجهد ندا بمرهم داد جمله آن کتاب دارم یاد
خود بدست کرم گرفت قلم تا بعالم شود کتاب علم

[illegible]

فرض السلام [illegible] وفي الخلافة
الصلوات [illegible]
واحدة [illegible] تسليم
عن القبلة [illegible]
السلام للفصل بين [illegible]
[illegible] تسليمة واحدة [illegible]
[illegible]

همه آن کتاب را بنوشت   پاسے تا سحر بیاض نوشت
زین کتاب ازان کتاب او   منتقد او نگشت یک سر مو
فرخی گشت با مسلمانان   زنده شد باز حضرت نعمان
در جهان هر کتاب هست او هست   همه با خود او کتاب او هست
داشت نعمان حنیفه چون وی   تا بتار انقراض عالم حے

در بیان سجدهٔ سهو

در فتاوی فقیه بو لیث او   ذکر کرده بزرگان نکو
ترک واجب بود شخصی بس   گر بود عمد مجتهد هست آن کس
آن نماز وی هست با نقصان   مبتدع بود و هست ناقل آن
سهو باشد سجود سهو آرد   نقص او این سجود جبر آرد
در صلوة فقیه مسعود هست   از وجوب نماز فرض درست
ترک واجب بعمد شد زان پس   گر چه بیا زد سجود سهو آن کس
یعنی نقص نماز بے اشتباه   بر نگیرد ز بر گناه
موضعے را که سهو واجب هست   او کرد در آخر نماز نشست
التحیات را کرد تمام   صاحب مختصر کند اعلام
بعد چون سلام واحد کس   میکند سجدتین ازان پس
شرح اوراد او بود مذکور   گر نکند همچنین بود مشهور
میکند از محیط هم تعیین   عامه بزرگان بود بر این
گفت شیخ امام خواهرزاد   بد و جانب اگر سلام بداد
سجدهٔ سهو بعد آن کرد   از ذخیره هم این چنین آورد
در هدایه وے صحیح کلام   کند این سجده را پس از دو سلام

۱۰

[illegible]

آنچه اندر هدایه تعیین است
از اساتید آنچه بشنیدیم هم
هر کجا گوید امام باشد کسی
یا که تنها گذارد او چه بود
سجده سهو ساختی چون آن کسی
کرد در مختصر تبیین اعلام
در هدایه و [illegible] کافی هست
خواند این تشهد هم درود و دعا
لیک قبل از سجود سهو آن کس را
میکند نقل شارح او را [illegible]
از قضا این سخن صحیح شمار
انچنین از قضا سبب تعیین است
خواند این مرتبه درود و دعا
بعد سجده بسنده کردی [illegible]
نقل شارح شده است از احکام
گر نشسته فتاد آن کس باشد
چونکه بعد از سجود سهو قعود
[illegible] اکنون که سهو چند شما
صاحب مختصر نوشته آن [illegible]
با تکرار رکن شد آن گاه
باشد و ترک واجب ای همراه

از مشایخ گفت اصح این سنت
عمل شان تحقیق هم نمود دیدیم
سهو کند از سلام و اصحاب
کند از بعد دو سلام سجود
سجده کرد و نشست از آن اصحاب
باز از آنجا تشهد است سلام
سجده سهو کرد چون بنشست
این سخن را صحیح دان این جا
التحیات را بخوان ای [illegible]
چیزی از [illegible] یاد
از خلاصه بود [illegible]
تعقیب مسبوق بعد سهو نشسته
پس بقول صحیح از [illegible]
نشسته اگر [illegible]
بکراهت نماز است سلام
از خلاصه فساد [illegible]
فرض نبود چنانچه ذکر [illegible]
سجده سهو واجب است [illegible]
گشته تقدیم رکن با [illegible]
سجده واجب شود بلا اشتباه
یا که وقت [illegible] این [illegible]

[illegible]

این سجود را گفت بعد از آن نصیب
چیست تقدیم رکن بی تکلف نصیب
است تأخیرش ای سلیم او شکیب
چونکه این باشد نهایت شد نشیب
آن یکی در فصل واجبات نماز
نیز [illegible] گفت [illegible] خوش گو
سرا جا ست این چنین ترتیب
در نهایه نوشت بی شست
یعنی چون سجده که بود تکرار
سجدهٔ ثانی یعنی ماند اگر
سجده ترک گشته گر دارد
سجدهٔ سهو هم کند آن یکیست
گفته اندر کتاب کافی باز
یعنی تقدیم رواست استادن
هم رکوع است سجود نشانند
آنچه زین باب اختلاف شده است
نیک فصل واجبات نماز
چیست تقدیم رکن را تمثیل
ذکر کرده ائمه اعمل
التحیات را که کرده تمام
تشهد اگر بکرد زیاد

میکشند کل او بترک وجوب
چون بود ترک گشتن ترتیب
اندر قرائت رکوع اگر شد پیش
باشد از واجبات بی تکذیب
گفت صاحب هدایه آن تنها
آنچه فعلی بود مکرر او
باشد از واجبات بی تکذیب
آن مکرر بود بیک رکعت
در یکی رکعت ست او دو بار
خیست آن کس بر رکعت دیگر
اول آن سجده را قضا آرد
هست جایز نماز او بشتاب
یعنی در فصل واجبات نماز
هر رکوع ست فرض چون ای تنبا
فرض باشد مراتب این باب
در وجوب نماز صاف شده است
گفته بودم نگفتم این جا باز
گفت در شرح مختصر بی قیل
آدمی در نشستن اول
زود میخواست و هم بهر قیام
گشت تأخیر سهو واجب باد

ص ۵ او کرده ای الرکن [illegible] السهو [illegible] الفاتحة [illegible] السورة [illegible] شمس الدین [illegible] ۲۲۵ [illegible] التشهد [illegible] الصلوة [illegible]

[illegible]

شارح وردیات صاحب عقل | از کتاب خلاصه ساز و نقل
نیز بعضی ز معانی گفت | تا که قول علی محمد گفت
سجده واجب بود باین مقدار | گفت این قول را بود اختیار
گفت نعمان امام ما هر حرف | سجده واجب نباید گر دو حرف
این قول آن امام شرع پناه | گفت حسن علی است لفظ بر ناه
واجب سهو شد باین مقدار | قول ابو یوسف است این گفتار
گفت ابوجعفر طریق شناس | نیست لازم باین قدر قیاس
کی است لازم بود در استعمال | فتوی بر این مخفف است ابدال
از سر اجتهاد گفته است حسن | تا نه بیست امام شرع حسن
گفت آل محمد چون کس | سجده واجب است از آن بس
نیست لازم سجود پیش از آن | گفت شیخ شجاع لازم دان
نیز این شارح طریق نمود | نقل از منیة المصلوة باید
که الاصح تا ادا کرد درود | نیز واز برای شد سجود
نیست گر از رکن کو آید | بعضی سهو اگر کند که دو با
نوع اکنون تفسیر واجب را | گر کند در مقام جهر اخفا
در مقامی که جهر واجب هست | خواند آن جهر را به سهو و پست
آنچه او جا که جهر یا اخفا | در میان وجوب شد انشا
صاحب مختصر بزرگ حق | گفت اندر کتاب خود مطلق
در کتاب هدایه و فتح هست | جهر اگر امام خواند پست
خواندن پست را بانذار آن پا | سهو واجب شود بحد مقدار
اختلاف مشایخ دین است | یک قول اصح بگفته این است

مسئلہ [illegible]

و اختلفت الروایة فی المقدار الذی یلزم السجود السهو
والاصح قدر ما یجوز به الصلوٰة
علی الاختلاف و هو آیة قصیرة
عند ابی حنیفة و عندهما ثلاث آیات
قصار او آیة طویلة ۱۲
قاضیخان مسئلہ فی السراجیة
الامام اذا جهر فیما یخافت او
خافت فیما یجهر قدر آیة قصیرة
سجد للسهو [illegible]
[illegible]

ما یجوز به الصلوة که هست
پست را با بلند آن مقدار
در همین باب شارح اوراد
جهر سازد امام اگر در پست
خواه خواند قلیل خواه کثیر
هست در ظاهر الروایه این
در خلاصه ست اعتماد برین
در هدایه چنانچه فرموده
هر جگاه مصلی تنها هست
لیک اندر خلاف فرموده ست
در نمازی که پست خواندن بود
منفرد در نماز جهر که هست
هست در فصل واجبات نماز
منفرد مخیر کرد در اخفا
گفت در کافی در نماز چهار
منفرد جای پست جهر نمود
گفت در قاضی خان شود در ظن
جهر بسیار هم چنان با امام
بو سلیمان امام دین فرمود
نیز کشف الغطا و در این باب
ساهیا شخص جهر کرد ثنا

آن جهر را بجواند گر در پست
خوانده باشد سجود سهو شمار
میکنند از کتاب خزانه یاد
هست خواند و با جهر که هست
سجده لازم بود به قدر
آنچه در خزانه گشت تعیین
گر شمس الائمه حق دین
در نوادر سخن همین بوده
او مخیر بود به جهر پست
گر مصلی که منفرد بود است
هم با پست خواندنش فرمود
خواه خواند بلند خواهی پست
گفت در جامع البساتین بار
در محیط است مسئله ی اما
شد مخیر به جهر یا اسرار
نکند از برای سهو سجود
گر کسی منفرد امام من
مثل او جهر کرد آن هنگام
لازم است از برای سهو سجود
نقلها می کنند چند کتاب
سجده سهو نیست در این جا

سـ ولو قرأ اکثر الفاتحة
ثم اعادها وقرأ سورة فعلیه
السهو لان الاکثر حکم الکل
الا في حق [illegible] لا یکون
[illegible] الا ان
[illegible] الفاتحة [illegible]
في نظم واحد [illegible]
ط و لو قرأ التشهد مرتین
في قعدة واحدة فلا سهو
علیه ذکره في النوازل
عند محمد ره وکذلک
لو قرأ الفاتحة مرتین في

[illegible] الاخیرتین [illegible]
[illegible] ولو قرأ الفاتحة [illegible]
[illegible]
ثم قرأ الفاتحة فعلیه
السهو [illegible]
[illegible]
علیه سجود السهو [illegible]
[illegible] الفاتحة [illegible] السهو
[illegible]

[illegible]

با تشهد بسهو چون که کرد | سجده سهو نیست با این مرد
تسبیحات رکوع یا سجود | ور شریعت که لازم خواندن بود
خوانده باشد بلند بنسیان | سجده سهو نیست بر انسان
سمع الله در نماز امام | گفتن او بجهد بود و دوام
سهوا این را امام گفت اگر | سجده سهو نیست بر این مرد
آنچه در ترک سنتی رسدن | نیست بر این سجود سهو آسان
ساهیا ترک واجبی دارد | شک نباشد سجود سهو آرد
گفته بودیم واجبات نماز | در مقامش بگفتم این جا باز
آنچه کنز العباد در شرح برد | گویم از لطف کردگار فرد
از ظهیریه است بی شبهت | در دو اول که در یکی رکعت
فاتحه را بخواند پی در پی | سجده سهو واجب است بوی
فاتحه خواند بعد او سوره | باز این فاتحه مذکوره
سجده سهو نیست در این باب | گفت چون سوره طویل شما
هست قوی سجود لازم دان | همچنان نیز گفت قاضی‌خان
گر مصلی ز فاتحه اکثر | خواند سهوا اعاده کرد اگر
ثانیه راست گو بیا این بار | فاتحه را بخوانده است دو بار
از ظهیریه کرده است خبر | خوانده بود هی ز فاتحه اگر
باقیش را کند فراموش او | سجده سهو غیر واجب گو
ماند اکثر سجود لازم دان | منفرد یا امام باشد آن
گفت در جامع الصغیر خان | نیز در سراجیه است چنان
در دو رکعت اولین که مذکوره | فاتحه ترک گشت یا سوره

[illegible]

الفرض ان سهو علیه ذخیره ۱۲ [illegible] فان ساهی عن فاتحة الکتاب [illegible] الاولین [illegible] السورة [illegible] بالفاتحة ثم السورة [illegible] بالفاتحة ثم بعد السورة ثم [illegible] للسهو ۱۲ محیط [illegible]

باشود ترک گر یکی زین دو سجدهٔ سهو واجب است براو
اولیین رکعت است یا ثانی شد فراموشش فاتحه خوانی
ابتدا کرد سوره را ناسی برسد فاتحه بجا ناسی
گفت در این کتاب مذکوره فاتحه خواند و گر سوره
سجدهٔ سهو واجب است او را از کبیری نوشت در این جا
بعد آن سوره که نه فاتحه پیش خوانده کم خواند آیت خواهی بیش
فاتحه خواند آدمی هر گاه بعد او یک آیت کوتاه
کرد آنگه رکوع سهوا آن همچنین گفت سجود سهو بدان
هم در اینجا دلیل و این است از کتاب ذخیره تبیین است
یک طویل آیت از کلام الله یا سه آیت نه آیت کوتاه
بعد فاتحه بخواند آن که باجماع قول واجب دان
هر کجا هست لفظ فاتحه همراه خوانده باشد دو آیت کوتاه
و ندران رکوع این آدم چون سه آیت نشد لفاتحه ضم
باز گردد بالاتفاق سخن سوره را خواندنش بغیر لحن
باز گردد همی ازبرای قیام بعد سه آیت و رکوع کرد تمام
میکند ازبرای سهو سجود از کبیری این چنین فرمود
ور رکوعش رسد بجا هم سوره با فاتحه نکرد ضم هم
بازگشته سوره خواند آن باز ماند در رکوع این انسان
سجدهٔ سهو هم بفرمودی نقل کرد از صلوة مسعودی
آنچه در این کتاب تعیین است در خلاصه و غیرها این است
گر بماند در رکوع با این باب کردن ضم سوره باشد شک

مسئله لو ترک الفاتحة فی الاخیرتین عن ابن ابی عقیل ره انه لا سجدة السهو [illegible] مسئله لو ترک الفاتحة فی الاولیین یلزم سجود السهو الا اذا تخلل بینها سورة ولو ترک ولو ترک الفاتحة فی الاخیرتین لا یلزم سجود السهو وقال بعضهم یلزم لو قرأ السورة فی الاخیرتین قال [illegible] انه لا یلزم السجود لو قرأ التشهد [illegible]

[illegible]

سهو این شک نگردد این آدم سجده سهو نیست لازم هم
حکم چونکه شک نه فرمودی نقل این از صلوة مسعودی
از فتاوی حجت این شهاب بعضی در باب وتر گوید باز
در رکوع آیدش بخاطر هم سوره فاتحه نکرده ضم
باز گردد باتفاق سخن سوره را خواندش بغیر لحن
فاتحه ترک گشت از نسیان اتفاقا نگردد این اتیان
مانده باشد قنوت از نسیان در صحیح سخن نگردد آن
لیک سر از رکوع بر دارد بعد از ان [illegible]
نکند عود سجده اندر آن باتفاق مؤید آن جهان
از کتاب محیط گوید هم سوره با فاتحه نکرد او ضم
گرچه پیوست واجب اولی ظن می شود فرض بعد ضم کردن
می شود نقض فرض بهر فرض کرد در باب وتر این را عرض
آمد از حنفیه است بی شبهت خواند سوره در اول رکعت
لیک در رکعت دوم اینجا سوره خوانده است نه بالا
سجده سهو غیر واجب دان هست اینجا دلیلهای آن
سوره را ادا کرد اگر بس خطا کرده خوانده است دگر
سجده سهو نیست هم در این کرد این را از خانیه تبیین
نقل کرد از خلاصه تا دانی فاتحه خوانده بود انسانی
در تفکر گذشت آن کس هم سازد این جا کرام سوره ضم
قدر رکنی اگر تفکر کرد سجده سهو واجبست بکرد
در کتاب خلاصه مشهوره خوانده در اولیین دو سوره

[illegible] فان قلت [illegible]

گر چه چیزی ز فاتحه اول
ورزیده شد ور صلوة مسعودی
فاتحه ترک گشت با سوره
ورد و آخر قضا کند یا نی
ظاهر مذهب امام اعظم رح
میکند سوره را قضا خوانی
ورد و آخر که سوره کرد قضا
لیک جهلش که جهر تعیین است
شنو بعضی امام دولت مند
لیک در ظاهر الروایه او
فاتحه شد سنت در این جا
پس همین نکته که آرم
چون که در رکن جهریم اخفا
سوره با فاتحه شد چون ضم
بالاتفاق است اهمل
چون برانداخته شود نماز
چون دعای قنوت اگر ماند
لیک از بهر این نگرد و باز
آن رکوعی که کرد قبل ازین
چون رکوع است فرض اینجا واجب
سوره با فاتحه بکردن ضم

سجده سهو باد است ای اجمل
ور بود و اول که خواندنی بودی
گفت در آن کتاب مشهوره
شده است اختلاف نادرسی
مثل استاد خود محمد رح هم
لیک گفتند فاتحه جهرانی
جهلش اخفا است باز خوان اخفا
اختلاف مشایخ دین است
فاتحه نیست یا و سوره بلند
گفت خواند بلند در هر دو
خواندن سوره واجب است بما
نیست واجب بیقین دایم
نیست شرع گفته اند علما
باز گشت از رکوع این آدم
آن رکوعی که کرده بود اول
بعد خواندن رکوع سازد باز
ماندنش در رکوع اگر داند
گشته باشد فنا و نیست تمام
برنه اندازدش علی التعیین
برنه اندازدش ورود واجب
که بگوی که واجب است او هم

فان قرأ الفاتحة
والسورة ثم القنوت
ثم ترك [illegible]
صلوة [illegible]
السهو [illegible]
[illegible] القنوت
[illegible]
صلوته ولا ينتقض
ركوعه بالعود لان
القنوت سنة و[illegible]
ولا [illegible] ينقض
الفرض [illegible]
[illegible]

حضرت شیخ حسین لفیش
او ز وتر محیط کرده بیان
خواند این جا جمیع قرآن را
آنچه در جامع البساتین هست
بزرگی بهر شارح او را او
در محل قیام اگر انسان
گر تشهد بخواند سهوا او
چون که باشد نشسته از ثنا
آنچه در این کتاب تعیین هست
نیز بنوشت شارح او یا او
آیتی خوانده است از قرآن
سجده سهو آرد این آدم
گر تشهد چه در رکوع و سجود
گفت و در سجده تسبیحات رکوع
در کتاب خلاصه هم تعیین
نیز در افتتاح رفع یدین
تکبیرات رکوع نیز سجود
ترک کرد و تعوذ او ناگاه
گشت تسبیح ترک یا تحمید
شرح او را او کرده است بیان
سجده یا رکوع گشت زیاد

کرده در جامع البساتینش
اندر آنجا جمیع لفظ غیر آن
بعد خواندن تشهد و فرض ادا
نیز در شرح شمس الدین هست
کرده در نسخه شرلفیش یاد
بیشتر از قراءت قرآن
سجده سهو غیر واجب گو
سجده سهو نیست در این جا
در کتاب خلاصه هم این هست
کرد از شخصی و سرا هیچ یاد
در رکوع و سجود این انسان
خوانده باشد چه و تشهد هم
خوانده انسان ز سهو نفی فرمود
یا بود عکس سهو این ممنوع
ترک شد گر ثنا و یا تامین
ترک شد هم تکبیر عیدین
تسبیحاتی که اندرین دو بود
با زانس ترک گشت بسم الله
سجده با این همه نباید دید
لیکن از جامع الصغیرخان
سجده سهو بهر اینها باد

راکعی یا سجود سازنده
شد رکوعش و یا سجود طویل
از خلاصه است سجده قرآن
سجده سهو بعد ازین براوست
شد فراموش قعده اولی
بقعود اقربست گرد وی
در هدایه بقول بعضی چه
اصح قول تا نخیزد آن
بقیام اقربست خیزنده
چونکه بعضی بود چو قائم کس
در هدایه همین قدر آورد
گر نه برداشت زانوها ز زمین
رفع زانو گر گشت آن هنگام
آنچه تاتارخانی است بیان
بقیام اقربست اگر آن کس
راست برخاست نشیند و سی
بقیام اقربست اگر انسان
هم تشهد نخوانده خیزد این
سجده در قعده اخیر که هست
گر فقط سجده گشت آن
سجده سهو هم بجا آرد

گشت از شک اندر و این بنده
سجده لازم بود با این دلیل
مانده بود و بجاش از نسیان
عالم از جمله هنر نیکو هست
سجده ای نیست تا شده برپا
چونکه شد قرب نشستی بحکم نشستی
سجده در جیب شود بآن تاخیر
سجده سهو نیز لازم دان
بیقین آن نگرود این بنده
سجده سهوی کند بدان لیکن
در کتاب نهایه روشن کرد
گفت با قعد اقربست این
هست بیشک قریب بقیام
از نصاب البدائع آرد آن
گر نشیند فقط شود زان پس
گشت فاسد نماز [illegible]
بخطا گر نشسته باشد آن
گفت او را صحیح شمس الدین
ساهیا در قیام شد هست
بازگردد بقعده این انسان
در هدایه لباسا دارد

۵ قوله در هدایه
علیها یعتبر
ذلک بالنصف
الاسفل فان
کان مستویا
کان الی القیام
اقرب وان کان
الی القعود اقرب
کذا فی الکافی
لکن المعتمد
من [illegible]

[illegible]

گر بقیه سجده شد زان پس
نفل گردید فرض او زین پاس
ور نشاید تشهد آن کامل
ضم کند رکعتی دگر با این
ششمی نفل بود در چارم
گر نشیند بسجده که ویکم
باز نشیند و سلام کند
گر بقیه سجده گشت آن کس را
فرض او شد تمام با تحسین
ور نخیزد بقول استحسان
این دو رکعت نفل شد ششمین
آنکه بنشسته بود در چارم
پیش از سجده بازگشت نشست
باز خواند تشهد و پاسی
گفت از تحفه آن محب ودود
در خلاصه هدایه عینی با
قعده اول است یا ثانی
در هدایه نوشته اند صحیح
نیز کنز العباد در این باب
انچه او گفت ما بیان سازیم
ترک شد بعضی از تشهد هم

گشت باطل فریضه آن کس
یعنی در مذهب دو بزرگوار
گفت اصل نماز شد باطل
گرچه کرده است نیست بروی چیز
خامس است سهوا اگر رکعت پنجم
نشسته ساهی نگشت هست اگر
آن سلامش نه در قیام کند
بیکند ضم سادسه زان پس
نفل شود تا فله دو رکعت این
سجده سهو آورد انسان
نیست محسوب هم بجهت این
خامس است سهوا اگر رکعت ششم
آنچه در شرح شمس دین که هست
اختلاف مصنفین ما سی
کند زیرا سهو سجده
سجده سهو را بگفت ابا
چون تشهد سهو شد ثانی
سجده لازم بود بقول صحیح
میکند نقلها ز چند کتاب
سخن شرع در بیان سازیم
سجده لازم بود باین دم

[illegible]
استحسانا [illegible]
الجامع الصغیر [illegible]
[illegible]
جمعتها ١٢٥٦ شرح
اوراد

از ظهیریه می کن تعیین
چون تشهد اگر شود تکرار
گر بود در نشستن اولی
گر کسی خوانده است از قرآن
خوانده باشد وی از تشهد پس
از تشهد نگشته فارغ او
در قعود اخیر با یک بار
تا که تاخیر ساختی بسلام
بود این قول او ز جامع خان
گر مصلی نگشت با این ظن
بهمین ظن نشسته بود چنان
بعد از نشستن او سلام کند
سهو شد در نماز بر هر وی
کرد تسلیم بعد قطع نماز
کرد یا قطع الصلوة او باز
شارح از دو کتاب نقل آورد
کان ندیدی سجود سهو آنجا
در کتاب دگر بکرد ثبت
سجده سهو بود بهر وی
دید آنکه طلوع کرد و کی
حاکم این است در نماز ز کسی

هست در ظاهر الروایه این
در خلاصه است بنگر این باره
سهو لازم بود الا لا
یعنی در قعده اخیر آن
لازم سهو نیست با این پس
خواند قرآن سجود سهو بگو
گشت شک سه گزاردست یا چار
سهو لازم بود درین هنگام
بعد از آن از لحاظ هی کرد بیان
آن گمان که سلام دادم من
بعد از آن نکرده بود ست آن
سجده سهو هم تمام کند
هم فراموش سهو خود کردی
سهو کش آن دم بخاطر آید باز
از وی خیره سجود سهو مساز
شخصی در عید جمعه سهو بکرد
در کتاب است بر همین فتوی
این بود گفته مشایخ ما
بهر سهوش سلام سر کردی
سجده سهو ساقط است آنجا
دید خورشید منخسف گشت اگر

[illegible]

صلوة فسلم وتذکر [illegible] التشهد [illegible] اتمام التشهد فسدت صلوته [illegible] وعلیه الفتوی [illegible] السورة [illegible] السهو [illegible] ۱۲

[illegible]

[illegible]

یعنی این وقت نیز ساقط و آن
از نجا وی چنانچه گشت بیان

بعض سهو سجود و سهو بکرد
بعد از آن باز سهو دیگر کرد

از سراجیه می گفت اخبار
نیست بر وی سجود سهو این بار

فاتحه در اخیرین دو بار
خواند در رکعتی مصلی بار

سوره خواند بغیر فاتحه هم
ذکر کرد از نصاب این اعلم

سجدهٔ سهو غیر لازم دار
بر همین فتوی ست هم مختار

با کسی در دو آخر مثبوت
چیزی در وی نخوانده گر سکوت

نبود سهو بر همین انسان
نکرد هم یک روایت از نعمان

لیک در خانیه ست شک سجود
و علیه اعتماد خواهد بود

سهو سازد اگر کسی سهو هم
سجده لازم نشد باین آدم

سهو لازم بود اگر با مام
بیکند بهره امام تمام

حکم مسبوق حکم لاحق صاف
گفته شد در محل استخلاف

آنچه این شرح ساز فرمودی
نقل کرد از صلوة مسعودی

ساهی پیش از قنوت خواند ثنا
سجدهٔ سهو نیست در این جا

لیک سازد قرات این انسان
اندر این عین سجود لازم دان

هم در اینجا شرح اوراد
از محیط و ذخیره سازد یاد

خواه فرض ست خواه نفل ست آن
حکم سهو اندرین برابر دان

از سراجیه هم بسهو سرار
گفت این سجده تان کفایه ثنا

هست در شرح مختصر تعیین
نیز در چند نسخها چون این

شک شود در نماز اول بار
چند خواند ست این نماز گذار

گیرد از سر چنانچه کرد خبر
لیک کرده سلام سازد سر

[illegible]

قوله لو قرأ [illegible] من السورة
[illegible] من الفاتحة [illegible]
في الاول او [illegible]
الثانية [illegible] بعد ما قرأ
بعض السورة [illegible]
الفاتحة ثم بالسورة [illegible]
[illegible]
من السورة [illegible]
[illegible]
ثم بعد السورة ثم [illegible]
للسهو ۱۲ [illegible]

گفت درین مقام بے شبهت   لغو باشد سجده و نیت
شک اگر در وے شود بسیار   گیردش غالب گمان ای یار
نبود غالب گمانش اگر   سازد این کس بناش بر کمتر
هر کجا وهم قعدهٔ آخر   بوده باشد نشیند اے طاهر
گفت از مضمرات بے شبهت   گر نماز است نفل یا سنت
ساهیا ترک قعدهٔ اول   شده باشد چگونه هست عمل
گر مقید بسجده نگشت آن   باز گردد بقعده این انسان
گر مقید بسجده گشت اگر   از کفایه چو نسخه کرد خبر
غیر فاسد بود نماز آن   یعنی در نزد حضرت شیخان
سجدهٔ سهو لازم است برین   نیز در بعض نسخه هست چنین
در نصاب نوشته از این باز   یعنی در بابت فساد نماز
گر نه بنشست آنچه کرد او یاد   یعنی نزد محمد است فساد
لیک در نزد حضرت نعمان   هست اینجا قیاس استحسان
غیر فاسد بود در استحسان   همچنانست که کرده اند بیان
در قیاس امام شیخ آمرز   گشت فاسد نماز او و سوز
اندرین جا شد سخن بسیار   پس بگردم درین محل ناچار
در نمازیکه سهو شد از کس   سجدهٔ سهو میکنند از آن پس
با امیدے که نقص اگر دارد   جبر نقصان شود بر و دارد
یا الهی بحالم آگاهی   در همه حال خاطی ام ساهی
چه خطاے عظیم بود چه سهو   اے شدست عمر من گذشت بلهو
جام غفلت هنوز در دستم   قاصد جان خویشتن هستم

له كان لم يقعد في وسطه اذا صلى اربع ركعات من النفل ولم يقعد في وسطه كان ينبغي ان يفسد الشفع الاول يجب قضاؤه كان كل شفع من النفل صلوة على حده و

[illegible]

IM UNIVERS

وقت بیدار وقت خفتهٔ من زن و فرزند و مال گنجی من
بس همین گفته تا که موجود اند دشمن راه آخرت بودند
بهر این دشمنک کردم بنام جان شیرین باتش افگندم
گه ستندی چه اکنم از کس نفس خود را تا دم خود بس
چون ز بهر علمی و زنا و ری کرده باشم خطا ز نقصانی
چه بنفس خیانت فاسد گشته باشم گناهکار و فاسد
بر خ این چنین خطا کاری بده عفو از کرم ستاری
نام پاکت رحیم رحمن ست از تو بخشش ز بنده نقصان ست
نیز در نامهای تو بحکمت غفار ست خود باو عاصیک کرم الهی است
بدو سه این جرمها بشد توبه غافر الذنب قابل التوب
یا رب از کرده پشیمانم و شکستی عطا که نادانم
چون ز سستی که آدم بیشتر باز رسوا مکن چو حال بیش
همره لطف ز سبب توفیق راه بنما بگشو تحقیق
در میان متقی بشده روز محشر سیاه شرمنده

در بیان سجدهٔ تلاوت

چارده موضع ست در قرآن بشنوی سجدهٔ تلاوت دان
کرد سر ابتدا نیکو صفت اول او ست آخر اعراف
نیز در رعد نحل و ان سبیل بعد ازان دو بنی اسرائیل
نیز در مریم ست و فرقان هم دو جا در حج یقین صدان
در النمل الم تنزیل ست نیز در سوره ص و فصلت ست
حم ست سجده ده از نجم او هم در انشقت ست اقرأ کو

[illegible]

از شرح
اوراد فتحیه
نزد بعضی
سبحان ربی الاعلی
ونزد بعضی سجد
الرحمن وقت
القرآن یا سمیع یا
رحمن و نزد بعضی
ذنوبی یا رحمن
برحمتک یا ارحم
الراحمین

سجدهٔ ثانی که در حج است
شده در نزد شافعی بهمین
موضع سجده است در حشم
حضرت شافعی چه فرموده
آنچه گفتند بزرگان ما
کرد با قول این بزرگان چون
آیت سجده را که می خواند
خواه قصدا شنیدن زن یا مرد
واجبست این که سجده می آرد
چیزهایی که شرط هست نماز
یعنی پاکی جای ثوب هم بدن
سجده در غیر وقت مکروه نیست
وقت مکروه سجده آرد این
یعنی نزد طلوع شمس هم و ب
لیک واجب که شد درین اوقات
پس سجده نشاید این عامل
گر کند سجده بود و هست جواز
سجده بعد از نماز فجر اما
گفت بعد از نماز عصر آن هم
بشنو اکنون که شارح با فضل
آیت سجده خواند کسی نیست ادو

عند الصلوة ذکر شده است
عند التلاوة سست او نیز
یعنی در لا یسامون یکی تعلیم
گفت ایاه تعبدون بوده
بوده است احتیاط درین جا
بیقین می شود ز عهده برون
خواه می بشنوند یا خوانند
خواه بی قصد سجده باید کرد
طمع از رحمت خدا دارد
هم درین سجده شرط باشد بانه
رو بقبله به ستر عورت تن
واجب این سجده گشته بود بکس
غیر جائز بود علی التعیین
نیز نزد قیام وی ای خوب
سخن بزرگان بشنو ذوات
تا شود وقت مستحب و خلل
سخن بزرگان خلق نوا
هست مکروه تا طلوع زکا
نزد و تا آفتاب تغیر
از کتاب محیط ساز و نقل
نگر آن حرف که در آخر اوست

سله
قیل من قرأ آیة
السجدة فی مجلس
و سجد لکل کفاه
ان تلا مرارا [illegible]
کذا فی الکافی ۱۲
شمس الدین محمد
و ذکر فی القرآن
سورة فیها آیة
السجدة و فی
صلوة الجمعة
و کذا فی کل

سله
[illegible] ۱۲
[illegible]
[illegible]
سجده [illegible]
من [illegible]
[illegible]
۱۲

نکند سجده تلاوت این / یعنی از واقعات گفت چنین
لیک حرفی که سجده در وی بود / خواند تنها چگونه حکم نمود
ز آیت سجده خواند از اکثر / مع این حرف ماند این یکسر
لیک گوید فقیه ابو جعفر / مع این حرف هرچه خواند اگر
سجده واجب[۹۳] بود و الا نی / قول بوجعفر این چنین وافی
گر ز وقت شنیدن خواندن / کرد تاخیر سجده کرد این تن
گفت اینجا ایمه ماضی / او مودی شده است نه قاضی
از ذخیره نوشته است این طور / نیست واجب ادا او بالفور
لیک تاخیر کرد انسی / فعل مکروه هست او یاسی
گفت در بعضی نسخها او باز / نیست مکروه در برون نماز
این چنین در بیان احکام ست / سخن بزرگان اسلام ست
گفت بالفور سجده آوردن / مستحب ست بیشک ولی لکن
چون کند سجدهٔ تلاوت پس / نیت سجده مے کند آن کس
نیت اندر دل ست ای مولے / لیک با بهره زبان اولی
صورت سجدهٔ تلاوت گو / کند این سجده را چگونه او
از سر جبه مے کند تقریر / گوید آن شخص قاعدا تکبیر
لیک دو دست خود نه بردارد / بعد از ان سجده را بجا آرد
در همین سجده مے بگوید باز / سه کرت و تسبیح سجود نماز
یعنی او ثنای او بود سه بار / هست افضل از و بود بسیار
سر خود را ز سجده بر دارد / باز تکبیر را بجا آرد
لیک بنوشته است شمس الدین / هر جگا هے که سجده آرد این

[illegible] الفور بل لیس [illegible] التاخیر عن [illegible] ذکره فی بعض المواضع اذا قرأ خارج الصلوة لا یکره تاخیرها [illegible] ۵۳ [illegible] واحد من التکبیر [illegible] من کلام [illegible]

خیز و سجده آر زودش این متن / این چنین را نوشته مستحسن
از ظهاری نوشته آن خوش سطور / مطلقاً بکرده است ترک فور
در وقایه هدایه در حصر / گفت قول ابیه وین نصر
اینکه یک سجده کرد گشت تمام / نشنود بود درین نه سلام
هم نوشته است شارح اوراد / از ذخیره خلاصه خانیه باد
آنچه مستقبل کسے بود بنماز / هم چنین سجده را است مستقبل با
جز محاذات مرأة که عرو لیست / سجده را کل حال مستقبل نیست
یک در سجده تلاوت هم / ونشد کرده است این هم
اندرین نیست نقض بوضو / چو نگیرد و صلوة مطلقه او
در خلاصه است قول این اصحاب / نزد در سجده تلاوت جواب
هست وزنا قضے خلافیه / استحسن این بجو و صلبیه
هست مجنون و یا بود کودک / آیت سجده خوانده نشنیدها باک
سجده واجب نگوسے با اینها / این چنین هم بحا الحق لقنا
گر از اینها کسے دگر شنود / سجده بر این شنیده را فرمود
آیت سجده بے وضو پاکی / یا جنب یا بجز اندر بجای
از خلاصه بکر و گفتنیها / سجده واجب شود است بعد از اینها
لیک از طیر شنود و هر بار / نیز واجب نبود هو المختار
نشنود گر کسے ز نائم متن / سجده واجب شود صحیح سخن
هست تا تار خانیه را ای خیر / آیت سجده بشنود از طیر
سجده واجب هوا صحیح اینها / چون که بشنود از کلام خدا
سوره از کلام حق خوانند / آیت سجده را اگر دانند

مسئله
ومستقبلا بالوجه للمصلی ومن
یتکلم ولا یضحک ولا مستقبلا
محاذاة المرأة ودون ان یسجد
آلات بوجهان فی الزوائد وسجدة
[illegible] ان الخطی فیها لا یبطل
طهارته خلاصه
مسئله
اگر آیت سجده سوار خواند او
قادر است که فرود آید [illegible]
باشارت [illegible]
بلکه سجده کند بر ستور جایز
شرح [illegible]
شرح التلاوه [illegible]
آیة السجدة

[illegible]

این چنین در نماز غیر آن
آیت سجده را اگر خواند
بشنود پس گفته اند ولیک
آیت سجده را بخواند پست
در کتاب خلاصه ذکر نمود
راغب سجده اند گر اینجا
لیک اگر قوم محدثان باشند
نه بر آرد درین محل آواز
آیت سجده کس که خواند مرا
در یکی مجلسی اگر این کس
مکرره را بگفت اگر این مرد
از سر احتیاط گفت بالمتقین
لیک بیع سه اکند هرگاه
آدمی سجده کرده است اگر
سجده واجب نمیشود هر آن
هست واجب بمکان خواننده
مستمع را عدو بگشت مکان
لیک بر قلب این عجب ولا
هست بر وایه اگر الثانیا
آیت سجده میکند تکرار
لیک بر راکب نماز گذار

از هدایه نوشت کسره بدان
دیگری سوره را اگر با غیر
پیش از آیتی بخواند نیکست
هم درینجا نوشته نیکو است
که مهیاست قوم اگر بسجود
جهر باید بکرد ور آنجا
یا همین قوم کاهلان باشند
سجده اند نماز غیر نماز
یا نکس بشنود و بار سه بار
چون یکی سجده کرده باشند بس
لقمه را اگر تناول کرد
قاطع مجلسش نباشد این
قاطع مجلس است بی اشتباه
بخوانده در سجده چو سجده شکر
هم همین حکم در رکوع بدان
جامی بجز است مستمع بنده
سجده واجب بود اقتدار آن
ننوشتند بر همین قولی
واجب هم بوده است راوی
سجده واجب بود هر یکبار
سجده واجب نگوی جز یکبار

[illegible]

لا سجده [illegible]
[illegible] الصلوة
[illegible] الصلوة
[illegible]

مسجدے مسجد جامع
نیز در زاویهاے خانه اگر
بهدرین زاویه سجده اند کس
گرچه در سیر باشدش گشته
گفت هم از کتاب خانیه راست
باز در گوشه خانه شخصے اگر
نگر آن دار بود وسعت کلان
یا کسے یا گہے گرشد نازل
نیست مجلس درین صور تبدیل
سخن بزرگان اسلام ست
چونکه تبدیل گفته اند مکان
چون ازینجای خویش نشست اگر
باز این جای خویش نشست آن کس
گشته باشد حقیقتے این تبدیل
حکمے آن کس که در مقام بود
یا در آنجا سخن کند بسیار
یا کند عقد از عقود دگر
یا نشسته بود این جا او
باز سجده ار گشت چون آن یار
سجده واجب شود باین تکرار
لقمه خورد یا دو لقمه او
یک مکانست حکمش ای سالک
خوانده در رفتی بزاویای دگر
گفت یک سجده است بر وی بس
حکم او را چه گونه بنوشته
دو قدم رفت باز جا از خویست
رفته باشد بگوشهٔ دیگر
در کلامے چو خانه سلطان
باز باشد سوار فی المحمل
مجلس واحدست بنو و قیل
نقل آو از بیان احکام ست
هم حقیقی ست نیز حکمے آن
باز نشست او بجاے دگر
باز آید بجای خود زان پس
نیز حکمے بیان کنم بے قیل
لیک مشغول با طعام بود
یا کند بیع یا شرا آن یار
گرچه زانجا تکیه است اگر
بعد ازان خواب در رفت بر پهلو
آیت سجده خواند دیگر بار
چونکه تبدیل حکمے شد ای یار
کلمه سخن کند یا دو

ولو كرر في زاوية واحدة
كفته الواحدة ولو في اخرى
عند ابي يوسف اختلافا
محمد ولو كرر [illegible]
في زاوية [illegible] يكفي
واحدة وقيل [illegible]
[illegible]
في مجلس لا يكفي واحدة
[illegible] الكافية
[illegible]

[illegible]

با نشست کند ور اینجا خواب
در هدایه بزرگ شیخ شناس
یا زشاخی رود به شاخ دگر
بو المکارم بزرگ راه نورد
نیز ننوشت آن بزرگ حق
یعنی هرگز شنیده صاحب درن
در درایت هدایه را اجمل
باز ازین وجه شاخ او را او
از تتابع کرده است خبر
در هدایه که احتیاط این است
سجده کرد نشست آنجا باز
یا به تسبیح یا به تهلیل او
بعد او را اعاده کرد اگر
در یکی مجلسی اگر انسان
چارده سجده واجبست باین
نبود در نماز اگر تالی
چون کند سجده تالی حق جو
از طحاوی نوشته است آن پیر
یعنی عند السجود رفع سر
نیز آن قوم که سجود آرند
تالی سجده نکرد رفت آنا

نیست مجلس بدل درین ابواب
گفت اندر تبیین که بس
شد بقول اصح مکان دگر
از خلاصه صحیح تبیین کرد
نیز بر سامع است او مطلق
ای صحیح خلاصه قاضی خان
احتیاط این بود که گشت بدل
کرد از چند نسخه خوش یاد
آیت سجده خواند بود اگر
در خلاصه تصحیح تعیین است
خواند قرآن در آن مقام دراز
ساعتی اشتغال آن با جو
واجبش نیست سجده دیگر
ختم سازد بتالی قرآن
از سراجیه نقل کرد چنین
قوم هم مستمع اگر تالی
سجده سازد قوم هم مع او
می کند جهر تالی در تکبیر
جهر کردن بود بقول حجه
پیش از تالی سر نه بردارند
سامعین سجده آورند بجا

[illegible]

از تشفیه این چنین آورد
امر بر کرد یا نکرد سلف
گفت اهل سجده میکنند جاے
لیک از تالی پیشتر یا بعد
هست در بعضی نسخهای سلف
شارح از خانیه بداو خبر
بنود استماع نفس ورود
این چنین در کتابت قرآن
یا اینجا کرد سجده واجب نیست
گفت صدر الشریعه چنامد
آیت سجده خوانده است مراد
بعد تکرار سجده سازد خواه
از خلاصه نوشت در این باب
بهر این سجده گر تیمم کرد
آیت سجده در نماز اگر
آیت سجده که مذکور شده
یا که سجده آخرست قریب
سجده از آن شخص چون سجود نماز
در گذشتی سجود ره دیگر
[illegible] سجده گر گذشت مذکور شده
از ینابیع گفت شارح سعد
تالی بین قوم سجده کرد
خالفت تالی شوند مردم صف
سامع قوم هم مع تالی
سجده آرند سامعان سلف
خالفت تالی شوند مرد صف
آیت سجده خواند سرا اگر
سجده او را بغیر واجب گو
گر بخوانند بغیره واجب دان
از کبیری همین بود مرویست
یعنی مجلس اگر بود واحد
خواند سجده کند در اول بار
گفت یک سجده بس بود آنگاه
آن کسی قادرست اگر بر آب
تا درست است سجده این مرد
چون بجو هند زد نکوست خبر
بوده باشد در آخر سوره
شرح اوراد گفت از تهذیب
جائز از سجده تلاوت باز
لکم بجز گفته اند اهل خبر
گر بود در سبا [illegible]
همچنانکه هست اندر رعد

ولا یجوز التیمم بوجود الماء لسجدة التلاوة و در نظایره یجوز مختصر ۱۲ خزانة و المختار انه یجوز ... الفتاوی ... ولا یجوز التیمم مع القدرة علی الماء ۱۲ خلاصه

فی تهذیب اذا قرأ فی الصلوة آیة السجدة فان شاء سجد لها و ان شاء رکع بها ... قام الرکوع مقامها عند ... اذا کان آیة السجدة فی آخر السورة ۱۲

مثلا [illegible] آخر السورة [illegible] عن السلاوة [illegible]

باشد افضل که سجده سازد ... چون کند قعده و باز برخیزد
ختم سوره که کرد چون معهود ... تمامش کند رکوع و سجود
آیت سجده خواند لیکن مرد ... گر دواندم رکوع سجده نکرد
نیت سجده کرد آن انسان ... یعنی عند الرکوع جایز دان
آن رکوعش ز سجده شد محسوب ... دیده تا خذ درین مکتوب
سجده‌ئی کرد یا رکوع این مرد ... تا که آن سوره را تمامش کرد
بعد از آنکه رکوع کرد چنان ... نیت سجده کرد آن انسان
سجده ساقط از و نخواهد بود ... یا دهد وی قضای او بسجود
یعنی اندر نماز هست این مرد ... بیقین دان قضاش باید کرد
نیز در این کتاب مذکوره ... سجده باشد در آخر سوره
سخن بزرگان شیرین گو ... افضل آنکه کند رکوع با او
گر نکردی رکوع اینجا مرد ... لیک او سجدهٔ تلاوت کرد
چون ز سجده که رفع سازد سر ... چیزی خواند ز سورهٔ دیگر
گر نخواند رکوع سازد باز ... هم درین جا فساد نیست نماز
گر بود بعد سجده‌گه آیت ... هیچ آنکه بود دران شفقت
تالی را اندرین محشر گو ... خواه آن کس کند رکوع با او
خواه سجده کند درین هنگام ... یا کند بعد سوره سجده تمام
وصل سازد ز سورهٔ دیگر ... گر بآن سوره نیست فاضل‌تر
نیز گفتند بزرگان نکو ... گر اراده کند رکوع با او
ختم آن سوره ساخته آن کس ... هست جائز رکوع سازد بس
آیت سجده خواند چون انسان ... گر اراده کند رکوع با آن

[illegible]

علی من سمعها السجدة یجب ... [illegible]

باز عند الرکوع نیت او / ور نه از سجده غیر جائز گو
گر کند در رکوع نیت این / اختلافست از ائمهٔ دین
جامع الفقه را نوشت اگر / کرد کس از رکوع رفع سر
نیت سجده کرد چون آنجا / غیر جائز نوشت نزد ما
همه درین باب شارح اوراد / می کند از کتاب خانیه یاد
آیت سجده آنکه خوانده بود / کرد بالفور کس رکوع و سجود
گر چه او کرد از برای نماز / شد ادا سجدهٔ تلاوت باز
گر چه با سجدهٔ تلاوت او / گفت نیت نکرد جائز گو
گر چه از بعد او دو آیت هم / خوانده بودست تالی در اینجا هم
گشت ساقط سجود قرآن با / اجتماعند با سجود نماز
گر چه از بهر سجدهٔ قرآن / کرده باشد رکوع این انسان
لیک از بهر سجده کرد رکوع / هست لابدی نیت مشروع
آیت سجده خوانده بود آنگاه / خوانده سه آیت کلام الله
بعد از بهر سجدهٔ قرآن / کرده باشد رکوع این انسان
کاندرینجا امام خواهرزاد / قاطع فور کرد او را یاد
گفت شمس الائمه خوش ذات / قاطع فور نیست سه آیات
آن رکوعش ز سجده محسوب / گفت قاطع زیاده اش ای خوب
در هدایه ست در نماز ار مرد / سجده واجب شده اداش نکرد
بعد بیرون بگشت او ز نماز / نیست اکنون قضا آنکس باز
گفت از خانیه بلا شبهت / در نمازی چو در یکی رکعت
آیت سجده گر شود تکرار / سجده واجب مگو سه جز یکبار

فصل فی بیان الاحکام اگر امام آیت سجده خواند امام سجده بیاورد مقتدی نیز با او سجده کند و اگر امام سجده نیاورد مقتدی هم نیاورد و اگر کسی بیرون نماز آیت سجده خواند کسانیکه در نماز بشنیدند نه در نماز سجده بعد از نماز سجده آرند اگر در نماز آرند محسوب نباشد و بعد از نماز سجده باید آورد و اما بجا آوردن این سجده در نماز

[illegible]

در دو رکعت سجو انداز یا بیش
در قیاس است مثل قول بیش
وبه ناخذ درین مکتوب
از سراجیه گفت اصح آن جواب
گفت صاحب هدایه مرحوم
آیت سجده خواند از ماموم
نه امام و نه قوم را از این
سجده واجب نگوی با تعیین
خارج از نماز اگر شنود
در صحیح سخن با دست سجود
شارح دررهای روشن گور
ذکر کرد از خلاصه مشهور
هست ماموم یا امام است آن
بشنود گر ز اجنبی انسان
یا شنیده از مصلی دیگر
در نماز امام نیست اگر
سجده سازد پس از فراغ نماز
که باجماع شمسی طراز
گر کند سجده در درون نماز
سجده خارجی سنت نیست جواز
وز محمد نماز فاسد باد
لیک قول صحیح نیست فساد
از طحاوی امام بر منبر
آیت سجده را بخواند اگر
خواه آرد بجای منبر
خواه سازد و نزول ماند سر
آن کسان که شنود بی اشتباه
سجده سازند امام را همراه
هست اگر قوم ناشنیده باز
نکند سجده بر خلاف نماز
گفت از خانیای مشهوره
سجده بنود در آخر سوره
آیت سجده در نماز پست
خواندنش در نماز مکروهست
از سراجیه مکند اعلام
خواند در عید یا بجمعه امام
سجده بر این محل نه سازد
تا که قومش به فتنه تن دازد
کرد و شد صح مختصر [illegible]
آیت سجده خوانده بود امام
[illegible] خارجی نماز کرد
آیت سجده از امام شنود

[illegible]

سمع من الامام المذکور [illegible] من
ثم المقتدی [illegible]
[illegible] بعد [illegible] والامام
لا یسجد لها فی الصلوة ولا بعدها
[illegible]
المقتدی [illegible]
[illegible]

قبل سجده نکرده است اگر مقتدی شد برکعت دیگر
چون شود فارغ از نماز آن کس می کند سجدهٔ تلاوت بس
لیک اینجا برکعتی که امام آیت سجده کرد بود تمام
بعد سجده که تا تلاوت کرد گشت داخل امام را آن مرد
سجده نه و ساقط است بی شبهت چونکه مدرک نشد بیک رکعت
گر شود داخل او بسجده پیش میکند سجده با امام خویش
گرچه نشنیده بوده است این مرد تبعیت با امام باید کرد
شارح درر دران سخن پرداز گفت در باب مفسدات نماز
هر کسی بود سجدهٔ قرآن داد آن کس سلام بر نسیان
سجده بعد از سلام کرد آن کس شد برون از نماز خود زان پس
تا که قعدهٔ تشهد او ننشست گشت او را نماز فاسد هست
عود با سجدهٔ تلاوت ساخت آن تشهد که کرده بود انداخت
باز در آن کتاب خوش گفتار گفت این قول را هو المختار
در خلاصه هم اندرین معنی فاسدیش نوشته شد یعنی
وانکه کرد است تبعیت بسجود هم نمازش فساد خواهد بود
آنچه گفتند شد کنم تقریر اوست داننده تر نه تا تقصیر

در بیان ترتیب فوائت

در هدایه و غیره با واحی فوت شد چون نماز انسانی
یاد اگر داشت فائتهٔ خویش میگذارد ز فرض وقتی بیش
چونکه در بین فوت و ادا هست ترتیب فرض نزد ما
گر بود فوت وقت اگر ای یار فرض وقتی گذارد اول بار

مسئله ولو صلی صلوة يوم وليلة ثم تذكر انه ترك القراءة في ركعة واحدة ولا يدري من اية صلوة ترك يقضي الفجر والوتر لانها تفسد بترك القراءة في ركعة واحدة ولو تذكر ترك القراءة في [illegible] القراءة [illegible] اربع [illegible] يعيد [illegible] المغرب والوتر [illegible]

فرض با وقتی ادا کرد آن کس
می گذارد قضای خود را سپس
چونکه تنگی وقت باشد سبب
بیقین هست مسقط ترتیب
نیز مسقط بود با نسیان
این چنین کثرت فوائت دان
یاد چون شد آن وقت تمام شد
فوت گشته هم ز فرض وقت چو آن
او همی خواند فائته وارد
گر ادا او قضااش بگذارد
هم بترتیب خواند این خویش وصل
آنچنانکه فرض شد در اصل
شرح کن کثرت فوائت بس
چون شود شش تا فوت شد از کس
وقت ششم نماز شد بیرون
حد شود کثرت فوائت چون
آنچه قول صحیح است از ثبت
نیز در [illegible]
احتیاطا محمد را پیش
معتبر شد دخول وقتش
نیز در نزد حضرت صاحبان
تنگی وقت اصل فوتی دان
چون محمد که راه دین پوید
معتبر وقت مستحب گو
در فتاوی کافی کرد بیان
کرده بودی شرح تفسیر الشان
یاد آمدش از شروع این
شده بودی قضا ازو پیشین
شد در آن وقت مشتغل بقضا
همی بود عصر وقت کرده ادا
نزد شیخین قطع عصر آرد
فوت پیشین خویش بگذارد
بعد سازد ادای عصر ای تن
بخلاف محمد ابن حسن
گوید او بگذرد بعصر این کس
ظهر را از ضرورت سپس
از سر احتیاط تحسین کرد
می بخواند هی نماز پیشین مرد
باز تنگ شد آن مسلمانی
ظهر را خوانده بود او یانی
چون بگردد آن نماز خویش ادا
شد بیقین ظهر او شده است قضا

نگذارد قضای فجر آن کس
ظهر را بیگذارد از آن پس

شارح وردها ز چند کتاب
گفت در باب جمعه زین اصحاب

گر بصلی جمعه را شد یاد
فجر او قبل ازین قضا افتاد

و اندر بامداد را خواند
باز چیزی ز جمعه هم یابد

علما گفته اند با اتباع
سر کند بامداد بالاجماع

لیک داند که وقت نازک نیست
جمعه ظهر میرود از دست

گذرد وی جمعه بالاجماع
نبود مختلف درین انواع

و انکه از جمعه فوت گردد زان
لیک باشد ادای ظهر امکان

نزد شیخین خواند اول فجر
گفت جمعه صحیح ۲ با قصر

قول اول نوشته بود از حصر
گفت از مضمرات آن دین نصر

قول دیگر نزد بعضی امام
کند آنکس نماز جمعه تمام

کند بامداد او چو قضا
بعد ازین ظهر را همین فتوا

هم همین شارحی که شهره درست
از کفایه یکی شعبی آورد ست

گفت این صورتیکه کرد بیان
گر بود مقتدی همین انسان

گر بود جمعه را امام ادا
یاد آید که فجر اوست قضا

هر جگاهی که وقت باشد ضیق
جمعه سازد تمام با تحقیق

بوده باشد وسیع وقتش چون
شود از جمعه بالیقین بیرون

نگذارد قضای فجر آن مرد
قوم هم منتظر باید کرد

گرد و ساقط نزد همه است که قضا
کند جمعه را بقوم ادا

هم همین شارح راه نورد
از فتاوی حجه نقل آورد

گفت در جمعه با مسلمانی
شک شود فجر خوانده ام یا نی

سه و ی قضا الا و نا لیقینیة و ان لم یکن علیه و نقوش فی التطوع لا باس به ۱۲ مختصر خزانه
۳ فصل فی حکم الواجب الامر هو نوعان اداء و هو تسلیم عین الواجب بسببه ای بتحقق وقضاء و هو اسقاط الواجب بمثل من عنده ای عند المکلف و هو حقه ۱۲ تلخیص قال العلامة التفتازانی

[illegible]

شد یقین خواندنش زبعد نماز
جمعه که نخوانده است جو از

لیک کرد نماز خویشش ادا
شد یقین فجر او شده ست قضا

نگذارد و قضای فجر آن کس
ظهر را میکند اعاده بس

در جمیع نماز حکم این ست
داند آنکس که عاشق دین ست

در کتاب هدایه ول کنش
فائته بیشتر بود از شش

زین قضاها که باره خواند
تا بجا لیک کم ز شش ماند

گفت ترتیب بعضی از بهر
عود میسازدش هو الاظهر

لیک ازین وجه شارح او را او
از کتاب ذخیره سازد یاد

هم زکافی نوشت بی شبهت
گشت یک بار ساقط از کثرت

نکند بود و بعد ازین ترتیب
اصح قولها بلا تکذیب

هم ازین شرح ساز پاک نهاد
کرد و در بابت فوائت یاد

گفت و زآن کتاب تقوی کیش
فائته داشت شخصی از یک بیش

سهم قضا هم ادا اگر خواند
وقت با تنقید نگنجاند

لیک گنجایشش الف ندارد
بعضی از فائته گر بگذارد

از قضاهای خویش سازد کم
میتوان خواند فرض وقتی هم

تا نخواند ز بعضی فائته ها
خواندنش فرض وقت نیست روا

در صلوٰة فقیه مسعودی
فائته چون بیاد کس بودی

بعد ازان شش نماز کرد ادا
بعد ازان فائته بکرد قضا

قول نعمان بزرگ دین پرداز
نیز دانی نماز آید باز

قول بو یوسف دیانت جو
نیز دیگر قضا کند با او

بعد از اینها و البوده شش
لیک قول محمد ول کش

[illegible]

چار دیگر یاد و قضا آرد
یا نمازی ز شخصی فوت افتاد
بعد ازان سه نماز را یا چار
بعد ازان فایته بکرد قضا
تا همین چار را بخواند باز
نیز عبد العلی ز حصه آورد
فایته بود خاطرش را باز
له بعد ازان فایته بکرد قضا
لیک ما نزد صاحبین بعد
از ذخیره است گر همین نسیان
بهر ترتیب فاسد است نماز
در قضای فوایت ترغیب
تا که وترا نه کسی قضا افتاد
این بود قول حضرت نعمان
سخن صاحبین نیست فساد
لیک فتوی بقول نعمانست
فرض خفتن که کرد او صروی
سنت و ترکه از آن سپس
فرض خفتن بلا وضو بوده
وتر هم با داعاده عندهما
شخصی از بهر احتیاط اگر

بعد وقتی خویش بگذارد
هم قضایش اگر بود و هیا
خواند در وقت آن نماز گدا
چیست حکم نماز او اینجا
در وقتی او نبوده است جواز
ترک کرده کسی بهر کرد
بعد ازان بعد ادای پنج نماز
پنج او نزد بو حنیفه روا
پنج را هم قضا کند زین بعد
وانداند واجبی ترتیب ان
نزد او هم اعاده سازد باز
بین وترست فجر هم ترتیب
هست اگر یاد فجر اوست فساد
وتر چون واجبست نزد آن
وتر را چون کنند سنت یاد
هم صحیح سخن که هست آنست
باز از بعد او وضو کردی
بعد فهمید حال خود آن کس
فرض سنت اعاده فرموده
لیک نزد امام اعظم لا
میگذارد نماز عصر از سر

له وروی الحسن
عن ابی حنیفة رح ان لم
یجزه قضاء صلوات ادرجل
وامراتان لا یلزمه کذا
فی المحیط السرخسی
والغایة عن شرح المقدمة
من یقضی صلوة عمره
من غیر ان فاتته
شئ منها یرید الاحتیاط
فان کان لاجل النقصان
والکراهة فحسن

[illegible]

قول بعضی چو شبهه دارد | احتیاط این بود که بگذارد
شبهه کرده نیست با نقصان | قول بعضی نمی‌گذارد آن
خواندنش نیک است و صحیح سخن | گر از بعد فجر و عصر است تن
لیک هر رکعتی که خواند بسم | سوره با فاتحه بسازد ضم
آن شنیدی که مسح در صوفی | حضرت بو حنیفه کوفی
در وضو در خلال انگشتان | کرده بودی ز سوی فوقی آن
بعد معلوم شد رسول خدا | کرده بودی ز سوی ته بالا
از همین وجه آن نوع پیچ و درد | بیست ساله نماز اعاده کرد

در بیان نماز بیمار

در هدایه و نسخهای تمام | مسئله گشت بیمار عاجز او ز قیام
پس نمازش نشسته باید ارد | هم رکوع و سجود می‌آرد
ور بود عاجز از رکوع سجود | باشاره گذارد او قعود
از اشاره رکوع اشاره سجود | همچنین حال پست تر فرمود
لیک چیزی بلند پیش رو | نکند بهر سجده کردن او
ور کند راس او نکرده پست | در محل اشاره جائز هست
شد آن چیز که به پیشانی | غیر جائز بود یقین دانی
هر که گاهی نشسته نتواند | شد و با پشت تا که می‌خواند
پایها سوی قبله میماند | رو شود سوی قبله بنماید
باشاره کند رکوع و سجود | حضرت مصطفی چنین فرمود
ور شود مضطجع بیک پهلو | جانب قبله است او را رو

[illegible]

هست جائز ولی به نزد ما / صورت اول او بود اولے
گر بود عاجز از اشاره سر / میگزارد نماز وقت دگر
یا به چشم و یا به ابرو / یا بقلبش ادا نسازد او
بخلاف زفر که گفت اینجا / بدل آن چشم و حاجب است ایما
هم زکافی نسخه بسیار / پشت تکیه که خواندش بیمار
بهر شخصی چون وسا و دو ماند / تا کسے شبه قاعدے خواند
چون بود عاجز از اشارت سر / از شب و روز هم بود اکثر
هر چگاه که او بود هشیار / نیست ساقط نماز زین بیمار
در هدایه صحیح این را دان / مثل مغمی علیه نبود آن
گر بکسی به قیام قادر بود / قدرتش نیست بارکوع و سجود
نیست لازم قیام بهر آن کس / قاعدا با اشاره خواند بس
قائما خواند اختیار اویست / قاعدا با اشاره نزد نیکوست
قائما خوانده بود بعضی نماز / مرضش نو کرد و او را باز
باقی او ادا کند بقعود / هم بجا آورد رکوع و سجود
از رکوع و سجود هم ماند / بعد از آن از اشارتش خواند
ور نشد قدرت نشستن هم / پشت تکیه گذارد این آدم
عاجزی نیک از روی بقعود / نیز تکیه داد رکوع و سجود
یافت صحت درین میانه باز / قائما مے کند بنا بنماز
این بنزد دو شیخ پاک جمال / لیک نزد محمد استقبال

فان لم یستطع الایماء برأسه اخرت ولا یومی بعینیه ولا بقلبه ولا بحاجبیه خلافا لزفر رح لما روینا ۱۲ قوله اخرت عنه اشارة الی انه لا تسقط الصلوة وان کان العجز اکثر من یوم ولیلة اذا کان مفیقا هو الصحیح ۱۲ هدایه

[illegible] مختصر وقایه ۱۲

ور کسی در نماز مومی بود   قدرتی یافت بر رکوع و سجود
نزد جمله امام دین پرور   بگذارد نماز را از سر
این همه اندر هدایه کردم یاد   ذکر کرده است در فصول عماد
گر نتاید قیام کرد تمام   لیک قادر بود به بعض قیام
قدر قدرت کند قیام آنکس   چون شود عاجز او نشیند پس
قدر تکبیر تحریمه بس ممکن   بتواند که راست استادن
او که او قادر بود باین تقدیر   بکند ایستاده قائما تکبیر
یا به بعضی قرات این امکان   بتواند که راست خواندن آن
آنچه قادر بود باین مقدار   راست استاده خواند این بیار
بعد از آن حال خویش را بیند   ز آنکه عاجز بگشت بنشیند
یا کسی قدرت آنقدر دارد   گر کند تکیه راست بگذارد
تکیه کرده کند ادای نماز   قاعدا خواندش مگوی جواز
یا کسی تکیه بر عصا می کرد   می تواند باو قیام آورد
یا مریضی که خادمست دارد   تکیه بر خادمش اگر دارد
نشود راست این چنین آرد   تکیه کرده نماز بگذارد
یا مریضی نشسته می خواند   نشود یا نشسته نتواند
گر شود مستند به دیواری   یا کسی استناد با یاری
می تواند نشسته بگذارد   مستند قاعدا بجا آرد
ور کند مضطجع ادای نماز   باوجود همین نگوی جواز

[illegible] لم یستطع القیام الا ان یصلی متکئا [illegible] قائما او [illegible] قاعدا اختلف المشایخ فیه [illegible] قائما [illegible]

هست در این کتاب خوش گفتار   که اندر نجاره و هست بسیار
ما باندازه مجال خویش   درج کردیم از کم و از بیش
بو المکارم بزرگ صاحب فضل   از کتاب خلاصه سازد نقل
گر کسی قدرت آن قدر دارد   گر کند تکیه راست بگذارد
متکیا کند ادای نماز   گرد ترک قیام نیست جواز
گر نشاید ورا صحیح از بد   یعنی حلوائی آن محب رب
در حلوه فقیه مسعود است   در بیان مریض فرموده است
گفت در خانه هست بیماران   نبودند و شان ز غمخواران
نبود طاقت وضو کردن   نیست طاقت بقبله رو کردن
جامه شان پلید جا با ناز   چون در آمد چنانچه وقت نماز
نیست کس که وضو بانند   روی شان سوی قبله گرداند
بی تیمم نماز بگذارد   روی دل سوی قبله گرداند
گر نشاید ادای فرض الله   همه عاصی شوند بی اشتباه
گر نه بیند فرض اگر در پیش   شوند آن قوم کافر بدکیش
شیخ او را ابو و اصفی   هست یکتای هر مسلمانی
ایستاد گر نشسته نماز   گر تواند قیام نیست جواز
تا تواند قیام استادن   بعد از آن هی نشاید اینسان
در هدایه و شرح اسی دیگر   چون نشستی علیه داد خبر
گشت بیهوش پنج وقت نماز   هر چه از وی زیاده گردد باز

[illegible]

آنچه عذر است چیست باشنده　　خوف دزد است خوف درنده
یا زمین هر جگاه باشد گل　　نیست جایی که او شود نازل
ور نشسته با چارپا سرکش آن　　گر فرود آیدش بهین انسان
نتواند سوار گشت آنجا　　بی مددگار مرکب خود را
یا که بیمی فرود شب باشد　　نتواند سوار گشتن باز
نیست کس که کند سوار ورا　　این بود عذر آن خدا جو را
آنچه در این صور گذشت مذکور　　در نماز فریضه شد معذور
رو کند سوی آن قبله در این حال　　هم نوافل کنانش آن احوال
اینکه عاجز بود ز استادن　　لیک جایز بهر طرف خواندن
لیک بار رو سوی قبله آوردن　　نزد تحریمه شرط شد بی ظن
کس نه خوف سباع از عدوان　　موسیا را که تا گذارد آن
یا نه بیماری یا زمین پرطین　　گر سب موسیا نخواهد این
در فتاوی کافی خوش گو　　کم نگفتند انقضا قا او

در بیان نماز مسافر

گر مسافر بود او دیگر گو　　گفت در مختصر و غیره اگر
یعنی از خانمان شهر خویش　　گر ز وقت گرفته ره در پیش
هم کند قصد جای این سان　　بوده سه روز و شب میان آن
هم به سیر وسط بس منزل　　یعنی با سیر اشتر احمل

مسئله سئل [illegible] بابا امام علی [illegible] فاذا [illegible] عمرو [illegible] ۱۳ [illegible] صح الاقتداء محیط [illegible]

[illegible] قاضی خان [illegible]

[illegible] [illegible]

گشت غیب الغیب از شرح او روشن
غیب قصد مصیر که متصل روشن

طور نسما و [illegible] عالم
ما فر ابو و همین آدم

هم درین فصل شنو تا متصل
از ضمیر [illegible] منفصل

قول جمهور مسلمانان دین
بغداد شیخ معتبر است همین

نیز در چند [illegible] خلاف
در میان مشایخ انصاف است

قول بعضی [illegible] تا یک
قول بعضی است پانزده تا یک

نیز و دیگر گفته بعضی همین
بر همین فتوی گفت اهل دین

نیز در شرح بود الکلام دان
از محیط گفته [illegible] بیان

قول جمهور مرشدان راه
بر همین فتوی گفته شد پادشاه

در کتاب [illegible] فرموده
بغداد شیخ معتبر بوده

آنچه قول صحیح هست نیست
نیز در چند [illegible] تفسیر نیست

در قصه [illegible] خویش
می اند گفته [illegible] این پیش

بود الکلام [illegible] تعیین
شیر قول معتبر این

انتقال هست انفصال قرین
بر [illegible] نیست [illegible] انجا

[illegible] متصل بود آن
در گذشتن [illegible] معتبر [illegible]

گر چه هست انتقال [illegible]
چون صبا در گذشته آن تنها

چون [illegible] الشهید قاضی [illegible]
نقل [illegible] صحیح بود آن

آنچه [illegible] متصل [illegible]
معتبر نیست [illegible] متصل هست

[illegible] انفصال [illegible]
نیز [illegible] [illegible] گو

[illegible]

روی عن ابن [illegible]
[illegible] السر [illegible]
الشیوالان [illegible]
الواحد ومن
الاثنین [illegible]
فتاوی [illegible]
عن [illegible]
بالعلم [illegible]
ان [illegible]
فی [illegible]
[illegible]

قول یک چند از امام شیخ [illegible]
شده با قدر [illegible]
از قدما شیخ بزرگان [illegible]
این چنین [illegible] مقام [illegible]
نیست که فی بعض [illegible]
[illegible] چون بعد انفصال از [illegible]
قول بعضی [illegible]
از غیر [illegible]
[illegible]
از کفا جز بزرگان [illegible]
[illegible]
لفظ من فارق [illegible]
گفت [illegible]
خواه [illegible]
عرض [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
قدر غلو گفته بعضی [illegible]
گفته این قول [illegible]
قول از بزرگان یک [illegible]
شارح از بزرگان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

در جمیل آنچه لائق ست باو
در نماز چهار رکعت گو
گر مسافر نماز خواند چهار
در هدایه ست شرح سی آن مرد
در سر رکعتین اگر نشست
شافعی گفت فرض او ست چهار
به مقامش رسید مسافر مرد
باز عبد العلی بلکه خبر
یعنی آنجا رسید مقیم گشت
یا کند نیت اقامت اگر
نیز حکم مقیم شد آن یار
کند نیت اقامت چیست
پانزده روز جای اهل سفر
گشت آنکس مقیم در معنی
بو المکارم بزرگ راست سبیل
چیست در نزد شافعی مقبول
قصد بودن که کرد چار ایام
قول دیگر از آن امام حکیم
گشت او چار روز چون بگذشت
هم مقیم ست این دیار ما
گر دو ده نیت اقامت کرد

در وقایه و غیر او هم گو
بر نماز فریضه باشد دو
دو دگر او نفل میشود این بار
چونکه تا نیمه با سلام بکرد
آن نمازی که خواند تا سه است
گر کند قصر رخصت ست این بار
او مقیم ست گرچه قصد نکرد
رسد آنجا که گشت ز اهل سفر
وصف آنجا که قبل ازین بگذشت
یعنی در یک مقام اهل سفر
می بخواند نماز خویش چهار
آنچه از بزرگان با مریست
چون کند نیت اقامت اگر
چار خواند نماز خود یعنی
ذکر کرده ست شیخ عبد جمیل
غیر روز خروج روز دخول
نزد او می شود مقیم تمام
کند نیت اقامت هم
چار خواند که او مقیم گشت
بوده باشد چنانچه در تحبا
نیت او درست هست ای مرد

[illegible]

گفته اند هم بلفظ [illegible]
شاید خواند شیخ الاسلام
برهان الدین [illegible] گفته است
که از صحابه [illegible]
و در [illegible] روایت است
[illegible]
خواندن [illegible]
[illegible] علاء الدین [illegible] شیخ الاسلام
در [illegible] گفته است [illegible]
در صحرا [illegible]
[illegible]

اند هدایه و کافی تعیین نیست
بود الحکم بنیت مقدار است زیرا
شیب عید ا ... باکه نهاد
از خیانه بهمان بند ترکیب دین
نیز فرموده شارح معروف
گفت هم صفت خبائے را
یعنی اعراب چون ترا کمیه ودان
لشکر مسلمین اگر در دشت
در بیابان چه خیمها برده نه
گفتا اینها نیست شو مقیم
گفت انکافی این همه تعیین
سیر ناکرده بود و اگر سه برد نه
هم در نیت اقامت کرده
در هدایه دشت چون عسکر
با قامت کنند هم نیت
این چنین باید که کنند قتل
با غیان را اگر قتل سازند
گفت در تغیر مصر اگر بوده
لیک در هر دو وجه بنه و نه قصر
منع شکست بخند ایشانان
نزد یعقوب صحت است اگر

زانکه قول اصح که هست این نیست
ذکر کرده است بر همین فتوی
از ذخیره صحیح سازد یاد
مسئله نقض فتوی شد برین
الخبا خیمه بود از صوف
مسکن کننده در صحرا
شده وانیست تا اقامت شان
موضعی در طریق تا ز گشت
پانزده روز بود در خیمت افگند
گرچه با پانزده شد عزم هم
باشد از بعد سه سه روز این
در بیابان که بیشه نه فرود
قصد ایشان درست دان همه رد
گشت داخل بدار حرب اگر
قصر باید بکرد بی شبهت
هم در آنجا بود بقصد عمل
ای در اسلام هم چون عمل سازند
هم درین جاے قصر فرموده
چون کنند نیت اقامت اگر
هست صحت چه نیت ایشان
باشد آن شخص در بیوت مدره

الخباء بیت من الصوف ذکره فی المغرب والمراد بالخباء ای من یسکنون فی الصحراء ... والترکمان ... الا فی اقامة ... دار الاسلام ... فانهم ... الا اذا قصدوا عسکر المسلمین موضعا ... الطریق ... [illegible]

[illegible]

داخل شهر شد مسافر گرد ‌‌ قصد بودن دران دیار نکرد
عزم او اینکه میشود زانجا ‌‌ یعنی از روز یا دگر فردا
که باین عزم سالها ماند ‌‌ نیز مقیم است قصر میخواند
وطن اصل بود یا منزل ‌‌ میکند اصل دیگری باطل
موضعی را که بود اصلی او ‌‌ با تاهل کسی کند و برا د
حاصل مسئله درین تقریر ‌‌ که وطنید اصلی نکو تقریر
وطنی بود مر مسلمانی ‌‌ جای دیگر وطن گرفت ثانی
برد اهل و عیال را آخر ‌‌ که از آنجا که باز کرد سفر
که بادل وطن شود و اصل ‌‌ می کند قصر اندرین منزل
چونکه درین نماند حکم وطن ‌‌ زین سبب قصر میکند این تن
بلده را که اهل داشت اگر ‌‌ خود هست اهل بلده دیگر
هر دو باشد وطن بدین عامل ‌‌ یکدگر را نمی کند باطل
وطن اصلی ای خدای پرست ‌‌ مبطل هم وطن اقامت هست
وطنی که اقامتی است اگر ‌‌ مبطل او اقامت دیگر
این چنین با سفر کرد از آن ‌‌ مبطل هم وطن اقامت دان
اندرین فصل شارح اوراد ‌‌ کرد از چند نسخه خویش یاد
آن مروج بعلم عشیه ‌‌ میکند نقل از ذخیره
چون مسافر سفر کند هرگاه ‌‌ باز بر اهل خویش گشت از راه
بین او بین اهل خویش اگر ‌‌ باشد از مدت سفر کمتر
چون بعصیان کند ادای نماز ‌‌ آنچه خوانده است عاده نبود باز
بعد ازین فصل شارح شهر ‌‌ از ینابیع او روایت کرد

قوله الا تری [illegible] [illegible] الرسول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

او مسافر
قالوا الا یصح اقتداء
لان المسلم بحال
الامام شرط
ادا الصلوٰة
باتمامه
قاضی خان

قصد شهری کند مقیم اگر / باشد از مدت سفر کمتر
پس به آن شهر که رسید آن مرد / باز او قصد شهر دیگر کرد
نیز ما بین این دو شهر اگر / باشد از مدت سفر کمتر
طائف شهرها شود چون این / او مسافر نمی شود بیقین
گر امیری به لشکر خود چون / طالبا للصید و شود بیرون
نمی‌دانند در کجا باشند / وقت رفتن نماز چون خوانند
چون مقیمان از او کنند قبیل / گرچه مدت کشیده است طویل
نیز در بلشت ذکر است الموضح / همچنین حکم کند شارع
لیک با برگشت حکم او دگر است / راه اگر قدر مدت سفر است
قصر سازد نماز الا فی / از خلاصه و خانیه وافی
از عتابیه به این مضمون / طالبا للغریم شده بیرون
قصد او اینکه هر کجا یابه / رود بر سر خویشتن تا به
به همین قصد نی مسافر آن / گرچه شد طائف جمیع جهان
از ذخیره محیط کرد خبر / هر کجا نی خلیفه کرد سفر
چون نماز قرآن اگر خواند / حکم او این بود یقین داند
لیک قولی است در ولایت خویش / نه مسافر بود خلافت کیش
همچنین باست شارح باعقل / کرد از ترغیب الصلوٰة او نقل
هر کجا اصل چون کند نیت / تبع اوست فرع بی شبهت
چون رجل نیت اقامت کرد / زن در آنجا تبع بود با مرد
با سپهده تبع بود چه پدر / گرچه نیت نکرده است اگر
لیک فرزند بالغ است پدر / شد پدر قاصد اقامت اگر

مسئله در الاصل الخلیفة اذا سافر یقصر الصلوٰة الا اذا طاف فی ولایته [illegible] مسافرا ۱۲ خلاصة و ظهیریة اذا سافر و یقصر الصلوٰة الا اذا طاف فی ولایته لا یصیر مسافرا ۱۲ خزانة المفتیین و فی التتارخانیة و السلطان [illegible] مملکته و لو قصد مقدار السفر کذا [illegible]

القصد [illegible] [illegible] ۱۲ [illegible]

هست در موزه پدر گر او
آنکس در موزه پدر نبود
مع سلطان حشم شود بایستی
با اقامت که قصد کرد اعلی
نیست در موزه‌اش عساکر او
بود در موزه‌اش قصر نما
خبر از جا نبود گفت آن چه
در سفر بنده یا اقامت بسته
مع مستأجرش اخیر اگر
در اقامت انما است
بکر آنکه در اخیر کرد
همچنین آن بزرگ نیکو نام
اصل شد تا قصد اقامت اگر
بعد معلوم شد اقامت او
گر بود پیش نماز کم شد مع
گر ز پیش خوانده بود هست زیاد
اصل قصد اقامت او بیگرد
بعد از این اختیار بر فرع هست
لیک در شرع بوالمکارم دان
خواجه شد قاصد اقامت اگر
بنده خواندن نمازها را دو

تیغ اسپ خود و تقسیم بگو
نیست او با این ارشد بود
مثل فرزند با شهیر الشی
چه بود حاکم فائد شرع اعلی
با اتفاق سخن تقسیم بگو
شد مقیم او بقول انسان لا
گشت چون بنده است حاکم او
در همه حال تابع مولی است
گشت بیرون ز شهر خود بسفر
گفت قصد است قصد مستأجر
نقل او از سید آنچه آورد
نقل کرد از قواعد الاسلام
فرع بنده نبوده است خبر
فرع خواندن نمازها را دو
باز خواند نماز خود اشرع
گشت اکنون جمع اعاده مباد
لیک از فرع را اخیر کرد
ذکر کردیم آنچه در شرح است
نقل کرد از خلاصه قاضی خان
بنده را زو نبوده است خبر
بعد ایام کرد معلوم او

[illegible]

مسافر او ان
لم ینو کرد
الازو ...
الازو السلطان
... آنکه
...
دیوان الازرق
شیخ الاسلام

آنچه مشهور است اندرین ایام
آنچنین هست ز وجه اش تا شود
شارح درر هاے راه نورد
خواست زن هر کجا مسافر مرد
لیک او زن گرفت در شهرے
گرچه او نیت اقامت کرد
نیز این شرح ساز شرح عینے
یعنی در بحر و نهر هست شام
در جمیع کتب بها این است
نیز این شرح ساز شرعیه
قول لیکن است مر مسافر زن
گفت ابو الفضل تقوے چو
هم امام سرخسے با تقواے
گر آنکه بعذر باشد ترک
هم نوشته است از کتاب زاد
در سفر فوت شد شخصے نماز
فوت شد در اقامت اوهر باد
در نماز است اگر سفر هر دو
فرض او منقلب شود با چاره
از وطن دور است اگر مسافر مرد
فرض او منقلب شود با چاره

گفت بر وی اعاده هست تمام
یعنی در ظاهر الروایة او
نقل از شعیب الصلوة بکرد
شد مقیم او اگرچه قصد نکرد
حکم او را اگرچه نه نوشتی
سے نگرد مقیم زنجا مرد
سے کند نقل از سراجیه
نکند از چنین مقیم تمام
داند آنکس که چیره دین است
گفت از حاشیه سراجیه
لیک رخصت بود و ترک سنن
نیست رخصت ترک قصر او
همچنین قول داد و فتواے
نیک قول است قول آن یاد کرد
بلکه در سائر کتب شد یاد
در حضر ده بود قضائش باز
در سفر خواندش قضائش چاره
خود او نیت اقامت کرد
چه گناست کندرین اے یار
اقتدا با کسے مقیم بکرد
که بہ تبعیت امام اے یار

مسافر ... ثم خرج الى السفر وصلى الظهر ركعتين ... [illegible]

خیر و چیزی بخشش تعیین است
داند آن کس که عاشق دین است
ور نمازی که فی گفته باز
لیک بیرون گذشت وقت نماز
اقتدا گر کند مسافر بار
نشود فرض منقلب با چار
زین سبب اقتداش نیست درست
ور اماست نوشته‌ام نخست
هر مقیمی اگر مسافر مرد
مقتدی گشت پی اماست گرد
قبل از این از مسائل اینها
ور اماست شدست تنبیها
هر کسی را که عقل و ادراک است
وطن اصل با همه خاک است
چند روزی که راه پیمودیم
بهر سودا سی آمده بودیم
بعضی سودای خود ز روی شتاب
ساختیم از پی امور از هر باب
پاره هر دم نساختیم از سستی
گر به سودای خویشتن جستی
داد سالار قافله آواز
کوچ سازید با وطن باز
آنچه کردید نیک و بد بگذشت
باز گردید کاروان بگذشت
نفع بگرفته اید خواه ضرر
نیست سوداگری بر شما دیگر
الرحیل الرحیل بر خوانند
نیست مهلت که ساعتی مانند
هر که سودای خویش با فردا
مانده بودست آه و او دردا
لیک از این حیرت است حیرانی
سوزش حسرت و پشیمانی
سفر آمد به عمر دراز
دست خالی روند آنجا باز
ای گرفتار نفس اشرار
چشم بگشا ز خواب غفلت بار
تا بکی آخر ای همچو بها
شده ای باد از سیاه روبها
سالها در سفر بود کسی
حیفش صد حیف بی خبر بود کسی
عمر و توشه نیست بهیچ
این چه غفلت بود دریغ دریغ

عمر بگذشت با تهی دستی — چشم بگشا ز غفلت مستی
راه مردی ز گر بجستی — سوی غفلت شدی چه پیوستی
وعده ها کرد حضرت غفار — بهر مستغفرین بالاسحار
نیم شب بدرگه سبحان — غافلی از تضرع پنهان
تشنه ای از برای خوف طمع — تجافی جنوبهم را هیچ
طرفه غافل ازین صفتهای — دیده ها باز کن که رسوائی
باز اندر گور از قیامت هم — [illegible] شود ز عقوبت کم
مرگ ور نزد تو گریبان گیر — غم [illegible] آن گیر

در بیان نماز جمعه و احکام و شرائط او

شرح او را اگر شرح بکرد — کسکه مقیم صحیح بالغ مرد
خواندن جمعه را افضل دان — گر شود یافت شرطهای آن
جمعه واجب بگوی بهر پایه — اینچنین بر زن و نسا غربا
نیز بر بنده غیر واجب دان — اذن خواجه اگر بود بر آن
هم بکوری غیر واجب گو — چونکه رفتن نشاید تواند او
نیست واجب به پیر ضعیف حال — که برفتن ورا نبود مجال
مانده از پای را نه واجب گو — گرچه یابد بکوشش حامل او
مسلم بهر او تو غیر واجب دان — لیک باید اگر بکوشش آن
بعد از آن واجب است عند بها — لیک ور نزد بو حنیفه لا
همچنین تا که غیر واجب بود — لیک حاضر شد ازین معدود
بگذارند جمعه را با هم — شد ازاینها ز فرض وقت تمام
از یکی شرطهای جمعه دان — مصر باید و یا فنای آن

ذکر فی جامع الاحکام المصلی اذا دخل فی المسجد یوم الجمعة لا یشتغل بتحیة المسجد اذا کان قارئ القرآن فی المسجد لان استماع القرآن فرض وتحیة المسجد سنة ولا اشتغال بالنوافل ولا اشتغال بالسنة [illegible] کان [illegible] غیری رکعتان سنة الوضوء لا یکره فی اوقات المکروهة ۱۲ خزانة المفتی و در جامع الاحکام میگوید که چون مصلی روز جمعه در مسجد جامع در آید تحیة مسجد نباید گذاردن

[illegible]

صاحب قصه چو برگوید این		مصر را یک سنه حسین تبیین
گفت با اکبر ساجد شان		گر بگفتند اهل مصرت آن
گفت عبد العلی شه سخن		ور بخفت اش بود چنین احسن
مصر آنجا بود بقول دگر		از بیشش بود هزار نفر
یا سخن از ماست تا سه		باشد آنجا انس و جن و اشقی
تا فراز الحکم باشد او آنجا		هم بیابد حسد و دور ابد تا
در سه پایان گشت طا چه		گفت این قول را ابو الفتاح
نزد بعضی امر شکیبا بیش		پیش هر کس در شرع تحقیق
گه بود و سال تا بسال دگر		نیست محتاج حسن و توجیه
یعنی در شهر باشد این موجود		بعد ازین حکم مصر مفقود
غیر ازین هم سخن بود بسیار		کافی نقیحا ز عالمان کبار
سخن سناعی ج ز او شود		هست در شهر که محل مرد
بید احرار باشد این مردم		بود صنف از سنائم آن
جای بکی بود باین معنی		جمع خوانند شهر بعضی
این فنا متصل بشهر آن		او مقدس است با منا سم آن
ز چنین رکعت قبل از عصر		یا بری سبع کردن عسکر
وقت مقتا و هر سحی ختان		بنا نحبنا ده شهر آن
و دری غلی میل یا امیال		شرطی نزد بعضی اهل کمال
نزد بعضی تلو شد تقدیر		هست میل نزد بعضی سیر
نزد بعضی لهام راه نسا		قد بعدت بموذن شفا
نزد بعضی ز عالمان جهان		بعد فرسخ بود مسافت آن

[illegible]
وقال بجاره
بمقدار المسجد
او کم بها
و هو قول
ابی القاسم
الصفار رحمه
الله تعالی

قول مختار گفت للفتوی
در دو موضع و یا از دو اکثر
گفت از کافی سخن پرداز
هست سلطان یکی ز شرط آن
شافعی گفت شرط نبود آن
گفت از کافی شارح اوراد
یعنی در کون مصر غیر دگر
می گذارند جمعه اهل این
تا که نا فتد اگر بموضع آن
از فتاوی و واقعات آورد
چونکه واقع شود ز فرض اگر
جمعه وی اگر بود صحت
پس بهر چار سوره ضم کردن
گفت اوراد شیخ را و انند
بعد ازان چار رکعت سنت
چار دیگر به نیت پیشین
بعد ازین چار یا دو رکعت
انچنین شه حسین تعیینش
در جوازی جمعه آن قول صاف
کرد اول روایت بسیار
مثل اوراد شیخ تعیین کرد

از مضمره یافت هست اینجا
در یکی شهر جمعه خواند اگر
باشد اینجا هوا الصحیح چه از
یا کسی نائب است بر سلطان
یعنی سلطان اذن از سلطان
پس بهر نفی که شک افتاد
شک بود در نماز جمعه اگر
بعد ازان چار رکعت پیشین
فرض وقتی ادا شود پشیان
سوره ضم با چهار باید کرد
خواندن سوره را که وی حضر
شد و این چار رکعت از سنت
هست واجب بکل النقل سخن
جمعه با فضل جمعه میخواند
سنت وقت می کند نیت
میگذارد که احتیاط است این
میگذارد به نیت سنت
کرد در جامع البساطیش
گفت در مضمرات هست خلاف
گفت آنکه صحیح هم مختار
هم بگفت احتیاط آن شمرد

فرضیة الجمعة آکد من
فرضیة الظهر حتی ترک الظهر
لاجلها والاذان [illegible]
مشروع [illegible]
فکذلک الجمعة ۱۲
محیط
ومن لم [illegible]
الجمعة لا یصلی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

لیک آن چار رکعت سنت
سنت و بعد جمعه بی شبهت

بعد جمعه چو نیست پیشین
و قبلیه چنین که کس نه تعیین

و الاحوط ان یقول نویت ان اصلی آخر ظهر ادرکت وقته و لم اصل بعد یعنی نیت کرده شود که بگذارم نماز پیشین را دریافتم وقتش نگذارده ام هنوز قضیه

شرط و بیگه جمعه وقت بدان
این بود وقت ظهر وقت اذان

و سه اند شرطها شده بود
تا که کس در نماز جمعه نبود

وقت بیرون چو گشت آن حال
سازد آنکس بظهر هست قبال

خطبه ها بقول عالمان عظام
شرط شد [illegible] بتمام

قبل [illegible] گشته شنا
[illegible] پیش خطبه ها او

لیک هر دو بود بامر جلیل
گفته لا بدی است [illegible] طویل

[illegible] که [illegible] شکفت
[illegible] که تنها گفت

یعنی [illegible] خطبه که بیان
هست [illegible] اذان

آخر خطبه [illegible]
گفته [illegible] و چار

حضرت شافعی چه با ذوقش
[illegible] خطیبین [illegible]

[illegible] الا [illegible] او
[illegible] در دو

[illegible] در هر دو
گفته در هر دو خطبه [illegible]

[illegible] در هر دو
خواندن آیتی در اول او

قول دیگر ازان شرافت رو
خواندن آیتی ست در هر دو

نقل او از وسط [illegible]
خواندن [illegible] او [illegible]

هم [illegible] دو ثانی
نه در اولی [illegible]

سنت [illegible] اقوا
[illegible] آید

[illegible]

شرط دیگر با وجماعت کرد
بو المکارم بزرگ یعنی سخت
قوم بعد از سجود و نفرت کرد
لیک قبل از سجود اگر رفتند
در وقایه چنین گفت تعیین
هم درینجا بمذهب بود امام
اذن عامست شرط و دیگران
شرح این آن بزرگ ساخت بلی
جامعه کر نماز سجود نشنند
این بود اذن عام اگر وافی
در نهایه بود با غیبه گر
یعنی پیشین اگر بمنزل خویش
بکراهت که آمدست خبر
در خلاصه ز عالمان کبار
گفت تاخیر اگر شما زو او
ظهر را خوانده بود اینجا
بو المکارم بزرگ نیکونام
ظهر باطل بمذهب نعمان رح
نزد او ظهر را که باطل
گر بجمعه نبوده است امام
یعنی وقتی که سعی کرد این مرد
یعنی غیر از امام با دو سه مرد
صالحی الامامة هم گفت
جمعه را می کند تمام این مرد
ظهر را ابتدا کند گفتند
صاحب کافی گفت بعد ازین
جمعه را میکند امام تمام
نکند یعنی منع او سلطان
یعنی بنوشته است عبد جمیل
یا بهایش کشاده می باشد
عامه حاضر بود درین باقی
نخوانند در روز جمعه اگر
بگذارد اگر ز جمعه پیش
اصل نبود بود از نزد زفر
بعد جمعه ادا کند بهار
در صحیح سخن کراهت گر
سعی با جمعه کرد از آن پس
گفت در حال جمعه است امام
گرچه جمعه نیابد این انسان
با جمعه نکرد و این داخل
ظهر باطل نشد بقول تمام
پیش ازین جمعه را تمام بکرد

مطلب
قوله ویشترط ان یکون الامام فی صلوة الجمعة هو الخطیب لان صلوة الجمعة مع الخطبة کشیء واحد
[illegible]

قصد با سعی کرده بود آن یار لیک بیرون نگشته است از دار
لیک قول امت عالم گشت باطل اگر نماید قدم
قول بعضی ائمه رهبر نگذارد ز آستانه در
گفت گر چه وسیع باشد دار غیر باطل نشود درین تکرار
یافت کس جمعه پیشتر ز سلام کند آنکس نماز جمعه تمام
این بود نزد حضرت شیخان نزد محمد لیک دیگران
یعنی اندر رکوع ثانی او که بباید تمام سازد او
گر نیابد درین هم آنگاه ظهر گفت آنکه بنا کند به ظهر
هست در مختصر چنین مذکور غیر معذور نیست یا معذور
بجماعت ادا کند پیشین روز جمعه بمصر کره ست این
گفت در شرح او باین مضمون یا مسافر بود و یا مسجون
خواه از بعد او و خواه از پیش گفت مکروه آن نکو اندیش
چون مؤذن اذان اول خواند سعی سازند بیع خواهد ماند
در هدایه اصح که هست این است نیز در چند نسخه تعیین ست
در کتاب نهایه نیز گو نقل کرد از اذان مبسوط او
اختلاف ست در کدام اعلام سعی واجب شود چه بیع حرام
از طحاوی چنین شده ست خبر چون برآید امام بر منبر
چون مؤذن همین گذشت اذان معتبر این اذان بود گفت آن
چونکه جز این بوقت پیغمبر وقت شیخین هم نبود دگر
وقت عثمان گشت مردم بیش امر شد بود به اذان پیش
یعنی در صومعه اذان گفتن نیز مسنون نشد باو یکتن

[illegible] الا لمسافر من كان جائعا يحضر الطعام فسمع اذان الجمعة ترك الاكل يسارع الصلوة لا يمنع الاكل ما لم يخف خروج الوقت كذا في الفتاوى السراجية

نزد سنت که گویند اذان / که حجاج محدث این را آن
حسن ابن زیاد صاحب عقل / میکنند از امام اعظم نقل
منع بیع و وجوب سعی آن / معتبر دان اذان اول دان
گر شود انتظار انسانی / یا اذان اخیر که دانی
سنت جمعه از کجا خواند / هم ز استماع خطبه می ماند
هم ز جامع بود بعید اگر / خوف از فوت جمعه است اگر
داد از شرح غنیة الصلوة خبر / بوحنیفه امام بزرگ تر
معتبر کرد اذان اول را / بر مناره که میکنند ندا
نیز در این کتاب علم نوشت / از ذخیره هو الصحیح نوشت
گفت این قول احسن و اکمل / هم نوشته صحیح عبد جلیل
هم نوشته صحیح شمس الدین / معتبر اول اذان را این
هم ز کنز العباد در این باب / میکند نقلها ز چند کتاب
امر یا ترک بیع که شد یاد / وانچه در معنی ولست مراد
باز دارد ز جمعه که هر کار / یعنی در معنی ولیست ای یار
صاحب مختصر کند تعیین / نیز بنوشت شارحان این
چون ز محراب خویشتن بیرون / گشت امام از برای خطبه چون
خواه باشد نماز خواه کلام / میشود تا فراغ خطبه حرام
بوالمکارم که کرد انجا یاد / سنت ز انجا تطوع ست مراد
سخن شافعی هست بی شبهت / می گذارد تحیت سنت
از کفایه نوشته است صریح / نیست مکروه گفتن تسبیح
لیک از مضمرات کرد بیان / گرچه تسبیح گفت مکروه دان

طه و مخلصه التقلید بالمصنف فی کل بلدة فتح عنوة مکة و غیرها منقطعین فی عهده کالمدینة [illegible] المضمرات شرح القدوریة محمد [illegible] الکتاب مع الخلفاء الراشدین کما فی الزاهدی

[illegible]

۱۳

بایستد آن بکر و گفت درود
نشنود خطبه اگر انسان
کرده بوده هم قبل ازین سلام
از خلاصه و غیر اینها باز
شارح این قول آنگفت احسن
هم ز کنز العبا و کرخی هم
اینکه باز تکلم اندک
یعنی چون میگفت او باصه
لیک در این کتاب کرد اعلام
گفت در نفس خود جواب سلام
نکند رد او بجهر ادا
ذکر کرد از فتاوی حجت
گفت تشمیت عاطس و سلام
روز جمعه امام بر منبر
صاحب مختصر معانی سفت
اصح قول آنچه شد به ثبوت
گشت آنچه اصح که مذکوری
نیز اندر کتاب قاضی خان
ز اول خطبه تا به آخر آن
چونکه هست استماع خطبه فرض
چونکه بعد از ادای او فی ظن

یا کتابت کند چنان فرمود
هم در اینجا سکوت افضل دان
میشود تا ادای خطبه تمام
ذکر کرده است تا ادای نماز
احتیاطش کنی برادر من
بوده باشد خطیب بر منبر
لغو باشد همین قدر بیشک
لغو گفته است در دم خطبه
هر دو باهم دگر بدا و سلام
سبب آنکه خطبه هست امام
اینچنین عاطس بحمد خدا
یعنی در وقت خطبه فی ثبوت
گفت مکروه بو حنیفه امام
یعنی صاحبا علیه اند اگر
گفت سر گر درود باید گفت
لیکن اتفاق استماع سکوت
هست اندر کتاب کافوری
بزبان صحیح کرد بیان
یعنی سازد سکوت مستمعان
میکنند از مشایخ ما عرض
نیست ممکن درود بر گفتن

[illegible]
یسکت
من اول الخطبة الی
آخره ۱۲ قاضی خان
ومن لا تجب الجمعة
من اهل القری والبوادی
لهم ان یصلوا الظهر بجماعة
باذان واقامة والمسافرون
اذا حضروا یوم الجمعة فی
مصر یصلوا فرادی وکذلک
اهل المصر اذا فاتتهم الجمعة
واهل السجن والمرضی ویکره لهم
الجماعة ۱۲
قاضی خان

در نصاب الاحتساب آورد
گرچه هست این سخن باین آیم
لیک کس دید چیزی از منکر
شود باک ور صحیح سخن
چون نشنید امام منبر
او با وی کند تکلم این
بوالمکارم که شارح این هست
بوده باشد اگر خطیب در پیش
در همین هست یا یجب ببینید
مستحب بوده است یعنی این
از امام سرخسی پاک روان
لیک از انحراف بنشستن
نیز کرده ست بوالمکارم یاد
حمد در مهر و خطبه است درود
هم نوشته هست شارح او را د
هم دعا و ثنا و وعظ و درود
جلسه در میانه این دو
شارح مختصر بگفت آن یار
قول بعضی بزرگ شرع شناس
نزد بعضی ز صاحبان سخن
ظاهر است میکند چو خطبه ادا

وقت خطبه سخن نباید کرد
امر معروف نهی منکر هم
کرد اشارت بچشم و دست اگر
لیک منع ست باز بان گفتن
گفت با این بدین افزان اگر
سخن مختص علی التعیین
گفت اندر خلاصه تعیین ست
قدم با او کنند روی خویش
سوی او ز انحراف بنشینند
لیک بنوشته است شمس الاین
روی بر سوی خطبه است لا آن
روی بر سوی قبله است احسن
نزد ما خطبتین سنت باد
هم ثناها و قت و فیها فرمود
نزد ما خطبتین سنت باد
آیتی هم و فیها فرمود
قدر جلسه چگونه باشد گو
کل عضوش بگیرد استقرار
تا کند موضع جلوس مساس
قدر سه آیت خدا خواندن
قاتما باد اخذ البعضا

ل
یقرأ فی قراءة الجمعة بعد
الفاتحة سورة الجمعة
والمنافقون ثم یقرأ
[illegible]
فی شرح الطحاوی کذا
ذکر الزاهدی [illegible]
فیهما سورة الاعلی
والغاشیة ۱۲ مسائل
اگر در روز جمعه
خطیب یک خطبه
خواند روا باشد
مکروه باشد و اگر
[illegible]

مقتدا سوی قوم خوانده است / این همه سنت رسول خداست
میکند نقل از رسول الله / خطبه را میکند ادا کوتاه
خطبه اگر تمام می سازد / چون مؤذن اقامت آغازد
پس دو رکعت نماز برخوانند / ساقط از فرض وقت گردانند
شمس دین ذکر کرده آن فاخر / خطبه را چون رسانند تا آخر
چون مؤذن کند اقامت گر / متصل با اخیر خطبه س
یکسان نماز خویش امام / رسد آنجا اقامت ست تمام
در خلاصه چنین بیان کرده / نیز در چند نسخه آورده
جمعه را فرض وقت نیت کرد / صحیح ست نیت آن مرد
نیت جمعه با ابان لبیب / آنچه بنوشته اند در ترغیب

نویت ان اسقط فرض الوقت باداء رکعتی الجمعة مقتدیا بالامام مصلیا لله تعالی الله اکبر

نیت جمعه چو نیت پیشین / گفت در باب نیت التعیین
در نصاب الاحتساب آورده / چیست الفاظ از خطیب تعیین کرد
قدر دو خطبه قدر سوره آن / از سوال مفصل ست همان
نیز در آن کتاب راهنما / بعضی قول قبیح از خطبا
یعنی سلطان وقت خود را چون / بکند بعضها ز حد بیرون
گفت اگر مالک رقاب امم / یا بگوید شهنشه اعظم
میشود خود بخویشتن مالک / گفت آنجا نعوذ من ذلک
چونکه اسم شهنشه اعظم / هست مخصوص خالق عالم
معنی مالک رقاب امم / هست کذب عجیب و قباحت هم
ذکر کرده در آن شریف کتاب / هست امم نیز اسم جمع رقاب

ولا یلبس [illegible]

الا ازدحام ولا یلزم لهذا الخطیب من العقوبات الشرعیة سوا التعزیر مواخذة الحاکم شرعة مقام المبالغة والاستخفاف [illegible]

شامل انس و جن و ملائک هم
میشود مالک رقاب امم
یا اگر گفت شاه ارض الله
یا چو این شد دروغ بی اشتباه
در چنین روز در مکان سؤول
کذب گفتن چه قبیح نامعقول
نیز فرموده آن بزرگ دور
بعضی افعال شه که باشد جور
او بر اطلاق اگر بگفت عادل
زین سخن قبح باشد و حاصل
گر تو در منبری و یا در غیر
پادشه را بکن دعای خیر
وصف از حد زیاده چه درکا
او تعالی ست عالم الاسرار
هست در شرح شمس دین بی ظن
مالک وقت را دعا کردن
یعنی در خطبه هست استحسان
نه که اوصاف شه اندر آن

در بیان وتر واجب احکام او را گوید

در هدایه بود و غیر آن
خواندن وتر را تو واجب دان
این بود نزد اعظم علما
لیک سنت نوشت عندهما
بو المکارم بشرح عاقل
هست از چند نسخه او ناقل
وتر نزد امام خویش خو
فی الاصح فی الصحیح واجب گو
نیز اندر هدایه کرد آگه
فوت شد وتر از کسی ناگه
گر باجماع واجب است قضاش
آنچنانکه نزد او ست ادائش
می بود وقت وتر وقت عشا
کند او را ز بعد خفتن ادا
چون بسازد نماز وتر ادا
نه اذان و اقامت است جدا
وتر در نزد ما ست سه رکعات
بر دو قعده به یک سلام اثبات
اینچنین در جمیع رکعت هم
سوره با فاتحه بسازد ضم
بعد از آن هر دو دست بردارد
لفظ تکبیر بر زبان آرد

[illegible] فی الوتر
سنة مطلقة عند الشافعی رح
مؤكدة عند ابی یوسف ومحمد رح
واجبة عند ابی حنیفة رح
فی الجامع الصغیر الثانی سنة
باب ما یفوت الصلوة عندهما
الوتر سنة ولابی حنیفة رح فیه
ثلث روایات فی روایة فرض
وفی روایة واجب وفی
روایة سنة والاصح انه واجب
وتفسیر کونه فرض ای فرض
عملا وتفسیر کونه سنة ای ثابت
وجوبه بالسنة
صلوة
[illegible]

قانتاً خوانیش قنوت آنکس
آنکه در نزد ما گشت ثبوت
شافعی گفت در نماز فجر
ابن مسعود از رسول الله
بعد از آن کرد فخر عالم ترک
قول مختار در قنوتنا خفاست
بو المکارم نوشت زینها بس
گفت یارب که گویش شد با
گفت صاحب خلاصه با هم
وتر واجب بود بقول حق
همدرین باب شارح اوراد
فاتحه خواند سوره شد نسیان
بازگردد باتفاق آنکس
چونکه دریافته قرأت آن
چونکه اینجا قنوت مذکوره
با مسلمان که سوره را خوانده است
گفت آن رهبر شریعت سطے
خوانده باشد بفاتحه سوره
اختلاف ائمه درین وان
لیک سر از رکوع بردارد
نکند عود و بخواندن آن

سیر و بار کوع از آن پس
غیر ازین در نماز نیست قنوت
گفته باشد قنوت خواندن حبو
گفت در فجر خواند تا یک ماه
یعنی منسوخ گشت ای با درک
در هدایه نوشت چونکه نجاست
که نداند قنوت را هر کس
بعد از آن میکند رکوع این بار
ربنا آتنا است آخر
نیست جائز بنیت مطلق
از قنادای جه سازد یاد
برسد در رکوع یاد آن
سوره خواند قنوت از آن پس
خواندن سوره را قبه حمل بدان
بود محبوب از پس سوره
از فرامش فاتحه مانده است
باتفاق سخن نگردد وی
مانده باشد قنوت مذکوره
در صحیح سخن نگردد آن
بعد از آن ناسی که یاد آرد
باتفاق مفیدان جهان

[illegible]

لو ترک القعدة الاولى
سهوا لا یفسد فی التجنیس الاوتر
کالنفل فی حق القراءة
السراجیة والقراءة
فرض فی الرکعات
فی الکبری رجل اوتر
ولم یقرأ فی الرکعة الثالثة
لا یجوز علی قولهم جمیعا الا ان الوتر
سنة [illegible]
لیس [illegible] القراءة
[illegible]

قومه را اینکه آن عاقی سفت
گر بیاد در سجود آمد یاد
سجده سهو را بهر سے معنی
مثل این هم شنا که یاد بگشت
نیز این شرح ساز صاحب عقل
رکعت اول ست یا ثانی
در شمارش بخوان دگر باشش
شک شود لیک هر مسلمانی
او که اندر قیام ثالث بود
گر بگشت راهی او که قرار
از ذخیره و از کبیری نقل
شک شود در قیام وتر باو
می بخواند قنوت را این کس
رکعت دیگری بسازد ختم
بایدش خواندش قنوت این بار
لیک در وتر در مه رمضان
باامامش قنوت خوانی کرد
گفت فی قولهم جمیع آن
بعضی از مسئله وتر قنوت

یعنی مفتی علی السجود بگفت
پس ازین عود غیر ممکن باد
کاندرین فصلها کند یعنی
در بیان سجود سهو گذشت
از کتاب محیط ساز نقل
سهو کرد و قنوت اگر خوانی
نیست در یک نماز تکرارش
خوانده باشم قنوت را یا نی
در دل خود تحری سازد و زود
می نخواند قنوت را آن با
میکنند نیز شارح باعقل
رکعت ثالث ست این یاد و
قعده آورده خیزد از آن پس
چونکه شک کرده بود این آدم
گفت این قول را هو المختار
گشت مسبوق در دو رکعت آن
چیست از بهر ماسبق آن مرد
نه بخواند قنوت این نشان
نزد اصحاب ما که گشت ثبوت

گر بخواهد خدای فی احباز
افتتاح بعد آید باز

عليه السلام في القنوت عن النبي
رضي الله عنهما قال [illegible]
[illegible]

دربیان سنت مؤکده

چیست رکعت نمازها انسان		خواندش سنت مؤکده دان
که دو رکعت نماز پیش از فجر		خواندش سنت است اعظم اجر
نیز از بعد شام و پیشین دو		نیز بعد از عشا دو رکعت گو
چار رکعت چو قبل از پیشین		چار از قبل و بعد جمعه ببین
سخن مختصر چنین میدان		بوالمکارم چنین بکرد بیان
بعد جمعه چهار خواند او		باز از بعد چار خواند دو
از ابویوسف است این گفتار		گفت این قول را هو المختار
نیز بنوشت این سخن آراست		عدم ترک هر دو را فتوی است
بیشتر از نماز عصر عشا		چار رکعت بود ز نفل ادا
بعد خفتن اگر بخواند چار		از خلاصه نوشت نیک شمار
روز با یک سلام هر دو پیش		نافله از چهار خواند بیش
گفت در مختصر کراهت باد		اینچنین شب کند ز هشت زیاد
در شب و روز گشت آن افضل		چار خواند در بود افضل
بوالمکارم نوشت عند هما		گفت در لیل دو بود او
نیز بنوشت آن نکو کردار		فتوی اینجا بود بقول دو یار
صاحب مختصر معانی سفت		لزم النفل بشروع بگفت
در کتاب هدایه هم آورد		شخص با نفل چون شروع بکرد
لیک بعد از شروع کرد افساد		نزد اصحاب با قضایش باد
چار رکعت کند قطع سه		در دو اول کند قراءت گر
قعده هم کرد بعد از افساد		پس بیاکس قضا دو رکعت باد

[illegible]

سنة شرعت ... [illegible]
والاولى ... بعدها في المسجد [illegible]
مسنون وذكر السرخسي [illegible]
لجبر نقصان التمكن في الفرض [illegible]
بها وعن الحلواني [illegible]
والكرابيسي [illegible]
اولى [illegible]
الفرض [illegible] في المسجد بحديث [illegible]
او رجع من المسجد [illegible]
فالفتوى على انه [illegible]

اینکه گفتم بود قضاهای دو
شارع شفع ثانی باشد او
لیک قبل از رکعت شفع کرد فنا
هم قضاهای وتری اخیر با او
از ابویوسف طلب بنما
اقتدا را نشد باو قضا
اینچنین هست سنت پیشین
واجب و فرض نیست چونکه این
لیک هست از امام یک گفتار
رکعتها را قضا کند هر چهار
شارع در دوهای پاک جناب
بیکند نقل از کتاب نصاب
چار پیشین که بود شد قضا و
فی الصحیح چار هم قضا بیا
چار رکعت ثنا فساد را
چیزی نانشاید که وهست قضا
لیس دو رکعت کند قضای ثنا
نزد نعمان هم محمد یار
نزد بویوسف سنت جو دو چار
این سخن را بهشت وجه شمار
اصل نزد محمد خوش شک
شک شد آن در اولین او
باشد و شک در یکی زین دو
مبطل شفع بود گفت او
نزد بویوسف قراءت در یک
در دو اول شود قراءت ترک
می شود موجب فساد او
نیست باطل ازین تحریمه اصلا
لیک در نزد حضرت نعمان
در دو اول که ترک شد قرآن
گشت باطل آن تحریمه بیک
نیست باطل چو ترک شد در یک
آنچه صاحب هدایه انشا کرد
کانه رحمه لیل هست مرد
هست مشکل بنظم آوردن
زان نفی ساز هم از دلیل سخن
اختلافات نقل از آن شد هست
چونکه هر شفع وی علیحده است
مرفوع ان همین اقوال
در هدایه نهاده است مثال
ذکر کرده است آن نکو گفتار
گر قراءت نکرد در هر چهار

جز با [illegible] و نعمان
نزد بویوسف شد گفته است
گر قضا آمد ورا اولین رکعت
با دو دیگر قضا آن دو آخر
در دو اول بخواند از [illegible] آن
قول [illegible] [illegible] اقل
خواند ورا اولین از دست آن
قول احمد [illegible] آن را [illegible]
در دو آخر کند [illegible] کرد
با دو دیگر قضا دو اول
خواند اندر اولین از دست آن
و یکی اولین را نیست
نیست [illegible] قضا چهار با [illegible]
و یکی اولین [illegible] خواند
نیست [illegible] چو با [illegible]
و یکی آخرین خواند پس
چهار رکعت قضا است قضا را
کی اولین نشسته کرد تمام
در دو آخر نشسته در این باب
گر نشسته نماز خواند او
اینکه در حالت نشسته کس

پس قضا می‌کند و دیگرها آن
گشت اینجا قضا کند چهار
گشت ورا آخرین ترک از هر دو
قول جمیع ائمه فاش شد
لیک خواندست در دو آخر آن
با دو دیگر قضا دو اول
و یکی هم ز آخرین آن
سه بود چون آخرین قضا
و یکی در دو آخر او پس
قول جمع صاحبان [illegible]
و یکی هم ز آخرین آن
و یکی آخرین بخواند و سه
لیک در [illegible] چو دو نشست
لیک [illegible] دیگران او [illegible]
[illegible] نشسته است اما
در دو دیگر باقی هم خواند پس
نزد بویوسف شد چهار قضا
گر چه قدر نشست باشد تمام
نیست تا که گذارد نماز ثواب
پس چو بنشیند از وی گه
نشیند چو او نشیند سپس

در هدایه بود و در المختار / سنتی بر این نسخه‌ها بسیار
تا ثنا افتتاح کرد انسان / بعد ثنی تعوذ گر شنید آن
سنت نزد یک بوحنیفه روا / غیر جائز نوشت عندهما
تا کرد و را نشسته بخواند / عندهما جائز بود و یقین دان
گفت در کافی بزرگان جهان / سنت تحیه نفل و واجب دان
نیز اندر خلاصه بهر سبب / گر کسی غیر عذر سنت فجر
هر چند نشسته خواند آن / کرد با جماع عید جائز دان
خارج مصر تا فساد اولی / حکمهای درست با او لی
در صلوة المریض از اینها / قبل ازین کرده ایم تعیین‌ها

در بیان نماز تراویح

ذکر شد در کتاب قاضی‌خان / چون تراویح در مه رمضان
از نبی سنت مؤکد است / هم خلف هم سلف برین شده است
گفت در این کتاب و شریعت / بر رجال و نسا بود سنت
قوم یک چند قوم از شیعیان / یعنی این سنت است بر مردان
رفضی گر درست با سنت نیست / بعض از آنها بگفته سنت نیست
بوالحسن هم بزرگ دانا برین / که در شرح مختصر تعیین
اولا و اثنا دل ساعت / بود دیگران سنتیش خلاف
انقضای خلاف شد زان پس / هم بگفته سنت است ایکن
همین قول را درست نهاد / هم اصح هم صحیح ساز و یاد
از قنا و ای صحبه کرده خبر / که با جماع صحب پیغمبر
بیقین سنت مؤکد است / منکرش ضال مبتدع شده است

مسئلة التراويح [illegible] الافضل في اداء التراويح [illegible] كما في المحيط [illegible] شمس الدين [illegible] النبي عليه السلام [illegible] بالجماعة عشرين ركعة [illegible]

[illegible]

هم گواهی با وسق نامقبول		هست منکر با نکر مجهول
گفت هم قاضی‌خان شهیر لبیب		اهل سنت بیستش هر شب
بیست رکعت نماز بگزارند		غیر سنت و وتر که دارند
میگزارند پنج ترویحات		در پس هر رکعتین تسلیمات
به المکارم کرده تصحیح		التراویح جمع ترویحه
نعمة الصالحین است راحت آن		سنت مای هم چهار رکعت وزن
وقت او مختصر گشت تعیین		قبل از وتر یا ز بعد این
به المکارم بزرگ است سبیل		میکند شرح این علی التفصیل
از بدایه رایج همین باشد		هم ز ینابیع همچنین باشد
قول عامه ز عالمان بخار		در میان عشا و وتر گزار
در خلاصه صحیح قول این است		نیز در عینی شرح تعیین است
که بخوانند پنج تسلیمات		نزد جمهور بکرده اثبات
بیست رکعت که خوانده و هر بار		می‌شود انتظار قدر چهار
خواه تسبیح گفت خواه تهلیل		خواه باشد ادا درین تهلیل
هست تسبیح مستحب اما		اصح این است بهر همین فتوی
گفت در ختم شد بلا شبهت		ختم یکبار شد در سنت
بهر سستی قوم آن یا ترک		ختم قرآن در نماز و ترک
عاجز از ختم باشد آسان		به المکارم نوشت اینجا آن
لیک گفت آنچه خواند پیش در شام		در تراویح آن کند اتمام
قول بعضی که آنچه در عشا خوانند		در تراویح آنقدر خوانند
قول بعضی چنانچه صاحبان کرم		بیست آیت نوشته تا هم هم

[illegible]

حسن از بوحنیفه با نقل
از کفایه و نیز قاضی خان
چونکه این همه پر نشان
بو المکارم در تتمه این فصل
گر سه آیت قصیره اینجا
یا یک آیت طویل پیشان
اینک بنوشت قاضی خان که صحیح
میکنند ترک ادعیه با سنی
که بداند بقوم اوست ثقیل
نشود تارک ورد ایشان
در همه حال در همه ساعات
شاک شود یا مقتدیان ناگه
یک سخن از ائمه رهبر
قول دیگر صحیح بگذارند
بو المکارم صحیح گفت اما
این کلام صحیح را گفت او
بجماعت نباید از عشرین
چونکه در نزد بزرگان ما
جز تراویح کرده باشد آن
هم ز شمس الائمه با نقل
گذشت او در تطوع دیگر

کما نذرین میکنند ده آیت نقل
گفت این قول را صحیح بدان
میشود قدر جمله قرآن
نقل کرد از غنیه آن خوش وصل
فتوی داوند در زمان ما
فتوی داوند بزرگان زمان
گفت این قول را بغیر صحیح
در خلاصه بود چنین دانی
میکنند ترک ادعیه نی قلیل
چونکه در نزد شافعی فرض آن
واجب است احتیاط در طاعات
یعنی نه ⁹ تسلیمه شد یا ده ¹⁰
نگذارند تسلیمه دیگر
یعنی آن تسلیمه که شک دارند
میگذارند شک شده تنها
از خلاصه معتبر است بجه
خوانده باشد و اگر است بیان
گر جماعت شود تطوع را
این سخن در کتاب قاضی خان
میکنند از کتاب کافی نقل
بجماعت گذارند اگر

مختار الدین ١٢
قال [illegible] صاحب لا ينقص من تسبيحات
الركوع والسجود من الثلث
لان [illegible] في الركوع [illegible] سنة فلا يترك [illegible]
ادرك الامام في بعض التراويح
يصلي الوتر معه ويصلي بقية
التراويح بعده ١٢ [illegible]
[illegible] قال بعضهم
قال بعضهم [illegible] التراويح
في [illegible] ١٢
[illegible]

بر سبیل تداعی باشد وی — کرده فرمود آن شریعت طی
لیک اگر اقتدا بیک کس او — با یکی کرد نیست بیش از او
بیکی اقتدا کند سه بار — یعنی در نقل اختلاف شمار
یا کسی اقتدا بیک کس کرد — کرده باشد باتفاق امی مرد
غیر ماه مبارک رمضان — وتر را نیست جمعیت میدان
باشد اجماع مسلمین اینجا — این سخن در هدایه شد تعیین
کاندرین باب شارح اوراد — کرده از چند نسخه خویش یاد
در تراویح وتر هم میدان — جهر سازند در مه رمضان
وتر خواندست منفرد اما — شد تخییر جهر با اخفا
چون دعای قنوت خواند امام — مقتدی هم کند قنوت تمام
نکند جهر امام هم بقنوت — این سخن شد باصحیح ثبوت
مقتدی را نشد قنوت تمام — مشتغل گشت با رکوع امام
میکند با امام تبعیت — باشد یعنی مانعش یا شبهت
نیز در آن کتاب کرد ثبوت — خواند مسبوق با امام قنوت
نیست از بهر ماسبق ان بیا — نخواند قنوت را آنکس
تاکه بنوشت شارح وافی — از سجود تلاوت کافی
گر بود در رکوع ثالث امام — اقتدا کرد شخص آن هنگام
یعنی در وتر در مه رمضان — مدرکا للقنوت گرد آن
چون قنیه که رمزها دارد — در یکی رمز این چنین آرد
نقل سازد ز بزرگان کرام — گر نخواندست فرض با امام
در تراویح وتر هم آن مرد — گفت او تبعیت نباید کرد

[illegible]

... مع الامام ۱۲ ... ادرکه
من صلی العشاء وحده فله
ان یصلی التراویح مع الامام
واذا لم یصل التراویح مع الامام
فله ان یصلی الوتر معه [illegible]
[illegible]
الوتر بجماعة وان لم یصل
[illegible] التراویح مع الامام
وصلیها مع غیره [illegible]
لکن اذا لم یصل مع الامام [illegible]
فی الوتر کی فی المنیة [illegible]
[illegible]

بانه پیوسته است بر فرد کسی
از تراویح هرچه یافت اگر

یا تراویح خوانده است بغیر
مع او چیز هم نخواند بخیر

نتوان خواند وتر را مع او
این سخن را بهو الصحیح بگو

در بیان آنکه تحریمه تنها و نماز شروع کرده جماعت بپا شد حکم او چیست

در بدایه و کفیه هو الاولی
ببست احرام ظهر انسانی

رکعتی خوانده بود چون آنکس
شد اقامت جماعت از آن بس

رکعتی دیگری بکرد تمام
اقتدا میکند همین با امام

سجدهٔ اولین نکرده بود
شد جماعت که آن زمان موجود

میکند قطع میرسد با امام
گفت این قول اصح کلام

گر سه رکعت ز ظهر کرد ادا
گشت آنکه جماعت او برپا

آن نمازش تمام می آرد
چونکه اکثر بحکم کل دارد

بود در رکعت ثلث اما
سجده ناکرده جمع شد برپا

همدرین بار قطع باید کرد
داخل قوم میشود آن مرد

کرده باشد نماز تمام
میکند نفلا اقتدا با امام

گر کند رکعتی ز فجر ادا
هم جماعت شد آنزمان برپا

قطع سازد نمازش ای عاقل
تبع آن قوم میشود داخل

چونکه یک رکعت از او ضم کرد
فوت گردد جماعت از این مرد

نیز در فجر اگر بثانی
گشت قائم برکعت ثانی

پیش از سجده جمع شد جاهل
میکند قطع میشود داخل

آنکه خوانده است فجر عصر و شام
نشود داخل نماز امام

چونکه از بعد عصر و فجر
نفل خواندن کراهت است اجر

[illegible]

آدینه باید پیشا هم از این روز — نبود نافله ستة رکعت او
که بیاید چو در آنجا تمام — شود آنجا مخالفت با امام
بین صبح نیز شارح اوراد — کرده در باب ذکر پیشین یاد
[illegible] بپا — شد جماعت که آن زمان بپا
[illegible] از جماعت الجمعه بیان — نفل بعد عصر [illegible] ان
[illegible] عصر که پیش ثنا هم — نشود داخل ثنا [illegible] امام
[illegible] ایشام — گشت بپا جماعت آن هنگام
[illegible] قطع بشود داخل — میکنند نفل جمعیت داخل
چونکه [illegible] لباس وداد — [illegible] شود آنجا با کثر او
[illegible] قطع بکند — نفل بعد از غروب شد [illegible]
ای که بعد از غروب پیش [illegible] — نفل خواندن [illegible] ایام
[illegible] رکعت شام خواند [illegible] — گشت اکثر شام با یکدیگر
نشود داخل [illegible] شام امام — نفل خواندن [illegible] رکعت [illegible]
[illegible] — بار رکعت ز سنت پیشین
کرد [illegible] اشتغال در آنجا — شد جماعت در آن محل بپا
[illegible] — کرد آغاز خطبه [illegible]
[illegible] سنت پیشین قطع آرد — قول دیگر [illegible] باز آرد
[illegible] شارح اوراد — میکند از کتاب روضه یاد
[illegible] خواند سنت پیشین — شد اقامت بفرض آن پیشین
[illegible] بعد این آدم — گر با فصل شد اقامت هم
[illegible] کرد قطع آن — با جماعت در آید این انسان

[illegible]

رکعتے خوانده است اگر این مرد
هم تشهد نخوانده داده سلام
آنچه در این کتاب تعیین ست
نیز این شارح شریعت ہے
پیش از جمعه گر با شبهت
کرده وی شروع سنت چون
بزبان صحیح مے آرد
چار رکعت که قبل از پیشین
ہست در مختصر و شرحش باز
داخل مسجد می شد چون ان
رود از وی نماز ناخوانده
نیز در مختصر که گوید لا
ینبغی قائم شونده است اگر
چون امام ست یا مؤذن وے
در جماعت اگر نباشد آن
انچنین کس رود نه مکروه
در نماز عشا ست یا پیشین
کرده نبود کند خروج اگر
چون اقامت گفت آن هنگام
لیک در غیر خفتن پیشین
گرچه تکبیر گفته باشد هم

همچنین وان که شفع باید کرد
پیشه و داخل نماز امام
ذکر کرده ست عندنا این ست
از ظهیریه نقل سازد وے
چار رکعت که می بود سنت
پیش خطبه امام شد بیرون
چار رکعت تمام بگزارد
میگزارند حکم او ست همین
آنکسے که نخوانده است نماز
هم در آنجا که گفته اند اذان
در میان کراهیت مانده
لمقیم جماعت اخری
سبب این جماعت دیگر
یا کسے معتبر شریعت ہے
میرود در جماعتش نقصان
گفت عبد العلی و غیری او
یا کسے خوانده است قبل ازین
گفت عند الاقامت ست مکر
کند این نقلا اقتدا با امام
خوانده باشد نماز قبل ازین
می برآید ز مسجد این آدم

شرح ملا [illegible] ۱۲ منه
رجل صلى سنة الظهر
في بيته ثم [illegible] الفريضة في
المسجد او صلى العشاء في [illegible]
في بيته [illegible]
[illegible] سنة [illegible]
والسنة يفعل على الوجه الذي
فعله رسول الله صلى الله عليه
وسلم تبعا للفريضة او تقدما على
الفريضة فيفعل على الوجه المسنون
[illegible] سنة فاذا فعل على غير الوجه
المسنون [illegible]
لم يحصل ثواب السنة [illegible]
[illegible]

[illegible]

چونکه منع است اقتدا کردن
سنت فجر را نکرده است
ظن او اینکه سنت از خواندن
ترک سنت کند درین یعنی
گر کند شروع خواند از سنت
سنت فجر را نگردد تمام
به المکارم نوشته این مطلب
کس اگر راجی است در اینجا
ترک سنت کند همین انسان
در عملی رسید اگر بر وی
هم نمی داند آن مسلمانی
ترک سنت کند درین هنگام
سنت فجر ترک شد زان کس
اجتهادی محمد است اما
تا زوال ذکا قضا می وی
گفت یعنی میان شمول صاف
چونکه در مذهب محمد هم
چیزی بر وی نبوده است اینجا
گفت یعنی خلاف هست اینجا
نافلاست حساب شد دو دو
بعد ازین گوش کن که سازم عرض
می برآید ازین سبب این ظن
وینچه پیدا شود جماعت اگر
از نماز تجمع می ماند
به جماعت درآیدش یعنی
تا به هم میرسد به یک رکعت
یعنی می کسازد اقتدا با امام
از خلاصه بظاهر مذهب
ور نشود مدرک جماعت را
می شود داخل جماعت آن
چون امامش رکوع بر کردی
رکعت اول است یا ثانی
می شود داخل نماز امام
نیست بر وی قضای او زان پس
یعنی از بعد ارتفاع ذکا
گفت آن قطب حق محب که
فی الحقیقه نبوده است خلاف
گر نسازد قضاش این آدم
گر قضا کرد نیک نیست بها
چونکه او راست گر کند قضا
لیک سنت نبود نیز او را
سنت فجر ترک شد مع فرض

[illegible]

[illegible] ۱۲

بی تخلف اسلی زوال فیکا
لیک بعد از زوال المختار
مصلی وقت ظهر رفت اما
ترک سنت کند بهر حال این
نزد جمهور عالمان علما هم
قول یابی قضا کند اگر او
گفت ازین باب شارح دل صفا
از غنیه بگرد نقل آن یار
هم ازین باب کرد ستا آن
لیک از جامع الصغیر خان
نزد شیخین چون قضای چهار
آن مرجح بعلم شرعیه
نزد بویوسف سعادت یار
بعد فرض این چهار خواند مر
در حساب قنیه مسعود سنت
لیک در ظاهر الروایه بس
چونکه استاده هست وقت او
نکند نیت ادا هم این
سنت شیخین همین وز این
ذکر شد در فتاوی کافی
سنت فجر را بهر قولی

تبع فرض چون نشد ادا
سنت فجر را قضا مشمار
دیگر گفته است حجت بر ما
در محل فرض میشود بیقین
بعد سالی قضای چار تمام
میگزارد چهار پیش از دو
هست در بین صاحبین خلاف
پیش خواند دو را بود المختار
نیست قول مرجح از نعمان
شرح او را کرده است بیان
گفت از بعد رکعتین شمار
نیز فرمود از عطا به
دو بود بیشتر بنا المختار
پیش از ان گوید باید کرد
قول بعضی قضا نفرمودست
نکند نیت قضا این کس
نکند نیت قضا زین رو
چونکه از جایش گذشته است یقین
نیتش سنت است علی التعیین
با تو گویم روایت شافی
گفت در خانه خواندنش اولی

ط فی المضمرات تحیة المسجد تسقط باداء الفریضة قبل الخروج

خواند و خلافی هست اصلی
یکی زان همه اینکه آخر حال
شخصی در جماعت اگر که تمام
بوده باشد امام و ترتیب
یا نه سبب که بوده باشد و دو
سنت در سوم که امام اگر
یک مسجد یکی ست اگر همین
خواند خلاف جمعه و مغرب بجا آن
و جماعت قضیه مسجدی ست
گذارد فرق مسجد کس
و جماعت اختلاف اگر خواند
نیز در آن کتاب شرع عمل
گفته سنت بجای گذارد
با امام اقتداش نیست روا
سنت فجر پس بجا که اگر
شارع در نهی نیک خو
بین سنت و فجر کرد بعض
می بود از بیان احکام این
مشتغل شد بکل جمیع پیش را
القصه شرعیه اگر چه دوست
هم همین شرع سنت باک نما

پیشرو همه با و کبر و نهی
که با بیان بروح ایشان تعال
ذکر کرده علمای کرام
در سبب گذارد این مایه
مسجد خارج است داخل او
این ادا می کند در آن دیگر
می گذارد چو بین استاطیه
که چو شخص مشتاق ای عاقل
این آنچه الحدیث
یا گذارد جمعه آخر بس
در مسجد کراهیت باشد
سنت فجر در بجا فضل
القصه یا امام اگر آرد
سنت ابتدا گذاردن او
بگذارد و هی از همه بهتر
گفته و دیگر سنت فجر او
بنشین با نخواندش این است
بعد ازین از خلاصة المشتغلین
سنت او اعاده با بجا
حکم با تغیر تاملی کرده است
کرد در باب ذکر نشستن یاد

قال الله ان طهرا بيتي للطائفين والعاكفين والركع السجود [illegible]

سنت ظهر خواند در مسجد
گشت بیرون که باز گشت عابد
سنت او فنا و شد یا نه
گفت آری امام فرزانه
ذکر کردند علمای ما
در کتاب جواهر الفتوی
خواند در خانه سنت پیشین
فرض در مسجد پس که خواند این
واقع از نقل شد ز سنت نبی
چون موافق نشد بفعل نبی
چند روزی محمد رسول خدا
کرده بودند فرض را ادا

در بیان حرمت مسجد

کرده در ترغیب الصلوة خبر
صیر در تحفه با جماعت اگر
شد در با دو بدن این آدم
در اقامت بود صفوف اهم
در صلوة تحیه مسعود است
کس مسجد کرد تحفه بود است
خود بروضه می زند قدم خویش
تا که گردد ثواب بروی بیش
می درآید درو بپای راست
چونکه فرمود رسول خدا سنت
پیش از آنکه درو درآید مرد
نعل خود را که پاک باید کرد
نکند هیچ مرد با ادراک
پای خود بر زمین مسجد پاک
گرش خاک تو ده یا پوست
یعنی آماده از برای اوست
مسلمی را امام اعظم دید
پای بر عرض مسجد او مالید
گفت بهر پیش من بمالی پا
دوست داری بزبانش آنجا
گر بود پاک پای تو ای یار
کرده باشی زمین مسجد خوار
هر کجا پلید باشد پا
کرده باشی خلاف امر خدا
بطهارت بنه که امر اوست
چون نسازی خلاف امر دوست
زاهد نخبه امام اهل وقار
نقل سازد ز سید ابرار

از برای نماز هر انسان رفت مسجد که پیشتر ز اذان
قدر سه صد هزار بیست و پنج اجر هر واحدش دهد بی رنج
رفته رفته ازان شروع آواز میبرد اجر بیست و پنج نماز
گر بوقت اقامت آید کس میبرد اجر آن نماز و بس
چون بمسجد کسی که پا دارد رکعتین تحیتش آرد
قول عامه که راه زین بینند تا که او را نخوانده بنشینند
سخن دنیوی نباید گفت فخر عالم درین عجب بگفت
آن حدیثی که او بفرمودی این بود در صلوٰة مسعودی

قال النبي عليه السلام من تكلم في المسجد بكلام الدنيا خرجت الملائكة فيقولون يا ربنا ان عبادنا طردونا فيقول الله تعالى سبحانه فبعزتي وجلالي لاسلطن عليهم اقواما من المشرق الترك ليخرجهم من بيوتهم كما اخرجكم من بيتي صلوة مسعودي

گفت آنها که راه حق دانند هم درانجا درخت بنشانند
هم زراعت دران نباید کشت چونکه تشبیه او بود به بهشت
اینکه در مسجدیست ثمانی چیزهی خورده شود درمیانی
معتکف هست یا غریب انسان میتوان خورد و خوردنی درآن
لیک چون تخم خربزه یا پوست نه بیندازند آنچه مثل اوست
چون زبیرون نهادنش نزیبد پارهٔ بر بوریای او بنهند
حرمت بوریا که هست چنان هست از تعظیم زمین آن
عالم و هم شارح او راوی که در باب اعتکاف او یاد
از کتاب طحاوی نقل آورد و اهل مسجدی شود هر مرد

[illegible]

وانا نها لما قالوا سافت الوا من اوقل الشعر سف المسجد ذکا نما دخل البیتة سف بیت الله الفی ذا دام عظیما و بلغة الله تعالی و الملائکة کلهم اجمعین فت و سا مفاتح

خواه باشد قلیل خواه کثیر — که دران مسجد او بهر تقصیر
آن قدر قصد اعتکاف بکرد — یافت با این قدر ثواب این مرد
ذکر شد در کتاب قاضی خان — کسب کردن و کراهیت آن
چونکه باشد و هست آبادی — کسب در وی کراهت افتادی
اینچنین گر فقیه عالم مرد — بهر اجرت اگر کتابت کرد
یا نشیند معلم صبیان — مسجد بهر اجره تعلیم آن
گر چه گفتند عالمان پاک — گر بود بی اجره نبود باک
آنکه در مسجد جماعت اکثر — میگذارد نماز هست خبر
عامه عالمان کرده پسند — نبود عذر گر به مسجد [illegible]
زانکه این قوم هست مرده است — خواه مرده ور دان قوم پیران
خواه در مسجد هست قوم امام — مرده بیرون مصلا ست تمام
شارح در فتاوی شرعیه — میکند نقل از سراجیه
در مصلا چه کفش خود بدرا — که درآئی گر گفت درا
چون بمسجد که در مقدس جا — خلع نعلین امر کرد خدا
صحن مسجد بحکم مسجد دان — که سلامت ز لوث ماند آن
از خلاصه نوشت شارح باز — زین شده در دخول کفش جواز
گفت شارح ز نسخه منتخب — وقت بیرون شدن بود واجب
زینهار ای برادران زنهار — حرمت مسجدت نگه میدار
احمد بصری که آن شه مرد — پای چپ اول ار بمسجد کرد
در کفارت همین درست نهاد — کرده بودست صد غلام آزاد
مسجد جامع است غیر آن — یعنی در جمله مساجد آن

[illegible] قال الله تعالى فاخلع [illegible]

[illegible] احمد البصري [illegible]

گفت صاحب خزانة الجنة قائل / گر تصدق مسافر سائل
کرد ابو اللیث ذکر در بستان / نقل کرد او رسول انس و جان
آنکه خورد دست قوم یعنی سیر / شد و در پیش از دهان می چیر
نه در آید درون مسجد تا / تا نگردد از و بخلق اذا

در بیان نماز عید

در هدایه نوشته است چنان / جمعه لازم بود بهر انسان
هست لازم با و نماز عید / واجبیش اصح سبب باید
شرح او را ذرا اگر بیان / گفت از جامع الصغیر خان
واجبیش بود اصح شمار / از محلاحمه بود و هو المختار
در روایت است روز فطر ای مرد / قبل از آن که خروج باید کرد
مستحب شد طعام و غسل و پاک / چیز خوشبوی کردن و مسواک
نیز با عیدگاه اگر گشت شد / احسن جامهاش می پوشد
صدقه واجب است اگر کس / صاحب صبر و بیرون آن پس
نزد نعمان امام پاک ضمیر / در ره آهسته گوی تکبیر
ایک تکبیر هست عند هما / میکند اعتبار با اصحی
وجه نعمان سماع کن فی ظن / اصل اخفا بود ثنا گفتن
جهر وارد شده است در اصحی / نیست وارد به روز فطر اما
گفت از او شارح او را / قول نعمان صحیح قول او باد
چونکه فرموده اصل در او گاه / بیقین زان بود و هو الاسر
چونکه در روز عید فطر خبر / جهر وارد نشد ز پیغمبر
ایک ثابت نشده است در اصح / پیروی میکنیم در اخفا

[illegible]
از رفتن اجابه
کردن و سنة
الطهارة والقارات
کل قیام فیه ذکر مسنون
کالقیام فی حالة القنوت
وحالة التکبیر فی صلوة
الجنازة وکل قیام
لیس فیه ذکر مسنون
هو الارسال کالقومة
بین الرکوع والسجود و
حال التکبیرات فی صلوة
العیدین ۱۲
[illegible] ۱۲

روز عید اول نماز عید   نفل خواندن کریه باید دید
مستحب با وجود حرص نماز   یعنی این نفل را نکرده او باز
این سخن در هدایه هست بیان   نیز در کافی ذکر کرده عیان
در مصلی ست خواه غیر او   خود جمهور بر کراهت گو
چون سپید ار رمح یا رمحین   سوی گردون بلند گیرد عین
گزارد زین وقت تا زوال دوگا   وقت عید ست نیست شک اینجا
این دو رکعت نماز را با امام   میکنند مومنان چگونه تمام
گفت هرگاه اولین تکبیر   می بخواند ثنا بلا تقصیر
این بود قول عالمان کبار   بعد تکبیر گویدش سه بار
بعد تکبیرهای مذکوره   خواندش فاتحه مع سوره
گفت تکبیر با رکوع رود   رکعت اولش تمام شود
رکعت ثانی را که [illegible]   اول آنجا قرأت آغازد
بعد دو بار رکوع اندر چار   اخذ ایشان ز ابن مسعود ست
نیز اصحاب ما همین بود ست   گفت دو دست خویش بردارد
اینکه تکبیر زائد ست آرد   یعنی از جامع الصغیر چنان
شرح او را بدانکه هست بیان   یعنی اندر میان هر تکبیر
نیز در عید [illegible] کبیر   این بود قول عالمان صحیح فصیح
باشد ساکت بقدر سه تسبیح   خواندش بعد خطبتین امام
این دو رکعت نماز کرد تمام   در جمیع کتابها این ست
در هدایه چنانچه تعیین ست   صدقهٔ او که فطر [illegible]
نیز در خطبه آن خدای پرست

جامع الصغیر [illegible]

حکمهای خدا باد میان نیز تعلیم میدهد در آن
فوت گردد ز کس نماز عید بعد بر وی قضا نباید دید
نیست نزد امام اگر به هلال بگواهی روند بعد زوال
میگذارند عید را فردا چونکه وارد شد از رسول خدا
نگذارند لیک از آن لب این ادا قول عالمان سعد
بو المکارم بزرگ عقل مزید گفت قبل از برآمدن با عید
چیزکی می خورد ز شیرینی اکل شیرین مستحب بیشی
از طریقی رود بعید اگر وقت گشتن رود براه دگر

در بیان نماز عید قربان

در هدایه که دو رند خبیر مثل این در کتابهای دگر
روز قربان ثواب اگر جوئی مستحب ست غسل و خوشبوئی
لیک تاخیر اکل اینجا باز مستحب ست تا فراغ نماز
مصطفی چون مراجعت آورد چیزی از اضحیه تناول کرد
گر بپرسی در کدام وهم تکبیر چونکه وارد شد از بشیر نذیر
رکعتین همو فطر بگذارد بعد ازان هر دو خطبه می کرد
کاندرین خطبه چون کند بیان باز تعلیم اضحیه در آن
نیز تکبیرهای تشریق او میدهد یاد این خطیب نکو
روز اضحی که گشت عذر پدید منع کردند از نماز عید
میگذارد صباح و باز صباح بعد اگر خواندش نگوی روا
لیک بی عذر اگر کند تاخیر شد مسیء آنچه ذکر کرد آن پیر
ذکر کرده دران کتاب شریف صفت ناس که بود تعریف

قال في السراجية
ويستحب ان ينصرف الى بيته من غير الطريق الذي [illegible] المصلى [illegible]
[illegible]

یعنی روز یکه شد بعرفه امام
پس همین آدمان شوند شبیه
او که مخصوص پاکان بود
گفت در کافی زین علی التفصیل
چونکه در تفسیر ابن عباس او
صاحب این کتاب آن شد عدو
اوست مخصوص پاکان پس
گر نیاید کسی بسعی طوف
سعد بند چنین بلا اشتباه
کردن اختراع اندر دین
زابن عباس هیچ کردی سمع
متشابه در دلی شد شبیه
بود در عید در رکوع امام
پس مستحب فتا تما تکبیره
خوف فوت رکوع نبود هم
خوف فوت رکوع باشد این
باقی تکبیر در رکوع آرد
رفع سر کرد امام آن هنگام
باقی تکبیر قولست آنجا
پس همین معنی از گشت نهان
چونکه از سنت این باور کن

جمع گردند بهر صفع آدام
یعنی با واقفان و عرفه
جای دیگر چنین بانفشه بوده
مستحب آمده بلفظ قیل
انچنین کرده است آن نیکو
باز این قول قیل از او کرده
نیست در غیر او جواز ای کس
غیر کعبه ز کفر باشد فوق
نشده ثابت از رسول الله
غیر جایز بود علی التعیین
بهر تکبیر و غلط کردی تتبع
مسئله نقل از سراجیه
پس مصلی در آن هنگام
گوید آن آدمی بهر تقدیر
زایدش را نگوید این آدم
سجده دو با رکوع با تعیین
لیک دو دست خود بر دارد
سازد این هم متابعت با امام
هم نوشته از کفایة الفقها
نیست نزد محمد و نعمان
نیست جایز کنند واجب ترک

[illegible]

نزد بویوسف نخست صدفاست ... می شود مشتغل پس بپا باشد
لیک تا گر دو این رکوع اگر ... گر قضا باشد امام شیخ سه
مع تکبیر پس این رکعت ... سه کار در قضا بلا شبهت
پس قبل از سلام امام ... پس بکشد بعد پس رکعتین تمام
مع تکبیر باشد علی التعیین ... هست در ثانیه و غیر این

در بیان تکبیر تشریق

در کتب هدایه تحقیق هست ... آنچه تکبیرهای تشریق است
عرفه روز پیش از برای اخیر ... ابتدا لکن پس از نماز فجر
نزد نعمان امام کنج عصر ... ختم او بعد عصر یوم نحر
پس باین قول آن بحق پرداخت ... می بگوید ز بعد هشت نماز
سعی صاحبین با تحقیق ... وقت پسین آخر تشریق
یعنی تکبیر را بنزد دو ... از پس بیست و سه نماز گو
می بگوید ز بعد فجر وفاست ... مرد واجب ادای نخست صفاست

الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد

نزد نعمان امام نیز گوا ... بر مقیمان که هست در مصار
در جماعت نماز بگذارند ... یعنی تکبیر آن کسان آرند
پس جماعت شوند اگرچه نسا ... گر نه تکبیر نیست بر آنها
گر بیارند اقتدا به رجال ... بر نسا واجب است در آن حال
بمقیم اقتدا مسافر کرد ... گشت واجب بتبعیت ایرد
لیک این را بنزد هر دو بار ... می بگوید جمیع فرض گزار
ترک تکبیر اگر کند امام ... مقتدیان ورا کنند تمام

[illegible]

... صلوة العید ... والاسی الفتوی علی قولهما ... قال الطحاوی ... ان الجهر فی الطریق سنة عندهما جمیعا وهو الصحیح علی ما قال الزاهدی ... علیه السلام ... [illegible]

قبل ازین گفته ایم نزد دو
از پس بیست سه نماز بگو

هست در مختصر به سے رفقے
از سر راجحه بر همین فتوی

زان اگر اقتدا کند با مرد
گفت در کافی چنین نتوان کرد

چونکه آواز او که عورت هست
زن ازین تر سوی بگوید پست

جهر سازد مسافر انسان
چونکه سنت بود درین اعلان

بدالمکارم نوشته این تکبیر
هست واجب بقول چندین پیر

نیز در چند نسخه سنت گفت
ده از دست خویش را وسفت

نیز از حضرات سازد یاد
شده بعضی ز آوران معتاد

گویند از بعد عید تکبیر
فتوی بر منع اوست گفت این پیر

عقب جمعه بایدش گفتن
چونکه کافیه براست و بی ظن

ذکر کرده است شارح اوراد
ترویه روز هشت ذی الحج باد

عرفه روز نهم مه قربان
روز نحر است روز دهم آن

هر نفس که برون ز انسان است
گر بیاد حق است عیدان است

گر نباشد بیاد حق هر دم
دم مپندار ماتم است و غم

چونکه روز گرفت و گیر آید
هر دمی را حساب می باید

بهر هر ذره و هر موئے
روز محشر جواب میگوئے

هر یک لقمه بغفلت خورد
درد حسرت بسینه خود برد

هر قدم بی حضور میانی
می شود عقده پشیمانی

هر نظر کس بغیر عبرت کرد
چشم خود سوی تیر حسرت کرد

ای خوش آنکس که برقرار بود
دست در کار دل بیار بود

گرچه روی نظر بهر سویست
باطن این بحضرت اویست

له روی عن ابن عباس وابن مسعود رضی الله عنهم [illegible]

[illegible]

یا می درمشی دل بسوی حق
این بود کار عارف مطلق
تعلق در حرف جان بدل درپی
نبری زین مقام هیچ گز پی
یا اسی تو بحرمت مردان
وصل مردی نصیب ناگردان
تا که بر خویشتن گرفتاریم
ناپسندیده و خطاکاریم
ما عتیم از کسان ما را
بمقام رضا رسان ما را
بهی مخلص از گرفتاری
تو که بر بنده لطفها داری
نام پاکت غفور و ستارست
بنده هر چند عیب کردارست

در بیان نماز استسقا

در هوا چون نبارد ابر باران
اسی بر آیند همه ضعیفی یاران
نیست مسنون درو بجمع نماز
گشتن لی عفوا ند جواز
قول نعمان امام بزرگوار
میکنندش دعا و استغفار
قول دو یار اندرین هنگام
میگزارند دو رکعتی با امام
لیک از جمله گفت آن شش کس
جمع قول محمدست و بس
جهر سازد امام در هر دو
خطبه هم میکند بعد او
چون محمد امام عقل فرید
گفت خطبه کند چو خطبه عید
قول بو یوسف حمیده خصال
خطبه واحدست درین حال
نزد نعمان چو خطبه نبود اصل
نه جماعت نزد آن خوش فصل
میکند رو بسوی قبله دعا
میکند هم امام قلب ردا
قلب نزد محمدست اما
لیک نزد ابوحنیفه لا
اهل ذمه مع مسلمانان
نه درآید دران محل ازان
در روا قول حضرت نعمان
شمس دین گفت هم بیان آن

در بیان نماز کسوف

هست در مختصر چنین موصوف چون شود اینکه آفتاب کسوف
میگزارد امام جمعه در آن رکعتین بجمع آدمیان
گفت در این قراءت ست خفا لیک باید طویل کرد اینجا
هم دعا میکند ز بعد نماز تا شود روشن آفتاب او باز
آنچه فرموده اند اهل خبر نیست حاضر امام جمعه اگر
میگزارند این نماز کسوف این زمان فرد فرد مثل خسوف
بو المکارم نوشت آن هنگام رو بقبله دعا کنند تمام
یا کنند رو بسوی آدمیان نیز در چند نسخه است بیان
در قراءت که می بخواند پست این بنزد ابو حنیفه هست
نزد بو یوسف ست جهر خبر مضطرب قول صاحب دیگر
لیک بنوشته است شمس الدین سخن صاحبین جهر درین
آنچه قول صحیح کرد خبر گفت قول امام بزرگ تر
این نماز ست در حدیث جلبی سنت ست از برای ضبط نبی
قول دیگر بود اجمعی اوست خطبه نیست در کسوف ای دوست
نقل سازد ز تحفه اهل انصاف خطبه بود درو بغیر خلاف
لیک از نظم نقل سازد باز اتفاقا بود ز بعد نماز

در بیان نماز خوف

گفت صاحب هدایه دل الخوف گر کند اشتداد پیدا خوف
که اندران هم امام شرع انسان میکند خلق را دو طائفه آن
کرد یک طائفه بروی عدو طائفه دیگری بخلف او

والاستسقاء ف
وفي الاستسقاء دعاء واستغفار عند
ابي حنيفة رح وعند
ابي يوسف ومحمد رح يصلي
صلوة مسنونة بجماعة وليس في الاستسقاء
يعني فيه ركعتان بجماعة
ويجهر بالقراءة ويخطب
كصلوة العيد وان صلوا
فرادى جاز ولا خطبة عند
ابي حنيفة رح وفي رواية عن
ابي يوسف ولا يقلب القوم رداءهم
وقال محمد رح يقلب الامام رداءه

[illegible]

یعنی آن طائفه بخلف امام
رفع سر ساختند از دو سجده او
طائفه دیگری که هست آنگاه
یک رکعتی با دو سجده کرده تمام
این جماعت سلام نا داده
آن جماعه که اول آیند باز
بی قرائت ادا کنند و جدا آن
این جماعت نشسته او و سلام
طائفه دیگری چو آمده باز
چونکه این طائفه مسبوقین
بوده باشند مقیم امام او
نیز از شام امام شرع عمل
یک رکعتی را بقرائت ثانی
بود در دم نماز قتال
روز احزاب چونکه پیغمبر
گشت از ایشان قضا چهار نماز
خوف اگر بیشتر بود از آن
هم رکوع و سجود را با ایما
گشت نه بقبله کردن او
ز محمد روایتی بوده
لیک نبود صحیح این گفتار

میکنند رکعتین نماز تمام
رود این طائفه بسوی عدو
اقتدا میکنند بی اشباه
می نشینند چو امام سلام
میدهد و بسوی دشمن آماده
باقی رکعت کنند ادای نماز
چونکه این قوم لاحق اند چنان
سوی دشمن روند باز تمام
بقرائت کنند ادای نماز
بقرائت ادا کنند از این
میگذارند با این صفت دو دو
دو گزارد بفرقه اول
میگذارد امام نادانی
گر نماز قتال شد بطال
جنگ گردی بفرقه کافر
شد یقین در قتال نیست جدا
هم نمازی ادا کنند رکبان
میکنند آن برادران با
میگزارد بهر طرف بوده
هم در اینجا جماعه مسنون بوده
نیز در حیث نسخه کرد اظهار

در بیان نماز چاشت

چند رکعت بود نماز چاشت
اجر یافت آنکه پاسش داشت

او که از سنت نوافل هست
خواندن او عجب ثواب هست

از دو رکعت بود بلا شبهت
سے بود تا دوازده رکعت

ظاهر قول بوده است چهار
گر بخواند زیاده نیک شمار

گفت هر سوره که قرائت کرد
بی تکلف روا بود ای مرد

سوره شمس افضل است ای خیل
یعنی در اولش بود واللیل

والضحی در سیم رکعت ای اصح
در چهارم افضل است الم نشرح

در بیان نماز اوابین

نیز فرمود شارح اوراد
آن نمازی که شد حمیده صفات

سے بود او نماز اوابین
بین شام عشاست با تعیین

بیست رکعت هم آمده است خبر
شش بود در مصنف اکثر

یعنی بعد هر سلام در هر دو
می بود از چهار افضل او

گفت انس از پیمبر مهوش
هر که باشد مصلی این شش

او نوشته شود ز اوابین
غیر ازین وعده ها است با تعیین

در بیان نماز تهجد

هم تهجد بخواندن است ادب
خواند از بعد خواب بین شب

خواندن این نماز قبل از نوم
او تهجد نمیشود ای قوم

از دو رکعت شناست با هشت
خواندنش تا دوازده رکعت

پس هر چون سلام ده هر دو
می بود از چهار افضل او

نیز شارح نوشته از احیا
از جمیع تطوع است اولی

ذکر کرده است مولوی یعقوب
که بتفسیر خفتن آن خو

منه ابی اللیث رحمه
روی ابو هریرة عن النبی علیه السلام
انه قال من صلی بین الصلوة
المغرب والعشاء عشرین رکعة
حفظ الله له اهله ودنیاه وآخرته
فی الشرعة والصلوة بین العشائین
حمیدة وانما صلوة الاوابین
فی قوة القلوب یصلی العبد
بعد صلوة المغرب ست رکعات
ویستحب ذلک قبل ان یتکلم
او یشتغل بشئ ۱۲ مستخرج اوراد
فی البزازیة المستحب بعد المغرب
ان یصلی ست رکعات

[illegible]

گفت در این کتاب مذکوره
هست تجویز خوانی هر سوره

دل قرآن ول شنبل خویش
جمع سازی ثواب باشد بیش

دل قرآن سوره یس
خوانی اولی بود درین یقین

گرچه باشد نماز نافله آن
یاد کرده خدای در قرآن

هر که شب در رضای حق خیزد
بر سرش رحمت خدا ریزد

عاشقان که بود خدای طلب
داب آنها بود قیام شب

او که مخصوص عاشقان هست
فضل او لا تعد و لا تحصی ست

صفت استخاره و اشراق
قبل ازین گفته ایم ای مشتاق

نفلهای که هست نذر و فرض
قبل ازین کرده ایم یک یک عرض

در بیان ملاقات مومنان

از ملاقات مومنان برگو
هست در شرع عمده و خیر او

هم نوشته ست شارح او را
نیز در چند نسخه کرده دیاد

مومنان خود یکدیگر را او
میکنندش سلام را افشا

خواه بشناختی ویا نے
مومنان را سلام میخوانی

گرچه در روز ده اخویند ار
تو سلامش دهی به این بار

گشت حائل جدار یا چه شجر
هم جدید اودهی سلام دگر

موجب رحمت خداوند است
طالب رحمت از خداوند است

هر که سازد ابتدای سلام
دوری از کبر گفته اند عظام

چون در آید باهل خویش کس
می در آید سلام گفتن بس

داخل خانه شود هر بار
گر کسی نیست گوید این گفتار

یعنی السلام علینا و علی عباد الله الصالحین گفته در آید

بدرستی فرشته های کرام
که بانگشت خود اشارت مرو
این اشارت بود ز داب یهود
با تسلیم بر صغیر و کبیر
بر پیاده و بر سواره چنین
بر نشسته اختصاص سلام
اختصاص سلام بالتعیین
ذکر کرده فقیه در بستان
ور نیا خند گر براو شد یاد
شرح او را فقیر فرمودی
می بود سنت سلام چنان
بر پیاده دهد سلام سوار
بر کنیزک ز بی بی ست سلام
آنکه استاد هست بر شاگرد
بر کرا جاه نعمت ست زیاد
مصطفی گفته است من این شب
شب معراج که خدای سحی
نیز این شرح ساز شرعیه
سنت ست این سلام هم ز رسول
یعنی از وی جواب فرض بدان
سنتی را کسی سلام کند

سید هند شد ورا جواب سلام
وقت تسلیم کس نشاید کرد
هم بگفت عادت انصاری بود
هم نگویند بر تعلیل کثیر
با تسلیم گفت بالتعیین
نکند چونکه هست رحمت عام
باشد از اشتراط ساعت این
چیست حکم سلام بر صبیان
یعنی بر وی سلام باید داد
نقل او از صلوة مسعودی
خورد تر را کند سلام کلان
باز شهری بر روستائی یار
خواجه با بر سلام هم بغلام
میکند او سلام دادن ورد
ابتدای سلام از وی باد
یعنی آموختم ز حضرت رب
داد اول سلام بر من وی
میکند نقل از ظهیریه
یعنی عند اللقاء نزد نزول
بطریق کفایه باشد آن
گرچه تنها بود در پیغام

السلام علیکم آرد یاد
السلام علیک لیک مباد
دہد او ہم بلفظ جمع جواب
ای جواب سلام نیک ثواب
چونکہ باشد ہمیشہ بہمرہ یاب
حفظہ ہست از ملائکہ بیشتاب

یعنی وعلیکم السلام ورحمۃ اللہ وبرکاتہ گوید لیکن از برکاتہ چیز زیادہ نکند چونکہ زیادتی آن وارد نشدہ است افضل آنست کہ سلام گوینده السلام علیکم ورحمۃ اللہ وبرکاتہ گوید

یک جماعت اگر بجمع دگر
گذشتہ و افضل بلا سلام اگر
ذکر کردہ فقیہ در بستان
گذشت آنہم شود تجیب آن
واد یک کس سلام کافی کو
باشند افضل وشند جملہ او
ترک سازند ہمہ جواب سلام
شوند آنہا گناہگار تمام
ہست کافی یکے کہ داد جواب
ہمہ دہد جواب ہست ثواب
قول بعضے چنین بود مسموع
نیست واجب جواب بر مجموع
گر یکے راز جمع تعیین کرد
ہست لازم دہد جواب آن مرد
ذکر کرد از بیان احکام او
خود نگوید مشروط نیست ازو
شرح اوراد میکند اخبار
از صفا وی عمدة الابرار
یعنی فرمودہ کہ رسول اللہ
ہمہ ایشان رسید چون ہرگاہ
پس سلام خدا کنند تمام
نزد گذشتن کنید یا بد سلام
ہست تسلیم و در رجوع افضل
از سلام کہ میدہد اول
ہر کہ گفتہ الرجوع داد سلام
وعدہ کردہ ہست بہترین انام
آنچہ بودے کہ دادہ شد آن یار
پس بہر موی نیکی ہست ہزار
در جزا او ہزار ہم با آن
بخشد خدا است بہر دو جہان
مجلس تا بود نگیرد وار
ہر آن بندہ طلبد استغفار

گفت شارح بود کبیری را
السلام علیک آرد یاد
یا در آنجا که سلام داد
السلام من اتبع الهدی
در رسید آنچه شارح مذکور
گر بود آن جماعه در شیبان
قصدش اینکه سلام ما زد سمع
گفت شارح زعمدة الابرار
یعنی شمس سرخسی کرد تعبیر
السلام علیکم انشا کرد
آن دو تسلیم پیش و پس افتاد
گر به آن فتاده است کلام
نشنو آنکه اگر سلام جواب
گر مسلم گرست زین مطلب
نیز در رد علیکم چون این ست
نه بهر کس باهل ذمه سلام
لیک به بد سلام اهل کتاب
ور به ما خواست در بستان
وعلیکم که کرد روشن باد
این سخنها ز شارح نیکو
هم نوشته است شارح زاهد

مومن کافر است دریک جا
نیست او و سلی بمومن باد
آن سلامش باین کلام دهد
گو به جایز بود شرح او را
گذشت به قوم شخصی کرد در ره
بجهد نیت سلام به هر آن
باز جستند از که آن جمیع
شد ز شمس الائمه آن گفتار
مسلمی و آخرو بان دیگر
یعنی بایک دگر دو مومن بود
آخرش از جواب جایز باد
نبود واقع از جواب سلام
از کبیری نوشته است جواب
بنمایت تحرک دولت
داند آن کس که عاشق دین است
گرچه لا باس گفت بعضی امام
پس سزاوار گفته اند جواب
از سراجیه گفت باس بدان
چیزی از آن قدر زیاده سیاد
گفت در باب ذکر تسلیم او
یعنی در باب حرمت ملاهی

قوله
ولا بأس [illegible]
[illegible]
بالاجماع و یسلم الراکب علی الماشی
والماشی علی القاعد
والقلیل علی الکثیر
والغنی علی الفقیر والکبیر علی الصغیر
[illegible]

[illegible]

چون ز تخمیس گفت ای عاقل   نوبت تشهد مسبوقی داخل
قوم اگر هست در نماز تمام   منع باشد درین مقام سلام
لیک بعضی هست در بیرون نماز   سازد این آدمی سلام آغاز
گفت از روضه این بزرگ تمام   هست مکروه پنج جای سلام
نیست در بعضی جا جواب وی   هست در بعضی ای شریعت‌طی
گر بود قوم مشتغل بنماز   گر بسازد کسی سلام آغاز
گفته است آنهم نه مستحق ثواب   هم مصلین نیند بند جواب
نزد خطبه اگر سلام بکرد   شد گنهگار این سلام مرد
هم در اینجا جواب نیست جواز   چونکه گفته اند خطبه را چو نماز
همچنین خواند اگر قرآن   یا کسی جابر آن میان شان
گفته اند آنهم کسی سلام کرداد   لیک اینجا جواب او حق باد
نزد تدریس که عالم فقه یاد   کرد شخصی سلام آنهم یاد
گر چه مسئله او ذکر کرد یا ورد   دیگر از استماع او بیکرد
در تحمل اذان اقامت باز   نزد اینجا سلام نیست جواز
بر مؤذن و یا به آدمیان   بود باشند در جواب اذان
گر به اینها سلام سازد مرد   خویش را این سلام آنهم کرد
لیک باره جواب این آدم   غیر فصل اذان مؤذن هم
بی الف لام شخصی کرد سلام   میم را جزم ساختی آن خام
چون ز عمده و غیر او مرویست   نیست چیزی جواب لازم نیست
آن سلامی که کرده اند یاد   با الف لام یا به تنوین باد
با الف لام می بود اولی   آنچه در سنت است ای مولی

[illegible]

بالواو وقیل
بحذف الواو
الواو لا یحصل
الجواب الا بحرف
[illegible] المنقول
فی الشرع

بدون الواو اللفظ
خزانة المفتین
۱۲

از بیان نقل کرده ای عابد
هر که داخل شود در آن هنگام
ذکر شد در کتاب قاضی خان
بر مؤذن و یا بقاری هر دو
یا پس از خطبه گفت اعلان
در تحیه پس از فراغ این دو
از ابو یوسف صحیح چراغ
چیزی لازم نمیشود بر این
نشنود اگر بود انسان
یعنی قبل از فراغ یا زان بعد
قبولهای اکثر ماضی
یا که تسلیم بهر تحیت کرد
یعنی در وقت تحیه در پس
هست مذکور شرعة الاسلام
حق تعالی اگرنه ملاقات در آن
این تحیت ز مشرکین بوده
گفت در ترغیب الصلوة عظام
یعنی بر شه سلام باید داد
هست مذکور شرح شمس الدین
یعنی پیش امیر یا سلطان
یا کند سجده تحیت این

ط یکره ان ینحنی عند السلام و یجوز المصافحة و السنة فیها بالیدین
[illegible]

گر بزرگست جمله در سجده
بجماعت نمیشد سلام
شد روایت ز حضرت نعمان
شخصی در خواندنش سلام بگیرد
در دل خود دهد جواب آن
باشد آنکس و هم جواب او
گفت قبل از فراغ بعد فراغ
هر بیان صحیح شد یقین
قول مجموع بزرگان جهان
غیر واجب بود جواب ای ساد
داد شخصی سلام بر قاضی
نیست لازم جواب با این مرد
نیست واجب جواب ای حق بین
در بیان مودیات کلام
گفتن این نبوده است جواز
ناجوازی او ازین سبب بوده
پادشه را اطاعت است سلام
نیز در چند منتخب کرده یاد
در کتاب الکراهیت یقین
گر کند بوسه ارض را انسان
او کبیره بود علی الیقین

بهر تعظیم ار کند سجده اگر کافر و مشرک شده اند اهل خبر
از ظهیریه گذشت چند با حق کافر باشد بسجده ز سلطان
گفت از زاهدی که راه شما گر کند شخصی در سلام ایما
کرد نزدیک با رکوع اگر چون مجوس است گفت اهل خبر
نقل کرد از محیط با سلطان با مجوس اشتباه کراهت دان
در فصول عماد چنین کرده در بیان کلام کفر آورده
بهر سلطان و یا بغیر از او انحنا هاست [illegible]
گفت سلطان که تعظیم نزد آگاه [illegible] الله
نیز گوینده گفت بهر آن بعضی این که گویند با سلطان
منع سازد [illegible] [illegible]
ذکر شد در صلوة مسعودی [illegible]
در ملاقات سلام کردی یا سنت [illegible] یا بوسه
[illegible] انگشت را نگیر و آن سنت تشبیه این [illegible]
کف نه بر کف یکدیگر [illegible] مهر باشد [illegible]
در حدیث است چه بها زین دو مثل برگ درختها ریزد او
در حدیث دگر نوشته [illegible] چون دو مؤمن [illegible] کنند یکجا
گفت یکبار بر رسول درود پاک گردد ز جرمها هر که بود
آن دو صاحب دل و دست نهاد گو نیابد این زمان ز او زاد
بوسه بر روی دست [illegible] [illegible]
قول بویوسف است شادان منع سازد محمد نعمان
[illegible] بویوسف [illegible] اندر آن وقت جعفر طیار

و قسم نهادن
[illegible]

حضرت مصطفی که شفقت گوش
بو حنیفه ح امام خاص و عام
بعد منسوب گشت بالیقین
هست مذکور شرعة الاسلام
در ملاقات شان معانقه بود
بو المکارم گفت در مرد
نیک بردی که هست پیراهن
در کتاب الکراهیت تبیین
چون بسازد مصافحه دو مرد
در صلوة فقیه مسعود است
گفت در شرح هم این معنی
هر که با اشتیاق مصافحه کرد
بوسه زد دست شاه عادل را
گفت تجویز شارح اوراد
غیر دست هیچ و لی التفصیل
در ملاقات بعض اینها دان
ذکر کرده است شارح خوشگو
کرد فعل مجوسی اینجا یاد
در کتاب خلاصه کردی یاد
اجنبیه بود زنان جوان
دهد آنها اگر سلام به مرد

بوسه زد در میان دو ابروش
گفت بودی در اول اسلام
هم بود مذهب محمدؒ این
از فعال صحابه‌های کرام
وقت تفریق شان مصافحه بود
گر یکی برد گر معانقه کرد
کره نبود باتفاق سخن
گفت قول صحیح باشد این
دستها را برهنه باید کرد
سنت مصطفی چنین بود است
دست کج کن مصافحه یعنی
کرد بر خویشتن جفا آن مرد
یا کسی بوسه زد ید علما
لفظ لا باس در فصول عماد
قول مختار کرده دان بی قیل
سزد بوسه دست خود را آن
که با جماع قول مکروه گو
فعل فساق در فصول عماد
هم نوشته است شارح اوراد
منع باشد سلام از مردان
یا پس از عطسه حمد او آورد

سلمه
قال النبي عليه السلام
من صافح اخاه المسلم
وحرك يده تناثرت ذنوبه ١٢ برازيه
ويكره المصافحة بعد اداء الصلوة
بكل حال لان الصحابة ما صافحوا
بعد اداء الصلوة ولانها
من سنن الروافض
في تبيين وغيره ١٢
ملتقط وفي الحاوي اعلم
بعد اداء الصلوة لا يجوز
فانه من سنن الروافض ١٢
ملتقط والتقبيل يد العالم
والسلطان
[illegible]

مرد در نفس خود جواب دهاد — گر بود زن عجوزه جهر آباد
در خلا صحبت با جنبیه زن — نیست جائز مصافحه کردن
چون که باشد حرام مس او — گرچه مس کف هست مثل او
در حجاب جائز مصافحه اما — تا بها گفته اند هست روا
شرط آن که خطر ز شهوت نیست — در کتاب الکراهیت مرویست
قبل ازین گفته ایم یک زین — آخر فصل نظر عورت بین
نیسی را مصافحه کردن — گفت شارح کریه وان مطلن
با وضوی اگر مصافحه کرد — بعضی با قومی دست شوید مرد
بعضی از جاهلان بی معنی — بوسه سازد به دختران یعنی
بو المکارم ازین بکرد خبر — گر بود شهوتها آن دختر
از دهانش همین که بوسه کرد — مادرش شد حرام با این مرد
غیر شهوت اگرچه کرد خبر — سخن او نشود باور
فتوی بر حرمتش برین تقبیل — داده اند بزرگان ره استقبیل
بوسه کرده بود بغیر دهان — فتوی نبود بحرمت ام آن
مگر آنکه بود شهوت در این — که بشهوت شده است بوسه زن
بیاب فتوی قاضی ظهیر الدین — غیر تفصیل شد بحرمت این
گفت هر که که بوسه کرد اگر — برهنه یا بروی یا بر سر
گرچه بر راس او بود معجر — پس حرام است مادر دختر
گرچه گوید بغیر شهوت بود — گفت این قول او بود مردود
هر مسلمان که هست اهل تمیز — زین چنین فعلها کند پرهیز
این روایت گشت تعیینی — از کتاب نکاح سے یعنی

در بیان عطسه و جواب او

ذکر کرده فقیه در بستان   عطسه زد نزد مصطفی رجلان
کرد تشمیت مر یکی زین دو   مر یکی را نکرد تشمیت او
گفته شد یا رسول سبحانی   مر یکی گفته مر یکی را نی
گفت او حمد حق بجا آورد   وان یکی حمد حق تعالی نکرد
چون بهر آن مومنی که عاطس است   مستحب است صوت [illegible]
لیک باید گوید حمد آن یار   بشنوانید چنانچه بر اخبار
چون که بشنود حمد او را ناس   بعد از آن بشنود جواب عطاس
ور نهد عطسه‌اش عیب [illegible]   نیست بیکرد صوت خود را وی
بسر خود را فرو دمی انداخت   خیر تخمیر و حمد هم می‌ساخت
عطسه زد نزد مردمی هر تن   دیگری حمد گفت و ستحسن
چون ز عطاس کس سبقت کرد   در حدیث است امان شد از درد
یعنی از درد ضرس و درد جگر   نیز از درد بطن کرد خبر
شرح او را ز او نوشته بابه   عطسه زد شخصی در برون نماز
گوید او حمد و حاضرانش جواب   گفتن او چنین بود در باب

از کبیری آورده است که عاطس الحمد لله رب العالمین گوید یا الحمد لله علی کل حال گوید و غیر ازین نگوید از صلوة مسعودی آورده است هر که عطسه زند شنونده گوید یرحمک الله یا بگفت عاطس یغفر الله لی ولک گوید

سه کرت عطسه زند پی در پی   حمد حق را بجا می آورد وی
گر بود در حضور او هر بار   می بگوید جواب تا سه بار
گر بسه عطسه باز گردد زیاد   عطسه سازنده حمد سازد یاد

٥٠ ذکر فی الزیادات انه روی قال انس ابن مالک رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم لما نفخ فی آدم الروح عطس فقال الحمد لله فقال الله تعالی یرحمک الله وذکر فی کتاب العصمة فی الحدیث لما خلق آدم ونفخ فیه الروح عطس آدم وشکر الله تعالی فقال له ربه

[illegible]

از کبیری نوشته شارح یار — حاضر اندر جواب او مختار
گفت نزاحیا عطاس از رحمن — می بود خامیازه از شیطان
هرکه را خامیازه می آید — دهنش استوار می باید
آه سازد دو ره هر آن بنده — دیو در جوف او کند خنده

در بیان آنکه هرکه نام خدای تعالی را بشنود تعظیم واجب است و نام رسول علیه السلام بشنود درود واجب است

در قنیه نوشت از علما — بنده هر که شنید نام خدا
اینکه کرد استماع واجب باد — که بتعظیم سازد او زیاد

یعنی هر بار که نام خدای تعالی بشنود تعظیم واجب است سبحان الله یا تبارک الله گوید

در یکی جواهر ز اهل قبول — که هر او را شنود نام رسول
یک کرت که درود به گفتی — گشت واجب ادا به گفتی
از طحاوی اگر شنید هر بار — هست واجب درود هر بار
از کتاب خلاصه آورده — شخصی ذکر صحابه می کرده
رضی الله عنه گوید آنگاه — یا بگوئی تو رحمه الله

در بیان بریدن ناخن و موی لب کشیدن موی بغل و تراشیدن زیر ناف و تراشیدن سر و ختنه کردن

قص شارب بریدن ناخن — هست سنت با خلاف سخن
حلق سر نیز موی زیر ناف — ختنه و نتف ابط غیر خلاف
شرح اوراد تحفة الاخیار — گفت طرز بریدن اظفار
سنت بود از مسبحه یمین — هر رتبه بر نشستن این
هم ز انگشت خورد تا ابهام — ناخن دست چپ کرد تمام

[illegible]

لانه لا ثق الاحد على الاحد
... في لا تقد فيها ...
اسم الله تعالى ...
الكتابة على ...
[illegible]
اسم الله تعالى ...
[illegible]
۱۲

آنکه ابهام راست نزد این
هم نوشته است تحفة الاخیار
گفت کز خنصر یمین آغاز
ذکر کرده است شارح اوراد
یا توان چند روز و شب انفاس
خواه یکشنبه است خواه شنبه
هر که پیرایش کند زین ایام
بلکه هر روز که بود اظفار
در همه روز نیک کرد خبر
لیک بینه که بگذرد از چهار
ناخن و موی دفن کن بر خاک
در کنیف و به مغتسل انداخت
تا کند قطع ظفر با دندان
چیدن ناخن تراشش سر
بو حنیفه امام دین پرور
یعنی در راه کعبه در سه جا
چون نشستم پی تراشاندن
چون سر خویش بردم او را پیش
خواستم تا روم نه بجد تراش
نی ها در تراش سر گشت
دو رسته قص موی لب اما

ابتدا انتها شود به چنین
ناخن پای خود ببر و هر بار
ختم بر خرد پای چپ بساز
آنچه او گفت ساختم اینجا یاد
نیست تاخیر خیر در هر کار
ناخن دست و پا بریدن به
شد به بیگانگان تشبه عام
وعده کرده است سید ابرار
وعدهٔ جمعه لیک نیکوتر
که تاخیر جمعه را او به
گرچه اندر اخفش نباشد باک
ناخن و موی را کراهت ساخت
مصطفی نهی کرده است از آن
در جنابت بود بکره نیبه
گفت اندر روم تراش سر
سر تراشی مرا گفت خطا
گفت رو سوی قبله کن ای تن
گفت پیش آر از یمین خویش
گفت دافن بموی سر می باش
در کراهت نماز گذشت
در فروض وضو شده است او را

تا چهل روز موی زیر ناف بایدش کرد دان بغیر خلاف
حلق عانه ز تحت ناف خویش ابتدا سازد آن نکو اندیش
گر بسازد علاج بانوره هست تجویز موی مذکوره
کنده گیرد اگر ورا هر تن کرده باشد باتفاق سخن
حلق موی بغل جوازه آما لیک بودست کندنش اولی
در خزانه نوشته است ای یار حلق عانه بریدن اظفار
قص شارب و نتف موی بغل که بهر هفته می بود افضل
پانزده روز حد اوسط آن از چهل نگذرد که بدست آن
در نصاب احتساب کرد اعلام هر پسر چند ماندن است حرام
بزرگ دهر شارح اوراد گر و از چند نسخه خوش یاد
چه بود ختنه کردن صبیان قول بعضی بزرگ واجب دان
قول بعضی فریضه باشد او لیک قول صحیح سنت [illegible]
وقت ختنه ز بزرگان ره گفت از هفت سال [illegible]
لیک قول صحیح از نعمان نگرد کس بحالت صبیان
اینکه قوت همی گرفت صبی ختنه سازند در خود اطلبی
تا باثنا عشر ز هفت ای یار می بود مستحب هو المختار
هر جگاهی که ختنه کرد پسر نشده قطع کل جلد ذکر
قطع اکثر بود جواز است آن ور بود نصف غیر جایز دان
شبه مجنون اگر ولد زامید شاد گردید نیک باید دید
ذکر کردند بزرگان عشرینه نکند قطع یعنی از وی پسند

تتمه هفت چیز است از تن مردم که دفن آن از رسول مسنون است چنانچه آن [illegible] ختنه کردن [illegible] خون حیض [illegible] موی [illegible] دندان و ناخن و خون است

در بیان پرسیدن بیمار و کسی که در حالت نزع باشد چگونه باید کرد

صاحب شرع پیمبر اخبار   چون روی با عیادت بیمار
بنشین نزد رکبتین آن   نه بسوی راس این مریض پریشان
نکند تا چنین دیده است نظر   تا شود سوی آن مریض بصر
هم نسازد نگاه بسیارش   نظر تیز هم به رخسارش
نظر آید بجانب سر فرد   روی خود را ازو نباید کرد
سنت صحت بعمر دراز   بسلامت ده بشارت باز
یعنی از بهر دل خوشی آن   گوی ورنه اجل یکی میدان
ننشیند نزد او بسیار   پس اخف جلوس نیک شمار
دست بر جبهه اش نهد گر کس   تا نهد دست خود به سینش بس
پرسد از وی بلطف هستی چون   مهربانی کند بدین مضمون
نکند نزد او کلام بسر   مگر آنجا ز حرف های [illegible]
از او بخواهد دعا کند از وی   صاحب شرع آن شریعت طی
گفته عمدتا دعا کند بیمار   چون دعای ملائکه بشمار
کند این شخص هم دعا بشفا   این بود سنت رسول خدا
گفت در آن کتاب شیخ ابرار   توبه از معصیت کند بیمار
آنچه کردست نیکی و ورزش   طلبد از خدای آمرزش
هم وصیت کند [illegible]   بحدیث رسول پاک جلال
اقتضا می‌کند که باشد پیش   هم به ارضای خصم های خویش

نیز باشد به صیام نهاره
کند از ترس حق وصیت بازه

میکند یاد مرگ هر ساعت
بر یقین است این نکو طاعت

چونکه هر روز و شب درست نهاد
مرگ را البته بار سازد یاد

دل او را خدا کند زنده
که بآسانی جان دهد بنده

نیز در آن کتاب می آرد
مرگ را مرد دوست میدارد

با میدی که شد ز جسم جدا
تا شود واصل لقای خدا

در بیان آنکه قرب به موت شد حکم او چیست

هر جگاسی که مرد شد نزدیک
دل خود را کند ز هر بد و نیک

غیر یاد خدای عز و جل
نکند وی به هیچ چیز عمل

متوکل بحضرت او باد
یکدل و یکزبان و یکرو باد

بلکه نارد گناه های خویش
مؤمن مختصر بخاطر خویش

کار خود با خدا اگر اندازد
او بداند چگونه میسازد

مرگ بر مؤمنی قریب آید
نیک مردان به نزد او آید

بوی خوش میکنند گرد وی
تا درآیند فرشتهای حی

جان بسختی دهد چه مؤمن مرد
طعن بر حال او نباید کرد

شاید اجرام او بسختی جان
عفو سازد خدای هر دو جهان

بعد ازین باب شارح اوراد
کرد از چند نسخه خوش یاد

روی او را بقبله گردانند
که به پهلوی راست خوابانند

لیک چون اهل این بلاد با
کرده اند اختیار خواب قضا

تا بود باخبر و رجح الیسیر
اول او است سنت ای سرور

کلمه از شهادت اهل دین
کاندرین حال میکنند تلقین

[illegible]

قوله و وجه الی القبلة یا تلقین ۱۲ شمس الدین
یستحب علی اخوانه و عشیرته
ان یلقنوا کلمتی الشهادة
والاقرار [illegible] فی ذلک کما بانی
و هکذا فی شرح اللمعة و فی
والذکر بانه قال صلعم تلک الکلمة
من کان آخر کلامه لا اله الا الله
دخل الجنة فاذا قالها مرة فاذا
ولا یکثر علیه ما لم یتکلم بعده
اذ الغرض من تلقین المحتضر
ان یکون آخر کلامه تلک الکلمة ۱۲
شمس الدین

بشنو اندر مختصر خود او
حکمت اندر مختصر را گو

نیز در آن کتاب شد تلقین
هست سنت قرائت لیسین

جان ز تن شد جدا ز جسم شعاع
مومنان میکنند استرجاع

سینه‌اش چیست بسته می مانند
چشم غم دیده باش خوابانند

قبل از خشک گشتن اعضاش
میکنند راست هر دو حاضر باش

همه را حال عاقبت اینست
داند آنکس که در غم دین است

گر تو در بحر و بر امیر شوی
عاقبت مرگ را اسیر شوی

هفت اقلیم در نگین باشد
منزل آخرت زمین باشد

ور بود گنج شایان بستی
دل بدنیاے بیوفا بستی

چیره زانست که کار اوست جفا
بحبیب خدا نکرد وفا

بس بتو وفا نخواهد کرد
فکر روز فراق کن ای مرد

آن که در چشم تو ازین فانی
تیر زمان مے رود تا دانی

هیچ دیدی ازین سرای غرور
مال قصر زر نه خود برند بگور

آنچه گویند وقت مرگ از کس
شرح او را خدای داند و بس

سکرت موت کندن جانی
تا نفهمد بسر چه میدانی

در قصص آمده مسیح الله
خورد آبی ز کوزه ناگاه

آب او تلخ بود کرد سوال
حضرت عیسی بزبان حال

کوزه گفتا که بوده انسانی
کوزه کردند خاک میدانی

سالها شد هنوز اے پاکم
تلخی جان نرفته از خاکم

این زمان که به بندگی نازند
فکر جان غریب خود سازند

کرده تلخی او اثر با آب
گو بخلق ای رسول عالم تاب

ف
فی الکافی فان
بات سنة الحیاة
و غمض عیناه
[illegible]

صورت مرگ این کروے شود / از پشیمانی که هست چه سود
هرکه ایمان خود سلامت برد / بعد روحی خود برفت از مرد
خواجه پارسا وسے کبیر / کرده تصنیف پارسی تفسیر
آن کسانے که گفت بے اشباه / یعنی پروردگار ما الله
تا زمانے که ظاهرا مردند / استقامت باین سخن کردند
گفت نازل شوند بر ایشان / که ملائک بوقت دادن جان
گویند آن بندگان حی مجیب / که مترسید هیچ غم مخورید
هم بگویند فرشتها بیقین / شاد باشید با بهشت برین
آنچنان جنتے که موجود است / بشما وعده خدا بوداست
این جهان آن جهان بجان شما / یعنی ما هم دوستان شما
بر شما آنچه آرزو واده است / آن همه در بهشت آماده است
این بشارت فرشتها خوانند / دادن جان خود کجا دانند

در بیان شستن مرده

در صلوة فقیه مسعودی / از برائے رضای معبودی
مرده شستست بر سعادت پاک / از گناهان خویش گردد پاک
ذکر کردست صاحب کافی / تا قبلاً از انکه واقی
غسل مرده ز حضرت آدم / ماند میراث خلق تا این دم
کرد آدم ازین جهان تحویل / ز ملائک فرود شد جبریل
آن خلیفه ارض را شستند / جمله مومنان باین سستند
عملاً واجبست اصل این / بطریق کفایه شد بیقین
هر چگاهے که غسل مرده دهند / مرده را فوق تخته بنهند

[illegible]

۱۲ [illegible]
وفی المختصر [illegible]
ودلیل وجوبه [illegible] الکافی
وواجب [illegible]
[illegible] المعتمد
[illegible] بالموت
[illegible] غسل المیت وغسل الجنب [illegible]
[illegible] المیت [illegible] الغسل
[illegible]

خرقه که فوق عورتش سازند
تا ورا آنجا نظر نه اندازند

گفت صاحب هدایه نیکو
پوششش عورت غلیظه او

گفت دانی همین قدر را بس
بر زبان صحیح آن نکه کس

عبد الله زعم بزرگ صاحب عقل
از کتاب محیط سازد نقل

پوششش از زیر ناف تا زانو
گفت این قول را اصح بگو

صاحب تحفة الصلوة دگر
از مشایخ اصح بکرد خبر

نیز در شرح خویش شمس الدین
گفت این قول را صحیح ببین

گفت در کافی و در فوائد زادست
یعنی از زیر ناف تا زانوست

بو علی گفته چون که پیغامبر
نکنی فخذ حی مرده نظر

نزد دو شه کنند استنجا
لیک در مذهب بویوسف لا

چون اراده کنند شستن آن
جامه بیرون کنند از تن آن

مرده را در قمیص خود شستن
بود مخصوص مصطفی بی ظن

پیش از غسل می دهند وضو
یعنی بی شست فم الف او

مسح سر را نمیکنند بوی
بر خلاف وضو و غسل حی

نے بشوئید ورا از وی وضو
قبل از غسل پایهای او

در کتاب خلاصه می گوید
اولین بار روی او شوید

این بود بر خلاف غسل حی
تا رسغ دست شوید اول وی

در هدایه نوشت و می را او
میکند تخت مرد را خوشبو

گفت در کافی بوی خوش دانند
بحوالی تخته گردانند

یعنی سه یا پنج گویا هفت
چونکه قول نبی بوتر رفت

بعد گرمی آب مانند قدر
سے نهد حرض اندرو یا سدر

ستر العورة الغليظة [illegible] هو الصحيح
وفي الكافي ظاهر الرواية وفي التحفة
ستر العورة الغليظة [illegible]
[illegible] الغسل [illegible]
من السرة الى الركبة وكذا ذكر
[illegible] وهو الاصح
لان ستر العورة واجب على كل
حال حكم العورة باق بعد الموت
[illegible] ستر العورة الغليظة [illegible] ١٢

[illegible]

گر نباشد همین که گردم یاد بهر این غسل آب خالص باد
می بشویند راس و لحیه او یافت گردد بهمزه خیسه رو
بعد ازین بر یسار خوابانند آب از سوی راست میرانند
شوید این غاسل سعادت بخت تا رسد آب ما یلیه تخت
بعد بر سوی راست خوابانند بر یسار وی آب را رانند
مثل پهلوی راست می شوید داند آنکس که راه حق پوید
بعد ازین مرده را چو بنشانند پشت او را بخویش میمانند
چون بنرمی بدست خود پیچده می کنند مسح اشکم مرده
آنچه بیرون شود ورا شویند غسل دیگر باو نمی جویند
پاک سازد بخرقه پا تا سر کفن مرده تا نه گردد تر
بر سر و لحیه اش حنوط رسان نیز کافور بر مساجد شان
یعنی بر جبهه بینی و زانوش قدم و دست آن عبادت کوش
نکنند شانه موی ریش او نکنند قص ظفر و قص مو
گفت در شرح خویش شمس الدین یعنی در وقت غسل او بیقین
چون کند اصطحاب ویرا یار ستر کرده ریزد آب غاسل باز
ذکر شد در کتاب قاضی خان بیقین عورت غلیظه آن
دست لحی شست او نباید کرد خرقه بر دست کرده شوید مرد
مثل این در خلاصه فرمودی اینچنین در صلوة مسعودی
هم درین باب شارح اوراد کرد از چند نسخه خوش یاد
مرده را وقت غسل استلقا بالقبله نهند عشیند وبا
گفت امام سرخسی اصح آنست می نهد هر طرف که آسانست

اذا وجد اکثر البدن غسل وان وجد النصف لا فی الاظهر وان وجد الراس لا وهی لا یغسل ولا یصلی علیه [illegible] اکثره لو یکون [illegible] سقط فی مجموعة الروایات [illegible] الایضاح اذا [illegible] او اصابه المطر فان ذلک لا یجزی من الغسل لانه فعل واجب علینا [illegible] البتة فی غسل المیت حتی ان المیت اذا وجد فی الماء لا بد من غسله

اتفاق است مرده را شوید
چون زن ما را اگر گوید پست
یک زن و وقت غسل ایشان
قطعه ور غسل است استعمال
یک روایت شد صحت از فقهای
ور نشین او که چه اندازند
در صلوة و فقیه مستور
بگذرد زین جهان فانی مرد
چونکه بگذشت حضرت صدیق
ما نشد جفت حضرت مستورة
گفت این دانستی اگر زین پیش
بوده باشد طلاق رجعی زن
بوده باشد اگر طلاق نیست
رفت زن زین جهان غم پرورد
این بود قول عالمان ما
خواجه بگذشت زین جهان بگسست
چونکه خواجه گذشت زین فانی
رفت از زن اگر شوهر موجود
نتوان شستن شوهر خود آنجا
گر ندارد خبر اختلاف علما
نتوان شست اندرین هنگام

گفت حیدر زو ما سخن گوید
گفت در آن کتاب جائز هست
هست ممنوع خواندن قرآن
گر کسی بطلبد هر اقوال
بگذارد دیگری ز لغت و دیوان
گفت این را تصحیح بسا نند
علما اتفاق فرمودند
زن اگر غسل او تواند کرد
زوجه او بشست بالتحقیق
این روایت شنید از نادر
می بشستم حبیب حق را خویش
بتواند که شوهر خود شستن
باتفاق او نمی تواند شست
شوهری غسلش نمی تواند کرد
گر چه در نزد شافعی است روا
هم کنیزک نمی تواند شست
گفت میراث دیگر انسانی
نیست شوهر با شوهر بود
این بود قول عالمان ما
در دگر گشت اندرین اطوار
چونکه این وقت بودن حرام

لا یغسل الزوج زوجته خلافا للشافعی لانتهاء النکاح و یغسل فی العدة فی الطلاق الا انه مولاها و کذا ام الولد فی الکافی مختصة بالموت فصارت اجنبیة و وجوب العدة للاستبراء لا لبقاء النکاح من الانتفاع ولا یغسل الزوج زوجته لان ملک النکاح مرتفع [illegible] اجنبیا وارتفاع [illegible] یا قیل علیا رضی الله عنه غسل فاطمة رضی الله عنها قلنا قال علیه السلام کل سبب ونسب منقطع الا سببی ونسبی والعلی رضی الله عنه

[illegible] فی الاخرة [illegible] بالاجماع [illegible] تغسل المرأة [illegible] ولا یغسل [illegible] شرح مجمع البحرین

رفت خنثی چو مشکل ازین واه / چه بود قول ها امامان کبار
قول بعضی که راه دین پوید / گفت خنثی و هم یکی بشوید
این سخن نه عالمان چو مردست / لیک این ظاهر روایت نیست
نزد بعضی بزرگ پاک جمال / گفت راهی خود زبیت المال
آن کنیزک بشوید این آدم / قول ظاهر روایت است انهم
چونکه باشد زاحتمال این تن / مرد باشد خدا زقیبا زن
پس تیمم دهند بر آن تن / بگذارد جنازه اش بظن
در میان اگر زنی بگذشت / غیر مردان زنی ظاهر گشت
قول بعضی خدای که چه / درمیان نارسیده گر هست
که باو غسل گوید / نارسیده باین صفت شوید
گر نباشد صبی میان شان / ذکر کردند بزرگان جهان
محرم او بود درین فرقه / او تیمم دهد بلا خرقه
نبود محرمش علی التعیین / که بخرقه دهد تیمم این
چون بدستش دهد تیمم وی / روی گرداند این شریعت طی
چونکه دو دست زن بود عورت / گرچه سازد نظر بلا شهوت
زین نظر برده کار گردد وی / مرد باید بود ازین ها پی
هم در اکثر کتاب حق طلبی / همچنین گفت غیر ذکر صبی
مرد بگذشت درمیان زنان / گر زنش هست می بشوید آن
زوجه اش نیست محرمی دارد / غیر خرقه تیممش آرد
نبود محرمش علی التعیین / که بخرقه بهر تیمم این
هم بآن کس نشانه بگذارند / نیز او را بخاک دفن آرند

[illegible]

کما فی ضیاء الاسیر
ولا یجوز وضع الید علی صدر
میت لان النبی علیه السلام
قال اجعلوا اموتاکم بخلاف
الکافرین لان الکافرین یضعون
یده اعلی صدر المیت
فی کتب العجب ۱۲ التجرید
قال ابو سعید الخدری
رضی الله عنه سمعت رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم
یقول المیت یعرف من یغسله
ومن یحمله ومن یدلیه فی قبره ۱۲
نزهة الارواح باب ۴

نیز بنوشست آن سجاوندند
مرده آمد زنادر قبر زند
بشست او را بخرقه پیچیدش
هم با این مرده نام مانندش
بی جنازه بخاک می مانند
مرده افتاده را نمی خوانند
زنده افتاده مرده است اما
همه شرط او کنند بجا
زن اگر شوی خویشتن شست است
قبل ازین که نوشته ایم درست
لیک با مرد مرد غاسل باد
اینچنین گفت شارح اوراد
از نیابیم از زن یا دست نقل
گفت اگر مرده است طفل بعقل
مثل بالغ کنند غسل او
طفل بی عقل را بغیر وضو
از قضا وست قاضی خان امام
اینکه اعضای سقط نیست تمام
گفت در شستن اختلاف شمار
شستن او بود هو المختار
آب بر مرده اگر بگذشت
بایه باربد این حساب نگشت
تا که گیرند مرده از دریا
باز شویند سه مرتبه او را
نز مجدد بود بلا شبهت
وقت اخراج اگر کنند نیت
بعد شوید دو مرتبه زان پس
ورنه شوید سه مرتبه ای کس
مرده شوی عجب فضیلت هست
تا اینجا تمام عبرت هست
مرده در وقت غسل با تمثال
گوید این حرف با زبان حال
بود دستش مثل تو تر تازه
قوتی داشتم باندازه
بهره جسم بود جان من
مدتی گفتم این و آن من
در سرای که کردم و گفتم
بود فکر عیالم و جفتم
تا که گشتم خراب بیچاره
ناتوان حال زرد رخساره
چند روزی ازین جهان مغرور
غافل از مرگ خویش بودم دور

مہی سیوم ز مو باریک / میدرایم شگافد تاریک
این همه در مقام میانند / سرِ تنها هم میفر ستانند
آنچه بگذشت وقت جان دادن / شرح او را خدای داند من
بعد ازین عقبها سخت پے درپے / مے ندانم چہ بگذرد در روے
توکه الحال زندگی داری / مومنِ تا هم بندگی داری
واقف جان خویشتن باشی / قبل ازین که مثل من باشی
گوش باید که بشنود این را / بکند فکر جان شیرین را
چشم باید بعبرتش بیند / بر سرِ جادهٔ عقل بنشیند
عقل باید که کار فرماید / مرد را بیند و بخود آید

در بیان کفن مرده

در سه پارچه است مرده باشد مرد / کفنش سه غلاف باید کرد
هست ازار و قمیص نام دو / نام دیگر لفافه باشد او
چونکه با فخر عالمین بطن / کرده بودند سه غلاف کفن
چونکه در زندگی سفید اکثر / لبس میساختند پیغامبر
جائز است اختصار با ثوبان / که ازار و لفافه باشد آن
کفنی که کفایه است این است / لیک سنت و را بتکفین است
با ازار و لفافه سر تا پا / از عنق تا قدم قمیص اما
چون کفن را بپیچند اگر / پیچد اول بجانب ایسر
پهن سازد لفافه اول بار / بر لفافه کنند پهن ازار
مرده را در قمیص پیسازند / بر ازاری که گفتم اندازند

[illegible]

یعنی الاکفان
[illegible] عن النبی
علیه السلام انه قال
خیر الاکفان [illegible]
[illegible]
[illegible] ۲۳۲۱۲
[illegible]
هو الطول من الازار
[illegible]
[illegible] ۱۲۶۲

بعد از آنکه ازار گردانند
از قبیل یسار گردانند
بعد گرداند از قبیل یمین
کند آنگه لفافه را چون این
گر بود خوف انتشار کفن
عقد سازند ز ترس کشف کفن
کفن مرده را تو پنج شمار
باشد او کرته و ازار و خمار
هم ازار است ای خردمندی
خرقه که فوق سینه اش بندی
سه کفن کرد جائز است بزن
لیک سنت شده است پنج کفن
گر کند سه کفن بزن ای یار
هست آن سه کفن دو ثوب خمار
کمی از سه کفن کنند بزنان
گفت این قول را کراهت دان
هست مکروه یک کفن با مرد
نگر آنجا که با ضرورت بگرد
زن مرده که در کفن سازند
اول او را اگیسونه اندازند
موی او را ضفرتین ای یار
یعنی بر سینه فوق درع بگذار
بعد پوشند خمار فوق او
یعنی تحت اللفافه ای نیکو
چلپی آنچه کرده است سخن
درع یعنی بود قمیص زن
دو ذراع است طول حد خمار
عرض او را بقدر شبر شمار
طول خرقه نوشته سه گز او
عرضش از زیر ابط تا زانو
خرقه که فوق عورت مرده
یعنی در وقت غسل میکرده
یک گز و نیم ذکر کرد آن شه
عرض او دو ذراع کرد آگه
هر که سازد زیاده یا زین کم
ظلم کرده است او تعدی هم
شارح درر از خردمندی
خرقه که فوق سینه اش بندی
از منابع نوشت آن با قدر
خرقه گیر و ز رکبه اش تا صدر
نیز او را بفوق الکفان گو
نه شود با کفن کشاده باو

قوله ضفرتین
تجعلها ان یجعل شعرها
ضفیرتین علی صدرها
فوق القمیص ثم یجعل
الخمار تحت اللفافة ثم
یجعل الخرقة فوق ثدییها ۱۲
ملا علی قاری فحد طول
الخمار ذراعان وعرضه
شبر والخرقة
طولها ثلاثة اذرع
وعرضها من تحت ابطیها
الی رکبتیها نا ۱۲ الخرقة

[illegible]

گفت در کافی غیرها بی ریب   نبود در قمیص مرده جیب
نیز بی آستین و دخریص است   مرده را این لباس تخصیص است
قبل ازان مرده را نهند دران   گفت خوشبوی میکند اکفان
یعنی وترا کنند این تطییب   که باین امر کرده است حبیب
شارح دررهای صاحب عقل   میکند از جوامع الفقه او نقل
گفت جز ورس و زعفران اینجا   کل تطییب بوده است روا
مرده را که دفن بهر کردست   کفنش گورکاو اگر بردست
شارح از خانیه بداد خبر   پس همان مرده تازه است اگر
یعنی از مال او علی التعیین   تا بنا میکند کفن با این
قسمت ار یافته است مالش بس   کفن او بود بوارث کس
هست در نفس مختصر بی ظن   هر رجل را عمامه مستحسن
بوالمکارم بشرح خود آورد   فش او سوی روی بگذارد
نیز در آن کتاب صاحب اوج   کفن زوجه می بود با زوج
که چه ماندست مالهم ازوی   فتوی بر این نوشت آن رملی
نبود مال مرده موجود   نفقه اش که بر کسی می بود
کفن مرده می بود بر آن   نبود آنهم کنند آدمیان
آدمی را نکو که روزی چند   بهر دنیای دون چه جا بها کنند
در غم غصه سوختی چون شمع   تا کند بهر خویش مالی جمع
بهر این بیوفای حضرت بیش   ماند از طاعت خدای خویش
عاقبت با هزار حسرت مرد   غیر سه گز کفن بخویش نبرد
نیست معلوم هیچ انسانی   شود آنهم نصیب کس یا نی

[illegible]

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] فی کفن ابنه ابراهیم الکافور [illegible] ویجوز الحنوط و الورس [illegible] الطیب الا الزعفران [illegible] فی المبسوط [illegible] سنة الکفن ولم یذکر العمامة فی [illegible] وقد ذکره مشائخنا الا انه [illegible] کان الکفن شفعا [illegible] ان یکون [illegible] بعض مشائخنا [illegible] کان [illegible] العمامة [illegible]

[illegible]

گشت آدم که انتقال وی — شد ز میراث خوار مال وی
وارثان نفع مال او برده — لیک باشد حساب بر مرده
هست وارث بمال وی مسرور — مرده شرمنده در قیامت گور
زنده با مال او کند طیران — مرده اندر جواب او حیران
غافل آدم چو بیخبر ز هستی — خویش گرفتار در زبردستی
ابدا هیچ کس نخواهد زیست — مر ترا از چه فکر آخر نیست
پادشاهی بگیر و بر بینی — عاقبت میروی بمسکینی
فکرت کار آخرت باید — طلب عفو مغفرت باید
تو که با این و آن گرفتاری — عنکبوتی که می تنی تاری
لحظه نیست در تو آرامی — بهر چیزی نهاده دامی
صاحب خانه رفت وار خویش — میروی سرنگون بتاز خویش

در بیان نماز جنازه و بعضی مسائل متفرقات او

سعی فی تجهیز را بیان کرده — بیقین دان نماز بر مرده
اهل اسلام هست مرده اگر — که بقول خدا و پیغامبر
علما گفته اند با اتباع — هست فرض کفایه بالاجماع
بعضی خوانند نماز از یقین — گشت ساقط چو غسل کالتلقین
مثل اسلام شرط غسل او هست — تا نمازش شود درست ای دوست
غسل نا کرده خوانده اند اگر — باز شویند خوانند دگر
نیست هرگز باهل کفر نماز — که نهی خداست بی انباز
در صلوة فقیه مسعودی — گویم آنچه ائمه فرمودی
مرده را در جنازه کی سازند — چون سر مرده پیش اندازند

قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم من کفن مسلما کفن [illegible]

[illegible]

چون برد مرده را بجای او
پیش بیرون کنند پای او
صاحب کافی ذکر کرد آن خبیر
چون جنازه بکسر جیم سریر
هست با فتح جیم او مرده
نیز در چند نسخه آورده
در کتاب خلاصة الفتوی
نیز آید پی جنازه نسا
صائحه نائحه بود با او
منع فرمود در کتاب نکو
شارح اوراد ها کند اعلام
نوحه را ذکر کرده اند حرام
در حق نائحه بگفت چنان
کرد او که بوند مستمعان
گفت آن سرور همه جانها
لعنت حق تعال بر آنها
لعنت هر فرشته و انسان
بر همان نائحه و مستمعان
هم درین نسخه سخن پرداز
گفت بی نوحه گریه است جواز
چونکه آن فرق ساز لطف خشم
کرد بار این خویش آب چشم
هست مذکور شرعة الاسلام
نیز در چند نسخهای کرام
خلق و شق جیب ضرب خدود
رسم در وقت جاهلیت بود
نیز در آن کتاب حقانی
گفت عند المصیبت انسانی
کرد بر ران خویش ضرب اگر
محبط اجر گفت پیغمبر
در وقایه و غیرها دانند
چون نماز جنازه بر خوانند
گفت تکبیر اولین چون کس
می بخواند ثنای حق زان پس
باز تکبیر گوید این خوش ذات
بعد ازین بر رسول خود صلوات
باز تکبیری بگوید مرد
بعد ازین آن دعا باید کرد
باز تکبیری بگوید کس
هست از بعد او سلام و بس
نکند رفع دست بر تکبیر
غیر تکبیر اولین ای پیر

ولا بأس
باعلام الناس
بالموت ليقضوا حقه
بالصلوة عليه
والدعاء والاستغفار
[illegible]
من الاسواق لانه
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] بالنوا
بالنداء والتكثير
الجماعة من
المستغفرين
للميت بالصلوة
عليه وتحريض
[illegible] الطهارة
[illegible]
الاستقلال
فلا بأس لا تذكر
المنتقى في باب
الجنائز ۱۲

در قنیه وے کافی تا دانی | در جنازه دعا چنین خوانی
گفت باشد دعای معروف این | آنچه او گفت پیش ما تعیین

اللهم اغفر لحینا و میتنا و شاهدنا و غائبنا و صغیرنا و کبیرنا و ذکرنا و انثانا اللهم من احییته منا فاحیه علی الاسلام و من توفیته منا فتوفه علی الایمان فقد روی انه علیه السلام کان یقول و ان لم یحسنه یقول ما یقول فی التشهد اللهم اغفر لی و للمؤمنین و المؤمنات و للمسلمین و المسلمات الی آخره کذا فی الکافی

بوالمکارم نوشته می داند | هر دعا کو که در تشهد خواند
می نگوید بکودک استغفار | که دعا ست وے اینچنین بشمار

اللهم اجعله لنا فرطا و اجعله لنا اجرا و ذخرا و اجعله لنا شافعا و مشفعا برحمتک یا ارحم الراحمین اگر دختر یا سیده باشد اللهم اجعلها لنا فرطا و اجعلها لنا اجرا و ذخرا و اجعلها لنا شافعة و مشفعة برحمتک یا ارحم الراحمین

در هدایه کافی است منطوق | بعد تکبیر اگر شد مسبوق
بشو منتظر دران هنگام | گفت تکبیر هر کجا امام
بعد تکبیر گوید او مع آن | که به نزد محمد و نعمان
هر کجا هست امام داد سلام | میکند باقی خویش تمام
پیش ازان که جنازه بردارد | باقی تکبیر را بجا آرد
قول بو یوسف خجسته صفات | شنو و انتظار چون صلوات
وجه آن دو بزرگ پاک یقین | صاحب کافی میکند تبیین
کل تکبیر این بلا شبهست | هست قائم مقام یک رکعت
فوت شد زین چهار یک تکبیر | نیست جائز تمام ادای همه
شخصی از رکعتی بماند بس | ما سبق را بخواند اول کس

فصل
رجل فاته بعض التکبیر علی الجنازة لقضیه فیما بعد ما دعا و ما رفعت الجنازة علی الارض و اذا رفعوا قطعوا التکبیر العتابی لا یقطع حتی یتباعد ۱۲ مختصر شرح الوقایة رجل مسبوق بتکبیرة او تکبیرتین ینتظر حتی یکبر الامام فیکبر معه فاذا سلم قضی ما سبق علیه قبل ان یرفع الجنازة و قال ابو یوسف و الشافعی یکبر حین حضر المقتدی ان کان حاضرا و سبقه الامام

[illegible]

ابو المکارم بزرگ ماهر دین   کرده در شرح خویشتن تعیین
آنکه مسبوق گشت با اربع   فوت شد او نیز دو در او ربع
لیک بو یوسف آن امام کبیر   گفت سه گوید او لا تکبیر
هر چگاه پس سلام امام کند   این سه تکبیر را تمام کند
یعنی پس گوید این با اذکار   فتوی است بر قول این عزیز شمار
در جنازه که می‌کنند سلام   میکند غیر شیخ وقت تمام
پنج تکبیر گفت از نسیان   مقتدی تبعیت نسازد آن
لیک موقوف با سلام امام   میشود در یکی کلام تمام
گفت فتوی بدین سخن بشمار   در کتاب دگر هو المختار
راست غیر دو امام صاحب قدر   در جنازه چه با حذای صدر
خواه میت زن است خواهی مرد   آنچه زاصحاب ما روایت کرد
گرچه از وی روایت است دگر   گر بود مرد در حذای صدر
مرأة را با حذای اشکم او   لیک این قول شافعی است بگو
شارح درر هاسے نیکو خو   نقل کرد از جوامع الفقه او
خواه زن خواه مرد المختار   پیشوا را فراسی سینه شمار
از غیاثیه گفت آن اکمل   در جنازه بود صفوف افضل
تا که گفتند بزرگان کرام   شش نفر حاضرند غیر امام
سه نفر صف شوند خلف او   صف دیگر ز بعد سه کس دو
باشد از بعد او یکی آدم   هست در شرح بو المکارم هم
در امامت احق بود سلطان   بعد سلطان وقت قاضی دان
بعد قاضی بود امام حی   بعد اینها بود ولی وصی

۷ [illegible]

وعند الشافعی [illegible] الامام [illegible]
سلطان او نائبه کما فی الکافی قال
واولی الناس بالصلوة علیه
الامام ان حضر ان السلطان لم
اولانه فان لم یحضر فالقاضی
فیستحب تقدیم امام الحی
غیره ذات حسب [illegible] ان کان
ارضی بامامه فی [illegible] حیاته
بعد [illegible] فتاوی [illegible] فی خلاصة
الامام الحی احق بالصلوة من سائر
الاولیاء عند ابی حنیفة ره
خلافا لابی یوسف ره
مختاری
فتاوی ۱۲

آنچه گفت این شرح وافی		نقل کرد از هدایه و کافی
آنچه اندر کفایه تعیین است		اخذ اکثر بزرگ با این است
اینچنین شه حسین تبیینش		کرد در جامع التفتیش
گفت او قاضی امامی		الصحیح افضل از ولی‌ای
در کفایه چنانچه کرد اظهار		در خلاصه بوده هو المختار
بنده را راست هم مولی را		فتوی بر خواجه وی است اولی را
گر حق اذن میکند بد گر		ور درستیش کرده اند خبر
صاحب مختصر بزرگ دین		نیز بنوشت شارحان این
خوانده باشد بغیر اذن ولی		بولی میرسد اعاده بلی
گر ولی که جنازه برخواند		کس دیگر اعاده نتواند
شارح دررهای شرعیه		می کند نقل از عنایه
غیر اذن ولیکه خواند نماز		گفت آنجا و پیش حاضر باز
کرده باشد متابعتش مرد		نتواند اعاده وی کرد
گر نکرده متابعت در آن		گر امام است قاضی یا سلطان
نیز اعاده میرسد با وی		یا بجامع امام است یا حی
نکو زینکه ولی شرع محل		بوده است از امام حی افضل
بو المکارم بزرگ پاک سرشت		آنچه در شرح مختصر بنوشت
مرده را که شسته باشد پاک		شد نخوانده نماز دفن بخاک
خاک اگر ریخته بعد آن		هم تفسخ نساخته بگمان
آنچه قول ایمه پر نور		می بخوانند نماز بر گور
گر تفسخ بگردنش دو امام		گفت تقدیر کرده سه ایام

۱۲

[illegible]
جازت صلوة لانه اذا
[illegible]
جرت العادة بين الناس
في صلوة الجنازة [illegible]
[illegible]

ایک عبرت برای انسان ست
خاک ناریخته است بالتعیین
غیر مغسول کرده باشد گور را
گر نشد بالین دهانش است
رست کرده بود دهانش را
گر وصیت بساختی هر تن
هست باطل وصیت آن یار
گر نخواند جنازه را ز کیان
گوئے در مسجد جماعت اگر
خواه قوم ست درون مرده برون
خواه در مسجد است قوم امام
عامه بزرگان کرده پوشند
این روایت بود ز قاضی خان
مرده بیرون اوست نیز امام
بعضی قومش بمسجد است ای یار
هو المکارم نوشته است آن شه
قول بعضی ست صورت آخر
بعد در شارح اراضی ناس
همه زین باب شارح اوراد
مع قدرت اگر کسی نشست
از سراجیه هم بیان کرده

آنچه قول صحیح هست آنست
کرده بیرون کنند نماز این
نقل کرده از خلاصه مشهور
کرده بیرون ورا ببایدست
در نمازش خلاف از علما
که فلان خواندش جنازه من
فتوئے بر باطلی او بشمار
غیر جائز بود ز استحسان
که نخواند جنازه چیست خبر
خواه مرده درون قوم برون
مرده بیرون مساوی است تمام
بود عذر کرده میگویند
در خلاصه نوشته اند چنان
همه اوست بعض از اقوام
گفت مکروه بود هو المختار
از امام سرخسی لا یکره
غیر مکروه گفت آن فاخر
گفت مکروه آن شریعت پاس
از کتاب ذخیره سازد یاد
در جنازه بغیر جائز هست
هست بر دابه اگر مرده

[illegible]
لا یجوز قراءة
القرآن المستماد
هو المختار ۱۲ کافوری
تطیین القبور
لا یکره هو المختار
۱۲ کافوری

یا بدست کس بست نیست روا
نقل کرد از فتاوی حجت
بجنازه نمیکنند اقدام
گر کنند اینچنین کراهت دان
بعد از آن که غروب گشت ذکا
بعد از آن میکنند جنازه تمام
از کبیری از سراجیه
چون نماز جنازه خواند کس
از ذخیره است از درود و دعا
از ثنا یاد کرده ذکر خداست
در نماز جنازه شد تاخیر
از زیادت نوشت فی الاشباه
خواه با هر یکی جدا خوانند
او که یکدفعه خواندش تمام
بعد صبیان بعد اوست نشان
از فتاوی حجت آورده
اوعیده راندش این کس
از ذخیره است مرده است اگر
گفت تا وی نماز نگذارد
می بخواند نماز چون بروی
نصف شد شق و یا فزون گشت اگر

چو نوشته بسپهرین فتوی
چون شود وقت شام فی شهرت
چونکه تاخیر میشود با شام
بعد از این از خلاصه کرد بیان
اولا با وقت حق شام ادا
کرد بعد از آن جنازه است تمام
نقل کرد آن امیر سنه شبیه
بدعا در نماز دش زبان بس
نکند جهر اینچنین به ثنا
چونکه در ذکر اولیش اخفاست
از لوا در کبیری گفت آن پیر
که شود جمع مرده ها هرگاه
خواه یکبار جمله او خوانند
مرده ها نهند پیش امام
صف واحد بکرد و نیز روان
در نماز جنازه گر مردی
گفت تکبیر باش باشد بس
سر او فی ز نصف هم کمتر
شد اشارت که سر اگر دارد
اینچنین گفت آن شریعت طی
مع بر نصف هست نصف سر ۱

مسئله
فرغ من الصلوة الجنازة وفی السراجیة اذا
لا یقوم بالدعاء فی قبر
ولا یقوم بالدعاء بعد صلوة
الجنازة فی الذخیرة ولا یجوز
فی صلوة الجنازة من الثناء والصلوة
علی النبی علیه السلام والدعاء لان هذا
ذکر والاخفاء بالذکر اولی
فی ارکان الصلوة فی فتاوی
مفاتیح المسائل قال الحجة
الامامی وابو یوسف
الا ویکبر اربع تکبیرات

[illegible]

نه بشوید نه نماز نگذارد — سر نباشد حکم این وارد
گر بود غیر سر جنین بدن — می گذارد نماز بر آن تن
از بطی وی ست از بدن اکثر — یا بود نصف آن بدن مع سر
می کند غسل در کفن آرد — نیز بر وی نماز بگذارد
غیر نصف جسم انسانی — یا بود نصف او بطولانی
پیچد او را بخرقه دفن آرد — غسل نارد نماز نگذارد
گر ز کفار با یکی ابوست — کودکی را اسیر کرد دوست
مرد آنگاه در دیار ما — در بر او جنازه نیست روا
گر اقرار آورد بادین — هست نیز عقل او با این
یا ز ابوین آورد ایمان — خوانش این نماز بر آن
یا ز ابوین او نگشت اسیر — بگذارند اندرین تأخیر
مرد اگر کافری چنین یکی — گر بود مسلمی ولی وی
شسته با خرقه پیچد این — می کند دفن او علی التعیین
لیک شستش چو ثوب نجس — گفته آن غسال را بثوب نجس
گور او را حفیره سازند — بی که نه شایسته بر دوش اندازند
نیست در غسل او و گور کفن — متحایل شده بشو و بستن

در بیان مطلب نعشه برداشتن میت

چون بمومن نماز بگذارند — بعد از آن چار مرد بردارند
مرده را که کنند سوی گور — جان شیرین نظر کند از دور
می بگوید بنفس ای بدکیش — هم بمن ساختی و هم بر خویش
عاقبت حال اینچنین بوده — چون نکردی عمل بفرموده

[illegible]

بالمرتین ذلک قال
ابو یوسف ... لا
صلاة من المسلمین
ان یرفع راسه الی
السماء عند التکبیر
من رفع راسه عند
التکبیر فهو کافر
عند الکل لا یرفع راسه
عند التکبیرات لان رفع
راسهم من الروافض
المبتدعین لانهم یرفعون
رووسهم عند التکبیر ۱۲
فتاوی

اینکه میخواستی و میخفتی
زن و فرزند مال می گفتی
بیوفا بوده اند مال و جفت
نزد مولای خود چه خواهی گفت
بنده بودی ولی نامردے
بنده گیرد بجا نیاوردے
بکدامی عمل کدامی حال
میروی نزد حضرت متعال
گذشت وقت گرفت گیر و درد
گو همی اکنون چه فکر خواهی کرد
چون در آئی بقبر وحشت گاه
می ندانم چه روی می دهد آه
بیکنند گویها بصورت حزین
آدمی زاد غافل است ازین
جان در افغان نفس هم درلرز
تا دهند و سوال قبر چه طرز
مومنے را که عقل در خویش است
اینچنین کاره و بار در پیش است
هرکه واقف ازین معانی هست
ندهد وقت خویش را از دست
عمر اگر نگذرد بحق جوئی
شدم ناکرده عمر هم گوئی
نگذرد عمر در ره مولے
عمر هرگاه خدا زداوے
چون بمومن نماز بگذارند
چار کس بر سه پیه بردارند
کثرت جمعیت دران هنگام
نیز باشد زیادت اکرام
مرده مردم ثواب طالب
سر و بین ببین نه تخیر جنب
هرجگا سے رسد بقبر این
تا بجا نه جنازه را بند بین
گفت صاحب هدایه دین پاس
سنت کرده اگر نشیند ناس
صورت حمل او نوشته چنان
بر یمینش نهند مقدم آن
بعد ازین بر یمین موخر وے
یعنی تابوت اے شریعت طے
بعد ازان نه مقدمش بیسار
بعد هرجنب موخرش بردار
چون نبوت تو مرده برداری
در هدایه چنین بجا آری

بعد ازان

هم درین باب شارح اوراد / از کتاب طحاوی سازد یاد
مرده را که برند جای خویش / سر او میکشانند در ره پیش
باز بردار آنچه گفته مرده / همچنین سخت اگر نه بشمرده
از صفا هیچ نیز می آرد / هر مسلمان جنازه بردارد
هر قدم ماند در رضای حی / بخشد او یک کبیره از وی
از خدا هیچ مید به تسلیم / مرده کودکی به ضیع عظیم
گفت ما فوق ذاک هست اندک / بر دو دستش نهاد مردی یک
نیست باکی درین کتاب که هست / راکبا هم نهاد بر دو دست
از ذخیره ز ابن مسعود است / رضی الله عنه فرموده است
فصل مشی جنازه اندر پس / بر امامش چنان بود ای کس
بر نوافل چو فضل مکتوب است / خلف وی رفتن اینچنین خوب است
با شما جملگی بود در پیش / که فرموده آن نکو اندیش
نقل سازد ز خانه بر کوب / نبود باس لیک مشی خوب
راکبا گر کند تعقب هم مرد / بجنازه کراهیت آورد
هم ز شرعه نوشت آن بنده / نکند هیچکس درو خنده
هم تکلم ز دار دنیا / چونکه عبرت بود بما و شما
از کتاب طحاوی کرد سخن / یعنی وقت جنازه را بردن
چون بذکر قرائت قرآن / گر کند رفع صوت نکره دان
چونکه گفت است آن شریف جناب / او تشبه شود باهل کتاب
اینچنین در کتاب قاضی خان / در ظهیریه هم نوشت چنان
در نصاب احتساب هم آورد / گر جنازه بدید خیزد مرد

[illegible]
شرح مشکوة
فی مفید المستفید
الجامع الصغیر [illegible]
[illegible]
چون خاک راست کنند
[illegible]
صلی الله علیه وسلم گفته
[illegible] ۱۲

در صحیح سخن کراهت دان | چونکه منسوخ گشته است همان
در جنازه سواره است بعید | گفت با سعی در دنبا مرو ید
که سواره بود قریب بوسے | گفت مکروه آن شر لیث مطلے

در بیان دفن کردن مرده

چون ز کافی و غیرها سنت شد | سنت دفن نزد ما ست لحد
مگر آنکه بود زمین سست | بعد ازان شق نزد ما ست درست
در سوی قبله که حفیره کند | یعنی از قبر نام اوست لحد
اینکه در وسط قبر بسازند | مرده که در حفیره اندازند
شق که گویند اینچنین باشد | ما خذ شافعی همین باشد
مرده را نزد ما یقین دانند | سوی قبله جنازه اش مانند
مرده را از سر بردارند | بهمین نحو در لحد آرند
شافعی آنکه در معنی شنفت | به یقین تسل سلا گفت
گفت معنی سل چنین دانند | مرده بر راس قبر چون مانند
سر مرده به نزد آن خوشغو | یعنی عند المؤخر قبر او
کشد از سوی راس او زان جب | یعنی بر قبر مرده واضع کس
ذکر کرده ست بو المکارم هم | سخن شافعی ز اهل کرم
مثل قول فتاوی کافی | اولا ذکر کرده او واضحی
قول شمس الائمه گفت اما | صورت سل کشیدن ست از پا
در صلوة مسعود ست | نزد اصحاب ما که فرموده ست
سے در آرند مرده را از پا | سخن شافعی ز سر اما
شرح او در دو ست بی شبهت | نقل کرده از فتاوی حجت

قوله في المحيط [illegible] في الجنازة من جانب القبلة يعني يوضع من القبر [illegible] في اللحد وقال الشافعي [illegible] يسل سلا [illegible] يوضع راسه [illegible] من القبر ثم يسل من جانب راسه اي جانب القبر [illegible]

[illegible]

طول قبر است اقامت انسان عرض او را نوشت نصف آن
قدر بعضی هست عمق او تا ناف گفت تا سینه بارهٔ دل صاف
ور فزون هست چونکه با تحقیق قد او تا سی خود کنند عمیق
واضعین طاق باشدش حجت از مفاتیح هر دو جایز گفت
لیک واضع ز صالحین باشد نیک تر اقربای این باشد
لیک زن را درین مقام او می نماید محرمان او
نبود محرمش یقین دانند صالحانیکه هست میانند
نه از آید زنان بماندن زن چونکه باشد مخالفت بشتن
نیز این شرح ساز نیکو خو افضل کرد از بیان احکام او
نبود محرمان زن دانند پیر مردان صالحان مانند
نبود پیر صالحان در آن می نماند صالحان جوان
در بهاییه ز اهل دین گوید واضع مرده اینچنین گوید

بسم الله وعلی ملة رسول الله در ملا فخر الدین می آرد که واضع مرده اینچنین گوید بسم الله وضعناک وعلی ملة رسول الله سلمناک

عقدها باز کرده می ماند روی او سوی قبله گرداند
مرده زن بجاستش بگذارند پرده وقت دفن میدارند
لحدش را که لبن می چینند چونکه ناظر ورا نمی بینند
لیک اندر محل نامدن مرد پرده بر قبر او نباید کرد
خشت ها پخته و یا خشب و روی گفت مکروه آن شرح [illegible]
لیک بر وی کنند خشت خام چونکه با هست از رسول انام
گفت لا باس بالقصب آن شه گفت از جامع الصغیر آنگه

[illegible]

او وضع علیه شی من
الاحجار او کتب
علیه شی فلا باس
عند البعض وینبغی
ان لا یجصص القبر
اما التطیین وفی
المنصوریة لا باس
به خلافا لما یوجد
الکرخی انه
مکروه وفی الظهیریة
المختار انه لا یکره
۱۲ برجندی

مستحب است خشت خام قصب چونکه در قبر آن حبیب رب
بزرگانی که علم دین خواندند گفت بند قصب در و ماندند
چون لحد را که راست بپیانند بعد بر قبر خاک اندازند
صورت قبر را کنند تسلیم این بود سنت رسول کریم
از مربع شدست نهی بنی علم آموز اگر خرد طلبی
از خلاصه و قاضی خان شد یاد قبر مرده که چون شتم باد
رافع از ارض قدر شبر تراب نیز بر قبر می بپاشند آب
نیز با قبر مرده گچ کردن هست مکروه بیشک اهل فطن
بوالمکارم بزرگ راه نورد چون ز ایضاح تحفه نقل آورد
بر قبور از بنا و یا اعلام گفت مکروه بو حنیفه امام
نیز بو یوسف طریق بنا کرده فرمود او کتابت را
وبسیار زد قبور را تطیین از خلاصه نوشته کرده ست این
نیز از مضمرات المختار گفت تطیین بغیر کرده شمار
نیز گفت آن بزرگ راه نما آدمی مرد در کدامین جا
یعنی در قبرگاه آن منزل مستحب است ماندن ای عاقل
مرده را آدمی بجای دگر نبرندش نه بهر دفن اگر
چون محمد بگفته است آن پاک قدر میلین برد نبود باک
گفت امام سرخسی پاک نهاد این سخن که گفته محمد یاد
بر ستی که حرف اوست دلیل که ره باشد زیاده از دو میل
شیخ الاسلام گفته آن دین بهر گر ز شهری برند دیگر شهر
عرضی در میان شده برده نیست مکروه بردن مرده

ف
فی مجموعة الروایات من کره الا لغرض ومن ابو داود [illegible] الا بالسکینة [illegible] در انقضا [illegible] کردن گور بلکه روایت کرده است و فتوی [illegible] که باکی نیست ۱۲
فی الایضاح شرح
تطیین القبور لا بأس [illegible]

[illegible]

از چنین گفت آن شریعت طلبی — غیر کرد و گفت مطلق وهی
که زبیرها نیز نوشته است چنان — گفت این فعل را که هست دان
چونکه تا غیر دفن او گردید — کرده او زین سبب بایزید
بیشتر مکتوب باندان اخبار — نزد بعضی نظیر پاس شمار
که حصیری که هست از بردی — بعضی بر قبر مرده کردی
از کتاب محیط اگر بود یاد — کرده بنوشت شارح اوراد
بر سر قبر که هست خاک — گیرد و خواندش ز آیت پاک
که دران خاک مرده اندازند — گفت شارح اگر چنین سازند
عدد ذره‌ها که هست از خاک — هست بر نیکی خدای پاک
مرده را هم تخفیف بوده است — نقل او از صلوة مسعود است
مرده را دفن کرد در دارش — گر چه خود هست کرده شمارش
سنت انبیاست چونکه این — از قتاده که گفت چنین
ذکر کرد از بیان احکام او — بی کفن گور شد از وی کو
ذکر کرده است این شرح سعد — می نشاید گشادن از این بعد
از کبیری نوشت شارح چنان — نتوان کرد بعد دفن برون
گر از بهر غصب اگر بوده — بعد اخراج مرده فرموده
گر بود ارض غصب جای او — که برآرند از برای او
یا گرفته بود شفعت باز — بهر این عذرها شده است جواز
از کبیری نوشت شارح باز — بعد تقدیم و تا بیست ساز
این دعا و تصدق بنده — حضرت پادشاه پاینده
بر طبقهای نور گرداند — با مسلمان بنده برساند

[illegible]
در حجونا
بر حکم الشرع
واذکروا موتاکم
الله ولکن
غریب ترکتمونا
فی ضیق وغم
طویل وحرة
شدید فلا تغفلوا
علینا الدعاء
والصدقة
صدق رسول
الله ۱۲

آدمی را چه حالتست عجیب
گروه از یار و از دیار غریب
همه در آیند از در تنها
زیر خاک سیه سر تنها
دیگران میروند بر سر سوی
چه غریبی که بی آن کس روی
هیچ غربت چنین نخواهی گشت
کس نداند چه ها بگذشت
طرفه بیچارگی که انجام مرد
دفع موری ز خود نتاند کرد
چه پشیمانیها فتد در دل
توشهٔ این نساختی حاصل
وقت بگذشت چون ز نادانی
چه حاصل ازین پشیمانی
او که تنها بماند بیچاره
آن زمان گور میشود پاره
دو فرشته رسد بهشت نمود
رنگهاے سیاه چشم کبود
گر تکلم کنند وحشت وش
میرود از دهان شان آتش
گر در آیند بر همین اوصاف
سینه ها میشود شگاف شگاف
دو فرشته که منکر است و نکیر
که بفرمان پادشاه قدیر
از خدا و رسول و دین پرسند
اول و بلکه از همین پرسند
مصطفی را بر نمیخود همراه
چون زیارت کنند سوال آنگاه
تو که از آفریدهٔ اوئی
در حق این رجل چه میگوئی
آن کسی که بود ز صدق تهی
نیست هرگز باو امید بهی
گوید آن کس ز خویش حیرانم
این چنین شخص را نمیدانم
دو فرشته بگرزی آهن
خرد میزنند بر آن تن
نعره میزند بهان افغان
بشنود غیر انس و جن جهان
تا قیامت عذاب او زائل
نشود این پلید بد قائل
پرسد از مومنان بدلجوئی
در حق این رجل چه میگوئی

ف
قال تصدق عن الميت [illegible]
و دعا له [illegible]
مختصر شرح [illegible] ۱۲
الاحياء وقال [illegible]
الدعاء للاموات [illegible]
للاحياء [illegible]
الميت [illegible]
فلان من [illegible]
ينفع [illegible]
بالمعروف [illegible]
و وضع [illegible] الميت [illegible]
كما هو المتعارف

[illegible]

[illegible]

گوییش اوست بندهٔ الله
و محمد بود رسول الله
گور این شخص را فراخ کناد
یعنی هفتاد ذرع در هفتاد
بعد ازان قبر او شود پر نور
خانه معمور مرده هم مسرور
گویند بشکل نو عروس بخواب
میگشاید ز سوی جنت باب
ذوقهای که بود وقت حی
پاک بیرون رود ز خاطر وی
یا الهی که بنده پروردی
نام ما را ز موشا[illegible] کردی
بهمین نام زین سرای غرور
بسلامت بری بخانهٔ گور
اینچنین سنت نکو مردان
روز سے با غریبها گردان
گرچه ما عاصی خطا کاریم
از تو چندان امیدها داریم

در بیان احکام شهدا

گفت در مختصر که حکم شهید
مسلمی بالغی بعمد پلید
نبود در جنابت این انسان
واجب الغسل نی بیرون آن
مرده است از ثناش ناکرده
یعنی علما اگرچنین مرده
چون شهید احد نباید شست
مع ثوبش کفن کنند درست
غیر ثوبش ازو برون آرند
بگذارند نماز و دفن آرند
یافت شد مرده جراحت ناک
یعنی در معرکه جنگ ای پاک
هست حکم شهید است اے او
یعنی بر این نماز خوان و شو
لیک در مصر یافت شد مقتول
شویدش قاتلش بود مجهول
یا پس از جرح اهل دین گویند
گر کند ارتثاث بشویند
یعنی از بعد جرح سازد خواب
یا خورد چیزی یا نوشد آب
نقل سازد و یا ز معرکه حی
یا کرده معالجه با وی

[illegible]

نم کنوم العروس
ای خواب آرام
بکن بخواب
عروسان بآرام
و آسایش ۱۲ سید
محمد صادق علی
مصحح بهذا الکتاب
المستطاب ۱۲

یا وصیت بچیزے آنکس کرد
یا که وقت نماز غافل ماند
حضرت شد حسین تعیینش
نقل سازد اگر ز معرکه‌ے
خواه در دست مردمان مرد ویا
اینکه فرموده اند مرتث مرد
گر نگوید دوا بگفته کس
گفت اما شهید نیک غیب
جنگ بر حال خود اگر مرده
ور برایه نوشت با هر ضرب
یا بکشت اهل بغی را و زنان
بوالمکارم نوشت بالتفصیل
گفت موصی بآخرت هم این
از کفایه رواستے آورده
علما گفته اند با اتباع
کرده باشد وصیت و نیا
در بیابان بود قتیل انسان
گفت آنها که راه حق جویند
کشته در مصر قاتلش معلوم
باغیاشند قاطعان طریق
غسل کرده بخاک دفن آرند

یا ورا زیر خیمه آورد
غسل کرده نماز باید خواند
کرد در جامع البساتینش
خواه در معرکش بمیرد وے
حکم با ارتثاث او کرده ست
بست او وی یا تمرضش کرد
برد از معرکه بشوید بین
کرده باشد مجمعش رفع سمر
نیست مرتث شهید فرموده
مسلمے را بکشت اهل حرب
نیست شستن باین قتیل انسان
ارتثاث ست هم کلام طویل
نزد بو یوسف ارتثاث ببین
آخرت را اگر وصیت کرد
نبود ارتثاث بالاجماع
شوید او را باتفاق اینجا
هم نباشد قریب با عمران
اینچنین مرده را نمے شویند
باشد از علمے شهید آن مرحوم
کشته گردید مثل این دو فریق
لیک بر وی نماز نگذارند

گر بنا بعد جنگ از این دو — می نخوانند نماز هم بر او
خویشتن را کشد مسلمانی — خواند او را جنازه اش بانی
چون علی سعد گفت اصح عندی — بیقین وان نماز بر وی سنی
بهمین قول امام مرغینان — فتوی می داده ست آن بزرگ جهان
لیک حلوانی آن بزرگ طراز — گفت اصح نزد من بود ست نماز
بر همین فتوی داده بسیاری — یعنی بر وی نماز بگذاری
از بعضا نتیج شارح اوستاد — میکنند از امام حجت یاد
می نخواند نماز بر این تن — ذکر کرد این بود صحیح سخن
قاتل والدین گشت قتیل — از جوامع نوشت نا اهل سبیل
نه بخواند نماز را بر آن — این نخواندن اهانة له دان
از کتاب ذخیره بشنو ستی — خویش را بر خطا اگر کشتی
مثلاً تیغ را بدشمن برد — ناگهان بر خودش رسید بمرد
غسل کرده گذارند نماز — باتفاق ائمه جان باز
گفت از جامع الصغیر خان — کشت کس را درنده حیوان
غرق شد یا در آب سوخت بنار — یا فرو مانده در ته دیوار
یا مرد با قصاص یا رجم آن — غسل کرده جنازه اش خوان
در فتاوی کافی هست نوید — نیز با مرتث است اجر شهید
چونکه او را شهید میگویند — اینقدر فرق شد که می شویند
هم غریق و حریق هم مبطون — گفت حکم شهید باشد چون
یا بمیرد غریب حق طلبی — او شهید است با حدیث نبی
مرده باشد شهید هر بنده — مرده مشمار او بود زنده

[illegible]

سے بود از معتبران خدا | وصف او کے شود بگفتن ادا

در بیان زیارت قبور

شارح ورد از زیارت قبر | ذکر کرد آن بزرگ نیکو سیر
چون اراده کہ بر زیارت کرد | مستحب گفته اند بر این مرد
پیش از رفتنش چو اهل خانه | مے گذارد نماز دوگانه
صورتی خواندنش اگر پرسے | فاتحه خواند آیة الکرسے
بار سه بار سورهٔ اخلاص | خواندنش چونکه خوانده اند خواص
بخشدش این ثواب بر میت | شده در آن کتاب خوش ثابت
حضرت حق تعالی سازد نور | یعنی در قبر میت مذکور
مر مصلے دهد ثواب کثیر | از خزانهٔ خود خداے قدیر
چون در آید براه او یعنی | نشود مشتغل بے معنے
هر جگاه رسد بمقبره مرد | کفش بیرون بپاے باید کرد
مرورا دید سید کونین | زشت بین القبور فی النعلین
امر فرمود آن غریب نواز | کفش خود را بپاے خود انداز
پس چون بمقبره زائر | گفت استد بقبله مستدبر
سوے قبله شود چنانچه رو | که باین لفظ هم سلام بگو

السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا ولکم وانتم لنا سلف ونحن له بالاثر

از شهیدان بود قبور اگر | چون سلامش دهی بلفظ دگر

یعنی اگر مقبرهٔ شهیدان باشد السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار گوید واگر قبور مسلمانان وکافران مختلط باشد السلام علی من اتبع الهدی گوید بعد ازان السلام علی اهل لا اله الا الله محمد رسول الله گوید

ولا باس بر کوب ... علی الرح المقصود ... او ونیوی لحدیث محمول علی ما اذا کانت للتلهی کذا فی الزاهدی ابو البرکات ۱۲
قال النبی علیه السلام من زار المقابر ذکاتها زار الانبیاء والحکمة ساعة من المقابر خیر من الف رکعة تطوع ومن زار المقابر کتب الله [illegible]
[illegible]

اجرهای بلا عدد پیه سی   فاتحه خوانده و آیة الکرسی
هم فرو بخشد به اهل قبور   قبر آنها تمام گردد نور
وعدهای دگر بود چندان   نیست این نسخه را تحمل آن
حضرت بادشاه پاینده   مسبب ها اجرها بخواننده
اجرها که درین شریف کتاب   یاد کرده بود بغیر حساب
سورهٔ زلزلت بعد آن   بعد ازان سورهٔ تکاثر خوان
قل هو الله هفت خوان ای تن   لیک ده بار خواندنست احسن
عده حرفهای کل سور   وعدها کرده ست پیغامبر
آنکه خواهد کمی زیاده ازین   سی بخواند تبارک و یس
باز هر سوره که می خواند   اجرهای عظیم می یابد
گفت در قبرها که بسم الله   و علی ملة رسول الله
تنگ و تاریکی عذاب گور   تا چهل سال گردد ازوی دور
نیز ازین شارح شریف آورد   قبر ابویه بوسه باید کرد
لیک اندر قنیه مشهور   لیک منع او ز مسح قبور
منع بوسه بکرد و منع مساس   فعل نصاری گفت در قرطاس
شکرها با خدای بی انباز   مسالک المتقین کتاب نماز
ماه قربان که گشته بود تمام   دور جمعه رسید با انجام
بود از هجرت حبیب احمد   سنه احدی عشر هزار و صد
شکر بحمد بحضرت حق باد   دامن رهبر یکه بدستم داد
گرچه خالیم از سلوک سیر   گرداد و دستان اهل خبر
گرچه در حال خود پریشانیم   باز از دست دار اینها نیم

[illegible]

ولا تقبیل القبور فانها لا من عادة النصارى ولا تضع الید علیها لان مشایخ مکه یکرهون ذلک کذا فی ۱۲

گرچه کارے نیاید از دستم   چاکر دوستان او هستم

کتاب الزکوة

ای یگانه خدای کون آرا   لطف کن علم نافعی ما را
از سیاهی جهل دور انداز   بمقام سرور نور انداز
ای مربی هر صغار و کبار   از دل بنده رفع ساز غبار
نیست هر چند طاعتی بر ما   علم عین الیقین عطا فرما
خود نگیری بلطف اگر دستم   در میان جزیره هستم
مانده واز کاروان بپای لنگ   هر طرف دشمنان زنگار رنگ
لطف پاک تو در میان نبود   جان اگر صد بود امان نبود
منم از تشنگان غم باده   در بیابان حسرت افتاده
مور با تجشش ساختم رویم   نیست درمان اینکه پیش گویم
به لبم رسید واپسین نفس   از تو دارم امیدواری و بس
ای نگارنده مکین و مکان   آب رحمت بحلق من بچکان
قدمی ده که خیزم از اینجا   توسن همتی بزیر پا
تا شوی سواد نیک کسان   بمقام رضای خود برسان
ای دهنده جان بقالبها   واصلم کن باصل مطلبها
عالم آشکار و پنهانی   مطلبم را تو نیک میدانی

در بیان موجبات زکوة

هر کسی را که واجب است زکوة   یعنی فرض است و اندش چو صلوة
معطی این زکوة مسلم باد   بالغ و هم مکلف و آزاد
مالک ملک تام باشد او   بود آن مال در نصاب نمو

ط
[illegible]

نیم سیمی که مانده هست این تن / یا بسا مانده بود نجس بدن
یا بقصد تجارتست این مال / هر کجاهی گذشته باشد سال
فاضل آید اگر ز حاجت اصل / هم ز دین مطالبی خوش وصل
فرض عین آمده زکوة با این / همچنین شرطها علی التعیین
بر مکاتب زکوة واجب نی / همچنانکه فرض نی بصبی
بود مال ضاله بر انسان / بعد چندین محل رسید آن
روزهای گذشته را بیقین / نیز واجب بود زکوة با این
مثل مفقود یا بود مجحود / یا که ظلما کسی گرفته بود
نیست تا نزدهم اولی زکوة / فرض فرموده اند اهل ثبات
یا دهم مال را جدا کردن / لیک نیت زکوة این تن
گر تصدق کند جمیع مال / نیتش شرط نیست در اجمال

در بیان زکوة شتر

پنج زاید بود نصاب شتر / گوسفندی باو زکوة شتر
کم از ده که هست حکم این است / چون شود ده ۱۰ دو شاة تعیین است
هم ز ده تا چهارده دو شاة / پانزده ۱۵ شد سه ۳ گوسفند زکوة
همچنین شد است تا یکم بیست ۲۰ / چون شود بیست چار هی با بیست
برسد تا شتر به بیست و چهار ۲۴ / هم همین چار ۴ گوسفند شمار
گشت تا مالکش به بیست و پنج ۲۵ شتر / گشت بنت مخاض فرض شمر
گشت بنت مخاض را اعمال / اشتری پای مانده با دو سال
سی و شش ۳۶ شد شتر بدین مضمون / باد بروی زکوة بنت لبون
چیست بنت لبون بگو اعیان / که به سه سال گشت داخل آن

چهل و شش شتر گر گشت زیاد
دادن حقه فریضه باد
یعنی حقه را بکن حاصل
شده باشد چهار را داخل
اشتر کس رسد بشصت و یک
جذعه گو زکوة او بی شک
یعنی جذعه را بدی چون وی
داخل پنجساله باشد وی
گشت هفتاد و شش گه بی نقصان
شده دو بنت لبون زکوة آن
نود و یک شتر زیاد آید
در زکوتش دو حقه بباید
تا صد و بیست ابل سخن اینست
یعنی با وی دو حقه تعیین ست
بعد از آن آنچه واجب است زکوة
که بهر پنج ابل بود یک شاة
که بهر بیست و پنج از اشتر
گفت بنت مخاض فرض شمر
چون شود اشتران صد و پنجاه
گفته شد حقه سه باید آنگاه
بعد از آن همچنان چون اول
میکنند گفته اند اهل عمل

در بیان زکوة بقر

شد نصاب بقر ثلاثین یاد
یک تبیع و یا تبیعه باد
گرچه باشد تبیع فی الاحوال
یعنی گاوی که در آمده بدو سال
در چهل گاو کرد مسنه یاد
یک مسن و یا مسنه بباید
بعد از این معنی مسن را گو
که به سه سال گشت داخل او
از چهل چون زیاده گردد این
می بساز حساب تا ستین
سخن مختصر همین معتدا
کرد در شرح حسابی وی اخبار
بعض از چهل زیاده که هست
ربع عشر مسن و هر تا شصت
بعد با کل سی تبیعی گو
هر چهل را بود مسنه او

دربیان زکوة گوسفند

از چهل گوسفند یک شاة — بشنین دان که می‌دهند زکوة
از صد و بیست شد یکی زیاد — در زکوتش دو شاة باید داد
از دو صد گر زیاده گردد یک — گفت سه شاة میدهد بیشک
چار صد را بود زکوة چهار — بعد از آن کل صد یکی بشمار
در بدایه بود زکوة شاة — ثنی شاة کش دهی بشرح زکوة
مختصر را چنین خبر داده — گفت هر اسپ که بود ماده
پانزده ماده اختلاط بود — گفت دیناری زو زکوة بود
یا به ربع عشر قیمت آن — لیک در کافی که هست بیان
نیست بر اسپ چیزی عندهما — بهر مختار گفت للفتوی
اسپ را که زکوة فرمان است — این روایت بقول نعمان است
سخن بزرگان بتقوی کسب — نیز در نزد او نصاب اسپ
لیک قولی بود سه اسپ نصاب — یک سخن پنج او در نصاب حساب
یک روایت از آن ز [illegible] — نیست چیزی زکوة اندر خیل
بو المکارم دهم ز قاضی خان — از خلاصه و مضمرات بیان
چون شتر با بقر بود یا شاة — نبود از سائمه بگوی زکوة
سائمه آنکه گرد دشت اشمال — بچرد آن بیشه اکثر سال
نیست اندر زکوة هم بصغار — لیک واجب بود به تبع کبار
نبود در دو اسپ با استیل — نیست چیزی بقول بالکل اجمل
بو المکارم چنانچه تبیین کرد — در بدایه و کافی هم آورد
و به از مال خود زکوة انسان — واجب است این دو به بیان آن

در بیان زکوة ذهب و نقره

بیست مثقال ار زر زکوة ذهب
نیم مثقال از وی زکوة طلب

وزن مثقال بیست قیراط است
وزن قیراط پنج شعیر است

شد دو صد درهم نقره نصاب
ربع عشرش دهند کرده حساب

ذکر کرده ائمه عالم
هفت مثقال کل ده درهم

خواه معمول غیر معمول او
چیست معمول معنی او گو

چون دنانیر و چون دراهم دان
چون اولی زیور ست همان

سخن شافعی چنان نبود
گفت با زیور زنان نبود

خاتم نقره که بر دان ست
او روایت کند نه بر آنست

شود این مال بر نصاب زیاد
هر خمس را زکوة واجب باد

کم ز خمس نصاب شد افزون
نیست واجب زکوة زین مضمون

یعنی یک درهم ست واجب چون
شد چهل درهم از دو صد افزون

چار مثقال زر ز بیست زیاد
شد دو قیراط واجب او باد

سخن صاحبین پاک نهاد
هر چه گردید با نصاب زیاد

از چهل یک دهند زکوة آن
شافعی هم نوشت ست چنان

نقره و درهم ست اگر غالب
حکم او نقره است ای طالب

غالبش غش بود کنند حساب
قیمت او اگر رسد بنصاب

بعد بر وی زکوة واجب دان
بزرگانی که کرده اند بیان

در کتاب هدایه می آرد
که عروض تجارتی دارد

قیمتش با نصاب نقره اگر
میرسد یا که با نصاب زر

از مهاسه دو بیست درهم آن
پنج درهم زکوة واجب دان

آن نصاب است عرض وارد هم
هست یک نصف او نصاب است هم
با احکام صحیح کرد این را
ده مثقال قیمتش نقره و قیمت طلا
هست هم ترودش صاحب مال
یعنی باشد طلاست دو مثقال
گفت به هر کدام او نصاب
بیست دینار ست یکجا او نصاب
آنچنین ابن سماعه است صاحب شی
ضم کند نقره و ذهب را وی
یعنی از نقره دویست صد و سی هم
پنج مثقال و بیست از زر هم
گر زیاده ز سه مثقال
بیشتر از زر دو بیست اقوال
هر کجا هی نصاب باشد مال
نقص اگر یافت در میان سال
گفت نقصان او ضرر باشد
قایمش نصاب اگر باشد
دیگری گوید ندر مطلق و هم
و کفارات عشر جزای هم
قیمت او جواز نبود را
شافعی گفت غیر مثلش لا

در بیان عاشر و احکام او

در وقایه و شرح اوست تمام
عاشر آنست نصب باشد امام
یعنی بر راه ماند است او را
بهر اخذ زکوة تاجرها
گر بیاید کسی که از تجار
از تمامی قبول کرد انکار
یا بگوید که از فراغ قرض
راست بیند مع الیمین ابعض
یا بگوید ادای کسی دیگر
[illegible]
مال غیر است ام است اکثرش
راست باشد مع الیمین خبرش
در سوایم قبول شود زان
چونکه گوید زکوة او سلطان
میکند صرف مصرفش را او
در سوایم قبول نیست زین رو

بانگوید که صاحب مال اگر
که چنین یک عاشر است در این محل
نبود شرطها خطا بر آوردن
نیز بر این شروط از قسمی
حربی اینجا قسم عشر دیگرم
ربع عشر است از مسلمانان
عشر گیرد ز حربیان بحساب
هم بمانند تاجران ما
وا گذارند تاجران با کفار
آن قدر عاشران اهل دین
گر بگیرند اهل حرب آنها
کل اموال تاجران آنان
گر بگیرند تاجر ما نیز
چون ز حربی گرفت عشر مال
گر بار دیگرش نه ماه آید نیز
داخل دار خود شده آید
کس بمال مضاربه بگذشت
یا که مالی بود بضاعت نیز
عبد ماذون که باشد و مدیون
لیک مدیون نبوده باشد آن
خواجه همراه او نبوده داسے
داد و بود هم بپا شد دیگر
راست دانند مع الیقین این قول
بجز از عاشر دگر بی ظن
باو این کم شد ز حربی نے
بود این مال مادر و پدرم
اخذ عاشر ز قسمی و چندان
مال آنها اگر رسد بنصاب
چه قدر مال گیرد عشر آنها
ما نگیرند مال چه مقدار
گیرد از مال شان علی التعیین
کل اموال تاجران ما
عشر عاشر مسلمانان
عاشر آن نگیرد از وی نیز
بار اینجا گذشت و در آن سال
عاشر از مال او نگیرد چیز
عشر دیگر ز مال او باید
ز و بگیرد بجز تعیین گذشت
عاشر از مال او نگیرد چیز
هم نگیرد خمس از وی چون
کسب او ملک خواجه او و آن
کس اخذ زکوة الا سے

دربیان کوه و قانصب

شارح مختصر بزرگ دین
بو المکارم چنین کند تعیین

یافت انسان ز کان یعنی قوز زر
چون معادن و یا دفینه اگر

در زمین خراجی و عشریست
آن زمین مالکش کسی گر نیست

خمس او را دهد بسلطان بنده
باقی او دهد بیابنده

مال مخلوق در زمین کانست
آنچه موضع که هست گنج است

ور کسی یافت در بیابانے
مالکش نیست خمس سلطانے

مالک و ثلث خود نوشته چنین
نه بخمس او در مسالک المتقین

آنچه او یافت گر بود بنصاب
ده یک او زکوة کرد حساب

هم تنبیه کرد چنان
نقره زر هر آنچه پیش از کان

ارض مملوک بی زمین مباح
خمس شد لفظ پاک ارواح

نیست واجب زکوة او الحال
اصح قول آن نگو افضال

ارض ما گر که دیگر انسانست
نه بسبب مالکاست آنست

یافت گر پیدا کان در دارش
چیز در حق او نه پیدا ازش

آنچه در دار او ... الی
در زمینش بود روا ... دشت

یافت گر در آن کسی اندر دار
خمس باید به ... دو بار

نیست چیزی بلولو و عنبر
گر و پیدا به شد اختلاف اکثر

ز آنکه برآرد از دریا
دادن خمس او باین ... ها

یافت فیروزج آنکه در جبال او
چیز دادن بغیب واجب گو

در گرفت از خزانه کفار
گرچه فیروزج است خمس ...

از جنس زر و زمرد و یاقوت
از زمین یافت گنج انسانے
بعد این آدمے نیک انجام
حکم آن کرده اند چون لقطه
لیک پیروی لقطه کن اظهار
مثل لقطه هست نیز آن
خمس او را بگو داد این پنج
باقی او را بیکس میدادے
یا کسے شخص دیگر که هست زمین
لیک در دست جهود و نیکو نام
یعنی در اول اسلامے
آنچه یافت خمس مے ماند
گر نباشند وارثان آن
صرف اقصا مالکش بنام
شیخ الاسلام گفت و اینها ل
اشتباه و نقشاعه است اگر
ظاهر مذهب ابن اقوال
یافت از وارثان حسب این خبر
از بیابان دار حسب اگر
لا یجد لزید دست خاص
گنجهاے متاع آنها کس

نیست چیزے یعنی آنچه شد ثبوت
حکم او را چگونه پیداسے
پیروی هست از نشانه اسلام
لقطه گر مال یافت از زر ده
بود و باشد نه بیت خمس ای یار
این علامت ز اهل کفر بدان
یا که او بود جا بنده
مالک ارض نیست انسانے
نزد بو یوسف هست حکم چنین
اول فتح گر گرفت امام
داد این ارض را با انسانے
مال هر وارثان او دادند
بو المکارم نوشته است چنان
که شناسند یعنی در اسلام
نهد آن مال را به بیت المال
یعنی در درهم و غیر دگر
گو بیابد این بود است از جبال
در جبا او را بیا مالک او خمس
یافت گر گوید حکم او هست دگر
ور قیاس است نے شود ضامن
یافت این یار خمس باید لیس

دربیان عشر ثمرهای کوهستان

از ثمرهای که در بیشه جبل
عشر بود ار گرفته شد عسل

شرط او را چنین باشد
وانچه بیرون کرد از زمین باشد

گرچه کم هست عشر واجب دار
نص مختصر [illegible] دار

[illegible] الکرام کرد ایجاب عوض
آنچه بیرون که نه شود از ارض

هست بر وی که عشر [illegible]
گفته باشد [illegible] او [illegible]

از قتاده [illegible]
در حوالی آدمی هست شجر

عشر [illegible] نشود
گرچه آن [illegible] عشر [illegible]

[illegible] گفته چیزی نیز عسل
از ابو یوسف این روایت [illegible]

یک سخن قیمتش [illegible]
عشر با [illegible] اگر [illegible]

غیر ازین هم روایت است ازو
[illegible] او [illegible]

چونکه بر قول حضرت نعمان
[illegible] چنانچه کرد بیان

خواه آب روان [illegible] این
خواه آب [illegible] صاحبین

[illegible]
از زمین [illegible] آید [illegible]

عشر واجب اگرچه هست قلیل
هست بر قول صاحبین تفصیل

حکم باقی [illegible] آمدن
پنج اوسق نشود واجب [illegible]

هر یکی وسق در خدا [illegible]
شصت صاع است [illegible]

آنچه باشد برای استقلال
عشر واجب [illegible] اقوال

آنکه گفتند عشر [illegible]
[illegible] مزدوری

گرچه در [illegible] شکر است
عشر باید چنانچه [illegible] است

لیک با کاه [illegible] بارا
عشر واجب نمی شود بارا

آب باید بغیر والیه کس
بو المکارم کرده پیموده
آب باید لبنا نیر انسان
شارح پاک دین دهد تعلیم
نیز از مضمرات کرد خبر
سانیه اینکه باشد کشد آب
سفح ناساخته مؤن ذرع
یک سخن مؤن ذرع بیداد
هست در مختصر بلا اشتباه
بو المکارم نوشت این گفتار
گر بود در زمین عشریه
در زمین خراجیه هر گاه
پس خراجی ست چو از کافر
نهرهای که کنده ست عجم
نهرها مثل نهر کسری باد
یا که چون نهر یزدجرد بود او
حکم انهار اربعه چو نیست
نهر تیز که بود جیحون
نهر کوفه فرات باشد آن
لیک نزد محمد دین دار
نیز در این کتاب آید طلب
وادن نصف عشر باشد پس
گفت اجماع بر همین بوده
حکم او مثل غرب والیه دان
هست معنی غرب دلو عظیم
غرب آنست میکشد بقر
معنی الیه بود والا ب
خمس این مسئله بحکم شرع
پس ادای وجوب می آرد
عشر آب سما و آب چاه
همچنین آب چشمه ست بحار
فی بود عشر حکم شرعیه
گر بود آب عین آب چاه
نقل کرد از المسئله وافی
گفت باشد خراجی ابل کرم
در ره کوفه کنده از بغداد
همچنین نهر ورود بگو
یعنی رود خجند سیحو نیست
نهر بغداد دجله باشد چون
نهر وشیخان خراجیه میدان
عشر باشند این چهار انهار
گفت آنجا که هست ارض عرب

۵۱ وان شقی بغریب او والیه فالغریب الذی لا نظیر من منسک نوره الدالیة [illegible] الارجل [illegible] [illegible]

[illegible]

یا ز هر بلده که بغیر قتال
اهلش ایمان گزیده با اقوال

یا شده فتح عنوة هر شهر
یعنی با غالبے و یا بر قهر

قسم هم یافته است آن هنگام
یعنی در بین لشکر اسلام

عشریه هے بود تعین میدان
اینچنین هم بود در استحسان

گفت اهل سخن سواد عراق
او خراجے بودے علی الاطلاق

بلدهٔ که بعنوه بگشادند
اهلش آنجا قرار بر دادند

غیر مکه از و خراج طلب
چونکه مکه بود زمین عرب

یا بکرده مصالحه با مام
اندران جملے ساختند مقام

هے بود آن زمین خراجیه
این بود حکمهاے شرعیه

نیز در شرح مختصریه بیقین
ذکر کرده فقیه شمس الدین

هم خراجے بود زمین بخار
ابعض ارضیش تو عشریه بشمار

پس بخارا العنوه بگشاده ست
بلخ هم از خراج میداده ست

لیک سفرے که شد سمرقندے
عشریه بوده ای خردمندے

گرچه او را العنوه بگشاده
حکم شرع از برائے او داده

بهر حفظ عساکر اسلام
مانده بوده ست وقت فتح امام

صاحب مختصر بیان کرده
آن زمینے که هے بود مرده

گر دا حیاء او را مسلمانے
معتبر قرب آن زمین دانے

یعنی باشد قریب عشریه
عشر باشد بحکم شرعیه

نخراجیه گر قریب است آن
حکم او خراجیه میدان

ذمی میکند اگر احیا
هست مطلق خراجیه اینجا

وصف ارض موات برگو چیست
بوالمکارم ز قاضی خان مرویست

ف [illegible] اذا جاز العامل [illegible] صاحب [illegible]

۱۹ و اذا كان العالم المتقلد سقي بلدة وليس له وظيفة من بيت المال يجب على الاغنياء تلك البلدة نفقته وسكناه ۱۲ فتاوى

لت شناسند اینکه مالک آن
گفت باشد خراج بر نوعان
ربع یا ثلث کز خارج آن
نصف خارج که غایت طاقت
چون از اینها که مصلحت بکدام
نوع از وی موظف است دگر
گر بکل جریب در این باب
صالح مزرعت ست او هم
هر جریبی که رتبه است زمین
از جریبی که نخل متصل
باشدی و مثل عنب و بستان
قدر طاقت خراج بر وی هست
هر جریب است شصت یا ده شصت
از کفایه روایت دگر است
از زمین قطع کرده باشد آب
یا رسید بر آن آفتی یا زرع
یعنی آفت اینکه بی امکان
یعنی همچون ملخ و یا چون سرد
لیک معطل بماند مالک آن
واشناس رفع خراج از کفار
یا از وی خرد مسلمان کس را

گرد این را بهوا تصحیح بیان
نوع از وی مقاسمه میدان
می بگیرد امام از ده سه تا آن
می بگیرد یا ثلث و شش هشت
پنج یک نیز گیرد و شش خراج امام
باشد و پنج یک از سواد عمر
از اراضی که میرسد بوی آب
صاع و یا از جو یک درهم
هیچ درهم بود خراج ها چنین
در وی بود حکم شرعی وانچه گله
کل او کرد و نحو طیبه آن
واشناس مسلم چنین که بیست
گر نوع شصت هر یک بیست
گر بهم شرع شیش یا سر بیست
گر فرات آب یا کند خراب
لیک نشاید که یا خراج اندر شرع
نبوده باشد نزرع و فرع آن
ارتفاع او را کشتو اید کرد
ربع قدرت خراج و چندان
هست مسلمان همان خراج شما
هست یا خراج ارضش بس

کافر از مسلم ارض عشریه خریدش او شود خراجیه
مر شفیعی کو واجب است خراج گیرد او طلب امام نیست علاج
شفعه هست مسلمی که عشر آن خراج است که هست بر گردن
لیک باید از طلب تصدیق کرد نیست ساقط ز گردن آن مرد
صاحب ارض تا قبضه اش باید به خراج ارض خویش
گفت این شارح حمید خصال اکل از زرع او نبوده حلال
در فتاوی مجمع البحرین گفت از شرع سید کونین
گفته عشر و خراج را شرع باید اندر زمین واحد جمع

در بیان مصرف زکوة

مصرف این زکوة را که هست در مختصر فقیر او
از مصارف چنانچه هست مبین فقر او دیگرست مسکین است
آنکه باشد فقیر بی نصاب اهل معنی فقیر کرد حساب
آنکه از هیچ ندارد چیزی اوست مسکین چنانچه کرد تفسیر
سیم عاملان این صدقه مصرفش نیز عامل صدقه
گر بود [illegible] مال فرد گشت صرف زکوة باید کرد
مصرف دیگری مکاتب باد تا که گردد ز بندگی آزاد
قرض داری که مال او نصاب نیست غیر قرض او بحساب
هم دگر مانده او ز غزاة نزد بو یوسف است صرف زکوة
اعتقاد محمد است این حرف که زحج مانده را بساز و صرف
صرف سازند هم با بن سبیل کیست ابن سبیل گوی قبیل
مال او در کسی بجانب جائے نبود در پیش مال او با وی

صرف سازد بحیله آشنا
هم نوشته بهر مال تنگیست
درمیان کاشد و جهت ست ولاد
هم بمملوک مصرفش نتوان
نتوان صرف ساختن اصلا
بهر شخصی که نسبا بدواد
یا که باشد پسر پسندگان شان
مستحقا این زکوة بندگان
هم بدین زن زکوة داد بوسے
هرشته مملوک را واگر داسے
از برای رضا نیت محسنی یا
لی عیارش کشند ولسوی
بوالکار هم بترک دین پرور
سیح بکروزه نوشته کرد سوال
سنه صحرا های بی افنا واد ان
گشته هم باشے نبشلشن باز
هم بطیار وسینا آنکم قسم بوده
حرمتش بود ز شان سنجے
خمس شمس غنایم ازشان بود
بیکی اهل فقه باید یون
نزد اصحاب ما بکره خبر

یا به بعضی که گشته تعیینها
مصرفش را دهد بمالکیت
نتواند زکوة بر وسے داد
گرچه آزاد هست بعضی آن
صرف مملوک طفلهایش را
بعضی از بندگی این اولاد
هم بپیوسته حر از نسبت چنان
مصرف این زکوة باشد آن
می نبود مستحق بدانکه پی
یا نهاده زکوة الا سے
همچنان کس زکوة داد بهرها
از برای سوال بگیرد کسے
میکند از سوال شخص خبر
ازغرض ازنوشته نسبت حلال
یا که شخصی را جواز آن باشد ظن
صرف سازد زکوة خمسش جواز
اخذ ها با جواز او بوده
چونکه آن وقت در خدا طلبے
تا جواز زکوة از آن بوده
داد قدر نصاب باشد چون
اصل نبود جواز نزد فقه

نقل از بلده تا شخص باشد اگر   چه ده باشد زکوة مال اگر
اهل مشتی کریه فقیر بوده   نکر اقرب قریب او بوده
یا بود اهل آن بلد احوج   که بود سید اهل نباشد حج

در بیان صدقهٔ فطر

صدقهٔ ابتدای فطر از بهر   وانچه گیرد نیز بهر او ز
نیم چون آرد یا سویق ست او   شافعی را خلاف و این دو
لیک باشد روایت اندر آن   قول جایز بود از او منوان
لیک قول صحیح ثبوت   اندر آن مستحب بود قیمت
بو المکارم ذکر کرد سخن   گشتش اعتبار چون از زن
این چنین از مویز نزد او   مثل یک نیم صاع واجب گو
لیک یک صاع باشد از جو یا   با زبیب است یا چنین و یا
لیک در بعضی روایت از امر   قول او در مویز چون تمر
گفت ابو الیسر آن ورا بیش   نیم صاع است الصحیح خویش
گفت تا اهوا صحیح آنجا   گفت از قول او همین شنوا
هم ز گندم جواز گو منوان   ور محمد بود خلاف آن
از که بهتر دفع قیمت او   باشد افضل تو فتوی بر این گو
از کبیری نوشت آن اجمل   مطلقا دفع گندم است افضل
چونکه او دورتر بود ز خلاف   طاعتی بی خلاف باشد صاف
چونکه در آرد هم نفیست این   شد تخلص ز شافعی بیقین
مال شخصی که میرسد بنصاب   گرچه ناسخ نشد گشت حساب
باشد این شخص مسلم و آزاد   دادن فطر روزه واجب باد

[illegible]

قال [illegible]
جنس الصدقة
نفع صدقة کصدقة
الرحمن [illegible]
ان [illegible]
کصدقة المقصر
[illegible]
دام الله [illegible]
المقصر [illegible]
صدقة والصدقة
جائزة وکذا الاسم
۱۲

غیر با این نصاب بالیقین
صدقه بشود حساب از این

اضحیه واجب نیست هم بر آن
اقتضی کرده قریب هم با آن

بیقین شافعی پاک سرشت
صدقه فطر را فریضه نوشت

فاضل آید ز مسکن انسان
هم ز ثوبی که لائق ست بآن

از چنان بنده که شد تعیین
هست محتاج خدمت او این

هم ز قوت خود و عیالانش
صدقه واجب است بر آنش

قوت یکروز و شب که گشت زیاد
نزد او دادنش فریضه باد

واجب است از برای خود دادن
بهر طفل فقیر هم بی ظن

بهر آن خادمی که مالک اوست
گرچه خادم بدست ای دوست

گرچه آن خادم است ام ولد
گرچه کافر بود باو مذهب

بهر فرزند بالغش دادن
نیز واجب است بیقین بر زن

نیست واجب نه بهر طفل غنی
بلکه از مال او دادنش کنی

وز محمد سخن شنیدست دگر
یعنی واجب بود ز مال پدر

تا که بدهد ز مال طفلانش اب
گفت ضامن شود بآن مذهب

از برای مکاتب خود هم
غیر واجب نوشت اهل کرم

بنده بهر تجارت ست اگر
نیست واجب ز شافعی ست مگر

بنده که گریخته بوده
نیز از بهر او بفرموده

چون شود صبح روز عید یقین
فطر واجب شود علی الیقین

تا که فرزند اندران شب زاد
فطر از بهر آن ولد بی باد

فطر از روز عید بدهد پیش
فطر دادنش جائز است ای درویش

از هدایه و کافی تعیین ست
گفت مطلق صحیح قول اینست

از ظهیر گفت است چنان / گفت داخل کشد مه رمضان
نیست جایز بوالصحیح اینجا / هم نوشته است به همین فتوی
گرچه نوشته است این زیاد / یعنی گفته اند هم او جواز سپاد
کرد از روز عید اگر تاخیر / غیر ساقط بود به سر تقدیر
حق شارح او را / هیچکس از کتاب خانه یاد
فطره کرده اند بر جی اثبات / شرط نبود و نمو حولان زکوة
داشته باشد به یک ملک نصاب / قیمت مال یا به سر حساب
فاضل است از اثاث از مسکن / از سلاح ضرور و ثوب بدن
گو به این شخص را غنی یعنی / فطره واجب بود بر این معنی
بود یا شد زیاده از یکدار / پاره ها جامه اعتبار شمار
انچنین برده اسپ هر تازی / شد زیاده حساب بسیارے
او بهی غیر تازے ست اگر / معتبر غیر یک فرس با خبر
حکم خادم همه انچنین باشد / انچه از بزرگان این باشد
گشته ها فقه کره با هل این / خادمت اهل دست با تعیین
از یکی نسخه گرفته زیاد / یک دو ابهت حساب سیاو
بود و باشد زیاده از تفسیر / در احادیث هم بدین تقدیر
هرکسی که کند قرائت خوب / غیر یک مصحف است و محسوب
کتب نحو با ز طلب و او بر / در غنا جمله اعتبار طلب
پیر زارع زیاده از دو ثور / غیر آلت حساب در این طور
ذکر کرد از بیان احکام او / یعنی این شرح ساز نیکو
هست از ماده گاو عضو یکی / کتب فقه قبیه سه کی

[illegible]

گر دو نسخه ز یک کتاب بود
که درین مرتبه حساب بود

کتب طب نجوم و نحو و لغت
همه باشد حساب بی شبهت

بود و باشد متاع تا چنان
و دو لکه مستغنی ست صاحب آن

بیش شود قیمتش دو صد درهم
فطره واجب شده است بیا و هم

گفته هم واجب است قربانے
از بنا هیچ نقل او و اسے

از خزانه ست یاد و صد درهم
تا که بیسه غنی است در عالم

در بیان قربانے کردن

هست بر هر غنی مسلمانے
باشد از واجبات قربانے

قبل ازین گفته ایم وصف غنی
نظر آمد ز بیان فطره کنے

هست یک شاة جایز از یک کس
بعد یا هفت گاو و اشتر بس

شرطش آنکه یکی ز هفت آدم
نبود حصه اش ز هفت یک کم

لحم اضحیه که هست این ناس
قسم سازند بوزن نه بقیاس

مگر یعنی اینکه ضم کند ایدوست
منع حکمش اکارعش یا پوست

بوالمکارم بزرگ شرع نشان
او روایت کند ز قاضی خان

قسم این هفت اگر قیاس رفت
به زیادی بخل کند هر هفت

گفت این اضحیه روا نبود
حکم شرعست با چه را نبود

گرفت گاوے اگر مسلمانے
که خرید ست بهر قربانے

بعد شش کس بشد شریک آن
گفت جایز بود باستحسان

نیست تجویز با قیاس مگر
قول نا جایز است قول زفر

پیشتر از شرا شوند سهم یاب
بے تخلف شود همانش ثواب

در وقایه مثال طفل غنی
اضحیه بکنند پدر و وصی

قوله وان لم يكن لغرو في من سبع اي فقط لانه [illegible] اذا كانت البدنة على اثنين نصفين يجوز في الاصح لانه لما جاز ثلثة اسباع جاز نصف السبع تبعا له [illegible] قال [illegible] ذكره في [illegible] قاضي خان [illegible] الاضحية [illegible] قال ولا يجب [illegible] شيخ الاسلام ۱۲

[illegible]

مستحق از فضل رحیم او
با تقی را چه مسکین بد بگو

همچنان چیز مسکین شد بدل
از فتح نتوان بعینه ای قبیل

بو المکارم که ناصر دین ست
از هدایه نوشت اصح اینست

نیک از کافی گفت اصح بطلان
نیست واجب زمال او کردن

از خلاصه مذهب نعمان
نیست واجب اصح زمان آن

از هدایه نوشته قولی باز
گفت فی قولهم شده جواز

لیک قول محمد ست و زفر
سازد انچ از مال خویش بدر

ظاهر قول غیر واجب دان
بر همین فتوی گفت قاضیخان

اول وقت اضحیه نیست
گفت بعد از نماز قربانست

لیک در غیر مصر قربانی
جائز از بعد صبح میدانی

میکنند اهل مصر اگر تعجیل
در هدایه نوشت بروی جلیل

خارج مصر بیشتر ستانند
چون شود صبح ذبح گردانند

ذکر کرد از کتاب قاضیخان
می برد دور تر بهان چندان

بر مسافر مباح گردد قصر
آنقدر گفت آن معلم عصر

آخر وقت را بقربانی
آخر روز سیم این دانی

از بنایه شارح اوراد
کرد ایام نحر را او یاد

می بود روز دهم قربان
یازده یا دوازده از آن

روز سیم شد آفتاب فرو
می شود ساقط اضحیه از او

نگذرانند چون ز تقدیرش
شد کسی از ادای تاخیرش

گشت واجب این مسلمان ذات
او تصدق کند بقیمت شاة

از سراجیه گفت شارح بحر
باشد او بر زوال شمس

ور بسازد ز خانه آن شاه
عید خواندش گشت قربانی
گفت اینجا اعاده هست نماز
خواند از ما شهود شرع عید
عذر بود واست گرچه آن
از نهایه نوشت شارح باز
افضل است در مسایلی
ذبح اگر او نداند کس
غیر اگر ذبح میکند آنکس
گفت از شرع عید آن کو انجام
بزرگانیکه راه میدانند

روز نحر است تباه شد ناگاه
عرفه بوده فهم شد ثانی
اضحیه را اعاده سازد باز
گفت تجویز از [illegible]
بشهادت نخواند جا نخوردان
ذبح در شب اگر نکرده چو از
ذبح سازد بهشت قربانی
طلبد او ز غیر یاری پس
خود و از وقت میشود حاضر
سوی قبله کند دران هنگام
گفت آن وقت اینچنین خواند

بسم الله والله اکبر اللهم منک والیک صلواتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب
العالمین لا شریک له اللهم تقبل من فلان بن فلان شرح اوراد

لو نفهمیدی اگر مسایلی
گوسفند دگر کند قربان
از نهایه نوشته تا دوم
شارح از قنیه روایت کرد
سوی او را اگر نشنیده است
گوسفند سازد تصدق این دو را
بعده ازانکه کرده ایم بیان
قاصد از نفس خود مسایلی

نحر بدو پس به قربانی
گر گفت از بیان احکام آن
چند قسم سازد به قربانی
پیش از ذبح اضحیه را مرد
شیر او را اگر بدوشیده است
کند صرف خویشتن او را
بشد حاکم بود ز هفت انسان
بهر یکی گروه است قربانی

قوله
یصلی الی ان یذبح
فی موضع صاحب الشاة
یوم عید الاضحیة
المذبوح وان کان الذبح
حتی صار ذا بحاجة
القصابین قال شیخ
الاسلام [illegible]
یجب علی کل احد
التسمیة حتی لو ترک
التسمیة للعجل
الذبح [illegible] قاضی خان
فی کتاب الاضحیة

[illegible]

ذکر کرده دران شریف کتاب
این بود نزد عامهٔ علما
کرده باشند دو شاة قربانی
اضحیه پیشتر ز ذبح بزاد
بهر امتش کنند ذبح وی
اضحیه که خسرو مسلمانے
آن خریده بود فقیر اگر
بوده باشد غنی تو واجب دان
آنچه بوده است حکم شرعیه
غیر اشتر و گوسفند بقر
هم صحابه علیهم الرضوان
هم نوشت آن بزرگ عالیشان
شرطش آنکه بود عظیم چنان
ناظر از دور که نگاه کند
جذعه را وصف کن کدام شده
هست ششمه بمذهب فقها
لیک جز گوسفند ثنی باد
ثنی یکساله است از بز این
از شتر پنجساله باشد آن
بو المکارم ز زعفرانے یاد
بل ز اجناس قول کرد آگاه

جمله را او ز واجب است حساب
هم نوشتند بر همین فتوی
غیر یک شاة نافله دانے
از نهایه بیع شارح او راد
قول بعضے کند تصدق حے
گذشت ضایع نکرده قربانے
نیست واجب کند بجاش دگر
از کبیرے چنانچه کرد بیان
در هدایه نوشت اضحیه
بیقین دان نکرد پیغمبر
غیر ازینها نساخته قربان
جذعه جائز باضحیه از ضان
بلکه مختلط گر گردد آن
از کلانش اشتباه کند
بره ششمه بود تمام شده
ز عفرانے بگفت هفت اما
یا ز ثنی بود بسال زیاد
هشت و ساله از بقر بیقین
هر چه کارست گاو میش همان
بره از هشت مه در آمده باد
جذعه باشد در آمده نه ماه

[illegible]

الاضحیة ... الشاة وکره ذبح [illegible]
[illegible] للمضحین
[illegible] فالواجب [illegible] لان المختار
النظر ان علی الاول [illegible]
العامة [illegible]
وبانه لو اشتری [illegible] شاة
[illegible] ان یکون [illegible]
فضحوا بها جاز [illegible]
المحیط ١٢ جامع الرموز
و اعلم ان الاصل فیه ان [illegible]
[illegible] الی الحیوان

گفت تجویز آن ز خود قاضی — یعنی مجنونه بهر سیری یا
از خلاصه اگر همین باشد — می بود جائز اینچنین باشد
از هدایه بیان کند ز سلف — هست جائز شیر طا کل علف
هست مشائخ همه درین تجویز — از هدایه شکسته شاخش نیز
از خلاصه جواز گفت آن نغز — کسر شاخش اگر رسد با مغز
نیز جائز بود خصی آن — بلکه اولی نوشت از نعمان
از خلاصه ست مال بی دندان — هست جائز علف خورد گر آن
غیر جائز بود ز قاضی خان — از ابو یوسف این روایت دان
هست باقی اگر ز دندانش — میخورد او علف که [illegible]
هست ز اجناس غیر جائز دید — لیک جائز نوشت از تجرید
بی زبانیکه بود دست اگر — از تتمه جائزست نه ز نظر
جربلی که سمنه هم محسوب — اینچنین خورد گوشش ای محبوب
شیر مالیکه نیست نازل آن — که ز علت نه ست جائز دان
چون سلیم از عیوب ظاهره است — ذبح آن مال کن که طاهره است
نیست لاغر جواز قربانی — لنگ را هم تو اینچنین دانی
از خلاصه نوشت اگر عجفا — نیست تجویز اگر رود سه پا
بر زمین چارپا اگر ماند — ذبح او را جواز میداند
اکثر از ثلث گوشت آن حیوان — دم یا چشم یا که ذنب آن
گر رود اصح نباید کرد — صاحب مختصر چنین آورد
بو المکارم ز قاضی خان پیر — اکثر از ثلث را نوشت کثیر
این نخستین را اصح فرموده — گفت هم قنوی به همین بوده

۵۰ قوله و دون الجماء التي لا قرن لها و العجفاء بالفارسية لاغر و العجف [illegible]

یکروایت شدست ثلث آن   بلکه یک قول ربع مانع دان
یکروایت بود ز نصف اکثر   همچنان صاحبین کرد خبر
جربائے که هست مهزوله   در هدایه است غیر معموله
جلاله گر نه است گوشش او   هم در آنجا بغیر جائز گو
عیبهائے که هست وقت شرا   بوده باشد بگو جواز ورا
لیک بعد از خرید شد معیوب   گر فقیر ست می شود محسوب
لیک قربان کنند هست غنے   گفت قربانے دگر بکنے
چشم او وقت ذبح یا پائے   گشت ضایع درین چه قربانے
بعد ازین که نکرده است ارسال   اضحیه جائز ست فی الاقوال
سنازد ارسال بوده هست خلاف   بوالمکارم کرد این را صاف
جعفرانے نگفت جائز دان   وبه ناخن بکرد بیان
لحم قربانے را تو صرف کنے   خواه باشد فقیر خواه غنے
مگر از نذر بوده باشد آن   صرف او مر غنے جواز بدان
صاحبش هم نمیتواند خورد   گر خورد صاحبش چه باید کرد
قیمت آنچه خورده هست این کس   بفقیرے کند تصدق بس
شاح ورده‌ای صاحب هوش   گفت از خانیه شگاف گوش
مانع اضحیه نباشد آن   آنکه مقطوع نیست جائز دان
از کفایه چه شعبی کرد خبر   گفت فردائے روز حسرت بر
بر صراط دقیق کرد اسے   می شود مرکب تو قربانے
نیک ترا بکن تو فربه تر   هرکسے خویش را بآن اکثر
شکر با حمد از بعد صلوة   فطره و قربانے کتاب زکوة

۲ [illegible]

... فی الاذن ثقب او شقاق من الاعلی او من الاسفل یجوز ان لم یکن لها الاذن خلقة لا یجوز وروی الحسن عن ابی حنیفة رح ان لم یکن لها اذن یجوز ۱۲ مختار الفتاوی ۱۲

در هزار و صد و دوازده این شد ادا مجملاً علی الیقین
بست چار از مه محرم بود روز دوشنبه این در مقصود
شکر یا خدای پاینده برساندی بمطلب بنده
گر نباشد عنایت بارے من کے و کردن چنین کارے

مناجات

ای کریمے که از عیان عیب از تو پوشیده نیست از ما عیب
از تو طلبیدن هیچ زیاد ورے از تو عفو و ز ماست معذوری
از تو رحمت جهر نهانی ما گرفتار خود ز نادانی
از تو الطاف جهر پنهانی ما مقید بمهر فانیها
تو کرم بنده مرحمت داری مخلصم ده ازین گرفتارے
گرچه ما را ذنوب در جنب ست نام پاک تو غافر الذنب ست
گرچه ما را هزار نقصانست نام پاکت رحیم رحمن ست
گرچه ما عاصی و گنه گاریم نام عیبے شد مومنے داریم
از همین نام امیدواریهاست گرچه در بنده شرمساریهاست
بهمین نام اے جهان آرا زیر خاک سپیده بری ما را
روز محشر میانهٔ مردان بهمین نام سرخ رو گردان
گرچه نا قابل ست بدکردار از تو دارد امید الله یار
روز حیرانیها و بیهوشی همه عیبهاے رو پوشی

کتاب الصوم

بیقین روزهٔ مه رمضان که باجماع فرض عین بدان

بعد ازین روزه که هست نذر او | در هدایه هست واجب شد نکو
لیک صدر الشریعه فرموده | روزهٔ نذر فرض می بوده
کاندرینجا دلیل ها دارد | اندرین شرح ساز می آرد
واجب اندر هدایه گفته بود | یعنی او فرض یقینی خواهد بود
از فتاوی کافی کرده عرض | نذر هست از وجوب نبود فرض
هم ز وی اینجا دلیل ها دارد | صاحب کافی نیز می آرد
شرطهای فرض روزه کرد عالم | هست عقل بلاغت اسلام
[illegible] ازین شرط ادا | با صحت زن بندگان خدا
هر که گفتیم باشد از ناس | پاک بودن ز خون حیض نفاس
گر چنین شرطها بود موجود | هم ادائش فرض یقینی خواهد بود
غرض این روزه که گشت بیان | نبود روزهٔ شهر رمضان
معنی روزه از [illegible] | ترک وطی ست ترک اکل و شرب
یعنی از صبح تا غروب بگا | ترک اینها کند با امر خدا
صاحب مختصر کرد بیان | نیست روزهٔ شهر رمضان
چون که نصف نهار شرعی پیش | نیتش کرد جایز ای درویش
بوالمکارم که کرد شرحش نیز | پیش از چاشت کل آن تجویز
از هدایه صحیح نوشت آن مرد | هم ز کافی صحیح تعیین کرد
چونکه نصف نهار شرعی این | نبود چاشت کل آن به یقین
تا غروب است از صبح ای یار | در شریعت نوشته اند نهار
در سحر وقت نیت ای انصاف | ار خوانند نوشت نیست خلاف
اول وقت نیتش آن خوب | گفت او بوده هست وقت غروب

[illegible]
۱۲

شافعی شرط کرده است شب بوقت
بعضی اصحاب آن خدای طلب
بعضی اصحاب آن و یافتند حق
لیک سازد مباشرت آن مرد
این سخن از امام محمد بیست
لیک گفته است از وسیط آن پیر
بعد نیت جماع اکل آن
از همه نوشتست در این باب
از اصح گفته آن علوی است
هم ز شهر مسافر بیمار
نیز دار روزه مه رمضان
شافعی را درین نیست خلاف
گر کند نیت این چنین بیمار
هم روایت شده است از نعمان
آنچه قول اصح که زان نیکو است
نیت مطلق ار کند انسان
در هدایه نوشته اند چنان
متوجه شوند بهر هلال
گر ببینند دارند صیام
بعد سی روز عدت رمضان
روز شک شخصی از مه رمضان

فصل [illegible] حساب

[illegible]

روزه دارند و شب کند نیت
گفت نصف اخیر با و از شب
گفت در شب درست دان مطلق
نیتش را جدید باید کرد
گفته در جامع خود از خوبی
نحو تعیین شده است نصف اخیر
نحو مبطل نوشته اند چنان
بعد نیت اگر باز خواب
نیست واجب تجدید نیت
شرط نیت بکرد شب آن یار
نفل نیت کند درست بدان
هم تخلف ز مالک دل صاف
با چنین نیتش مسافر یار
اصح قول او درست بدان
این سخن قول صاحبین او است
شافعی را بود درین قولان
بیست و نهم که گذشت از شعبان
تا ببینند ماه نیک جمال
ور نه سی روز را کنند تمام
دارند روزه مه رمضان
روزه نیت کند کراهت دان

بعد

بعد ظاهر شود باین انسان
بعد از آن روز از مه رمضان

گفت جایز ز روزه مکتوب
ورنه از نفل میشود محسوب

که همان روز کرده است افطار
چونکه مظنون بود قضا استغفار

کرد نیت ز واجبی دیگر
نیست مکروه کرده اند خبر

بعد ظاهر شود اگر بر آن
بود آخر ز مه رمضان

از فریضه حساب یابد او
ور ز شعبان بود از و بر گو

یک سخن باشد از قطوع آن
اصح از نیتش حساب بدان

کرده باشد قطوعا نیت
شود نزد ما کرا نیست

روزه شک بروزه معتاد
هر که گاهی موافقش افتاد

گر باجماع روزه افضل دان
یا به سه روز آخر شعبان

روزه شک را بتنهائی
روزه دارد ورا چه ضر بالی

باز سه روز روزه داشت زیاد
بگمان روزه وی افضل باد

قول بعضی شدست فضل افضل
قول بعضی ست صوم امی اکمل

قول مختار را چنین گفتی
روزه دارد بنفس خود مفتی

فتوی بهر عامه انسان
منتظر تا زوال گردد آن

نیست معلوم ماه اگر این بار
میدهد فتوی بعد بر افطار

گر بود نیت یکی انسان
هست فردا اگر مه رمضان

روزه میدارمش و الا نی
نبود اصل روزه نادانی

گفت فرداش از مه رمضان
گر بود روزه داشتم از آن

چون ز شعبان اگر بود فردا
روزه دارم ز واجب اخری

گفت این هم کراهیت عین است
چون تردد میان امرین است

بعد واند که از بهر رمضان
روز شعبان که بوده است اگر
روز شک قصد کرد اگر انسان
روزه دارم ز روزه مکتوب
گر هم همین قصد را کراهت گو
بعد ظاهر شد از بهر رمضان
شخص بیند هلال را تنها
گر چه شد گواهی آن مرد
روزه را گر بشکست حکمش چیست
شافعی گفت هم کفارت هست
گر وی سی روز روزه اینکه تمام
بعد سی روز اگر گشاید چیست
یعنی آن آدمیکه از این پیش
شخصی عادلی گواهی تنها
بسبب علتی بود چو غمام
خواه حرست عبد زن یا مرد
هم نوشتند بزرگان اخص
شرط باشد عدالتش اما
ور قذف گر کسی بود محدود
هم قبول آمده گواهی آن
بود الکلام که کرد اشتباه یاد

بوده آن روز جایز است یا نی
نیست جایز ز دا اجیب و دیگر
گر صباح است از بهر رمضان
ورنه از نفل میشود محسوب
در هدایه بوده لیس او
بوده آن روز جایز است از آن
روزه بسپارد البته فردا
چون امام زیاد رد بر کرد
باید بروی قضا کفارت نیست
روزه داش باجماع اگر شکست
روزه تا گشاید او دیگر با سام
مرد مذکور را کفارت نیست
ماه را دیده بود تنها خویش
وا وبدید افضل ها
می بگیرد گواهی وی امام
امر دین است قبول باید کرد
نیست لفظ شهادتش مختص
قول فاسق قبول نی اینجا
بعد از آن توبه هم بکرده بود
و هو ظاهر الروایة دان
فاسقان در دین گواهی وا

گفت دیدم هلال را این شام
امر کردی امام مسلم آن یوم
هر کرا افطار کرد بعد از آن
شد قبولش گواهی یک کس
باز پیش از ثبوت ماه شوال
حسن از بوحنیفه گفت چنین
وز محمد شدست امر افطار
بگواهی دو کس واقفی
عدد ماه که بگذشت تمام
سی نوشتند آن مگوید علت
تا گواهی جماعت بسیار
در هدایه همی کند تقدیر
از ابو یوسف طحاوی آورد
خواه باشند اهل مصر ایشان
فرق نبود میان ایشان
دید تنها هلال فطر انسان
هر چه گواهی دو مرد داد خبر
یا دو زن بود با یکی ز رجال
گر سما علتی ست گر موجود
نیست مقبول باشد از این کم
ور سما نیست علتی ای پیر

گر گواهی دهی گرفت امام
هر مسلمان که هست دارد صوم
قول عامه برد کفارت دان
صوم سی روزه داشتند شش لیس
میگشایند یا نه در این حال
نگشایند احتیاط است این
در هدایه دلیل هر دو یار
روزه دارند گفته در کافی
میگشایند بقول جمله امام
نبود در سما اگر علت
نه بد آن گواهی گوش بدار
گفت اهل جمله است کثیر
هست اینجا که شهر پنجه مرد
وانکه دارد شود ز خارج آن
این همه در هدایه تبیینها
احتیاطهای نشاید آن
گفت دیدم هلال فطر اگر
گر گواهی دهند بهر هلال
این گواهی قبول خواهد بود
گرچه اندر سما ست علت هم
در گواهیست شرط جمع کثیر

در بیان قضا و کفارت آن

در شرح وقایه شد التبیین | نیز در فتواهای اهل دین
هر که قصداً جماع اگر کردست | یا که آشامیدست یا خوردست
وانکه وارد شود جماع روا | بر همینها کفارتست قضا
یا حجامت گرفت کرد گمان | روزه وی شکسته باشد زان
روزهٔ خود بدین گمان بگشاد | هم قضای ست هم کفارت باد
گر غذا گر و یا دوا گر خورد | گردن خویش را کفارت برد
این کفارت چو بود در رمضان | گفت لازم بود بغیر آن
این کفارت که بود بشمار | نیز این را اگر چنان بشمار
در کتاب هدایه کرد بیان | هم نوشته است در حواشی آن
شخص عمداً که روزه بگشاد | بنده‌ای کرد باید این آزاد
نبود یا نشد میسر وی | روزه دارد دو ماه پی در پی
گر نباشد استطاعت این را | یک یکی از شصت مسکین را
بطعام مساکین اندر | پانزده صاع از این بشد امر
از برای چنین [illegible] او را | گر دهد یک طعام مسکین باد
چون زکات [illegible] | نیم صاعی دهد به هر مسکین
گر ز خرما و جو دهد هر گاه | گفته نصف صاع [illegible]
در کتاب [illegible] خبر | چون کفارت دهد [illegible]
گفت ابو النصر [illegible] | روزه دارد دو ماه پی در پی
گر کند اکل و شرب از نسیان | یا به نسیان جماع کرد انسان
روزهٔ او نشد فاسد | قول مالک ولیک فاسد باد

قوله والوطی [illegible] ابی یوسف [illegible] اختلاف [illegible] الفتاوی [illegible] عدم الوجوب فی الخلاصة [illegible]

کرد افطار شخصی از نسیان
نزد با هم قضاش اولی دان
کرد عبد العلی چنانچه یاد
هم نوشته است شارح اوراد
گر با خطا بکرد افطار
در هدایه قضای او بشمار
بوالمکارم نقل بهر این آورد
مثلا شخص مضمضه میکرد
روزه بودی بیاد این انسان
قاصد فطر هم نبود و کان
رفت در حلقش آب المختار
صورتش این بود قضا بشمار
شرح او را کرده است بیان
بعض از جامع الصغیر خان
کرد افطار آدمی بخطا
رفت در مضمضه بحلقش ما
یا بنسیان بعد کرد افطار
یا گشاد ست کرد یا ناچار
یا بظن شک اکل سازد آن
بعد دانست از مه رمضان
قول جمع عالمان پاک
بعد لازم بود ورا امساک
احتلام و حجامت است و قی
روزه فاسد نشود با وی
یعنی آن قی که خود روان باشد
گر چه از وی پری دهان باشد
باز گردد بجوف اگر این قی
گفت در کافی نیست نقصان وی
قول بویوسف از پری دهان
باز گشت روزه فاسد دان
خورد اندکی اگر نه در دست
قول اصح فاسد آورد است
قی که آید کم از پری دهان
عود شد عند هم فساد او دان
خورد اندکی قدر چو این قی
گفت فاسد که هم محمد که وی
گفت با دیگری که هست فساد
زان قی کم که کرده بود هم یاد
قی عمدا اگر پری دهن قی
گفت لازم بود قضای وی
خواه باشد از او پری دهان
خواه با دون او فسادی دان

[illegible] ۱۲ [illegible]
دلالت است
بعلم بود
[illegible]
وجه او اراست
رد المحتار ۱۲
کذا فی الفتاوی

روزه فاسد شد و علی التعیین　سخن ظاهر الروایة این
قول بو یوسف شریعت طی　غیر مفسد بود و تعلیل وی
گر کند بوسه زن بلا انزال　نیست روزه تباه در اینحال
گشت نازل ببوس لمس ابا　بی کفارت بانکس است قضا
در هدایه است بوسه و اینحال　نبود از نحو [illegible] طی انزال
نبود باس بر همین انسان　خوف آسها بود کراهت دان
اصل بوسه نسا فتن نیکو　چونکه لاباس نیست بی باس او
بوالمکارم ز حضرت نعمان　گفت هر گاه صایم است انسان
گر باشد بما [illegible] کردن　پاک بر دل [illegible] کردن
گر غبار است و دود یا مگسی　رفت در حلق روزه دار کسی
غیر فاسد نوشته در قرطاس　در مگس فاسد است قول قیاس
شرط کرده قیاس آن بیوم　باشد آن تخصیص [illegible] للصوم
غیر فاسد بود در استحسان　گفت اولیست چون غبار و دخان
برف باران اگر رود در حلق　فی الاصح روزه فاسد است بخلق
بعد ازین جامع الصغیر عیان　شرح او را کرده است بیان
هست آب دهان که اندر فم　گر فرو برد نیست مفسد هم
اینچنین بلغمی که از سر او　بر دهان آمد و برفت فرو
چون ز باطن بیا نفسش آید　نیست اینست روزه بگشاید
[illegible]　گر رود بعد ازان بحلق آن
قطره یا [illegible] رفت فرو　[illegible] روزه [illegible]
[illegible]　[illegible] اگر [illegible]

[illegible]

نیز شیش یافت در جمیع دهان
چون فرو برده روزه باشد آن

نیز بحکم عرق همین بوده
از کبیرے چنانچه فرموده

هست حکم غبار خوشبوئی
نقل شارح ز خانیه گوئے

سرمه در چشم خویشتن که کشید
روزه از این نمی شود تفسید

از حجامت که روزه نیست تباه
لیک مالک خلاف کرد آن شاه

گرد و لب که شود بآب دهان
یعنی عند الکلام نحو آن

آن تری را اگر فرو برده
هم درین غیر فاسد آورده

خون برآید ز بن دندانش
گر بزاق ست غالبا آنش

چون فرو شد بیافت طعم او
روزه اینجا بغیر فاسد گو

لیک غالب بود بجا خون
روزه فاسد شود باین مضمون

که برابر بود بزاق و دم
باشد از احتیاط فاسد هم

گنجدے از میانهٔ دندان
که فرو برد غیر فاسد دان

در فرو می برد ز خارج هم
مفسد روزه می شود آن هم

در کفارتش شده ست دو گفتار
گفت واجب بود هو المختار

گر بدندان خویشتن خائید
روزه از این نمی شود تفسید

چون بخائیدنش شود ناچیز
غیر فاسد ازین ست تمیز

از کبیری نوشت آن باهوش
رفت در غسل آب اگر در گوش

بیقین دان که روزه فاسد نیست
که در آرد ولیک حکمش چیست

قول اوّل ازان طریق تما
در همین وجه بروی ست قضا

لیکه در هر دو وجه گفت آن یار
نیست بروی قضا هو المختار

بو المکارم ولے ز قاضی خان
گفت این را صحیح فاسد دان

[illegible]

الا اذا فاتها غیر معتبرة
بالاجماع ۱۲ زاهدی و
لو تحلل او صب فی [illegible]
او دواء مع الریق فوجد
طعمه او مراره فی حلقه لا یفسد
صومه [illegible]
الکحل من حیث الاول ۱۲
کبیری وجد طعم الکحل فی
حلقه او دماغه لا باس [illegible]
[illegible]
۱۲

هم درینجا ز جامع آور چند
کنجدے را او اگر خائید
از فتاوای کاشفی کرد آگاه
یا بگوشش دوا چکانید ست
گر بگوشش چکاند شیر روغن
گر باحلیل خود چکاند چیز
نیست فاسد بمذهب نعمان رح
واصل جوف یا دماغ دوا
گفت نیز با احلیل نیک شنو
در شرح وقایه فرموده
همچنان جرح که شد دارو
یا شده با شکستگی سر
باد بر وے قضای صوم و این
در خزانه نوشت اگر در پیس
واجب غسل هم قضای صوم
از بزرگان دین بیک گفتار
گفت لیکن درین کتاب او
غسل بروی بود ازین کردار
قطره بر فرج داخلش هرگاه
آدمی زاد وقت استنجا
تاکه داخل شود بباطن آب

گفت اصح شارح سعادتمند
یافت در حلق طعم او تقلید
روزه در حنفیی شدست تباه
هم ازین وجه روزه تقنیست
گشت فاسد باتفاق سخن
نزد بو یوسف رح ست فاسد نیز
مضطرب قول یار دیگران
شد ز غیر مسام باز قضا
یعنی باشد مسام هیچ نمو
صورتی این سخن چنین بوده
نمی شود واصل این بجوف او
می شود واصل دماغ اگر
نزد نعمان رح امام پاک یقین
اصح خویش کرد داخل کس
می شود یا نمی شود ای قوم
غیر واجب بود و هو المختار
از فتاوی شیخ الاسلام او
هم قضا صوم او و هو المختار
زن اگر کرده است روزه تباه
کرده باشد مبالغه اینجا
روزه فاسد شود ازین ذریعه

مضمضه آب دهان بیرون کرده
هست مفسد اگر فرو برده
بی طعامی میانهٔ دندان
چون فرو برد نیست حکم آن
او که کمتر بود ز قدر نخود
روزهٔ او شکسته نخواهد بود
لیک قدر نخود مفسد دان
قول واجب بود کفارت زان
گر ز قدر نخود باشد کم
هر کجا هست بیرون کند از فم
بهر آنکه فرو تباهش بین
به تخلف نوشته شمس الدین
در فتاوای کافی هم فرمود
غیر مفسد که هست کم ز نخود
لیک نزد زفر بود در عین
مفسد روزه هست فی الوجهین
بو المکارم بزرگ کان جود
از فتاوی صمد و نسبها فرمود
گر فرو برد چون حصات و حدید
چون کلوخ و نوات شد تقیید
نزد مالک امام با تمییز
گفت واجب بود کفارت نیز
گفت بر طین ارمنی مطلق
گفت واجب بود بقول حق
هم بآن گل که راس می‌شویند
در سمک عالمان چنین گویند
باشد اینجا کفارت اشباه
در کتابی دگر صحیح شماره
شمس دین کرد در حصات سخن
واجب نبود در صلاح بدن
خورد او بهر معصیت کردار
گفت الائمه بزرگوار
هم کفارت بود بگفت آن شاه
فتوی بر این کلام ز چه آگاه
هر کجا هست ائمه امصار
نیز با آن گل بکلی گفتار
نیز با مختصر که آورده
بو المکارم بیان او کرده
طعمه آنکه فرو نه برد چشید
نیست تفسید گر چه با دید
گر قوی شد سوی زنان بد و بدخو
نیست مکروه هم چشیدن او

خواه علک ست خواه غیر آن
قول دیگر که بر کراهت دید
غیر ممضوغ بوده است سیاه
چیزی از بهر طفل اگر خائید
ذکر کردند عالمان پاک
گرچه مسواک بوده باشد تر
هر چگاهی که باشد او مبلول
صائمان را سواک بعد زوال
در کتاب خزانه کرد اعلام
هم کفارت باتفاق شمار
در فتاوی کافی کرد خبر
با تفکر بکرد گشت انزال
گفت مالک اگر دو کرد نگاه
شده است احتلام اگر انسان
کرده باشد علاج اگر با دست
در حدیث رسول راه نمون
شرح او را کرده است بیان
آدمی احتلام گشت اگر
روزه اش گر باین گمان بکشاد
قول بو یوسف ار بود نادان
مضطرب قول بار دیگر دان

آنکه خائید بر کراهت دان
علک ممضوغ بوده است سفید
چون بخائید روزه است تباه
نیست مکروه عذر باید دید
نیست مکروه کردن مسواک
شد تر مالک بجز خلاف مگر
قاضی بو یوسف رح او نکرد قبول
شافعی رح او نمی کند اقبال
هر چگاهی که خورد لحم خام
در پیه خام هم هو المختار
رجلی هر زنی بکرد نظر
روزه فاسد نمی شود ز خیال
گشت انزال روزه گشت تباه
روزه فاسد نمی شود از آن
قول مختار روزه فاسد نیست
ناکحی دست می شود ملعون
یعنی از جامع الصغیر خان
در گمان شد گشاده است مگر
نزد نعمان رح باو کفارت باد
غیر لازم بود کفارت زان
احتیاط است مذهب نعمان رح

مطلب

قوله وکره للصائم مضغ العلک [illegible]

[illegible]

روزه داری اگر بسازد قی / درگمان شد که هست مفسد وی
روزهٔ خود باین گمان بکشاد / حکم او را چگونه خواهی داد
گر بود عالمی باین آن کس / می بود بر دو کل کفارت بس
گر باین مسئله بود نادان / حکم او را چو هست علم بیدان
می بکردی جماع از نسیان / روزه انگه رسد بخاطر آن
یا که پیش از طلوع اگر مردی / هر زن خود جماع میکردی
صبح صادق درین محل رو داد / حکم او را چگونه خواهی داد
خویشتن را و گر کشد بالفور / نیست فاسد صحیح در این طور
گر بیالاش همچنان ماندست / خویش را هم اگر بجنباندست
تا که آب منی شدست انزال / قول بعضی قضاست ازاین حال
خویشتن را اگر بجنبانیست / هم کفارت بگردنش ماندست
لقمه را اگر کسی خایید / بعد بر یاد او که روزه رسید
چون فرو برده ست بعد از یاد / در خلاصه بود کفارت باد
کرد مردی جماع از نسیان / روزه بودی بخاطر زن آن
او که از شوی خویش پنهان کرد / تا که بر وی جماع سازد مرد
ذکر شد در کتاب شیبانی / پس کفارت باین زنک دانی
یاد کردند در امینیه / گر خورد روزه کس علانیه
یعنی در روزهٔ مه رمضان / امر فرموده شد بقتل آن
در فتاوی کافی کرد خبر / گر کسی خورد با گمان سحر
صبح بودست چون بکرد ادراک / باقی روزه واجب است امساک
یا بظن که غروب اگر بکشاد / بعد از آن آفتاب چون رو داد

[illegible]

ان کان مسافر [illegible] الاحیان [illegible] روزه [illegible] این شخص اگر جوان باشد [illegible] و اگر شیخ باشد [illegible] [illegible] قاضی خان

نیز امساک واجب ست بوی
گشت واجب قضای او لوفان
در سحر هر جا که باشد شک
مع شک گر با کل فرموده
بعد دانست صبح بودست آن
اکثر رای صبح اگر بودے
بعد او را قضا کنند این هر
یک اندر غروب باشد شک
بعد خوردن اگر بد اندر او
می بود واجب کفارت هم
بعد معلوم اگر نگشت رکا
گر بد بو انگی زن هر وسے
در فتاواش گفت قاضی خان
ور دی دیگر بگفت هست سحر
بعد دانست صبح بودست آن
یا که یک کس خبر ز صبح بد او
یعنی دانست صبح اگر بوده
گفت در کافی هر زن ست قضا
در وقایه نوشت اهل دین
بلاغت رسید چون صبیان
یا مسلمان نگشت بیگانه

باقی روز را نشد لیست طی
گرچه بگشاده ست او بگمان
کنند اکل احتیاط این یک
اکثر رای اگر سحر بوده
احتیاط قضا کنند انسان
مع این رای اکل فرمودے
زینهار احتیاط باید کرد
هست واجب نخورد این یک
نشده بود آفتاب فرو
بهمین شک که خورد این آدم
شد روایت بآنکس ست قضا
یا بخوابش جماع میکردے
صبح گردید گفت دو انسان
بهمین قول خورده است اگر
اتفاقا باو کفارت وان
دو کس از شب باو کفارت باد
در غروب اینچنین بفرموده
سخن شافعی قضا هم لا
اینچنین شارحش کند تعیین
یعنی روزانه مه رمضان
یا مسافر رسید بر خانه

نیز در ماه رمضان سحری خورده شخصی میگفت که روز شده است بارش قول او التفات نکرده طعام خورده بعده معلوم شد که روز بود [illegible] قضا باشد یا کفارت [illegible] رمضان [illegible] ۱۲ [illegible] مردی در ماه رمضان بسفر [illegible] در خانه فراموش کرده [illegible]

یا زن از حیض خویش گردد پاک
بهمان نو بلوغ نو دین یار
بو المکارم نوشته است اینجا
بوده باشد بلاغت اسلام
گفت آن روز را قضا سازند
شیخ فانی که زو مجال نبود
کند افطار او بناچاری
بعد ازان فدیه اش بهر روزی
هر جگاهی بروز قوت یافت
شیخ فانی که یافت قوت باز
نیز بنوشته اند درین فن
روزهٔ خویشتن اگر دارد
صوم خود بالضرور بگشاید
مرضعه را ز چند نسخهٔ حق
لیک کردست از ذخیره یاد
چونکه اجر گرفته باشد آن
لیک بر مادرش برین تقدیر
گر از دایه عاجز است پدر
هر جگاهی پدر بدین خدمت
یا مریض آدمی دیانت‌پیش
از همین ترس اگر کند افطار
باقی روزه واجبست ای سالک
صورتش این بود قضا شمار
چون ز بو یوسف طریق ثنا
پیشتر از زوال این هنگام
جنابه بر روی حوط اندازند
قوت روزه داشتن نبود
بهر هر روزه فدیه بشماری
گفت چون فطر روزه آموزی
بایدش با قضای او بشتافت
فدیه در این محل نگوی جواز
حامله مرضعه که باشد زن
بر ولد یا بخود ضرر دارد
یافت قوت قضای او دارد
در همین باب گفته اند مطلق
مرضعه اینجا و دایه هر دو
دادن شیر واجب است چنان
غیر واجب بود بدادن شیر
بعد ازان واجب است بر مادر
گر و تعیین شود بلا شبهت
ترسد از زائدی درد خویش
کند افطار یا مسافر یار

در جمیع کتابها شد یاد / بی کفارت قصاص لازم باد
سخن بزرگان دین داری / یعنی خوف زیاد بیماری
خواه باشد باجتهاد این / خواه گوید طبیب اهل دین
یک روایت شده ست از نعمان / قاعده گر که نماز خواند آن
اینچنین کس اگر کند افطار / گفت افطار او مباح شمار
یا مسلمانی یا عدامه عدو / بوده باشد چو خوف ضعف او
روزهٔ خویش را که بگشاید / در محل دگر قضا باید
قول اول که کرده ایم بیان / بیقین ظاهر الروایه دان
چون مسافر ز خانه شد بیرون / شد فراموش چیزی از وی چون
منزلش را که باز شد داخل / در همان وقت گشت او راکل
هم کفارت بود باین مضمون / وقت خوردن مقیم بودی چون
گفت از قاضی خان فضلات خوب / ده باخند درین مکتوب
بمسافر که روزه نیست ضرر / نزد ما روزه داشتن بهتر
سخن شافعی بزرگوار / در سفر نیک تر بود افطار
گر ز خمیر دگر تیخ خورد انسان / در فسادی روزه اش چه گمان
از خمیره چو شارح اورد / ذکر کرده ست هم کفارت باد
در کتاب خلاصه مشهور / زعفران خورد یا کسی کافور
غالیه مشک یا بلیله خورد / کردن خویش را کفارت برد
حکم اینها که کرده ایم بیان / یعنی چون اطعمه واشربه دان
خورد گندم کفارتست بر او / هست در آرد هم روایت دو
نیز هر گیا است عادت ناک / بیشتر خورده عادت چون ناک

هست زین بابها سخن بسیار | بس بکردم ز عجز خود ناچار

در بیان سحری خوردن

گفت در شرع چون سحر خوردن | سنت انبیا بود و سنن
شارح وردهای نیکو خو | ذکر کرد از بیان احکام او
گر چه یک لقمه است یا دم آب | خورده باشد وی از سحور ثواب
چون سحر نیمهٔ آخر شب | هست تا صبح ای خدا طلب
شک کسی بود اندر سحر | یعنی شب یا یقین است اگر
لیک در صبح بوده باشد شک | هست بکروه خوردن آن یک
در بدایهٔ صبح شک بوده | اکلش آن کسی بعید بوده
هم ز شرح نوشت شارح یار | باید از شام تیز افطار
ذکر کرد از بیان احکام او | این که تعجیل گفته شد نیکو
یعنی و اندر غروب شمس اگر | بیقین عجلت اندرین بهتر
لیک اندر غروب شک بودی | نگشاید دهان چو بر ره وی
یعنی از بهر اینکه باخبر آن | باید تا خبر شود واجب دان
روزه اش را گشاد با خرما | گفته در شرع از بهر اولی
لیک خرما بود ازین کس دور | باید افطار کنی آب طهور
یا بانچه نرسیده باشد نار | همچنین نیز میکند افطار
شکر بی حد بحضرت علام | مسالک المتقین بگشت تمام
شکر بی حد بحضرت معبود | بنده را داد آنکه بد مقصود
آنچه از بنده شد و احسان | نیست از بنده لطف حق میدان
در هزار و صد و دو از ده این | شد ادا مجملا علی التعیین

[illegible]

ولی حاصل شود [illegible] الاسلام [illegible] قبل الافطار [illegible] فضل و الافضل [illegible] و کان علیه السلام [illegible]
رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]

در بیان سبب عدم تصنیف کتاب حج

آرزو داشتم من از حج   در قلم آوردم کتاب الحج
لیک در خاطر همین بنده   حضرت حق تعالی افکنده
خود چه عزم این سفر نکنم   بعد از این کتاب سر نکنم
همدرین بلده های نادانی   ضعف رفته است در مسلمانی
زاهدانی که شیخ نامیدند   خویشتن را بزرگ حق دیدند
سنت مصطفی گذاشته اند   بروی دل پیرمرشد نبشته اند
بعضی از عالمان چنان شده اند   فتنه آمیز عامیان شده اند
قول او را پسند می سازند   مال مردم گرفته می نازند
زین سبب ظالمان دلیر شدند   از رباهی گرفت گیر شدند
خمر چه کلین رباهی دون خورند   سینه پر داشتند خون خورند
نام کرده باولیان بانو   نشناسند به سر زانو
بس زنارا که آشنا کنند   از گناه دگر چه ها کنند
امرا که مروج دین اند   خود بنا کشنده این اند
حکم داران دگر چنین باشند   پس چگونه رواج دین سازند
یا رسول مفتح الابواب   آستان حبیب را دریاب
تو که قرب منزلت داری   عرض ما کن بحضرت باری
گو که چندی ز راستان من   عاشق خاک آستان من
آرزوی تراب پا دارند   لیک با دانها گرفتارند
خالی از راحله و از زاد اند   باز در قعر چاه افتادند
با وجودیکه در تپیاه اند   ولنگارند چشم در راهند

با سیه بلای التفات حق جدا گشته از این مقام حزن جدا
آن غریبان عجب فرخ حال اند پیش ما نزد از چه پامال اند
آنکه هستند ناتوان و حیران شده نیست درمان که دست و پا بسته اند
جان ایشان رسیده است بلب دل ایشان هنوز سوی طلب
تشنه لب مانده اند بر سر خاک چه عجب از کریم ای پاک
از سحاب کرامت آب دهی پیشه را قوت شراب دهی
روی آشنا بسوی ما سازی وصل خاک کوی ما سازی
مثل مجنون بکوی ما نالند خاک ما را بچشم خود مالند
دیده شان شود چو نرگس باز عاشقان را بدین مشرف ساز
گوی ای رهنمای بیکسان بهمین آرزو بشان برسان
ای مقرب بشرع مقربا جان شیرین رسیده بر لبها
از خداوند خویشتن تنها تا کشند سوی ما [illegible]
ای خدا بر تو خانمان ما مال اهل و عیال و جان ما
آن کسی را که هست پا بشد دست [illegible]
چون گدای آب تو نکند آرزوی شراب تو نکند
بهر ما است گنهکاران اشک چشم [illegible]
خویش [illegible] خفته امتی امتی همین گفته
وقت آخر که مرگ [illegible] بوده در زبان تو [illegible] بوده
روز بعثت که میشود آشنا امتی [illegible]
[illegible] توفیقات [illegible] امتی [illegible]
از چه رو عزم آن سر انکند پای از [illegible]

بلکه از چشمم چو بتوان سازد پا — از برای تو ای حبیب خدا
هر مشقت که در طریق بود — پیش تو آتش حریق بود
زحمت است آنچنان تو چو یکی — روضه‌ات گر ز آسمان بودی
عمرها بود نردبان میکرد — تا ببالای روضه‌ات برده
یا چو دیدم جسم پاک تو — هست در روی ارض خاک تو
حفر هم آن شاهراه اگر بکنم — از برای تو پا ز سر بکنم
روز محشر ز خاک بر خیزیم — بجمال تو چون نگه سازیم
یا حبیب خدا میان بستم — لیک در کام اژدها هستم
آنکه در کام اژدها باشد — می نداند که چون رها باشد
لیک امیدوار از این باشم — مخلصی از کام اژدها یابم
زهرها که محنت آتشناک — که با فسون لطف سازد پاک
بنده را نیست در جمیع حال — مهربان تر ز حضرت متعال

حکایت

بشنو از رحمت خدا پندی — یک حکایت اگر خردمندی
حضرت مصطفی شرع رواج — عرض میکرد در شب معراج
روز محشر تباهی بنده — اولین امت چنین شود زنده
منکه باشم گناه امت خود — در بهشتم حساب امت خود
تا که از حال امتم کیش — کس نداند ز امتان پیش
چونکه امت عجب پریشانند — یا حق تا سر شریعت عصیانند
گفت حق احمد تو میخواهی — هر کسی را نباشد آگاهی
من نمیخواهم ای شریف خصال — هم تو آگه نباشی از این حال

بیت

ببین آن شه که اندر طرفة العین گذشت از نه فلک باز آمد او هین
نشد آگه کس از ماه و ز هفته ز سیر لامکانش گشت رفته
رسولی که شب معراج با حق تکلم کرد حق با وی بود حق
اگر موجی زند از بحر الطاف بشوید گرد عصیان قاف تا قاف

التجا بجناب حبیب خدا

چه غم بس هست چون تو مهربانی بفرق عاصیان چون مهربانی
بروز حشر ما گردیم حیران بگیر این دست ما و شوی حیران
شفیع المذنبین چه حبیبی گناه امتانت را طبیبی
امید این ست ای شاه کرامت که ایمان در برم آنجا سلامت
جمال با کمال تو ببینیم گلی از وصل باغ تو بچینیم
وگر نه ما به هجران مبتلائیم فرو مانده ز رستا با بلائیم
ز درگاه الهی عذر ما خواه که هستی تو حبیب الله
بگو که بنده است گرچه گنهگار شود لیکن بنام تو شفعادار
تو بخشائی گنه کرده او مدار آن روز محشر پرده او
ندارد هیچ نفعی او ز اعمال که ضائع کرده عمر خود بسال
بقید نفس شیطان گشته پابست از غمی بسی در پیچ و تاب ست
ازین بندش خلاصی ده خدایا نگه دار از همه آفت بلایا
مقام لی مع الله عطا کن بسوی خویش او را راه وا کن
برون کن از لباس عجب هستی بپوشان خلعت از حق پرستی
ز تقوی و ورع بر سرش تاج ز بحر رحمتی او هست محتاج

[illegible] ۱۲۵۰

۸۹۱۶۵۱۲۵ ف

This book is due on the date last stamped. A fine of 1 anna will be charged for each day the book is kept over time.

۲۲۸

ل بکاغذ و از نتیجہ
ان سین اقران
المتقین مولفہ
ت امین
خان کہ در
ت کثیر النفع
و علا بجز زوال
کشور اتقاه اللہ
م لکھنؤ حضرت گنج

طبع گردید

قطعہ تاریخ سابق از نتیجہ طبع مورخ کامل منشی بھگوان دیال عاقل

چو صوفی صاف و نیک طینت خداشناس حقیقت آگہ
نمود تالیف خویش کتابی کہ ہست بیشک پُر از مسائل
ز مطبع نامی زمانہ بشد اشاعت پذیر اکنون
کہ طبع گردید بہر دنیا کتاب تقوی نوشت عاقل

۱۲۸۶ھ

ف ٨٩١٤٥١٣٥

ص ٢١٣

٢٣٨

مسلك الترقي

Date	No.	Date	No.